تاریخ عمومی آذربایجان



تالیف:
سروان احمد کاویان پور

تاریخ عمومی آذربایجان

تألیف

سروان کاویان پور

۱۳۴۶

ناشر :

موسسه انتشارات آسیا

تهران { اول بازار جعفری تلفن ۵۷۲۱۷
شعبه : خیابان شاه‌آباد ۳۲۰۱۴

از این کتاب هزار ودویست نسخه بسرمایه مؤسسهٔ مطبوعاتی آسیا
در چاپخانهٔ زهره بچاپ رسید

بنام ایزد یکتا

مقدمه

خدای بزرگ را سپاس دارم که کشور ما تحت رهبری شاهنشاه دانش پرور و بشر دوست از چنان امنیتی بر خوردار است که مورد اعجاب جهانیان قرار گرفته افکار انقلابی رهبر عالیقدر ما مانندچشمهٔ رحمتی است که اثرات معجزآسای تابناکش در جمیع شؤن اقتصادی ـ اجتماعی ـ فرهنگی مشهود است .

در چنین عهد وزمانی هر کس وظیفه دارد تا سر حد امکان در راه عظمت ایران عزیز کوشیده و در موقع لزوم از بذل جان و مال خویش در راه خدمت بشاهنشاه و ملت دریغ نورزد .

در پرتو همین اقدام بزرگ نیاکان دور اندیش ما و مجاهدات عظیم آنان برای حفظ حدود و ثغور کشور استقلال این سر زمین برای ما میسر گردیده است .

به پیروی از این نیت خالصانه اینجانب نیز که افتخار خدمتی نصیبم شده است بتدوین این مختصر مبادرت میورزد ، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید .

استان آذربایجان در ناحیه‌ای از کشور عزیز ایران قرار گرفته که از دوران باستان در معرض سهمگین‌ترین طوفانهای حوادث بوده است .

اندکی توجه بموقعیت این ناحیه از میهن عزیز که ازکرانه‌های رود ارس تاقلب کردستان پیش رفته و در همین وسعت با دو دولت خاور میانه و یکدولت نیرومند اروپائی و آسیائی تماس طبیعی برقرار کرده است. عدم‌آرامش این قسمت ازخاک‌وطن راطبیعی جلوه میدهد ، آنچه مسلم است اوضاع سیاسی و طبیعی هرمنطقه در روحیات ساکنان آن تأثیر قطعی و مسلم دارد و بنابراین مردم آذربایجان در مواجه با چنین اوضاعی همواره در تلاش بوده‌اند که زندگی خود را با این حقیقت تاریخی مطابقت

دهند . طبیعت چنین مقرر داشته است که ساکنان آذربایجان حساسترین نوسانات تاریخی‌وظیفه مقدس مرزداری وطن‌گرامی را برعهده‌گیرند و خودرا طوری‌بار بیاورند که در انجام‌چنین مأموریت خطرناك موفق و پیروز باشند دست توانای تقدیر چنین مقدر کرده و خداوند متعال چنین‌خواسته است که‌آذربایجان در مقابل حوادث ناگوار تاریخ سپر بلای ایران باشد و آذربایجان باختری بمنزله آن برجستگی فولادی سپر است که ضربات جانفرسای بیشتر بر آن نقطه وارد آمده باشد و شگفت‌آنکه هرقدر آن ضربات شدید تر وسخت تر باشد بر نیروی مقاومت وپا فشاری‌آن افزوده میشود .

بی جهت نیست که درهر موقع خطری متوجه ایران شده آذربایجانی بیشتر از همه آشفته و خشمگین گشته و اگر خطری بآذربایجان روی داده ملت ایران بیشتر از موارد دیگر مضطرب و نگران شده است .

مردم‌آذربایجان از خالص ترین ومیهن پرست‌ترین ملت ایران بوده وهستند بهتر است کسانیکه‌عظمت وسعادت ایران رادردل‌می‌پرورانند بصدای آذربایجان جاویدان گوش دهند و ندای حقیقت را چنانکه هست بشنوند . احساساتی که اهالی‌آذربایجان درموقع نزول موکب همایونی بآن سرزمین نسبت بشاهنشاه خود ابرازداشتند درتاریخ ایران بی‌سابقه‌است، برای‌آخرین‌بارثابت‌کردندکه‌آذربایجانی‌درشاهدوستی‌ومیهن‌پرستی پیش‌آهنگ هموطنان خود می‌باشد تبلیغات زهرآگین بهیچوجه درملیت ایرانی مردم این‌سامان‌خللی‌واردنساخته است،صدای‌شاه پرستی‌ودولت خواهی درسرتاسر آذربایجان طنین انداز است .

جوانان غیورکه خون پاك آریان درعروق‌آنها جریان دارد درسخت‌ترین‌مواقع بحرانی‌آذربایجان‌ازهیچگونه تهدیدنهراسیده‌ودرهرموقع ومکان‌نسبت بایران‌وفاداری وصمیمیت خودرا عملا بمنصه ظهور رسانیده اند .

ای‌خاك‌آذربایجان برمردان فداکارودانشمندان بزرگ ودلاوران رشیدکه‌صفات مردانگی ومیهن‌پرستی وصداقت‌را ازتوبارث برده‌اند افتخارکن و پایدار بمان وبرای حفظ وحراست ایران‌جوانان رشیدوبرومند وفداکارتربیت‌کن تاالهامات‌خودرا بابوئیدن

خاك خون آلود توبدست آورند .

درود برمردان شرافتمند که برای نجات وطن از چنگك دشمنان خون آشام باستقبال مرگ شتافتند وتن بذلت وخواری ندادند وشرافت ملی خودرا برفرازحوادث چون‌گوهر تابناك نگاهداشتند .

درود برروان شهدائیکه تاآخرین نفس بخاطرسربلندی وطن بادشمنان مملکت جنگیدند وخون خویش‌را بپای‌ملت ایران ریختند .

درود برجوانان غیورومتعصب که درباره حق ازهیچ چیز نهراسیدندودرراه حفظ شرف وناموس مردانه بپا خاستند وبرای استقلال وآزادی ایران ازجان ودل‌کوشیدند ودرچشم ملت ایران برای فرزندان وخاندان خود بزرگی وافتخارکسب‌کردند .

درخاتمه امید واعتقادم براین است که خدای بزرگ وتوانا همواره درمواقع بحرانی وحساس موجودیت واستقلال‌کشور ایران‌را پایدار نگهداشته ودرآینده نیز یاوروپشتیبان پدرتاجدار ما اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریا مهربزرگ ارتشتاران خواهد بود.

رضائیه چهارم آبان ۱۳۴۵ شمسی

سروان مخابرات ـ احمد کاویان‌پور

فصل یکم ـ تاریخ عمومی آذربایجان

بخش یکم ـ آغاز تاریخ ـ شهریاران ایران وحکمرانان

پیش ازآنکه وارد بحث تاریخ عمومی آذربایجان شویم ، مناسب است که بدانیم تاریخ مهمترین نقش‌را درگردش چرخهای زندگی انسان و اجتماعات بعهده داشته و برای یك ملت متمدن ، داشتن تاریخ باستانی اهمیتی بسزا دارد ، زیرا درسایه‌آن‌است که می‌تواند بدرجات هوش واستعداد وقابلیت خودکه بصورت قانون ورسوم وصفات وفعالیت درآمده پی برد .

تاریخ ، راهنما وهادی‌ملتهاواجتماعات وافراداست ومانند زنجیریست که‌حوادث را بیکدیگرمربوط میسازد . این‌حوادث واتفاقات درزمان ومکان اثرمیگذارد نه‌تنها می‌تواننداوضاع سیاسی ـ اجتماعی ـ اقتصادی یك ملت ویایکدولت‌را مورد تحقیق‌قرار دهد بلکه دراجتماعات و دولتهای مختلف نیز اثر میکند وموجب تحولات و تغییراتی عمیق میگردد .

اقوام وملل اگر بفداکاریها وجانبازیهای نیاکان وگذشتگان خود آشنا نباشند واعمال آنان‌را سرمشق خویش قرارندهند نمی‌توانند آزادی واستقلال خودراکه‌آرزو وهدف زندگی آنان است‌حمایت وضمانت‌کنند .

تاریخ تنها اعمال اشخاص‌وحوادث ووقایع را ثبت نمیکند بلکه آنهارا ازنظر صنعت وعلوم ومذهب وفرهنگ هم موردمطالعه قرارمیدهد واثرات ونتایجی ، درحال وآینده‌که درتمام شئون زندگی بشردخالت دارد ، ببارمیآورد .

بطورکلی تاریخ جهان‌را می‌توان‌بدودوره ماقبل تاریخ وآغازتاریخ تقسیم‌نمود . تاریخ اززمانی شروع میگردد که بشردارای خط شده وتوانسته آثار کتبی واسناد و منابعی ازخود بیادگاربگذارد . مراحل ماقبل تاریخ را بسه قسمت تقسیم نموده اند :

اول ـ عهد ابتدائی ـ دراین دوره بشرفقط ازحیث قوای عقلانی برحیوانات برتری داشته است .

دوم ـ عهد حجر ـ بعقیده بعضی ازعلمای باستانشناسی این عهد ازپنجاه هزار سال قبل ازمیلاد شروع شده .

سوم ـ عهد فلز ـ که تقریبا ازهفت هزارسال قبل ازمیلاد شروع میشود شامل :

۱ ـ دوران مس ۷۰۰۰ سال قبل ازمیلاد .

۲ ـ دوران مفرغ ۳۰۰۰ سال قبل ازمیلاد .

۳ ـ دوران آهن ۱۰۰۰ سال قبل ازمیلاد.

بطوراجمال اگرمقیاس زمان‌را طوری انتخاب کنیم‌که تاریخ عمر زمین بمدت یکسال فشرده شود خواهیم دیدکه درهشت ماه اول این سال زمین فاقد موجود زنده بوده است . ماه نهم ودهم متعلق بابتدائی‌ترین موجودات زنده نظیر باکتریها می‌باشد درهفته دوم ماه دوازدهم پستانداران بوجود میآیند .

بشراولیه آنطوریکه اورا می‌شناسیم درساعت بیست وسه وچهل وپنج دقیقه آخرین روزاسفند ماه یعنی درآخرین ربع ساعت پایان سال خرامان خرامان در روی صحنه ظاهر میشود .

عصرمابعد تاریخ‌کمی بیش از۶۰ ثانیه قبل ازخاتمه سال شروع میشود .

✩ ✩ ✩

ساکنان اولیه فلات ایران قبل ازآمدن آریاها وعقاید آنان

پیش ازآنکه فلات بزرگ(ایران)خوانده شود مردمانی درآن زیست میکردند دهکده‌های کوچك زیادی پناهگاه مردمان‌کشاورز ، صلح‌جو بودکه حس زیبا پسندی خودرا باسفالهای چرخی بانقشهای زیبا ازگل وگیاه وجانوران نشان میدادند .

برای پوشاك ازپوست حیوانات وبرای خانه ازغارها استفاده میکردند . کسانی راکه بیش از۷۰ سال داشتند می‌کشتند ، زنان پیررا خفه میکردند .

درجای دیگری آنهائی‌راکه بیش از۷۰ سال داشتند باگرسنگی دادن میکشتند جسدرا دربیابان گذاشته وزیرنظر میگرفتند ، اگر جسدرا گرکس می‌بردآن مرده‌را

خوشبخترین مردم می‌پنداشتند اگرجانوران وحشی وسگها می‌بردند اوراکمتر خوشبخت میدانستند ولی بدبخت‌ترین مردمان آنها بودندکه جسدشان دست نخورده می‌ماند. بیماران‌وپیران‌رادرحالیکه هنوززنده بودندپیش‌حیوانات وحشی‌می‌انداختند واین حیواناترا درزبان خودشان (دفن‌کننده مرده ها) میخواندند.

درنظرآنها دیوان‌بدکاری وجود داردکه‌کار روستائیان بیچاره‌را تهدید میکنند وازشروآزارآنها فقط بابرقراری رسم وآئین وقربانی نمودن جوانان می‌توان‌جلوگیری کرد درمیان این دیوان خطرناکترازهمه دیوخشم، دیومستی، دیو بیماری‌ودیو مرگ است، دیوی جلوباران را میگیرد وخشکسالی پدید میآورد.

دیوهائی هستندکه موی سر وناخن گرفته مردرا که ازروی بی‌احتیاطی ریخته باشد می‌ربایند وازآنها جانور می‌پرورانندکه انسان را بخورند.

سرکردۀ همه دیوان (اهریمن) است باهمه نیروئی‌که اهریمن ودارودسته‌دیوان دارند درزندگی روزانه ترسناکترین آنها (دروج) می‌باشد.

ازآن وقتیکه نفس‌تن آدمی‌را ترک میگوید نعش ناپاک میشود، دروج نزدیک آن نعش درهوا درحرکت می‌باشد تااینکه بازماندگان آن مرده‌راگزندی برسانندتنها بانگاهداشتن رسم‌وآئین‌سخت می‌توان‌دراماں بود، مرده‌نبایدخاکرابا آب مقدس کثیف کند مرده‌را باید سر بلندترین نقطه‌های زمین‌گذاشت‌موی سروپای آنرا بادقت‌به‌زمین بست تا حیواناتآنرا بخورندفقط زمانی‌که استخوانهاازماده‌های مرده پاک شدمی‌توان آن‌را دراستودانی‌گرد آورد.

استودان باید سوراخ داشته باشد تامرده بتواند بازبخورشید نگاه‌کند پس از گذشت هزارها سال صحنه قدری روشن‌تر میشود دراین دوره نه تنها درفن ساختن ابزارهای سنگی واستخوانی پیشرفتی حاصل شده بلکه خانواده پدید آمده‌که ازراه شکارنگهداری میگردد، نیروهای خطرناکرا باجادو رام‌میکنندیا ازخود دور میسازند گاووگوسفند وبزاهلی‌شده‌اند. جووگندم‌کشت میشود ازآن‌پس مردمان بدودسته‌تقسیم میشوند: برخی‌صحراگرد، برخی روستائی وماندگاردرحالیکه‌صحراگردان‌اصولا بهمان

صورت بازماندند. شهرنشینی درروستاهارشدمیکند برای نگهبانی وجلوگیری ازدستبرد صحراگردان دیوارمیسازند و بزرگانی را برمیگزینندکه‌مردان روستارادرجنگ رهبری کنندهرچه‌زندگی پیچیده‌ترمیشودتلاش‌های بیشتری بعمل‌میآیداین تلاش و نیروها بصورت بغها (اوللار) درآمدندکه بزرگترین آنها(زمین مادر ـ آنایوردی) بودکه بصورتهای گوناگون جلوه‌گر میشد . به نژاد کهن بومی نژاد دیگری افزوده میشود اقوام آریائی سرازیر میگردند و بومی ها متواری و نابود میشوند . صنعت پیشرفت میکند مردم آموخته‌اندکه مس ناب را چکش کاری کنند سپس دریافتند که سنگ مس را می‌توان گداخت و مس بدست آورد بزودی زر و سرب از همین راه بدست میآید با ابزارهای فلزی کشاورزی توسعه می‌یابد وصنعت پیشرفت زیادی میکند، گل را برای ساختن‌سفال که پیش ازآن زمخت و ناهموار بود پاکیزه کرده و بایك چرخ بسیار ساده توانستند ریختهای منظم تری بیرون بیاورند وبانقش ورنگ بآن زینت و زیور بیشتری بدهند.

زندگی هرروز بشکل پیچیده‌تری پدیدار میگردد روستاها بصورت شهر وسپس شهرهاگسترش پیدا میکند دراثرجنگهای پی درپی، درپی‌اینهاکم‌کم واحدهای بزرگتری بهم می‌پیوندند و نیروی پادشاهی فزونی میگیرد .

هرملتی برای خود خط اختراع میکندکه بایك نقش ساده‌که در آن هرعلامتی معنای یك واژه را دارد نشان داده میشود .

✩ ✩ ✩

شهریاران و حکمرانان

برای روشن شدن و تفکیك وقایع و حوادث و تحولات عظیمی‌که در این ناحیه ازکشور شاهنشاهی ایران‌اتفاق افتاده وبرای اینکه خواننده محترم بتواند تاریخ‌وقایع و حوادث را حدس زده و بداند وقایع مزبور مربوط بکدام دوره و در زمان سلطنت کدام پادشاه و فرمان‌روا اتفاق افتاده ذیلا بدرج اسامی‌کلیه شاهنشاهان و فرمان روایان کشور باستانی ایران با ذکر تاریخ مربوط بخود مبادرت میگردد :

الف ـ سلسله پیشدادیان

۱ ـ کیومرث

۲ ـ هوشنگ

۳ ـ طهمورس

۴ ـ جمشید جم } ظهور و خروج ضحاك ماردوش

۵ ـ فریدون

۶ ـ ایرج

۷ ـ منوچهر ـ تولد رستم پهلوان

۸ ـ نوذر

ب ـ سلسله کیان

۹ ـ کیقباد

۱۰ ـ کی‌کاوس

۱۱ ـ کی‌خسرو

۱۲ ـ سهراب ـ لهراسب

۱۳ ـ گشتاسب (ظهورزردشت)

۱۴ ـ اسفندیار

۱۵ ـ بهمن

پ سلطنت مادها	**۷۰۸ ـ ۵۵۰**		**قبل ازمیلاد**	
۱۶ ـ دیوگوس	۷۰۸ ـ ۶۵۵	»	»	
۱۷ ـ فرورتیش	۶۵۵ ـ ۶۴۵	»	»	
۱۸ ـ هوخشتر	۶۴۵ ـ ۵۸۵	»	»	
۱۹ ـ آستیاگوس	۵۸۵ ـ ۵۵۰	»	»	(آستیاژ)
ت ـ سلسله هخامنشیان	**۶۵۰ ـ ۳۳۱**	**»**	**»**	
۲۰ ـ هخامنش	۶۵۰	»	»	

۲۱ ـ چیش پیش

۲۲ ـ کوروش اول		قبل از میلاد		
۲۳ ـ کمبوجیه اول				
۲۴ ـ آریامنا (آرمناك)	۶۰۰	»	»	
۲۵ ـ ارشام (ویشتاسب)				
۲۶ ـ کوروش کبیر	۵۵۰ - ۵۲۹	»	»	
۲۷ ـ کمبوجیه دوم	۵۲۹ - ۵۲۳	»	»	
۲۸ ـ بردیای غاصب				
۲۹ ـ داریوش اول	۵۲۱ ـ ٤۸۶	»	»	
۳۰ ـ خشایارشا	۴۸۶ ـ ۴۶۵	»	»	
۳۱ ـ اردشیر اول (درازدست)	۴۶۵ ـ ۴۲۵	»	»	
۳۲ ـ داریوش دوم	٤۲۵ ـ ٤۰٤	»	»	
۳۳ ـ اردشیر دوم	٤۰٤ ـ ۳٦۱	»	»	
۳٤ ـ اردشیر سوم	۳۶۱ ـ ۳۳۸	»	»	
۳۵ ـ ارشك	۳۳۸ ـ ۳۳٦	»	»	
۳۶ ـ داریوش سوم (دارا)	۳۳٦ ـ ۳۳۱	»	»	
ث ـ اسکندر مقدونی	**۳۳۱ ـ ۳۲۵**	**»**	**»**	
ج ـ سلوکی‌ها	**۳۲۵ ـ ۲۵۶**	**»**	**»**	
چ ـ سلسله اشکانیان				
۳۷ ـ اشك اول	۲٥٦ ـ ۲٤۷			قبل ازمیلاد
۳۸ ـ اشك دوم ـ تیرداد اول	۲٤۷ ـ ۲۱٤		»	»
۳۹ ـ اشك سوم ـ اردوان اول	۲۱٤ ـ ۱۹٦		»	»
٤۰ ـ اشك چهارم ـ فری‌یاپت	۱۹٦ ـ ۱۸۱		»	»
٤۱ ـ اشك پنجم ـ فرهاد اول	۱۸۱ ـ ۱۷٤		»	»

٤٢ ـ اشك ششم ـ مهرداد اول	١٣٨ ـ ١٧٤	قبل ازميلاد
٤٣ ـ اشك هفتم ـ فرهاد دوم	١٢٥ ـ ١٣٨	« «
٤٤ ـ اشك هشتم ـ اردوان دوم	١٢٣ ـ ١٢٥	« «
٤٥ ـ اشك نهم ـ مهرداد دوم	٩٢ ـ ١٢٣	« «
٤٦ ـ اشك دهم ساناتروك	٧٧ ـ ٩٢	« «
٤٧ ـ اشك يازدهم ـ فرهاد سوم	٦٠ ـ ٦٩	« «
٤٨ ـ اشك دوازدهم ـ مهرداد سوم	٥٥ ـ ٦٠	« «
٤٩ ـ اشك سيزدهم ـ ارد اول	٣٧ ـ ٥٥	« «
٥٠ ـ اشك چهاردهم ـ فرهاد چهارم بعدازميلاد ٢	ـ ٣٧	قبل ازميلاد
٥١ ـ اشك پانزدهم ـ فرهادپنجم	٢ ـ ٦	بعد از ميلاد
٥٢ ـ اشك شانزدهم ـ ارد دوم	٦ ـ ١٦	« «
٥٣ ـ اشك هفدهم ـ وانان	١٦ ـ ١٧	« «
٥٤ ـ اشك هيجدهم ـ اردوان سوم	١٧ ـ ٤٠	« «
٥٥ ـ اشك نوزدهم ـ واردان		
٥٦ ـ اشك بيستم ـ گودرز	٥١	« «
٥٧ ـ اشك بيست ويكم ـ وانان دوم	٧ ماه ـ	
٥٨ ـ اشك بيست ودوم ـ بلاش اول	٥١ ـ ٧٧	« «
٥٩ ـ پاكر ـ واردوان چهارم	٧٧ ـ ١٠٧	« «
٦٠ ـ اشك بيست وسوم ـ خسرو	١٠٧ ـ ١٣٠	« «
٦١ ـ اشك بيست وچهارم ـ بلاش دوم	١٣٠ ـ ١٤٩	« «
٦٢ ـ اشك بيست وپنجم ـ بلاش سوم	١٤٩ ـ ١٩٢	« «
٦٣ ـ اشك بيست وششم ـ بلاش چهارم	١٩٢ ـ ٢٠٩	« «
٦٤ ـ اشك بيست وهفتم ـ بلاش پنجم	٢٠٩ ـ ٢١٦	« «
٦٥ ـ اشك بيست وهشتم ـ اردوان پنجم	٢١٦ ـ ٢٢٦	« «

ح ـ سلسله ساسانیان :

٦٦ ـ اردشیر بابکان (اول)	٢٢٣ ـ ٢٤١	بعد از میلاد
٦٧ ـ شاهپوراول	٢٤١ ـ ٢٧١	» »
٦٨ ـ هرمزاول	٢٧١ ـ ٢٧٢	» »
٦٩ ـ بهرام‌اول	٢٧٢ ـ ٢٧٥	میلادی
٧٠ ـ بهرام دوم	٢٧٥ ـ ٢٨٢	»
٧١ ـ بهرام سوم	چند ماه	»
٧٢ ـ نرسی	٢٨٢ ـ ٣٠١	»
٧٣ ـ هرمزدوم	٣٠١ ـ ٣٠٩	»
٧٤ ـ آذرنرسی	یکسال	»
٧٥ ـ شاهپوربزرگ	٣٠٩ ـ ٣٧٩	»
٧٦ ـ اردشیردوم	٣٧٩ ـ ٣٨٢	»
٧٧ ـ شاهپورسوم	٣٨٢ ـ ٣٠٨	»
٧٨ ـ بهرام‌چهارم	٣٨٨ ـ ٣٩٩	»
٧٩ ـ یزدگرد اول	٣٩٩ ـ ٤٢٠	»
٨٠ ـ بهرام‌گور	٤٢٠ ـ ٤٤٠	»
٨١ ـ یزدگرد دوم	٤٤٠ ـ ٤٥٧	»
٨٢ ـ هرمزسوم	٤٥٧ ـ ٤٥٩	»
٨٣ ـ فیروزاول	٤٥٩ ـ ٤٨٣	»
٨٤ ـ بلاش ـ ولگاس	٤٨٣ ـ ٤٨٧	»
٨٥ ـ قباد اول	٤٨٧ ـ ٥٣١	»
٨٦ ـ انوشیروان عادل	٥٣١ ـ ٥٧٩	»
٨٧ ـ هرمزچهارم	٥٧٩ ـ ٥٩٠	»
٨٨ ـ خسروپرویز	٥٩٠ ـ ٦٢٩	»

۸۹ - قباد دوم - شیرویه ٦۲۹ میلادی

۹۰ - اردشیر سوم

۹۱ - زمان هرج ومرج ۱ - شهر براز ۲ - خسروسوم ۳ - جوانشیر ٤ - پوراندخت ٥ - گشتاسب ٦ - آذرمیدخت ۷ - دوازده نفر دیگر سلطنت کردند

۹۲ - یزدگرد سوم ٦۳۲ - ٦٤۲ میلادی ۲۱ هجری

خ - خلفای راشدین :

۹۳- خلافت ابو بکر ۱۱-۱۳ هجری

۹٤ خلافت عمر بن الخطاب ۱۳- ۲۳ « »

۹٥ - خلافت عثمان بن عفان ۲۳ - ۳٥ « »

۹٦ - خلافت علی بن ابیطالب ۳٥ - ٤٥ « »

۹۷ - خلافت امام حسن بن علی ٤۰ - ٤۱ « »

د - خلفای بنی امیه :

۹۸ - چهارده تن بودند و مدت ۹۱ سال خلافت کردند ٤۱ - ۱۳۲ هجری

ذ - خلفای بنی عباس :

۹۹ - چهارده تن بودند و مدت ۵۲۴ سال خلافت کردند ۱۳۲ - ۶۵۶ هجری

ر - طاهریان : ۲۰۶ - ۲۵۹ هجری :

۱۰۰ - طاهر ۲۰٦ - ۲۰۷ هجری

۱۰۱ - طلحة بن طاهر ۲۰۷ - ۲۱۳ هجری

۱۰۲ - عبدالله بن طاهر ۲۱۳ - ۲۳۰ هجری

۱۰۳ - طاهر بن عبدالله ۲۳۰ - ۲٤۸ هجری

۱۰٤ - محمد بن طاهر ۲٤۸ - ۲۵۹ هجری

ز- صفاریان :

۱۰٥ - یعقوب لیث صفاری ۲۵۹ - ۲۶۵ هجری

۱۰۶ - عمرو لیث صفاری ۲۶۵ - ۲۸۸ »

ژ ـ دیالمه آل زیار : ٣١٦ ـ ٤٦٢ هجری

١٠٧ ـ مردآویج بن‌زیار	٣١٦ ـ ٣٢٣ «
١٠٨ ـ وشمگیر بن زیار	٣٢٣ ـ ٣٥٧ «
١٠٩ ـ بیستون بن‌وشمگیر	٣٥٧ ـ ٣٦٦ «
١١٠ ـ قابوس بن‌وشمگیر	٣٦٦ ـ ٤٠٣ «
١١١ ـ منوچهر بن قابوس	٤٠٣ ـ ٤٢٠ «
١١٢ ـ انوشیروان بن‌منوچهر	٤٢٠ «
١١٣ ـ دارا بن‌قابوس	٤٢٠ ـ ٤٢٤ «
١١٤ ـ انوشیروان	٤٢٤ ـ ٤٢٦ «
١١٥ ـ کیکاوس بن اسکندر	٤٢٦ ـ ٤٣٤ «
١١٦ ـ کیکاوس	٤٣٤ ـ ٤٤١ «
١١٧ ـ جهانشاه	٤٤١ ـ ٤٦٢ «

س ـ دیالمه آل بویه : ٣٢٠ ـ ٤٤٧ هجری قمری

١١٨ ـ عمادالدوله	٣٢٠ ـ ٣٣٨	«	«
١١٩ ـ معزالدوله	٣٣٨ ـ ٣٥٦	«	«
١٢٠ ـ عضدالدوله	ـ ٣٧٢	«	«
١٢١ ـ مجدالدوله	ـ ٣٨٧	«	« بسلطنت رسید
١٢٢ ـ ابوعلی کیخسرو	ـ ٤٨٧	«	« تاریخ وفات

ش ـ سامانیان : ٢٧٩ ـ ٣٨٩ « «

١٢٣ ـ امیراسمعیل	٢٧٩ ـ ٢٩٥ هجری قمری	
١٢٤ ـ ابونصر	٢٩٥ ـ ٣٠١ «	«
١٢٥ ـ نصر دوم	٣٠١ ـ ٣٣١ «	«
١٢٦ ـ نوح اول	٣٣١ ـ ٣٤٣ «	«
١٢٧ ـ عبدالملك اول	٣٤٣ ـ ٣٥٠ «	«

۱۲۸ - منصوراول	۳۵۰ - ۳٦٦ هجری قمری
۱۲۹ - نوح دوم	۳٦٦ - ۳۸۷ « »
۱۳۰ - منصور دوم	۳۸۷ - ۳۸۹ « »
۱۳۱ - عبدالملك دوم	۳۸۹ « »

ص - سلسله مسافریان و سلسله روادیه آذربایجان

۱۳۲ - مرزبان بن مسافر

۱۳۳ - وهسودان

۱۳٤ - محمد بن وهسودان

ض - سلسله غزنویان : ۳۵۱ - ۵۹۸ هجری قمری

۱۳۵ - سبکتکین	۳۵۱ - ۳۸۷ « »
۱۳٦ - سلطان محمود	۳۸۷ - ٤۲۱ « »
۱۳۷ - سلطان محمد	٤۲۱ - ٤۲۱ « »
۱۳۸ - سلطان مسعود	٤۲۱ - ٤۳۲ « »
۱۳۹ - سلطان مودود	—
۱٤۰ - علی بن مسعود	—
۱٤۱ - عبدالرشید	—
۱٤۲ - فرخ زاد	
۱٤۳ - ظهیرالدوله ابراهیم	
۱٤٤ - مسعود	
۱٤۵ - ابوالفتح ارسلانشاه	
۱٤٦ - بهرامشاه	
۱٤۷ - خسروشاه	۵۸۲ هجری
۱٤۸ - خسرو ملك	۵۹۸ »

ط ـ سلجوقیان :	**۴۲۹ ـ ۵۹۰**	**هجری**
۱٤۹ ـ طغرل بیگ	٤۲۹ ـ ٤٥٥	هجری
۱٥۰ ـ آلب‌ارسلان	٤٥٥ ـ ٤۶٥	»
۱٥۱ ـ حسن ملکشاه	٤۶٥ ـ ٤۸٥	»
۱٥۲ ـ برکیارق	٤۸٥ ـ ٤۹۸	»
۱٥۳ـ محمد ابوشجاع	٤۹۸ ـ ٥۱۱	»
۱٥٤ ـ سلطان سنجر	٥۱۱ ـ ٥٥۲	»
۱٥٥ ـ طغرل سوم	٥٤۷ ـ ٥۹۰	»
ظ ـ اتابکان آذربایجان :	**٥۴۱ ـ ٦۲٦**	»
۱٥٦ ـ اتابك ایلدگز	٥٤۱ ـ ٥٦۸	»
۱٥۷ ـ محمدجهان پهلوان	٥۶۸ ـ ٥۸۱	»
۱٥۸ ـ قزل‌ارسلان	٥۸۱ ـ ٥۸۶	»
۱٥۹ ـ ابوبکر محمد ایلدگز	٥۸۶ ـ ۶۰۶	»
۱۶۰ ـ ازبك بن‌پهلوان	۶۰۶ ـ ۶۲۲	»
ع ـ خوارزمشاهیان :	**۴۹۰ ـ ٦۲۸**	»
۱٦۱ ـ قطب‌الدین‌محمد	۴۹۰ ـ ۵۲۲	»
۱۶۲ ـ اتسز بن‌قطب‌الدین	۵۲۲ ـ ۵۵۱	»
۱۶۳ ـ ایل ارسلان	۵۵۱ ـ ۵۶۷	»
۱۶٤ـ سلطان شاه	۵۶۷ ـ ۵۶۸	»
۱۶۵ـ علاء الدین تکش	۵۶۸ ـ ۵۹۶	»
۱۶۶ ـ محمد بن‌علاء‌الدین	۵۹۶ ـ ٦۱۷	» سلطان محمدخوارزمشاه
۱۶۷ ـ جلال الدین منتکبرنی	۶۱۷ ـ ۶۲۸	»

غ ـ مغول ـ ایلخانیان :

۱٦۸ ـ اوگتای قاآن ٦۲٦ ـ ٦۳۹ هجری قمری

۱۶۹ - گیوگ قاآن	۶۳۹ - ٦٤٧ هجری قمری
۱۷۰ - منکوقاآن	۶٤۸ - ٦٥٧ « »
۱۷۱ - هلاکوخان	۶۵۱ - ۶۶۳ سرسلسله ایلخانیان
۱۷۲ - اباقاآن	۶۶۳ - ۶۸۰ هجری‌قمری
۱۷۳ - سلطان احمد تگودار	۶۸۱ - ۶۸۳ « »
۱۷۴ - ارغون خان	۶۸۳ - ۶۹۰ « »
۱۷۵ - گیخاتو	۶۹۰ - ۶۹٤ « »
۱۷۶ - بایدو	۶۹٤ « »
۱۷۷ - سلطان‌محمود غازان	۶۹٤ - ۷۰۳ « »
۱۷۸ - سلطان محمد خدابنده	۷۰۳ - ۷۱۶ « »
۱۷۹ - ابوسعید بهادرخان	۷۱۶ - ۷۳۶ « »
۱۸۰ - ارپاخان	۷۳۶ « »
۱۸۱ - موسی خان و محمدخان	

ف - چوپانیان:

۱۸۲ - شیخ حسن بن تیمور	۷٤٤ « »
۱۸۳ - ملك اشرف	۷۵۸ « »

ق - آل جلایر (ایلخانی):

۱۸٤ - شیخ حسن بن امیرحسینی	۷٤٦ « »
۱۸۵ - سلطان‌اویس	۷۶۵ « »
۱۸۶ - سلطان حسین	۷۸٤ « »
۱۸۷ - سلطان احمد	

ك - تیموریان:

۱۸۸ - امیر تیمور بن‌امیرترغای	۷۷۱ - ۸۵۷ « »
۱۸۹ - سلطان خلیل —	

۱۹۰ ـ میرزا شاهرخ	۸۰۷ ـ ۸۵۰ هجری قمری
۱۹۱ ـ میرزا الغ بیگ	۸۵۰ ـ ۸۵۳ « «
۱۹۲ ـ میران شاه	ـ
۱۹۳ ـ ابوبکر	
۱۹۴ ـ عبداللطیف	۸۵۳ ـ ۸۵۴ قمری
۱۹۵ ـ میرزاعبدالله	۸۵۴ ـ ۸۵۵ «
۱۹۶ ـ میرزا بایر	۸۵۲ ـ ۸۶۱ «
۱۹۷ ـ ابوسعید	۸۶۳ ـ ۸۷۳ «
۱۹۸ ـ سلطان حسین بایقرا	۸۷۳ ـ ۹۱۱ «
۱۹۹ ـ بدیع‌الزمان	۹۱۱ ـ ۹۲۰ «
۲۰۰ ـ مظفرحسین	۹۱۱ ـ ۹۱۳ «

گ ـ قره‌قویونلو :

۲۰۱ ـ قره‌یوسف بن قرامحمد	۸۰۹ ـ ۸۲۳ «
۲۰۲ ـ اسکندر بن قره‌یوسف	۸۲۳ ـ ۸۴۰ «
۲۰۳ ـ جهانشاه	۸۴۵ ـ ۸۷۲ «
۲۰۴ ـ حسن علیشاه	۸۷۲ ـ ۸۷۳ «

ل ـ آق‌قویونلو

۲۰۵ ـ امیرحسن بیك	۸۷۵ ـ ۸۸۲ « اوزون حسن
۲۰۶ ـ سلطان خلیل	۶ ماه ـ ۸۸۲ «
۲۰۷ ـ سلطان یعقوب	۸۸۳ ـ ۸۹۶ «
۲۰۸ ـ بایسنقر	۸ ماه ـ ۸۹۶ «
۲۰۹ ـ رستم میرزا	۸۹۸ ـ ۹۰۳ «
۲۱۰ ـ احمد پادشاه	۶ ماه ـ ۹۰۳ «
۲۱۱ ـ امیراحمد	۹۰۳ ـ ۹۰۴ «

٢١٢ ـ میرزا الوند	٩٠٤ ـ ٩٠٧ قمری	
٢١٣ ـ سلطان‌مراد	یکسال ٩٠٧	« وفات سال ٩٢٠

م ـ صفویان:

٩١٤ ـ شاه اسمعیل صفوی	٩٠٦ ـ ٩٣٠	»
٢١٥ ـ شاه طهماسب	٩٣٠ ـ ٩٨٤	»
٢١٦ ـ شاه اسمعیل‌دوم	٩٨٤ ـ ٩٨٥	»
٢١٧ ـ سلطان محمد خدا بنده	٩٨٥ ـ ٩٩٨	»
٢١٨ ـ شاه عباس‌کبیر	٩٩٨ ـ ١٠٣٨	»
٢١٩ ـ شاه‌صفی	١٠٣٨ ـ ١٠٥٢	»
٢٢٠ ـ شاه عباس‌ثانی	١٠٥٢ ـ ١٠٧٧	»
٢٢١ ـ شاه سلیمان	١٠٧٧ ـ ١١٠٥	»
٢٢٢ ـ شاه سلطان حسین	١١٠٥ ـ ١١٣٥	»
٢٢٣ ـ شاه طهماسب دوم	١١٣٥ ـ ١١٤٨	»

ن ـ افشاریان :

٢٢٤ ـ نادرشاه افشار	١١٤٨ ـ ١١٦٠	»
جانشینان نادر		

هـ ـ زندیه :

٢٢٥ ـ کریم خان زند	١١٦٣ ـ ١١٩٢	»
بازماندگان زندیه	١١٩٦ ـ ١٢٠٣	»

و ـ قاجاریه :

٢٢٦ ـ آقا محمد خان قاجار	١٢٠٥ ـ ١٢١١	»
٢٢٧ ـ فتحعلیشاه	١٢١٢ ـ ١٠٥٠	»
٢٢٨ ـ محمدشاه	١٢٥٠ ـ ١٢٦٤	»
٢٢٩ ـ ناصرالدین شاه	١٢٦٤ ـ ١٣١٣	»

۲۳۰ - مظفرالدین شاه	۱۳۱۳ - ۱۳۲٤	قمری
۲۳۱ - محمدعلی شاه	۱۳۲٤ - ۱۳۲۷	»
۲۳۲ - احمد شاه	۱۳۲۷ - ۱۳٤٤	»

ی - سلسله پهلوی :

۲۳۳ - رضا شاه کبیر	۱۳۰٤ - ۱۳۲۰	شمسی

۲۳٤ - اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه آریامهر

بخش دوم

سلطنت قوم ماد و تمدن مادها

ورود اقوام آریائی و تشکیل دولت ماد

در باب آمدن آریائیها بایران عده‌ای از مورخین عقیده داشتند که در حدود دو هزار سال پیش از میلاد بایران مهاجرت نموده‌اند ولی امروزه معتقدند که از قرن ۱۴ پیش از میلاد مهاجرت آنها شروع شده چون اطلاعاتی از ماقبل این تاریخ در دست نیست و تاریخ تمدن آنها از قرن هفتم و هشتم قبل از میلاد شروع میشود لذا راجع بطرز زندگی و تمدن آنها داستانها و روایاتی نقل کرده‌اند ولی همین قدر می‌توان گفت که خانواده آنها بر اساس قدرت پدر یا بزرگ خانواده قرار گرفته بود گرچه زن پس از وی بزرگ خانواده بشمار میرفت و مورد احترام شوهر بود فرزندان مطیع پدر بودند بزرگ خانواده (دادرس) و مجری آداب مذهبی خانواده بوده و یکی از وظایفش نگهداری اجاق خانواده و روشن نگهداشتن دائمی آن بود، از نظر اجتماعی میتوان آنها را بسه طبقه تقسیم نمود: روحانیون ـ جنگجویان ـ کشاورزان طرز حکومت نیز ملوك الطوایفی بود یعنی از چند خانواده یك تیره تشکیل میشد و از چند تیره عشیره یا قبیله ترکیب می‌یافت که در بلوك زندگی میکردند.

اقوام آریائی وقتی بایران مهاجرت کردند کم کم بدسته‌هائی تقسیم شدند و نواحی مختلف ایران را اشغال نمودند مهمترین این اقوام: مادها ـ پارسیها ـ پارتی ها بودند که به تشکیل دولت‌های بزرگی پرداختند. در اواسط قرن ششم قبل ازمیلاد جمیع دولت هـای قدیم را از بین بـردنـد و واراث تمدن سومـری ـ آشوری

و فنیقی شدند .

نخستین قومی که در این راه گام برداشت ، مادیها بودند که در ابتدای قرن هفتم ق . م بتأسیس سلطنت ماد (در سرزمین آذربایجان و کردستان فعلی) پرداختند در قرن ۷ ق . م ارتش آشور همینکه وارد فلات ایران شد برای نخسیتن بار باین طوایف بر خوردکرد و با آنها بجنگ پرداخت . پادشاهان قوم ماداقوام مختلف آریائی را دور خود گرد آوردند و نفوذ خود را بر آنها تحمیل نمودند و حکومتی بنام ماد تشکیل دادند این دولت در حقیقت در دنیای قدیم جانشین دولت آشور گردید و برخلاف آشوریها همینکه قدم در صحنه تاریخ گذاشت موضوع خوبی و بدی و راستی ودرستی راباخودآورد، شغل اولیه آنهاگله‌داری بود و شش قبیله مستقل بودند .

(برس) مورخ کلدانی باین عقیده بود که در زمان بسیار قدیم مادیها بابل را تسخیر و مدت ۲۲۴ سال درآنجا سلطنت کرده‌اند .

(سلم نصر ـ سوم) پادشاه‌آشورکه در سنه ۸۳۷ ق ـ م نیروئی‌بکردستان‌فرستاده برای دفعه اول اسم دوقوم رابرده است یکی را (پارسوا) و دیگری را (آمادای)نامیده چنانکه‌این پادشاه میگوید: مردم اولی در کوهستانها و دیگری در جلگه‌های اطراف این صحنه‌سکنی داشته‌اند، مردم‌آمادای همان مادها بوده‌اند زیرا بعدها هم خودآشور آنها را بهمین نام‌خوانده . مادیها مدتی‌مدید تابع دولت‌آشور بودند. مکرر پادشاهان آشور بکردستان وآذربایجان‌کنونی و ممالك همجوارشان نیروکشی‌کرده‌اند .

(تیگلات سوم) بامادها جنگیده و تمام طوایف را مطیع‌کرد و شصت‌هزاراسیر و غنائم زیادی به پایتخت خود برد . در سال ۷۲۳ ق . م (سارگن دوم) پادشاه آشور بادولت فلسطین جنگید وقومی از بنی‌اسرائیل رااسیرکرده وقسمتی ازآنها رابشهرهای ماد فرستاد بعد از چندی همین‌پادشاه بامردم (مانای)که درآذربایجان کنونی و درطرف جنوب غربی دریاچه ارومیه سکنی داشتند جنگ‌کرد و رئیس‌آن‌گروه راکه موسوم به دیاآگو بود گرفته بشامات فرستاد

هرودت مورخ یونانی‌مینویسد: مادیهادرعهد قدیم موسوم‌به‌آریان بودند و بعدها

خوُد را«مادی» نامیدند، مورخ مذکور نوشته‌که این‌قوم به‌شش طایفه تقسیم‌شده ومردمی بودندکه اغنام و احشام زیاد داشتند و در عرابه‌ها حرکت میکردند خانواده به‌ریاست مطلقه پدر و تعدد زنها تشکیل میشد. طلا و نقره رامی‌شناختند و در قسمت صنعت در مرحله ابتدائی بودند چه ، صنایع آنها خیلی محکم و خشن بودبعدکه درمملکت خود (آذربایجان و کردستان) برقرارگشتند بزراعت پرداخته شهر نشین شدند، ولی باوجود این جدا از یکدیگرمی‌زیستند فقط در مواقع خطرناك متحد میشدند. بگفتهٔ هرودت مادها مدت پانصد سال تابع دولت آشور و خراج گذار این دولت بودند ولی موافق کتیبه‌های آشوری این وضع ظاهراً از دو قرن تجاوز نمیکند .

***

سلطنت مادها :

چنانکه گفته شد مادها مردمانی بودند آریائی نژاد که از ابتدای قرن هفتم قبل از میلاد دولت ماد راتشکیل دادند ولی‌درمورد مدت سلطنت آنها بین هرودت‌مورخ یونانی و(کتزیاس)مورخ اهل‌آسیای صغیر (ترکیه)که مدت۱۷سال طبیب ملکه‌پروشات زن داریوش دوم‌و اردشیردوم بود اختلاف موجود است .

زیرا هرودت شاهان ماد را چهار نفردانسته‌که از۷۰۸ تا ۵۵۰ ق . م مدت۱۵۸ سال در غرب ایران حکومت نموده‌اندولی‌کتزیاس مدعی است‌که این دودمان۳۰۰سال سلطنت‌کرده‌اند مع‌الوصف چون نوشته‌های هرودت بیشتر مورد اعتماد است طبق نظر او این سلسله را مورد بررسی قرار میدهیم .

***

۱ - سلطنت دیوگوس ۷۰۸ - ٦٥٥ ق . م

اولین پادشاه خاندان ماد،دیوگوس می‌باشدکه پسر (فرااورتس) است و از سال ۷۰۸تا۶۵۵ ق . م سلطنت‌کرد.این‌شاه همدان را (هگمتان محل تلاقی راههای عمده) پایتخت خود قرارداد وقصری‌درآنجا ساخت‌که هفت دیوار برنگهای مختلف داشت‌ولی یونانیها و مخصوصاً هرودت‌آنرا (اکباتان) نامیده‌اند .

دیاگوس اولین‌کسی‌است ازقوم‌آریاکه دولت مقتدری‌تشکیل داد و تمرکزقدرت ایجاد نموده و حکومت پایتخت خود را در تمام حوزه قلمرو خویش جاری ساخت در

زمان سلطنت این پادشاه سرزمین مادبسه استان بزرگ بشرح زیر تقسیم میشد:

۱ ـ مادکبیر که امروزه بنواحی اراك ،همدان وکردستان اطلاق میگردد .

۲ ـ مادآتروپتن که امروزه آذربایجان نام دارد. .

۳ ـ ماد راجیانا که ولایات اطراف ری ـ تهران حالیه می باشد .

* * *

۲ ـ سلطنت فرورتیش ۶۵۵ ـ ۶۴۵ ق . م

دومین پادشاه ماد فرورتیش است که پس از پدرش دیوگس بسلطنت رسید و تا سال ۶۴۵ ق . م حکومت میکرد این پادشاه پارس را باطاعت خود درآورد و در سال ۶٤۵ ق . م بادولت آشور جنگید ولی ضمن نبرد شکست خورده وکشته شد .

* * *

۳ ـ سلطنت هوخ شتر ۶۴۵ ـ ۵۸۵ ق . م

سومین و بزرگترین پادشاهان سلسله ماد هوخ شتر می‌باشد که پس از قتل پدر بسلطنت رسید و تا سال ۵۸۵ ق . م حکومت میکرد هرودت نام او را (کیاکسار) نقل نموده است ولی درکتیبه بیستون داریوش اول (هوخ‌شتر) نوشته شده است این‌پادشاه‌که از شکست وقتل‌پدرش تجربه تلخی بدست‌آورده بود قبل ازهرچیز بتقویت قوای‌نظامی خودوتعلیمات آنها پرداخته ،ارتش نیرومندی از پیاده نظام و سواره نظام تهیه نمودبعد بدولت آشور حمله‌کرد و شهر نینوا پایتخت آن کشور را محاصره نمود چیزی نمانده بودکه شهر سقوط نماید ولی در این موقع قوم(سکائی) که از شمال‌کوههای قفقازآمده و در حوالی آذربایجان‌کنونی بتاخت و تاز پرداخته‌وآنجا را بباد غارت‌گرفته بودند پادشاه ماد مجبور شد دست از محاصره نینوا برداشته و بجلوگیری سکائیها برود،ولی خیلی‌زودازآنها شکست خورده ومجبور بعقب نشینی گردید.

سکائیها یا (سیتها) تا حوالی مدیترانه و مصر پیش رفته هرکجا را متصرف‌شدند با خاك یکسان نمودند فرعون مصر باپرداخت باج آنها را از مرز کشور خود دورنمود خونریزی این قوم بحدی بود که (ارمیا) پیغمبر درکتاب خودباین موضوع اشاره‌کرده و خونریزیهای‌آنها را باجملات حزن‌انگیز ذکر نموده است .

هوخ‌شتر پس از تهیه قوای تازه نفس حیله‌ای بکار برده فرمانده‌آنها (مادیس) و

سردارانش را بضیافتی دعوت نمود (۶۰۵ ق . م) و در محل مهمانی همه راکشتند بعد بقوای بدون فرمانده حمله کرده وباشکست بسیار سختی آنها را از حدود شمال ایران دورکرد و بدینوسیله خطرسیت‌ها را از ایران ریشه‌کن نمود .

در این موقع یعنی در حدود سال ٦٢٦ ق . م آشوربانیپال‌آخرین پادشاه‌بزرگ آشور فوت نمود و ضعف و سستی در تمام قلمرو او حکمفرماگردید. هوخ‌شتر باحاکم بابل‌که ادعای پادشاهی‌آشور را داشت متحد شده و بشهر نینوا پایتخت دولت نیرومند آشورحمله نمودند . مدتی شهر نینوا در محاصره بود چون پادشاه‌آشور تمام راه‌های چاره و نجات را بروی خود بسته دید ناچار خرمنی آتش تهیه دیده خود و خانواده‌اش را درآتش‌سوزاند.شهرنینوا باخاك یکسان‌گردید ودیگردر تاریخ نامی‌ازآن برده نشد بدینوسیله در سال ٦٠٦ ق . م دولت‌آشور مضمحل گردید و دولت جدید بابل و دولت باعظمت ماد جانشین آن شد و ولایات شرقی آسیای صغیرنیز قلمرومادگردید .

هوخ شتر پس از این موفقیت دختر خود را بعقد ازدواج بخت‌النصر شاهزاده و ولیعهد دولت بابل در آورد و با این وسیله دو خاندان نیرومند باهم متحد گردیدند

هوخ شتر بعد از فتح آشور باپادشاه لیدی بجنگ پرداخت ولی درسال۵۸۵ قم بین آنها صلح برقرار گردید و پادشاه لیدی دختر خود را که موسوم به (آریانیش) بودبه‌ولیعهد ماد داد و رشته دوستی ومودت‌بین دوخاندان ماد ولیدی‌نیزمستحکم‌گردید

هوخ شتر یکی از پادشاهان بزرگ ماد است که در زمان سلطنت خود توانست استقلال کامل خویش را بدست آورده و حدود قلمرو ماد را تا رود هالیس (قزل آیرماق‌کنونی) برساند با وجود این امپراطوری بزرگ همواره طالب‌صلح بود.

***

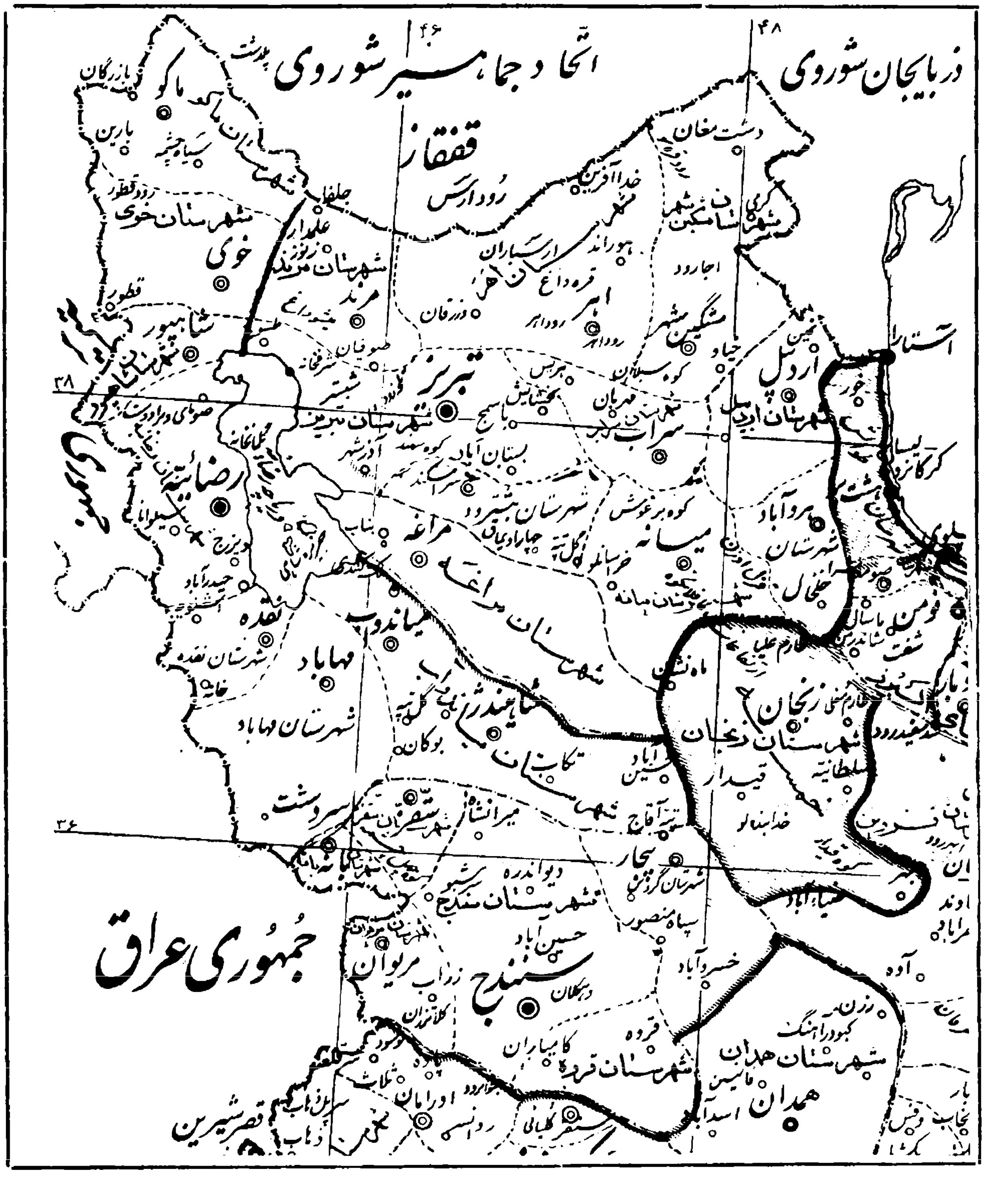
۴ ـ سلطنت استیاگوس ۵۸۵ ـ ۵۵۰ ق .م

چهارمین و آخرین پادشاه ماد آستیاگس یا (آستیاژ) می‌باشد که کتزیاس نام او را (آستی‌گاس) ذکر نموده است ،این پادشاه پس از پدر بسلطنت رسید و تمام‌وقت خود را بعیاشی و خوشگذرانی تلف میکرد و درباری با جلال و شکوه داشت درمورد سرنوشت این پادشاه هرودت مورخ یونانی می‌نویسد که شبی آستیاگس درخواب دید

از دخترش (ماندانا) چندان سیل جاری شد که همدان و تمام آسیای جنوبی را غرق نمودوقتی پادشاه این موضوع رابامعبرین در میان نهادآنهااظهارنظر نمودندکه ازدختر پادشاه پسری بدنیا خواهد آمد که سلطنت ماد را منقرض مینماید وقسمتی از آسیای غربی راهم ضمیمه متصرفات خویش میکند .

پادشاه ازاین تعبیر ناراحت‌شده تدبیری اندیشید وآن‌این بودکه‌درنظرگرفت‌دخترش را بعقد ازدواج کمبوجیه پارسی که شخصی مطیع و سلیم النفس بود در بیاورد ، این ازدواج انجام شد و خیال پادشاه تا اندازه‌ای راحت گردید ولی در سال اول ازدواج ماندانا با کمبوجیه مجدداً آستیاگس خواب دید از شکم دخترش‌درختانگوری‌روئیده که شاخه‌های آن تمام‌آسیا را فراگرفته‌است . باز معبرین سرکشی وجهانگشائی مولود آینده را بپادشاه تأئید نمودند در نتیجه پادشاه تصمیم گرفت هر موقع دختر حامله گردید او را نزد خود بخواهد تاچنانچه نوزادش پسرباشد بلافاصله در نابودی نوزاد اقدام کند و باین ترتیب عمل نمود تصادفاً دختر پس از ۹ماه پسری بدنیاآورد، شاه فوراً نوزادرا بیکی از خویشان‌خود بنام هارپاك سپردکه درقتلش اقدام‌کندولی‌هارپاکو اجرای امررا به مهرداد چوپان خود محول نمود، برحسب اتفاق در همان تاریخ اسپاك زن مهرداد بچه‌ای زائیده بودکه در موقع وضع حمل مرده بود زن‌که از این جریان باخبر شد از شوهرش خواست‌که نوزاد ماندانارا بنام فرزند خود قبول نموده و طفل مرده خودرا بجای‌او بهارپاك نشان دهد. مهرداد هم طرح زن‌خودرا پذیرفته وبآن‌عمل نمود بعد از چندی‌که آستیاگس ازوجود طفل باخبر شد دستورداد پسر هارپاك‌راکشته واز آن غذائی تهیه نموده بهارپاك خورانید وباو گفت این پاداش نافرمانی تو است و ضمناً کوروش را هم بامادرش به پارس نزد پدرش فرستاد :

پدرومادرکوروش این‌واقعه‌را بافسانه‌ای تبدیل‌نموده وشهرت دادند که‌کوروش‌را شیر ماده‌ای شیر داده است ودر نتیجه اورا صاحب عادات خارق‌العاده دانستند هارپاك برای‌انتقام‌قتل پسرش محرمانه باکوروش‌روابط برقرار نموده واورا بجنگ باآستیاگس تشویق می‌نمود تا بالاخره در سال ۵۵۱کوروش بغرب لشگرکشیده‌آستیاگس‌را اسیر و دولت مادرا منقرض ساخت .



نقشه آذربایجان

دولت آشور و مردم ماد وزاگرس

برای تاریخ ناحیه ماد وزاگرس که امروز آذربایجان و کردستان نام دارد کتیبه‌های پادشاهان آشور ازمنابع مهم بشمار میرود، محض اختصار فقط نکات مهم را از تاریخ آشور اقتباس کرده در اینجا می نگاریم :

نخستین پادشاهی ازآشور که فکر حمله بکوهستان شمالی وشرقی را کرده است (تیکلات اول ۱۱۱۵ – ۱۱۰۰ ق م) بوده این پادشاه ارمنستان راگرفته و بحوالی دریاچه وان سپاه رانده است .

نخستین اثری که ظاهر شد درعهد شلمنصر سوم بود که در سال ۸۳۵ ق م سپاه آشور را بجانب مشرق راند نخست ولایت پارسوا (ارومیه) راگرفته آنگاه بولایات ماد تاختند، در مرز ماد استحکاماتی ساخته وتمثال پادشاه آشور را برای پرستش درآنجا نصب کردند در سال ۸۲۹ ق م (اوالکی) سردار آشور ،سپاه بآذربایجان کنونی برد ودر خاك مانائی (جنوب غربی دریاچهٔ چی‌چست) و پارسوا فتوحاتی نمود .

در میان دو ولایت پارسوا ونمری بامیری برخورد (ارتاساری) که اسمش مرکب از دو جزء آریائی است ونشان میدهد ایرانیان درآن ناحیه تسلط تام داشتند پارسوا و نمری در سال ۸۲۸ ق م مجدداً بدست آشوریان مفتوح گردید .

پس ازآنکه انقلابات داخلی آشور بسلطنت شلمنصر خاتمه داد ولایات ماد و زاگرس سر از اطاعت باز زدند غیر از ولایت پارسوا که نتوانست آزاد شود زیرا دولت جدیدی بنام هالدیا (خالدی) ازطرف ارمنستان ظهورکرد واین ولایت را بخودملحق نمود، پادشاه خالدی سنگی تراشیده ودر گردنه کلاشین (مرز عراق در ناحیه اشنویه) نصب کرد که هم اکنون باقیست .

پادشاه جدید آشور شمشی‌اداد پنجم (۸۱۲ – ۸۲۵) لشکر بنواحی مادفرستاد و ولایات مانائی و پارسوا را بتصرف درآورد بعلاوه‌دو ناحیه دیگر را بنام مسو Messo و گزل بندو که ظاهراً در مانائی (محال اشنویه وسلدوز امروزی) واقع بودند اشغال کرد. دراینجا آشوریان بایکنفر سردار ایرانی بنام پیریشاته مصادف گشتند این شخص را

پادشاه‌آن ناحیه می‌خواندند .

مقارن سلطنت شمشی‌اداد، ولایت نمری نیز بادشمنان‌آشور متحد شده و تامدت ٦۵ سال قدرت‌آشور را درآنجا بی‌اثر ساخت ولی بکلی دست آشور از آنجا کوتاه نشد در این فاصله زمان‌آشوریها هشت مرتبه بخاك ماد و دو مرتبه بولایت مانائی وچهار بار بخاك نمری سپاه فرستادند ولی‌کاری از پیش نبردند زیرا ستاره سعادت دولت خالدی (هالدیا) در اوج ترقی بود وپادشاه آن موسوم به منواش پارسوا را گرفت ودر خاك مانائی جنوب دریاچه ارومیه در محل تاش‌تپه‌کتیبه‌ای از خود باقی‌گذاشت .

پادشاه‌آشور شمشی‌اداد (۸۲٤ـ ۸۰۲) نامی‌از ماد می‌برد واطاعت‌وخراج‌گزاری این طایفه‌را شرح میدهد از عبارات او پیداست‌که ولایات ماد در قرن نهم‌ق م خیلی آباد بوده و شهرهای پرجمعیت داشته است شهر پارسوا (ارومیه) دارای سه حصار و برجهای محکم و عالی بوده است .

روایت استرابون

جغرافی‌نگار ومورخ یونانی می‌نویسد: ماد یامدی‌دوقسمت معین است، نخستین معروف به‌مدی‌بزرگ وپایتختش اکباتان می‌باشدکه شهریست‌معتبر وپادشاهان‌قدیم‌ماد دراینجا قصرها داشته‌اند. قسمت دیگر موسوم بماد اتروپات است نامش مأخوذ از اسم ساتراپ اتروپاتن است ،اوبودکه ولایت مزبورراکه تاآن تاریخ جزء مدی بزرگ محسوب‌میشد نگذاشت بدست مقدونیان بیفتد درازاء این‌کاربزرگ‌آتروپاتن نام پادشاهی‌گرفت وآن ایالت‌راکشوری مستقل ساخت وخاندان اوتااین تاریخ (مقصود تاظهور مسیح می‌باشد) درآنجا ساکنند و رو بافزایش دارند زیراکه از حسن اتفاق اعقاب او با شاهزادگان ارمنستان و آشور وصلت کردند در این اواخر باشاهزاده خانم‌های پارت عقد ازدواج‌بسته‌اند .

ایالت اتروپاتی ازجانب غرب بارمنستان وماتی‌یانه واز سمت شرق بماد بزرگ محدود است واز جهت‌شمالی ماد بزرگ قرارداد، این ایالت نسبت بولایاتیکه سواحل زیرین دریای هیرکانی (جنوب بحر خزر) را احاطه کرده‌اند ومعروف به کسپیانه

(قزوین) است بمنزله حاشیه محسوب میگردد .

بنابرگفتهٔ آپولونیدس قدرت نظامی این ایالت (مادکوچك - آذربایجان) قابل ملاحظه است زیراکه می‌تواند ده هزار سوار وچهل هزار پیاده بمیدان جنگ بفرستد ودریاچه‌ای دارد بنام دریاچه‌کبوتاکه درآن نمك تولید میگردد .

ارمنستان وکشور پارت دو دشمن وحشتناك اتروپاتی هستندکه کراراً از قطعات آن گرفته‌اند اما اتروپاتی مقاومت میکند وگاهی ولایات از دست رفته‌را پس‌می گیرد چنانکه ارامنه مجبور شدند در موقع تسلیم به‌روم ناحیه سومباسه‌را به‌اتروپاتی مسترد دارند زیراکه دولت اتروپاتی در عین جلب رضای قیصرروم دوستی دولت پارت‌را حفظ کرده وبآن دولت متکی بود .

قصر تابستانی شاهان اتروپاتی درکزکه (کازاکا) است‌که در دشت واقع شده وقصر زمستانی‌آنان در (ورا) می‌باشدکه مکان طبیعی محکمی است و آنتوان هنگامیکه بمقابله پارتیهامی‌شتافت این‌کشور راتسخیر نمود ،دلیوس‌دوست‌آنتوان‌که درلشگرکشی بر ضد پارتیها همراه قیصر بود وفرمانده محسوب میشد میگوید میان (ورا) ورود ارس که سرحد ارمنستان وآتروپاتی‌است (۲٤۰۰) استادراه است (هراستاد درحدود۲۰۰ متر می‌باشد) همه زمین اتروپاتی سبز وخرم است اما ناحیه شمالی آن تمام کوهستان سخت وسرد است درآنجا جزقبایل‌کوهستانی‌کسی منزل ندارد از قبیل‌قبایل‌کادوسی‌ها، مردها ، امردها ، تاپورها ،کورتی‌ها ، همه این طوایف مرکب از بومی ومهاجرندکه بمیل خود بآنجا آمده‌اند .

اکثرآدابی‌که مادها دارند درمیان ارامنه نیز دیده میشودگویا سبب این‌شباهت مشابهت طبیعی می‌باشد، امابعضی برآنندکه مادهاآموزگارارامنه بوده‌اند چنانکه معلم پارسی‌ها نیز می‌باشندکه بعد برماد غلبه‌یافته، وارث قدرت‌آنان درآسیاشدند دلیل‌این نکته یعنی تقلید پارس ازمادآنست‌که درهمهٔ پارس پوشیدن قبای درازکه مختص‌مادها بوده معمول شده است هم‌چنین تیراندازی وسواری و شکوه و جلال بارگاه پادشاهان مسلماً همه این رسوم از ماد بپارس انتقال یافته است .

تمدن مادها :

راجع به تمدن مادها اطلاعات کافی در دست نیست بخصوص که از دوره ماد کتیبه‌ای هنوز کشف نشده‌که بتوان راجع بزبان وخط و معتقدات وصنایع و چیزهای دیگر آنها اطلاعاتی تحصیل‌کرد ابنیه وعماراتی نیز از مادیها نمانده فقط چند دخمه دربعضی جاهاکشف شده است. راجع به تشکیلات این دولت هوخ‌شتر قشون منظمی ترتیب داد ،سربازان پیاده‌وسوار تربیت‌کردپیاده نظام مسلح به تیروکمان و شمشیر بود سواره نظام ماد چنانکه مورخین نوشته‌اند بر سواره نظام آشوری ازحیث هنرمندی برتری داشت زیرا سواران مادی در حال حرکت اسب چه در حین حمله وچه درحال گریز باکمال مهارت تیر می‌انداختند واسبهای مادی ازحیث طاقت و بردباری وقشنگی در عهد قدیم معروف آفاق بوده .

بعضی شاهان ماد ترتیبات درباری را از آشوریها تقلید کردند و برتجملات آن پارسیها چیزهای زیاد وحتی لباس سپاهیان‌را از مادیها اقتباس‌کردند .

دارمس‌تتر عقیده داشت‌که اوستا(کتاب مقدس زردشتیها) بزبان مادی نوشته‌شده بهر حال شکی نیست‌که زبان مادی بازبان پارسی قدیم تقریباً یك زبان بود و تفاوت جزئی باآن داشت چنانکه در زمان استرابون پارسیها ومادیها زبان یکدیگررا بخوبی می‌فهمیدند بعضی‌ها زبان‌کردی‌کنونی‌را مشتق از زبان مادی میدانند راجع بمذهب مادیها نیز اطلاعاتی در دست نیست ازگفته هرودت معلوم است‌که مغها طایفه‌ای از طوایف ششگانه مـاد بودند اما چه مذهبی داشتند معلوم نیست ، بطوریکه از قرائن پیداست نشان قوچ در سپاه مادها بعنوان علامت مخصوص نظام بکار میرفته هنوز هم دربعضی ازقبرستانها مجسمه قوچ سنگی یافت میشود چنانکه شکل‌گاو بالدار دراغلب سرستون‌های کاخ شاهان پارس دیده میشود .

بعضی محققین باین عقیده‌اندکه مذهب هرمزد پرستی (اهورامزدا) در میان مادها رواج داشته لیکن مغها آنراآلوده بخرافات وساحری‌کرده بودند وزردشت‌که از اهل‌ماد بود خواسته‌آنرا اصلاح‌کند ولی مغها نه‌پذیرفته‌اند در نتیجه او بمشرق رفته

ودرآنجا مذهب خودرا ترویج کرده بطورکلی چنین بنظر میرسد که شاهان ماد مذهب مغهارا رسمی ومقام آنهارا محکم کرده‌اندچه باوجودتغییراتیکه بعدازانقراض دولت‌ماد روی داد آنها مقام خودشان را حفظ کردند بنابر این عظمت ماد اثر مهمی در مذهب مغها و ترقی‌آن داشته روی‌هم رفته دربسیاری ازموارد مادها و پارسیها شبیه یکدیگر بودند و تفاوتهای اساسی بین آنها نبود چنانکه مورخین یونانی انقراض دولت ماد وعظمت پارس‌رایك واقعه داخلی‌ایران میدانستندوجنگهای‌ایران و یونان راجنگهای مادی نامیده‌وکلمه مادرا بجای پارس‌تایك قرن‌پس‌از انقراض‌دولت مادبکارمی‌بردند.

معماری مادها ازمعماری دوره هخامنشی قدیمی‌تر واز معماری بومی‌ها (یعنی‌زمان قبل‌ازآمدن‌مادیها بایران) جدیدتر بوده‌و تصورمیکنندکه مادیهامعماری راازمعماری‌وان (دولت‌آرارات - ارمنستان) تقلیدکرده‌اندآثاریکه بمادیها نسبت میدهنداز این‌قراراست:

۱ - شیریکه از سنك ساخته‌اند و در نزدیکی همدان است .

۲ - نزدیك سرپل زهاب بین قصرشیرین وکرمانشاهان دخمه‌ایست‌که در سنك بزرگی‌کنده شده موسوم بدکان‌داود می‌باشد دراینجا شکل مردی‌در لباس مادی‌برجسته در سنگی‌حجاری‌کرده‌اند این مرد ایستاده و درحال عبادت است .

۳ - دخمه‌ای درصحنه ، نزدیك‌کرمانشاهان یافته‌اندکه علامت(اهورا مزدا) در بالای‌آن منقوش‌است .

انقراض دولت ماد بآن زودی باعث حیرت استآنچه ازکلیات بر میآید اینست که چون مادیها مقتدر گشتند و به ثروت زیاد رسیدند بزرگان آنها در ناز و نعمت فرو رفته سست شدند ازطرف دیگرچون تجملات درباری مستلزم مخارج هنگفتی بود برمالیاتها افزود،ظلم‌وستم بالاگرفت در نتیجه مردم ناراضی شدندو دولت ماد نتوانست در مقابل ترقیات تازه مردم پارس‌مقاومت‌کند بخصوص‌که سلطنت‌طولانی‌آخرین پادشاه ماد تماماً بصلح‌وآرامش‌گذشت و قشون مادکه‌درجنك باآشوریها وسکائیها ورزیده شده بودند بیکار مانده و سست شدند .

در پایان این بخش لازم است یادآور شویم‌که‌عظمت و نیرومند شدن دولت ماد باآنکه عمرآن کوتاه بود بسان واقعه مهمی در تاریخ عالم قدیمی تلقی شده زیرا در

تاریخ ،این نخستین بار بود که مادیهای آریایی نژاد تسلط مردمان سامی نژاد (آشور) را در آسیای غربی متزلزل و شالوده سلطه مردمان آریایی نژاد را بر دنیای آن روز ریختند و دنیائی را از شر ظلم و تعدی نیروی آشوری آسوده کردند، نباید این نکته را از نظر دور داشت که دوره اول پارسیها دنباله دوره مادی بود و شاهان هخامنشی بقدری که توانستند نقشه دولت ماد را در دنیای آنروز تعقیب کردند .

مادها اولین سلسله‌ای بودند که قسمت بزرگی از ایران امروز را تحت یك حکومت و دولت واحد درآوردند و اساس کار را برای تشکیل یك دولت بزرك و مقتدر فراهم کردند و بزور شمشیر و نیروی تدبیر دشمنان غرب و شمال ایران را برانداختند و بجانشینان بعدی خویش درس مردی و مردانگی و دفاع از مرزها و پاس استقلال را آموختند .

بخش سوم

ظهور زرتشت

زردشت یك شخصیت تاریخی است ،کتاب گاتها که قدیمی‌ترین کتاب اوستا است او را مردی نشان میدهد مؤثر و نافذ، زردشت پیام خود را درشمال غربی ایران آغاز کرد ، نام او (زرتشتر) بمعنی صاحب شتر زرد نام پدرش (پورشسب) یعنی صاحب‌اسب خاکستری‌رنگ نام‌مادرش (دوعذرا) یعنی کسیکه‌گاوهای‌سفیددوشیده و نام خانوادگیش (سیپتمه) یعنی سفید بوده ،تمام این اسامی ازیك زندگانی نیمه چوپانی حکایت میکند در مورد زمان زردشت عقائد مختلف موجود است منابع قدیم یونانی زمان او را قدمت مبالغه آمیزی میدهند که بحوالی ششهزار سال قبل از میلاد میرسد ولی اخبار خود زرتشتیان میرساند وی در قرن هفتم یا ششم قبل از میلاد می‌زیسته .

دین زرتشت عبارت بود از اعتقاد بوجود دواصل یا دومظهر خیرو شر ولی این ثنویت چندان عمیق و ریشه‌دار نیست‌که عقیده توحید را از بین ببرد .

بموجب این ادعا جهان میان دو اصل منقسم است یعنی نور در مقابل ظلمت و حق در برابر باطل مدام در جدالست خداوندعالم در عالم نور و شیطان در ظلمت‌است.

مهمترین قسمتهای‌کتب دینی زردشتی‌که این تعلیم درآن بیان شده عبارت است از کتاب:گاتها ،اوستا، بندهشن پهلوی .

روزی‌که اسلام ظهورکرد دین زردشت تحریف شده و بآتش پرستی تبدیل گشته بود، این‌آتش پرستی دوعلت اصلی داشت یکی آنکه آتش هرچیز ناپاك را سوزانده و خاکستر آن پاك میگردد .

دوم آنکه چون حضرت ابراهیم راکه بامر پادشاه وقت داخل خرمن آتش انداختند بخواست خداوند متعال آتش در وی مؤثر نیفتاد و آن حضرت را نسوزانید .

عربها آنرا مجوس میخواندند پیغمبر اسلام ﷺ فرموده بودکه با زردشتیان مثل اهل کتاب رفتارکنید از این جهت مشاهده میشود که اسلام زردشتیان را در مقام مشرکین قرار نداده است بلکه آنان را تا مقام اهل کتاب بالا برده همچنانکه باصول دین یهود و نصاری نیزاعتراف فرموده است . مسلمین عقیده‌داشتند که دین زردشتی در اصل آتش پرستی نداشته بلکه به‌توحید دعوت می‌نموده، فردوسی در شاهنامه جاودانی خود در تأیید این عبارت میگوید :

نگوئی که آتش پرستان بدند پرستندگان نیك یزدان بدند

اعتقاد به بقای روح نیزاز معتقدات اساسی دین زردشتی است در این دین جسم را فناپذیر میدانند ولی جان پس از مرگ باقی است و جزای خود را براساس آنچه در دنیا کرده خواهد دید .

مهمترین موضوعیکه در دین زردشتی جلب نظر میکند قانون اخلاقی آنست در دین زردشت اخلاق از دین جدا نیست بلکه جزء دین است ،دین نزدزردشتیان حکم قانون و رژیم زندگانی فردی محسوب میشود و اساس آن برروی پایه‌های پندار نیك گفتار نیك کردار نیك برقرار است .

آتشکده آذرگشسب

این آتشکده در جائی برپا بود که اکنون به خرابه‌های تخت سلیمان معروف است و فاصله آن از ارومیه و همدان یکیست (ایران در گذشته و حال ص ۱۲۴) پادشاهان ساسانی در ایام سختی بزیارت این معبد می‌شتافتند و زر و مال در آنجا نذر میکردند .

بهرام پنجم سنگهای قیمتی و همچنین تاج زنش را که از خاقان گرفته بودباین آتشکده فرستاد . خسرو اول نیز نظیر این را اعطاء نمود . خسرودوم نذرکردکه اگر موفق بمغلوب‌کردن بهرام چوبین بشود ، زر وسیم بآتشکده‌آذرگشسب بفرستد و بوعده

خویش وفاکرد . در قرن ۱۲ میلادی مسعودی بعبارت زیرویرانه‌های آن معبد راوصف میکند امروز درآن شهرآثار عجیبی (شهرگنزك یا شیز درآذربایجان) ازابنیه ونقوش گوناگون هست که کرات سماوی و ماه و ستارگان و عوالم بروبحرو اراضی مسکون و نباتات و حیوانات و سایر عجایب را نشان میدهد . شاهنشاهان ایران آتشکده‌ای در این شهر داشتند که در نزد همه سلسله‌های ایران مقدس و محترم بود . این آتشکده را آذر خوش (نام دیگر آذرگشسب بود) می‌گفتند. شاهنشاهان ایران هنگام رسیدن بپادشاهی باکمال احترام‌پیاده بزیارت‌این معبدمی‌رفتند و نذرها میکردند و هدیه‌بسیار بآنجا می‌بردند .

این‌آتشکده علامت اتحاد و یگانگی دین و دولت بود و مظهر دولت ساسانیان بشمارمیرفت که بواسطه اتحاد بادیانت قدرت میگرفت ، برخلاف اشکانیان‌که هریك از ملوك الطوایف و شهربانان معبدی مخصوص بخویش داشتند درکتابخانه ملی پاریس مهری هست‌که صورت و نام شخصی موسوم به (بافرگ‌را) که مغان‌مغ‌آذرگشسب بوده است برآن حك‌کرده‌اند (پایکولی ص۸۲) .

پیدایش نام آذربایجان :

این نام از دو هزار سال پیش یکی از مشهورترین نامهای جغرافی ایران و در هردوره بایکرشته حوادث مهم تاریخی توأم‌بوده است ولی اگر درکتابها جستجو نمائیم همواره این اسم‌را بشکلهای مختلف خواهیم یافت .آذربایجان -آذربایگان -آذربادگان هرسه شکل درکتابهای فارسی معروفست فردوسی‌آنراآذرآبادگان نظم نموده :

بیك ماه در آذر آبادگان ببودند شاهان و آزادگان

عربها آنراآذربیجان میخوانند درکتابهای ارامنه (آذربایاقان) و (آذربادااقان) هردو را نگاشته‌اند در کتابهای قدیمی پهلوی (آتورپاتکان) است .

در باره پیدایش نام آذربایجان نوشته استرابون جغرافی نگار معروف یونانی از همه بهتر و روشن‌تر است، بنابرنوشته او چون‌دوره پادشاهی هخامنشیان بپایان‌آمد

و اسکندر مقدونی بر ایران دست یافت سرداری بنام آتورپات در آذربایجان برخاسته و آن سرزمین را که بخشی از خاك ماد و بنام ماد کوچك معروف بود از افتادن بدست یونانیان نگاهداشته و آن سرزمین بنام او آتورپاتکان خوانده شده .مردم آتورپات را بپادشاهی برگزیدند و او خاك خود را مستقل ساخت از این تفصیل پیداست که آذربایجان یا آتورپاتکان که اکنون یك کلمه شمرده میشود در اصل از سه کلمه ترکیب یافته است :

۱ ـ آتور = آذر = آتش (بزبان پهلوی) .

۲ ـ پات = پای = پاییدن = نگهبان (زبان پهلوی) .

۳ ـ کان = گان = جان = جا = مکان = نسبیت مانند آیندگان ـ گویندگان بهرحال ازاینجا معنی آذربایجان بخوبی روشن میشود .

از آنچه تا اینجا گفته شد پیداست که شکل نخست و دیرین آن آتورپاتکان بوده سپس این نام به آذرپادگان و بعد به آذربادگان و پس از آن آذربایجان گردیده است و بمعنای (محل نگهداری آتش) می باشد .

بخش چهارم

آذربایجان در دوره هخامنشیان

پارسوا ـ

ضمن تاریخ گفتیم که ایالات مغرب دریاچه ارومیه موسوم به پارسوا بوده که زمانی تحت استیلای آشور و مدتی در دست دولت هالدیا قرار داشته است مردم آنجا از نژاد آریائی بودند و با مادها دریك زمان وارد فلات ایران شده آنان‌هم مثل مردم ماد بومیان آن ولایت‌را رانده و نام خویش را بآن مکان داده بودند درحدود ۸۱۵ ق م قسمتی از آریائی‌های پارسوا(ارومیه) از دره‌های زاگروس سرازیر شده بجانب جنوب کوچیدند و درشمال‌شرقی‌شوش نزدیك آنزان‌که جزء ایلام محسوب‌میشد مکان‌گزیدند بیاد مکان اولیه‌خود آنجا را پارسواش نامیدند در حدود (۷۰۰سال ق م) رئیس آنها هخامنش بودکه سلاطین هخامنشی بعدها خودرا باو منسوب‌نموده ویرا جد اعلای‌خود خواندند

سلطنت کوروش کبیر و انقراض دولت ماد

کوروش درسال ۵۵۹ ق م بسلطنت پارس رسید خود را شاهنشاه خواند بیاری عشایردیگرایران مدعی تاج و تخت دولت ماد شد، پادشاه بابل نیز با او همدست گردید زیرا بابلی‌ها ازمردم ماد وحشت داشتند دولت ماد علاوه بر نقاطیکه درکوهستان‌شرقی مشرف بردشت بین‌النهرین متصرف بود می‌توانست راه ارتباط عراق و شام را قطع‌کند وازدوطرف ببابل روی‌آورد، این‌بودکه پادشاه بابل قیام‌کوروش‌را مغتنم شمرده سپاهی گرد آورد بالاخره درسال ۵۵۳ ق م نقشه کوروش آشکار شد وآستیاگس اورا بدربار

خواند ولی کوروش نرفت وعلناً علم طغیان برافراشت .هرودت قائل است که فقط دوجنك بین آندو اتفاق افتاد درجنك اول اکثر سپاه ماد بکوروش پیوست ولی پادشاه ماد درمیدان حضور نداشت در نبرد دوم آستیاگس (آستیاژ) شخصاً بمیدان آمد و ضمن نبرد گرفتارشد دولت ماد بدین ترتیب منقرض گشت و دومین ساتراپ نشین کشور هخامنشی گردید ولی مردم ماد در دربار جدید کمال احترام را داشتند و با اینکه پارس اولین ساتراپ نشین این دولت بحساب میآمد میان ماد و پارس جدائی رخ نداد واین حوادث تغییرات داخلی بشمار میرفت وهمگی بطور میل و رغبت بسلطنت کوروش رضا دادند در کتیبه‌های تخت جمشید نام این دوقوم ایرانی در ردیف یکدیگر آمده و در واقع یك طایفه شمرده شده‌اند چنانکه درکتب یونانی جنگهای سلاطین پارس را منسوب بماد دانسته و جنك‌های مدی عنوان کرده‌اند، باین ترتیب پارس نخستین و ماد دومین و ایلام سومین ساتراپ نشین بشمارآمد و درکتیبه‌های رسمی قلمداد گردید .

لشگر کشی داریوش برعلیه سکائی‌ها

سکائی‌ها که از ناحیه شمال بخاك ماد حمله نموده بودند امپراطوری ماد را که تا آمدن آنها سروری داشتند دچار تزلزل ساختند در مراجعت بکشور خود پس از ۲۸ سال غیبت وکشته‌شدن سردارانشان بدست هوخ شتر کاریکه ازجنك بامادیها کمتر دشواری نداشت درپیش یافتند ،آنها مشاهده کردند که قوای نسبتاً زیادی فراهم آمده تا از ورودشان جلوگیری نماید زیرا زنان سکائی‌ها چون دیدند که دیر زمانی گذشت و شوهرانشان باز نگشتند با غلامان خود ازدواج کردند .

بنابراین اطفالی از این غلامان و زنان سیك‌ها (سیتها) تولد یافته و شروع برشد کرده بودند چگونگی ولادت خودشانرا دریافتند وتصمیم گرفتند از ورود قشونی که ازماد مراجعت‌میکرد ممانعت نمایند قبل‌ازهرکارکمین‌گاهی درصحرا ایجادکردند وقتیکه سیکها سعی نمودند که از آنجا راه ورودی باز کنند ایشان بیرون ریخته و آنهارا بجنك کشانیدند چندین نبرد انجام‌گردید، ولی نتیجه‌ای گرفته نشد بالاخره یکی از سکائیها از میان ایشان خطاب بعده‌ایکه باقی مانده بودندگفت: ای سکائیها

این چه کاریست که ما می‌کنیم، ما داریم باغلامان خودمان می‌جنگیم وازعده خودمان بادادن تلفات زیاد کاسته و کسانی راکه بما تعلق دارند ازبین می‌بریم ، از من بشنوید نیزه وکمان‌را کناربگذارید چون این‌ها خوی غلامی دارند هرکدام ازما شلاق خودرا دردست بگیرد و دلیرانه بقصد ایشان برود زیــرا تا وقتی که آنها اسلحه دردست ما می‌بینند می‌پندارندکه درنسب وشجاعت باما برابرند، باید ایشان‌جزشلاق چیزدیگری دردست ما نه بینند آنگاه یادشان خواهدآمد که بردگان ما هستند وازپیش‌ما خواهند گریخت ،سکائیها باین دستور عمل‌کردند و برده‌ها بقدری درشگفت ماندندکه جنگ‌را فراموش کرده پا بفرار گذاشتند ، این بود سرگذشتی که سکائیها از طرف مادها ناچار به ترك آنجا شدند و بسرزمین‌خود مراجعت نمودند داریوش میخواست انتقام این‌عمل آنهارا بگیرد عادات جنگی‌سکائیها ازاین قراربود که سربازسکائی‌خون اولین نفری‌را که در میدان نبرد می‌کشت می‌نوشید و هرچند نفری که بدست او هلاك میشدند سرشان را از تن قطع نموده خدمت پادشاه می‌برد زیرا بهمان نسبت از غنائم جنگی سهم داشت .

مقدمات‌لشگرکشی‌داریوش برای انتقام برعلیه‌سکائیها شروع شده‌بود ازهرطرف سپاه جمع‌آوری میشد درهمان اوان یکی از ایرانیان بنام آباز پدر سه‌پسر که هرسه قرار بود در لشگر داریوش بجنك بروند نزد شاه رفته تمنا کرد که شاه ازبردن یکی ازپسران او صرفنظرکند، داریوش مثل اینکه این شخص از دوستان او باشد با ماندن هرسه پسراو موافقت‌کرد. آباز بسیار خوشحال شد ولی شاه بخدمتگذاران خود فرمود که سه پسر آباز را گرفته بی‌درنك بقتل آورند بدین‌ترتیب همه ایشان‌را باقی‌گذاشت ولی بعدازآنکه جانشان را گرفت .

ازچگونگی‌جنك داریوش باسکائیها میگذریم نتیجه‌ایکه ازاین‌جنك گرفته‌شد این بود که چون داریوش نتوانست براین قوم خون خوار فائق آید تصمیم گرفت که مراجعت نماید .

پادشاه سیك‌ها ازاین امر آگاهی یافت و رسولی نزد اردوی ایرانیان فرستاده

وهدایائی تقدیم نمود این هدایا عبارت بودند از: یك پرنده ، یك موش، یك وزغ و پنج تیر ایرانیان ازحامل هدایا چگونگی را سئوال کردند ولی وی جواب داد که جز تقدیم آن دستور دیگری نداشته است و بایستی زودتر مراجعت نماید. باز گفت اگر ایرانیان عاقل باشند خود معنی آنرا درخواهند یافت. ایرانیها چون حرف اورا شنیدند شورائی ترتیب داده بمطالعه امر پرداختند . داریوش معتقد بود که مقصود سیك‌ها از این کار اینست که میخواستند خود و کشورشان را بداریوش تسلیم نمایند و تصور می‌نمود که منظور ازفرستادن آن هدایا همین بود زیرا موش درخاك خانه دارد و خوراکش مثل انسان است در صورتیکه وزغ در آب بسر می‌برد و پرنده هم شباهت تامی با اسب دارد و تیر شاید بمنزله تسلیم تمام اقتدارشان باشد،درمقابل توضیح داریوش ،گبریاس نظردیگری آورد، ازاین‌قرار: ای ایرانیان اگرشما بتوانید چون پرنده پربزنید ومانند موش بزمین و بسان وزغ درآب بروید ازاین تیرهای مانخواهید رست بلکه باتیرهای ما جان خواهید سپرد. این معنائی بود که گبریاس بآن هدایا داده بود .

لذا داریوش[١] چاره‌ای‌که اندیشید این‌بودکه تمام قشون باکلیه وسائل غیرالاغ‌ها شبانه عقب نشینی نمایند واز میدان نبرد دور شوند خرهارا بدین‌جهت آنجا گذاشتند که صدای آنها بگوش دشمن برسد وسکائی‌ها ازعقب نشینی قشون مطلع نگردند بدین ترتیب قشون داریوش مراجعت نمود الاغ‌هاکه از رفتن لشگریان وچهارپایان بو برده بودند شدیدتر از پیش عرعرکرده وسکائی‌هاکه این صداهارا شنیدند شکی ننمودندکه ایرانیان هنوز در محل خود باقی هستند .

آذربایجان و حمله اسکندر بایران

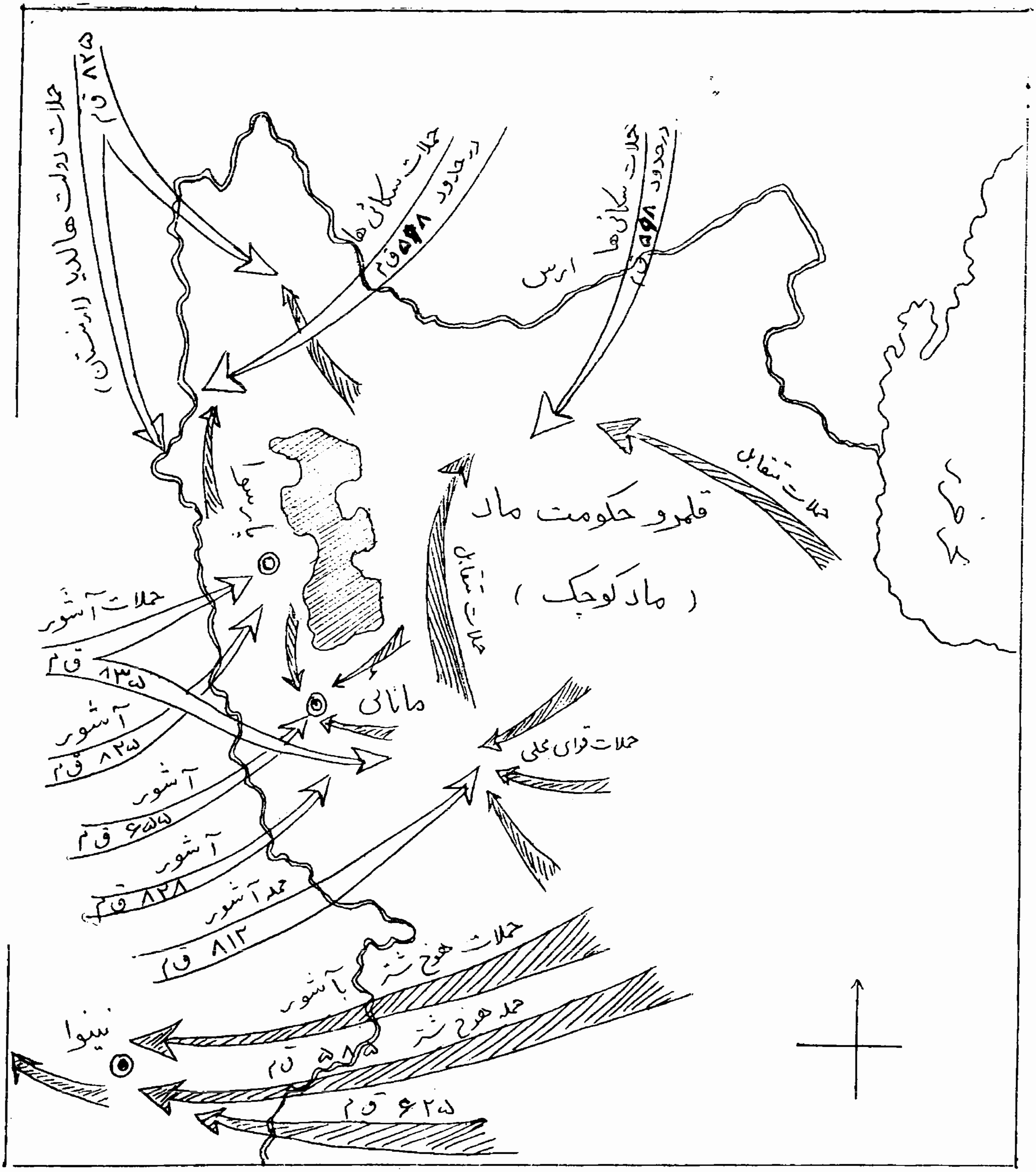
چون دوره پادشاهی هخامنشیان بپایان رسید واسکندر مقدونی برایران دست یافت سرداری بنام آتورپات درآذربایجان برخاسته وآن سرزمین‌را که بخشی ازخاك

---

١ بنظر میرسدکه دیوار یأجوج ومأجوج که درقرآن‌نیز اشاره‌ای باین سد محکم شده بعداز این واقعه بدستور داریوش ایجادگردیده است . ساختمان این دیوار روی سلسله جبال قفقازکه بین دریای سیاه ودریای خزر امتداد دارد ساخته شده وملات پاره سنگهای این دیوار ازسرب مذاب‌است دارای دو الی سه‌گذرگاه بادر بزرگ آهنین‌می‌باشد ـ مؤلف

ماد بود، ازافتادن بدست یونانیان نگاهداشته وسپس این سرزمین (مادکوچك) بنام او آتورپاتکان نامیده شد، مردم آتورپات را بپادشاهی برگزیدند و او خاك خودرا مستقل ساخت ،استرابون که کتاب خودرا در زمان پادشاهی اشکانیان (نزدیك بتاریخ ولادت مسیح) نوشته میگوید هنوز جانشینان آتورپات هستند و استقلال دارند و گاهی نیز با پادشاهان ارمنستان و اشکانیان و حکمرانان سوریه خویشی کرده‌اند . از نوشته‌های استرابون چنین برمیآید که‌آذربایجان در استیلای اسکندر مقدونی یوغ زیردستی بیگانگان را بگردن نگرفته ،آزادی و استقلال خودرا نگهداشته پس‌ازفوت اسکندر نیابت سلطنت آتروپات بایالت آذربایجان (مادکوچك) باقی ماند آتروپات در این کشور دارای قدرت‌گردید پس ازآن دودمان او دراین‌کشور بحکومت باقی بودند این سرزمین بمرور تشکیل دولتی داد که اسماً جزء سلوکی بشمار میرفت ولی در معنی مستقل‌بود چنانکه (بوشه) میگوید چون یونانیها درسازمان‌دولتی این‌سرزمین‌رسوخی نداشتند بنابراین آذربایجان پناهگاه مذهب زردشت و تکیه‌گاه ایرانیها در مقابل یونانیان گردید .





کروکی حملات نیروهای بیگانه بخاک آذربایجان در زمان حکومت ماد

بخش پنجم

عشایر مرزنشین کرد :

یکی از شعبه‌های مشهور نژاد آریائی اکراد هستند که اززمان باستان نامشان مذکوراست ،آثار قدیم و اسناد جدید ازآغاز عهد تاریخی ایران تا این ایام همه‌گواه دلیری و ثبات قدم وسایر صفات قوم کرد است که در جریان حوادث و جزرومد تاریخ تغییری درآن راه نیافته است، ازروزگار اردشیرهخامنشی تاقرن حاضرپیوسته این قوم همان دلیری و شهامت را نشان داده‌اند و با سخت‌ترین حوادث نبرد کرده‌اند . کرد یکی از شاخه‌های درخت کهن‌سال برومند نژاد ایرانی است همواره در نقاط مختلف ایران باعزت واحترام زیسته وپیوندهای محکم اورا بسایرشاخه‌های این‌درخت‌مربوط ساخته است شکی‌نیست که درسرگذشت هرطایفه وهرفردی فراز و نشیب‌هائی هست .

درطول قرون که این نژاد کهن‌سال مقیم این قطعه آسیا بوده اتفاقات وحوادث گوناگون بر او گذشته است مکرر اتفاق افتاده که ایرانی یعنی کانون نژاد آریائی دستخوش تطاول بیگانگان یاهرج و مرج داخلی شده است دراین فواصل امرای کرد اطاعت نکردن از آن زمامداران بیگانه را فریضه خود شناخته هرگز حاضر نشده‌اند که زیر اطاعت بیگانگان بروند اسناد تاریخی ثابت میکنند که وفاداری کرد نسبت بایران بیش از سایر طوایف ایرانی نژاد بوده است .

تاریخ ووجه تسمیه :

در زمان‌های بسیارقدیم درناحیه جزیره ابن عمر مکانی بوده است بنام (قردو) ومحل تاخت و تاز دولت نیرومند هالدیا (خالدی) شده وچون امواج مهاجرین‌ایرانی

با طوایف ماد و پارس بمغرب زاگرس رسیده‌اند طایفه فعلی کرد که دوش بدوش سایر برادران نژادی خود پیش می‌رفته‌اند این ناحیه‌را بتصرف آورده و در آن مسکن اختیار کرده‌اند چنانکه قوم ماد خودرا درآذربایجان فعلی ایران استقرار بخشید وقوم پارسوا خودرا درمغرب دریاچه ارومیه جای داد واقوام بومی آن نقاط را برعیتی خود درآورد این طایفه ایرانی نیز درناحیه‌ای که ازقدیم‌الایام قردو نامیده میشد ساکن شد و بومیان‌را فراری ساخت واز آن تاریخ بنام مکان جدیدش نامیده شد مثل همه‌طوایف که ازخارج بآذربایجان (آتروپاتکان) آمده‌اند و نام خویش را ازدست داده و بدون هیچ امتیازی عموماً آذربایجانی خوانده شده‌اند دراین‌موردهم نام قردویاقورطی یاکرده شهرت‌داشته و طایفه ایرانی که خود را بآنجا رسانیده قهراً باسم مکان جدیدش شهرت یافته است این سئوال پیش می‌آید که بچه ترتیب طایفه کرد (اکراد ایرانی) توانسته‌اند اراضی غرب سلسله زاگرس و مسکن طایفه قدیم قردو را گرفته و تاشمال سوریه اشغال کنند تحقیق در این رشته محتاج مطالعات و تفحصات دقیق است ولی اجمالا پیداست که فتوحات‌قوم ماد وپارس موجب تغییرات وسیعی‌شده است و طوایف ایرانی مهاجرت‌های دور و دراز کرده‌اند .

در نواحی مذکور (غرب و شرق زاگروس) اقوام متعددی بوده‌اند که نامشان اکثر قریب بیکدیگر بوده و درهمه آنها ریشه کرد نمایان است و در زمان‌های بعد همه‌آن طوایف ایرانی را بنام عمومی اکراد خوانده‌اند. این بود آنچه تحقیقات‌علمی دانشمندان اروپائی راجع بمبداء کرد بدست میدهد بنابراین کرد نام طایفه‌ای است که مثل ماد و پارس کوهستان مغرب ایران تاشمال شامات و جنوب ارمنستان را گرفته و همه طوایف قدیم را درخود منهمك ساخته نام خویش را برآنها نهاده است بعبارت مختصر ،کرد آن شعبه از نژاد آریائی است که با نام جدید محلی فرمانفرمای ناحیه وسیع‌زاگرس شده واقوام سلف را جزء خودکرده‌و نام خویش را بآنها داده‌است.ازمیان‌اقوام‌ایرانی‌کردها کمترازسایرطوایف‌دستخوش طوفان حوادث‌گشته‌اند زیرا که مکان آنها کوهستانی وصعب‌العبوراست وکمترمعبر نژاد مهاجم واقع شده‌است

استرابون میگوید جوانان پارسی‌را چنان‌تربیت میکنند که درسرما وگرما وبارندگی بردبار و ورزیده باشند شب در هوای آزاد به‌حشم داری به پردازند و میوه جنگلی مثل بلوط و غیره بخورند اینها را گرد یا کردك گویند مردم کردك از غارت زندگی میکنند و کرد بمعنی مرد جنگی و دلیر است .

کرد درعهد سلوکی و اشکانی :

داریوش سوم که قبل از سلطنت در میان اکراد حکومت داشت آخرین میدان جنگ خودرا در اربل قرار داد و چون از اسکندر شکست یافت تمام کردستان جزء متصرفات جهانگشای مقدونی‌گردید. جانشینان اسکندر (سلوکی‌ها) مکرر بکردستان لشگرکشیدند تاشورش اکراد را فرونشانند این شورشها برای دفع سلوکیها که غاصب تاج و تخت ایران محسوب میشدند واقع میگشت ، عاقبت اکراد موفق شدند که یکی از سرداران آنتیوکوس را که مولون نام داشت و ساتراپ ماد بود برپادشاه سلوکی بشورانند و خودرا درزیر رایت او قرار دهند .

بعد ازگزنفون مشروح‌ترین وضعی ازطوایف ماد وکرد درکتاب مورخ‌وجغرافی‌-نگار معروف ،استرابون است که در حدود میلاد مسیح (اشکانیان) می‌زیسته است وی اکراد را کورتی می‌نویسد وجایگاه آنان‌را درقسمتی ازکشور پهناور ماد نشان میدهد بنابراین محقق است که هم از حیث مکان و هم ازحیث زمان و حوادث تاریخی کرد مانند ماد بوده .

کرد قبل از اسلام :

مشروح‌ترین شرحی‌که راجع‌باکراد ازعهد قدیم دردست داریم‌روایت‌گزنفون است مورخ وسردار یونانی شاگرد سقراط حکیم درفواصل سالهای ۴۳۰-۳۵۲ ق.م،زندگی میکرد چند کتاب راجع به ایران نوشته است از جمله کتابی بعنوان (بازگشت ده هزار نفری) می‌باشد این‌کتاب مسیرحمله ایران بیونان را آسان‌تر ساخت .

گزنفون درباره شکست خود از اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۱-۴۰۰) و فرار او ازمقابل سپاه ایران و عبور ازمیان اکراد چنین می‌نویسد :

چون لشگر یونانی بجائی رسیدند که از یکطرف کوهستان عظیم وازطرف دیگر شط دجله بود مدتی متحیر ماندند آنگاه مطلع شدند که درسمت مشرق راهی است که بکشور ماد میرود و راه دیگری ازسمت شمال داخل کوهستان کردوك میگردد طایفه کردوك در سرزمین کوهستانی زندگی میکنند و مردمانی سلحشور هستند یونانیها تشیخص دادند که از میان کوهستان کردوك بگذرند ، چه شنیده بودندکه پس از طی ولایت کردوك داخل ارمنستان خواهند شدکه کشوری وسیع و زیرفرمان ارونتاس است واز ارمنستان بهرجا بخواهند بآسانی می‌توانند بروند .

سرداران یونانی برآن شدند که از کوهستان بگذرند سعی کردند که بی‌خبر و قبل‌ازآنکه اکراد ارتفاعات را بگیرند عبور نمایند پاسی ازشب باقی بود که لشگر یونان بحرکت آمد و سپیده دم بکوهسار رسید قریه هائی در قعر دره دیده میشدند اکراد از خانه‌ها بیرون شدند و زن و فرزند خودرا بکوه کشیدند آذوقه بسیار بدست یونانیان افتاد .

یونانیان غیر از آذوقه چیزی برنداشتند و دنبال فراریان هم نرفتند باین امید که چون اکراد این شیوه مسالمت را به بینند دوستانه راضی بعبور آنان شوند اکراد دعوت این سپاه را اجابت نکرده و ابداً علامت مسالمتی از خود نشان ندادند چون عقبدار سپاه یونانی شب‌هنگام ازکوه بزیرآمد وداخل قریه شد جمعی اکراد گردآمده بباز ماندگان سپاه تاختند بعضی راکشتند وبعضی را باسنگ مجروح کردند. اکراد عده قلیلی بودند زیرا لشگر یونان ناگهان داخل اراضی آنها شده بود اگر نیروی اکراد تجمع پیدا میکرد قسمت بزرگی از یونانیان تلف میشدند .. .. این شرح که بقلم سردار فیلسوف شهیر یونانی نوشته شده ازآن جهت ذکر گردید که قدیمی‌ترین وصف طایفه کرد محسوب میشود ازمطالعه مفصل آن چند مطلب مستفاد میشود :

جلادت و مردانگی و ناموس پرستی اکراد برای حفظ سرزمین خود - پایداری آنان درجنگ - قدرت و استقامت آنان درکشیدن کمان های سخت و تحمل صعوبت کوهستان را خود یونانیها شهادت داده‌اند .

بخش ششم

آذربایجان از دوره اشکانیان تا انقراض ساسانیان

وقتیکه اشك ششم (مهرداد اول) پس از برادرش به تخت شاهی جلوس کرد (۱۷۰ ـ ۱۳۸ ق . م) آذربایجان را ضمیمه قلمرو خود نموده و لقب شاهنشاه برخود نهاد عظمت ایران در زمان این شاه تجدید شد .

بعداز سلطنت مهردادد‌وم مدتی بفترت گذشت تااینکه درسال(۷۷ق . م)ساناتروك برادر فرهاد دوم به‌تخت نشست در مدت سلطنت او ارمنستان در نتیجه اتحاد با دولت پنت قدرتی یافت وآذربایجان را متصرف شد در این مدت دولت ارمنستان با روم نیز جنگیددولت‌ایران که‌رو بضعف‌نهاده بودبیطرف ماندودولت‌روم‌مدت۲۳سال(۸۹ـ۶۶ق.م) بادولت‌کوچك پنت در جنگ بود و ازعهده مهرداد پادشاه ارمنستان‌که مردی قوی‌جثه و صاحب‌عزم واراده نیرومند بود برنمیآمد زیرا هردفعه که مهرداد شکستی میخورد بارمنستان یا قفقاز پناه می‌برد بدین جهت سردار رومی بنام پومپه ارمنستان را گرفت و تابع روم نمود ولی بعهد خود بادولت‌ایران وفا ننمود، چه متعهد شده بودکه‌اگراین دولت در فتح ارمنستان باوکمك‌کند دو شهر ارمنستان را باو واگذار خواهد نمود. در این جنگ ایرانیان بقول خود وفا کردند ولی پومپه بقولش عمل ننمود باضافه‌سردار رومی بآذربایجان نیز نظر داشت .

اشك سیزدهم (ارد اول) یکی از شاهان نامی ایران بشمار میرود وی سپاه روم را که بسرکردگی کراسوس مأمور تسخیر ایران بود در جنگ عظیمی شکست داد و

ارمنستان را که با رومیها متحد شده بود تصرف کرد .کراسوس و پسرش در آن جنگ کشته شدند و از رومیان بیست هزار اسیر بدست ایرانیان افتاد این جنگ در تاریخ ایران و روم کمال اهمیت‌را دارد زیرا اول باری بودکه سپاه روم شکست یافت وصفت شکست ناپذیری خود را از دست داد .

در زمان پادشاهی اشك چهاردهم (فرهاد چهارم) (۳۷ق . م-۲ میلادی)مصادف باولادت حضرت عیسی علیه السلام باردیگرصد هزارسپاه رومی بسرکردگی آنتوان بقصدتسخیر ایران بحرکت درآمد و بکمك پادشاه ارمنستان بآذربایجان حمله کرد در این جنگ که درسال ۳۶ ق . م واقع‌شده شکست بررومیان افتاد وآنتوان با باقی سپاه خودبزحمت از خاك آذربایجان فرار کرد دوسال بعد قوای رومی بفرماندهی آنتوان متوجه ایران گردید، ابتدا ارمنستان را تسخیر کرد پادشاه ایران سپاه روم را در مرز آذربایجان و ارمنستان شکست دادآنتوان فرارکرد و ارمنستان بار دیگر تابع ایران گردید .

اشك پانزدهم بعدازپدر بسلطنت رسید وازارمنستان بنفع دولت روم چشم‌پوشید مردم او را پس ازدوسال سلطنت خلع کرده وکشتند .

اشك هفدهم (وانان) مادرش رومی (ایتالیائی) بود او به‌اخلاق و سنن ایرانیان آشنا نبود و نتوانست سلطنت‌کند در سال ۱۶ میلادی بارمنستان گریخت و پادشاه آن کشور شد .

اشك هیجدهم (اردوان سوم) که پادشاه‌آذربایجان بود و دست نشانده‌شاهنشاه ایران بشمار میرفت وآنان را فراری ساخت و ازارمنستان نیز بیرون راند و پسرخود را موسوم‌بارشك‌بپادشاهی ارمنستان‌گماشت‌ولی مردم ارمنستان به‌تحریك رومیها ارشك راگرفتند وکشتند اردوان از عهده آنان بر نیامد .

اشك بیست ودوم (بلاش اول) بدفع قبایل‌وحشی پرداخت و ارمنستان راکه‌تابع روم بودآزاد ساخت وسلطنت‌آنرا به‌پسرخود تیردادسپرد، قیصر روم بهترین سردارخود را بنام‌کربول مأموردفع این‌اهانت نموداتفاقا درآن‌موقع مردم‌گرگان شوریدند،تیرداد پادشاه ارمنستان به تنهائی ازعهده رومیان بر نیامد و مغلوب‌گشت ولی بلاش پس ازرفع

غائله گرگان سپاه روم را درهم شکست و قرار براین شدکه تیرداد پادشاه ارمنستان شود و تاج شاهی را ازدست قیصرروم دریافت دارد تیرداد پسر بلاش (پادشاه ارمنستان) برای تاجگذاری باسه هزارسوار پارتی بروم رفت و باشکوه بی نظیری پذیرائی شد .

جمع آوری اوستا کتاب دینی زردشتیان که در اثر استیلای اسکندر از میان رفته بود در زمان بلاش اول آغاز شد و در عهد اردشیر بابکان باتمام رسید این حوادث بین سال‌های ٥١ ـ ٧٧ میلادی رخ داده است .

اشك بیست وسوم یاخسرو درسال ١٠٧ میلادی به‌تخت نشست و پس‌ازپنجاه‌سال آرامش گرفتار حمله رومیان گشت‌رومیان‌ارمنستان راگرفتند خسرو باجنك وگریزرومیها را مجبور بعقب نشینی نمودبعد از خسرو، بلاش دوم وبعداز او بلاش سوم به‌تخت‌نشست بلاش سوم ارمنستان راکه تحت حمایت رومیها بودآزاد ساخت و سپاه روم راکه بیاری دولت ارمنستان آمده بودند شکست داد ولی بعد سپاه او از رومیها شکست خورده و ارمنستان دوباره بچنگ رومیها افتاد .

پادشاهان اشکانی از ممالك تابعه‌فقط بگرفتن مالیات وفرستادن سپاه درموقع جنگ اکتفا میکردند و شاهان داخلی را در حوزه قلمرو خود مستقل میگذاردند از این رو سرزمین ماد کوچك (آذربایجان) درآن دوره مستقل بود و در تمام محاربات این سرزمین محل تاخت وتاز قوای مهاجم بودوکراراً قوای شاهان ایرانی در این‌نقطه متمرکز وخود را برای حمله‌آماده میساختند لذا این منطقه‌اندك‌آرامشی بخودنمی‌دید در کلیه حوادث و نیروکشی مبدأ حملات ازآذربایجان شروع میشد زیرا که‌رود ارس مرز بین آذربایجان و ارمنستان بشمار میرفت .

جوانان این سرزمین هزاران سال پیش سینه خود را در مقابل هجوم دشمنان ایران سپر قرار داده و خاك عزیز میهن را باخون پاك خود سیراب ساخته‌اند .

آذربایجان در زمان ساسانیان :

باظهور اردشیر بابکان درسال ٢٢٦ میلادی‌سلسله اشکانیان منقرض گردید، اردشیر بابکان در سال مزبور اردوان پنجم را ازپای درآورد و تمامی کشور ایران به‌تبعیت او

در آمد این پادشاه بارمنستان لشگر کشید و آنجا را متصرف شد در سال ۲٤۱ شاهپور اول به تخت نشست و شورش ارمنستان را خوابانید و مطیع خویش ساخت . پس از آن بادولت روم بجنگ پرداخت در جنك اول که سه سال طول کشید (۲۴۱ تا ۲٤٤) ارمنستان را برای ایران باقی گذاشت جنگ دوم از سال ۲۵۸ تا ۲۶۰ میلادی ادامه داشت امپراطور روم بنام والرین اسیر شاهپور گردید این بزرگترین افتخاری بود که نصیب ارتش ایران شده بود .

در سال ۲۸۲ میلادی نرسی شاه شد باز جنگ ایران و روم برسر ارمنستان در گرفت گرچه بار اول درسال ۲۹۶ رومیها شکست خوردند ولی سال بعد از طریق ارمنستان بآذربایجان حمله آورده نرسی را مغلوب و صلحی ننگ آور بر او تحمیل کردند بطوریکه ازسلطنت استعفا داد و از غصه مرد .

شاهپور دوم (ذوالاکتاف) درشانزده سالگی بسلطنت رسید جنگ اول بارومیان برسر مسئله ارمنستان از سال ۳۳۸ تا ۳۵۰ میلادی بطول انجامید پس از حوادث بی‌شمار شاهپور فاتح گشت. جنگ دوم شاهپور بادولت روم بین سالهای ۳۵۹-۳۶۳ اتفاق افتاد قوای ایران در ناحیه اشنویه آذربایجان جلوی قوای روم را گرفته و آنها را مجبور بعقب نشینی نمود (علت عقب نشینی رومیان این بود که عقبه سپاه روم توسط نیروی عشایری منطقه آذربایجان تهدید میشد وراه ارتباطی آنها قطع میگردید) .

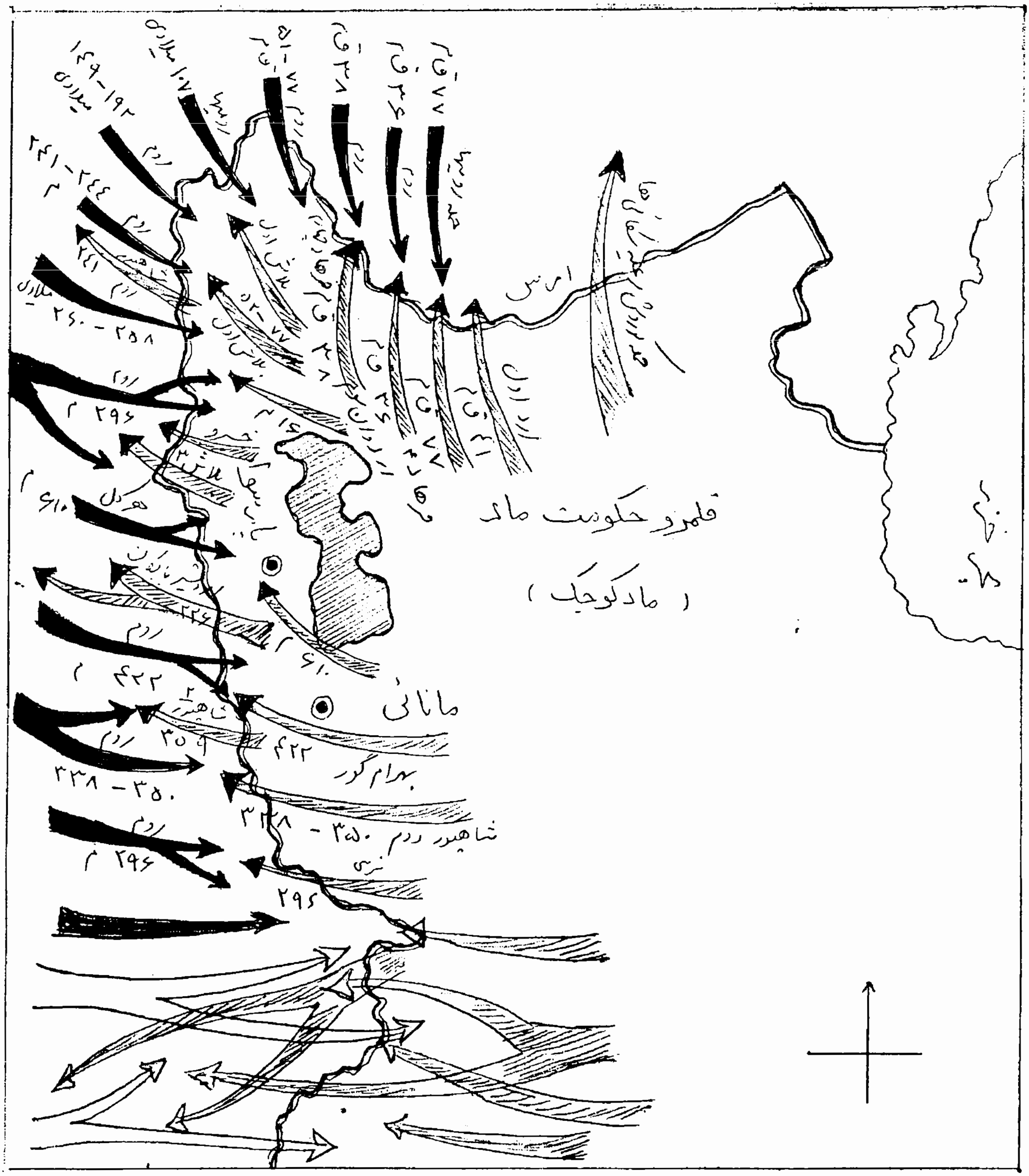
در زمان سلطنت شاهپور سوم باز اختلاف ایران و روم برسر ارمنستان درگرفت بالاخره به تقسیم آن کشور خاتمه یافت قسمت شرقی که وسیع تر بود بایران و قسمت غربی بروم ملحق گردید .

بهرام پنجم (بهرام گور) قوم هیاطله راکه برای تمدن ایران و جهان خطر بزرگی محسوب میشدند در شمال وشرق ایران مغلوب کرد وتاج شاهان راکه کشته شده بودند زینت آتشکده آذرگشسب در آذربایجان نمود سپس بعلت بدرفتاری بامسیحیان که باغوای مغان در ایران معمول بود و دولت روم خود راحامی مسیحیان می نامید با آن دولت جنگید و بعد ازغلبه وشکست هائی که درسال ٤۲۲ میلادی رخ داد بمصالحه آبرومندی

خاتمه یافت و قرارداد صلح صد ساله بین ایران و روم بسته شد و آزادی مسیحیت را دولت ایران تقبل نمود .

یزدگرد دوم بعد از پدر به‌تخت نشست و برای اینکه مسیحیت را از ارمنستان براندازد وکیش زردشت را بجای‌آن مستقر سازد بامردم آن کشور بجنگ پرداخت و باجرای نیت خویش موفق‌گردید، در ایام سلطنت فیروز اول مردم ارمنستان شوریدند ولی از سپاه ایران که بفرماندهی زرمهر بود شکست خوردند و پادشاه ارمنستان بنام ساهاك در این نبردکشته شد . درزمان بلاش(۴۸۳-۴۸۷) میلادی برادرش مدعی تخت و تاج ایران‌شدواهان پادشاه ارمنستان‌بکمك بلاش شتافت و بپاداش این عمل‌ارمنستان آزادی مذهب یافت .

درزمان خسرو پرویز امپراطور روم حاضرشد در قبال حمایت خسروپرویز شهر (دارا) راکه قلعه محکمی‌داشت بروم واگذار نماید، خسرو باین‌شرط راضی‌شد وبکمك سپاه روم بهرام چوبین را شکست داد پس از کشته شدن امپراطور روم خسروپرویز بخونخواهی دوستش بروم لشگر کشید ارمنستان و سایر ولایات را از دست رومیها پس گرفت و صلیب حضرت عیسی ؑ را بایران آورد فکاس امپراطور روم در مقابل فتوحات خسرو پرویز تاب مقاومت نیاورده و جای خود را به هراکلیوس (هرکل) واگذاشت هرکل نخست از ایرانیها شکست خورد و تقاضای صلح کرد لکن در آخر بسرداران ایرانی غالب آمد و شاهین سردار ایرانی ناچار عقب نشینی کرد و از غصه جان سپرد ، هرکل دراین حمله شهر پارسوا (ارومیه) راآتش زد و با خاك یکسان ساخت سپس از عمل خود پشیمان گشته وکلمه اورمی را برزبان راند اورمی بزبان یونانی یعنی (سوخته من) شیرویه بعداز پدر به تخت نشست و با دولت روم صلح نمود وصلیب حضرت عیسی ؑ را پس فرستاد این‌صلح تاحمله اعراب وبعدازآن نیز برقرار بود و با ظهور اسلام تشکیلات هردو دولت ازبین رفت .



کروکی حملات رومیها بخاک ایران از دوره هخامنشیان تا انقراض ساسانیان

بخش هفتم

حمله اعراب بآذربایجان :

آذربایجان درآن زمان بقسمتی از ایران اطلاق میشد که واقع بود بین همدان و دربند قفقاز - بین این دو ناحیه راهها و جاده‌های متعددی وجود داشت که همدان را بآذربایجان وقفقازیه‌را تا دربند مربوط میساخت این‌راههارا جغرافی دان‌های اسلامی ابواب می‌گفتند مهمترین راه‌های مزبور راهی بود که از ری شروع و بشهرخزر منتهی میگردید این راه را دربند می‌خواندند و شهر خزر را باب الابواب می‌گفتند .

پیشرفت سپاهیان اسلام درشامات و عراق یزدگرد سوم پادشاه ایران را بوحشت انداخت خصوصاًشکست سپاه روم ازسرداربزرك مسلمین بنام خالدبن‌ولید که بادوهزار سوار، سپاه هشت هزاری رومیها را متواری ساخته بود .

سردار ایرانی (جانان) از طرف یزدگرد سوم مأموریت یافت که مسلمانان را ازعراق خارج و شهرهای فتح شده توسط خالد را مسترد نماید جانان پیشرفت زیادی نکرده و سرانجام مغلوب و سپاهیانش منهدم شدند وقتیکه یزدگرد ازاین ماجرا مطلع شد مهران فرمانفرمای آذربایجان را با سپاه نیرومند آذربایجان روانه عراق ساخت در نبردی که بین سپاهیان مهران و اعـراب در گرفت پس از نبرد سختی اعـراب شکست خوردند .

عمر خلیفه ثانی در مدینه ازاین شکست واقف شد و بار دیگر نیروی عظیمی بفرماندهی سعدبن ابی‌وقاص بجنگ ایرانیان فرستاد سعد بقادسیه آمد وچون زمستان بود صبر کرد تا بهار رسید آنگاه نامه و سفرائی نزد یزدگرد فرستاد و او را به‌اسلام

دعوت نمود، امایزدگرد سفرای وی را باخشم و غضب از دربار خود بیرون کرد و رستم فرخ زاد را با سپاهی فراوان بمقابله سعد فرستاد جنگ قادسیه سه روز طول کشید و چیزی نمانده بودکه سپاهیان سعد منهزم شوند ، در اینوقت حادثه‌ای اتفاق افتاد که مسیر تاریخ را عوض کرد باد سخت و هولناك ازطرف سپاه اسلام بلند شد و تمام خاك و خاشاك و شن بیابان را بصورت ایرانیان پاشید بطوریکه ایرانیان قادر بدیدن پیش پای خود نبودند مسلمانان ازاین موقعیت استفاده کرده بحمله پرداختند و وضع نبرد عوض شد .

رستم فرخزاد فرمانده سپاه یزدگرد کشته شد، مقدر این بود که سپاهیان عرب پیروز شوند و ایران جزء کشورهای اسلامی درآید . سعدبن ابی‌وقاص پس ازاین فتح راه مدائن را پیش گرفت و از دجله گذشت و یزدگرد منهزم و فراری گشت .

یزدگرد خودرا بهری رسانید نیروی عظیمی جمع آوری‌کرده فیروزان نامی را بفرماندهی آن انتخاب نمود فیروزان قدم بقدم پیش‌آمد، حلوان وجلولا و همدان را ازمسلمانان پس‌گرفت و نیروی خودرا به نهاوند برد . فرماندار بصره عمررا ازحرکت نیروی ایران واقف کرد عمر بمحض اطلاع ازاین موضوع جلسه‌ای باحضور بزرگان مسلمین تشکیل داد و چگونگی‌کار و اخذ تصمیم را برعهده آنها گذاشت .

به پیشنهاد علی‌بن ابیطالب ﷺ و موافقت اکثریت نعمان بن مقرن که از جنگجویان بدر بود بفرماندهی جبهه جنگ انتخاب شد نعمان با سپاهیان زیرفرمان خود در نهاوند با قوای فیروزان روبرو شد وجنگ سختی درگرفت این نبرد درتاریخ نبرد ایران و عرب بی‌سابقه بود و باوجود فداکاری و از خودگذشتگی سواران ایرانی معهذا مسلمانان فاتح شدند و نهاوند بتصرف اعراب درآمد (۲۱ هجری) سردارعرب پس از فتح همدان توسط فرستادگانی نزد عمر خلیفه ثانی درمکتوب خود راجع بفتح همدان متذکرشده بود که در ری سپاه عظیمی از ایرانیان دور یکی از نوادگان بهرام چوبین گرد آمده‌اند و آماده جنك با مسلمین هستند ضمناً اجازه لشگر کشی بآن نواحی را خواستار شده بود ، خلیفه درجواب سردار خود نوشت‌کسی را از طرف خود

بحکومت همدان باقی گذارو سماك بن حرثبه را با ده هزار مرد جنگی بطرف آذربایجان بفرست و خود با بقیه لشگر راه ری را در پیش گیر .

نعیم بن مقرن قبل از آنکه دستور خلیفه بوی واصل گردد دو نفر از سرداران خودرا بنام عتبة بن فرقد (عصمة بن فرقد) و بشیر بن عبدالله را بسوی آذربایجان روانه کرده بود بشیر بن عبدالله بایکی ازملوك آذربایجان بنام اسفندیار مقابل شد ودرجنك مختصری که با وی کرد اورا باسارت آورده و از وجود این شخص درجنگهای دیگر آذربایجان و لشگرکشی‌های خزر استفاده بسیار برد چه اسفندیار اطلاعات بسیاری راجع بآن نواحی داشت که بکار مسلمین آمد .

اسفندیار باخدمات خود توانست نظر بشیر بن عبدالله را جلب نماید با او صلحی مشعر بر پرداخت جزیه کند . در همان اوان سماك بن حرثبه از جانب نعیم بن مقرن بکمك بشیر رسید بشیر باتفاق او به عتبة بن فرقد پیوست دراین موقع یکی‌از بزرگان آذربایجان موسوم به بهرام بن فرخ زاد سپاهی گرد آورده و قصد جنك با مسلمین را نمود اما درجنگی‌که اتفاق افتاد بهرام شکست‌خورد و فرار کرد، بااین جنك و فتحی که نصیب مسلمین گردید جمیع نقاط آذربایجان زیر سلطهٔ سرداران اسلام درآمد بشیر بن‌عبدالله خبرفتوحات خودرا باسهم‌خلیفه ازغنائمی‌که درآذربایجان بدست‌آورده بود بمدینه فرستاد واز وی اجازه خواست تا باقوای خویش بطرف دربند خزران رود و آنجا را فتح نماید عمر نیز تقاضای وی را پذیرفت بشیر عتبة بن فرقد رابحکومت آذربایجان باقی گذارد و سماك بن حرثبه را بریاست قوای آن ناحیه منصوب ساخت و خود عازم دربند گردید ، خلیفه چون میدانست در این سفر جنگی بشیر بن عبدالله احتیاج بقوای بیشتری دارد با نامه‌ای که به بصره فرستاد فرمانده کل سپاهیان آنجا سراقة بن عمرو را دستور داد تا از طریق اهواز عازم دربند شود و بعضی از امراء عرب‌را مانند بشیر بن ربیعه وحذیفة بن اسد را که درفنون‌جنك شهرت فراوان داشتند با خود همراه برد و نامه دیگری به حبیب بن سلمه فرستاد که وی نیز با کسان خود به‌بشیر بن عبدالله به پیوندد تسلط برسرزمین آذربایجان بسال ۲۲ هجری اتفاق افتاد .

اعراب چون ایران‌را فتح کردند نه‌تنها دین نوین خود را نشر دادند بلکه‌خودشان نیزدرهرگوشه وکناری بتعدادزیاد مسکن گزیدند، درآذربایجان باآنکه نقطه‌دوردستی است اعراب زیادتر از سایرجاها بودند علت این ،دو چیز بود : یکی آنکه مردم این سرزمین بآسانی زبون دشمن نگشته و پس از خونریزی‌های بسیار بودکه یوغ بندگی اعراب را بگردن‌گرفتند اگر چه در سال ۲۲ هجری‌که حذیفة بن‌الیمان بدینجاتاخت آنموقع سپاه آذربایجان چون تازه از جنگ واجرود برگشته و از شکستی‌که در آن جنگ از اعراب یافته بودند بیم و ترس برایشان چیره گشته بود بیش از چند روز جنگ و ایستادگی نتوانسته ناچار ازحذیفه زینهار خواسته پیمان‌آشتی وفرمانبرداری بستند ولی‌آتش کینه این دشمنان بیگانه را همواره در دل داشتند و در هرهنگام که فرصت میدیدند بشورش برمی‌خاستند و از اینجاست که مسلمانان آذربایجان را از سرزمینهای با زور گرفته شده می‌شمردند آنگاه در کوهستانهای پیرامون آذربایجان مردمان جنگی ودلیر همچون طالش ومغان مسکن داشتندکه‌گردن بفرمانروائی‌اعراب نگذارده استقلال وآزادی خود را ازدست نداده بودند از این رو اعراب ناگزیربودند که پیوسته دسته‌های انبوهی ازمجاهدان‌عرب‌درآذربایجان نگهدارند. طبری‌می‌نویسد همواره شش هزار تن جنگجو از کوفه بدانجافرستاده شده ،هرچهار سال یکبار عوض میشدند. علت دیگر خرمی و سرسبزی آذربایجان بودکه یکی از بهترین نقاط ایران است و سرزمینی است‌که یکسوی‌آن سردسیر ییلاق و سوی دیگرش گرمسیر قشلاق‌است از هرحیث برای زندگی ایل و عشیره بهترین مکان می‌باشد .

پزشك معالج عمر بن‌الخطاب:

درآن موقعیکه عمر بن‌الخطاب در مسجد مدینه توسط ابولولؤ خراسانی مورد سوء قصد قرارگرفت ،مدت سه روزدرخانه تحت مداوا بود علاوه برپزشکان عرب یك مؤبد ایرانی وی را معالجه می‌نمود درآن موقع عده‌ای‌ازایرانیان در مدینه‌می‌زیستند و همه صنعتگر بودند ، مؤبدی که در مدینه عهده‌دار مداوای خلیفه بود قبل‌از اینکه

بعربستان بیاید در (چیچست) واقع درکنار دریائی بهمین نام‌که زادگاه پیغمبرایرانیان می‌باشدمی‌زیست . مؤبدی‌که خلیفه را موردمعالجه‌قرار داد از چی‌چست منتقل بمدینه نشد بلکه هنگام سقوط مدائن چون درآن شهر بود منتقل بمدینه‌گردید و نظر باینکه پزشك بشمار میآمد بعداز اینکه در مدینه سکونت‌کرد بکارهای پزشکی پرداخت واز ایران داروهائی آوردکه در عربستان‌کسی‌آنها را نمی‌شناخت، و از جمله توتیا را وارد عربستان‌کرد، توتیا ازدریاچه چی‌چست بدست میآید یکی از چیزهائی‌که مؤبدایرانی باعراب‌آموخت اینکه چگونه پارچه‌های خود را با (قرمزی) رنگ نمایند قرمزی کرمی است‌که درمنطقه چی‌چست یافت میشود و مردم‌آن سامان‌کرم مزبور را از خاك برمیدارندو باآن پارچه را رنگ مینمایند و پارچه برنگ سرخ درخشنده در میآید بعد از فوت خلیفه دوم طلحه که در مدینه بود باسواران خود بایرانیانیکه در مدینه مشغول‌کاربودندحمله‌ورگردید، هرایرانی‌که بدست‌آنها افتادکشته شد یکی ازکسانیکه بدست سواران طلحه مقتول‌گردید همان مؤبد بودکه خلیفه را معالجه میکرد .

بخش هشتم

قیام آذربایجان برعلیه اعراب درزمان خلافت عثمان :

آذربایجان یکی‌از کشورهای ایران می‌باشد و درعربستان آن را جزء سرزمین جبال میدانند مردم علیــه (ولیدبن عقبه) که والی آذربایجان بود و در چی‌چست بسرمی‌برد شوریدند (امروزچی‌چست باسم رضائیه خوانده میشود) ولیدبن عقبه برای خلیفه عثمان خبرفرستاد که او ازعهد سکنه آذربایجان برنمیآید و خلیفه برایش‌کمك بفرستد تا موفق شود مردم را برجای خود بنشاند عثمان یکی از سرداران عرب باسم (سلمان‌بن ربیعه باهلی) را برای فرماندهی قشونی‌که باید بآذربایجان بفرستد انتخاب کرد ولی‌سلمان باهلی بایران نرفته واز اوضاع‌آذربایجان اطلاع نداشت ، لذا (عثمان) بمن گفت (سلمان فارسی) چون ایرانی هستی و از اوضاع کشور ایران اطلاع داری باسلمان باهلی به آذربایجان برو و راهنمای وی باش عثمان میدانست که براثر رفتن من بایران کارهای مربوط بساختن مسجد پیغمبر متوقف نخواهد شد این بود که من با سمت مشاور و راهنما واردقشون باهلی‌شدم وبسوی ایران براه افتادیم .سلمان باهلی طوری از وضع ایران بی‌اطلاع بود که نمی‌دانست چی‌چست در کجاست من باو گفتم که چی‌چست‌شهری‌است واقع درکناردریاچه‌ای بهمین نام لیکن سلمان باهلی‌مردی‌بود دلیر و آگاه از فنون جنك و خیلی خشن و من وقتی بهتر اورا شناختم خوشوقت شدم که خلیفـه مرا برای مشاورت و راهنمائی او انتخاب کرده چون می‌توانستم جلوی خشونت و بی‌رحمی او را بگیرم ما برای اینکه خود را بآذربایجان برسانیم می‌باید از شام بگذریم تا اینکه بآذربایجان برسیم از روزیکه مسلمین آذربایجان را اشغال کرده بودند اتفاق نیفتاده بود که سکنه آذربایجان شورش نمایند زیرا حکام مسلمانان

که برای اداره امور بآذربایجان و شهرهای آن انتخاب میشدند با مردم بعدل رفتار میکردند بعد از اینکه عثمان خلیفه شد والی و حاکم اکثر کشورها و بلاد اسلام را تغییر داد و کسانی را بولایت و حکومت گماشت که از طایفه او و خویشاوندانش بودند آنها نیز باتکاء اینکه خلیفه از طایفه اوست دست تعدی گشودند و در صدد غصب املاك دیگران برآمدند. ولیدبن عقبه هم در آذربایجان شروع برشوه‌گیری کرد و بفکر جمع‌آوری ثروت افتاد و طوری افراط نمود که مردم را بستوه آورد و آنها هم شوریدند اما ولید در گزارشی که برای عثمان فرستاد علت شورش مردم را بی دینی ذکر کرده بود و میگفت که سکنه آذربایجان خروج نموده‌اند تا این که بدین سابق خود برگردند.

وقتی ما (سلمان فارسی) وارد آذربایجان شدیم فهمیدیم که اینطور نیست و سکنه مسلمان آنجا نمی‌خواهند از دین اسلام دست بکشند و بدین سابق بر گردند آنهائی که مجوس بودند و مسلمان نشدند جزیه می‌پرداختند و کسی از آنها انتظار نداشت که مسلمان شوند. در جنوب آذربایجان اوضاع کشور آرام بود ولی در شمال هرج و مرج حکم فرمائی میکرد بما گفتند که چی‌چست تحت محاصره شورشیان است ولی چون آن شهر خندق و حصار دارد مقابل شورشیان مقاومت مینماید و گرنه ولید از پا درمیآمد. سلمان باهلی بسوی چی‌چست بحرکت در آمد تا اینکه کنار دریای چی چست رسیدیم شهری بهمین نام نمایان گردید، ما تحقیق کردیم میدانستیم فرمانده قشونی که چی‌چست را محاصره کرده مردیست بنام مهرداد و یکی از رؤسای قبایل سبلان کوه می‌باشد، اودانست که ماعزم داریم چی‌چست را ازمحاصره برهانیم و باقسمتی از قشون خود بسوی ما آمد و راه را برما بست، سلمان باهلی برای مهرداد پیغام فرستاد و پرسید دین تو چیست ،آن مرد گفت من دارای کیش پداران خود هستم و نمی‌توانم قبول کنم که یك عرب آن هم یك عرب ستمگر بر ما حکومت کند و تو از راهی که آمده‌ای مراجعت کن و از آذربایجان خارج شو و گرنه بقتل خواهی رسید. سلمان باهلی جواب داد من از کشته شدن بیم ندارم و مرگ مرا نمی‌ترساند چون میدانم اگر من کشته شوم به بهشت خواهم رفت - سلمان باهلی بمن گفت که ما برای کمك به ولید اینجا آمده‌ایم و نمی‌توانیم مراجعت نمائیم و باید ولید را از محاصره

نجات دهیم یا اینکه کشته شویم و من فکر می‌کنم که باید حمله کرد گفتم تو فرمانده قشون هستی و اختیار جنگ در دست تو می‌باشد و من فقط یك مشاور هستم ولی تصور نمی‌کنم که تو بتوانی با قشونی که اکنون داری بر مهرداد غلبه نمائی ، زیرا با اینکه مهرداد شهر چی‌چست را همچنان تحت محاصره دارد با یك قشون بزرگ باستقبال تو آمده تا نگذارد تو به چی‌چست برسی .سلمان باهلی پرسید آیا میگوئی از جنگ با مجوسان صرفنظر کنم و بگذارم که ولید را از پا در آورند و بقتل برسانند . گفتم نه ، من نمی‌گویم که تو با مهرداد جنگ نکن بلکه میگویم خود را قوی نما و با او بجنگ ؛ تو می‌توانی از مسلمین جنوب آذربایجان کمك بخواهی و چندین هزار نفر از آنها را بقشون خود ملحق کنی بعد بمهرداد حمله ورشوی و در آن صورت موفقیت تو حتمی خواهد بود .

سلمان باهلی گفت تا من مراجعت کنم و از مسلمین جنوب آذربایجان کمك بخواهم مهرداد برچی‌چیست غلبه کرده وولید را از پادرآورده است .

گفتم و لید که تا امروز مقاومت کرده می‌تواند باز هم پایداری نماید اما اگر تو اکنون بمهرداد حمله کنی هم قشون خود را گرفتار نابودی خواهی کرد و هم ولید نابود خواهد شد سلمان باهلی اندرز مرا پذیرفت و ما مراجعت کردیم و در جنوب آذربایجان برای کمك گرفتن از سکنه مسلمان آنجا اتراق کردیم .وقتی بجنوب آذربایجان رسیدیم سلمان باهلی بهتر آن دانست که بری برود وازآنجا یك قشون بزرگ بیاورد و آنگاه راه آذربایجان را پیش گیرد و به چی‌چست حمله‌ورگردد، من نظریه او را پسندیدم و باوگفتم که ری بزرگترین شهر سرزمین جبال است و درسرراه کمندان قرارگرفته (توضیح اینکه کمندان شهری بودکه امروز باسم قم خوانده میشود).

سلمان باهلی درمدت سه ماه توانست در ری یك قشون مجهز شصت هزار نفری بوجود بیاورد سربازان آن قشون متشکل بودند از اعراب و عده‌ای از سکنه ری و جمعی از سکنه کمندان وقتی قشون اسلام آماده حرکت شد فصل سرما آغازگردید و عده‌ای از سکنه مسلمان بسلمان باهلی گفتند که در این فصل نمی‌توان

بآذربایجان وچی‌چست قشون‌کشید زیرا آنجاجزء مناطق سردسیر است و بزودی برفهای سنگین نازل خواهد شد و عبور قافله‌ها قطع میشود مدت دو یا سه ماه راهها براثر برف مسدود میشود و اگر تو دراین فصل بسوی آذربایجان و چی‌چست بروی برف‌گیر خواهی شد و ممکن است‌که قشون تو از برودت نابودگردد . خاصه‌آنکه قسمتی از سربازانت عرب هستند . سلمان باهلی میل نداشت زمستان رادر ری بگذراند و میخواست هرچه زودتر به‌چی‌چست حمله‌ور شود و ولید را از محاصره نجات بدهد و بمن‌گفت اگر من منتظر فرارسیدن بهارشوم و بعد براه بیفتم ولید بهلاکت خواهد رسید . سلمان باهلی اندرز سکنهٔ ری را نپذیرفت . و فرمان حرکت قشون راصادرکرد ومادرآخرفصل‌پائیز از ری براه افتادیم و بقزوین‌رسیدیم و سپس عازم‌آذربایجان شدیم ولی برخلاف‌انتظار برف نبارید بعد از اینکه بآذربایجان رسیدیم زمستان آغاز گردید بدون اینکه برف ببارد، سکنه‌آذربایجان میگفتند بخاطر ندارندکه زمستان‌آغاز شود و درآن دیاربرف نبارد.سلمان باهلی از زیبائی سکنه‌آذربایجان بوجد در میآمد ومیگفت وی‌کشورهای متعدد را دیده ولی در هیچ کشور زیبا رویانی چون زیبا رویان آذربایجان را مشاهده نکرده و نیزمیگفت میل‌دارد بعدازخاتمه جنگ ازخلیفه اجازه‌بگیردکه درآذربایجان سکونت‌کند وچند زن زیبا از سکنه‌آن شهر را به‌نکاح درآورد .

در طول راه بااینکه فصل زمستان بود ما دچار مضیقه‌آذوقه و علیق نشدیم زیرا عده‌ای از سربازان اسلام جلو میرفتند و آذوقه و علیق برای قشون فراهم می‌نمودند سلمان باهلی بعد از اینکه به چی‌چست رسید بی‌درنگ حمله‌کرد و محسوس بود که مهرداد انتظار نداشت که فرمانده قشون اسلام در فصل زمستان مبادرت بجنگ کند بمناسبت فصل زمستان عده‌ای ازسربازانش‌که ازقبایل سبلان‌کوه بودند مراجعت‌کردند فقطآن عده ازسربازان‌که چی‌چست را درمحاصره داشتند بجا ماندند آنها براثرحمله شدید مسلمین ازپادرآمدند وخود مهرداد از میدان جنگ خارج شد و رفت وسربازان اسلام وارد چی‌چست‌گردیدند ولید و سربازانش از محاصره رهائی یافتند معلوم شدکه در طول محاصره‌آنها ازحیث‌آذوقه زیاد در مضیقه نبودند ولی عده‌کثیری از سکنه‌شهر چی‌چست ازگرسنگی مردند ، پس از خاتمه جنگ چی‌چست وآزادی محصورین. من

بسلمان باهلی گفتم برای اینکه بازمانده سکنه شهر از گرسنگی نمیرند باید ازاطراف آذوقه واردشهر کرد. سکنه شهر آنقدر از گرسنگی ناتوان شده بودندکه نمی توانستند خود بطلب آذوقه ازشهرخارج شوند وانسان ازمشاهدهٔ آنها وحشت می نمود زیرا گوشت در بدنشان وجود نداشت وباستخوان اموات که روی آنها پوستی کشیده شده باشدشباهت داشتند واگر بآن‌ها آذوقه نمی‌رسانیدند، ممکن بودکه همه ازگرسنگی بمیرند. فرمانده قشون اسلام بمن گفت یا سلمان تو مردی هستی که زبان مردم این سامان را میدانی‌واز اوضاع محلی بخوبی آگاهی داری و بهتر از دیگران می‌توانی بمردم گرسنه این شهر آذوقه برسانی و من خود ترا مأمور فراهم کردن آذوقه می نمایم .

من بعد از دریافت پول برای خرید خواروبار براه افتادم و در ظرف دو روز از قصباتی که پیرامون چی‌چست بود مقداری آذوقه بشهر رسانیدم و بعد ازآن کوشیدم که برموجودی آذوقه در شهر افزوده شود تااینکه محیط قحطی که درآن شهرحکمفرمائی میکرد از بین برود من دانستم که مشاهده خواروبار دربینندگان اثر نیکو دارد وآنچه سبب میشود که در سنوات قحطی مردم اکول شوند و هرچه بخورند احساس سیری نمی نمایند اینست که خواروبار را نمی‌بینند، چون کسانیکه دارای خواروبار هستندآن را از انظار پنهان می‌کنند تا اینکه مورد دستبرد قرار نگیرد . یابجانشان سوء قصد نشود من سوداگران شهرچی‌چست راتشویق کردم که ازخارج خواروبار واردکنند وآنها هم مقادیری خواروبار وارد شهر نمودند .

آنگاه برف نزول کرد وراهها مسدودگردید اگرمن برای تأمین آذوقه شهرجدیت نمی کردم بعدازآنکه برف نزول می نمود وراه قطع میشد بازمانده سکنه شهرازگرسنگی می‌مردند . ولی کوشش من سبب شدکه بعداز نزول برف مردم از حیث خواروباردچار کمبودنشوند، ولید بعد از اینکه از محاصره نجات یافت باتفاق چند نفر از افسرانش راه مدینه‌را پیش گرفت، ولی سلمان باهلی در چی‌چست ماندو من هم ماندم آنگاه برف نزول کرد و توقف سلمان باهلی را در چی‌چست اجباری نمود روزیکه سلمان باهلی میخواست از مدینه حرکت کند عثمان باو اختیار داد که بعداز گشودن چی‌چست اگر بتواند بکشورهای شمالی آذربایجان حمله‌ورگردد و سکنهٔ آن ممالك را مسلمان کند .

نقل از سلمان فارسی

بخش نهم

قیام آذربایجان برعلیه خلفای عباسیان :

نخستین بارکه نامی ازخرم دینان درتاریخ دیده میشود در سال ۱٦۲هجریست.

دومین‌جنبش خرم‌دینان‌زمانی‌بودکه‌هارون‌الرشیددرخراسان بود(۱۹۲ـ۱۹۳) .

سومین جنبش خرم دینان (۲۰۱ـ۲۰۲) در زمان مأمون بودکه بابك خرم‌دین ازآذربایجان قیام‌کرد .

دوره جنگهای خرم دینان درست ٦۱ سال بوده است زیراکه در سال ۱۶۲ قیام نموده و در سال ۲۲۳ بابك دستگیر وکشته شده است .

مأمون و معتصم فعالیت‌های زیادی در برانداختن ایشان نمودند و مدت ۳۹سال چندین بار سپاه فراوان بجنگ‌آنهافرستادند وهمهٔ امرائی‌که دراین مدت بلشگرکشی وکارفرمائی در دربارخلیفه معروف بودند هریك‌بنوبه خویش جنگی‌باخرم دینان‌نموده و ناکام بازگشته‌اند وبعضی ازآنها در زد و خوردکشته شده‌اند در عرض۳۹ سال جنگ در حدود سیصد هزار تن سپاهی خلفای عباسی از بین رفته و خلیفه مجبور بود برای جلوگیری‌از پیشروی‌خرم‌دینان‌دائماً یك‌قشون‌یکصدهزارنفری در نقاط‌مختلف‌آذربایجان نگهدارد .

سبب عدم موفقیت قشون اسلامی در جنگ با بابك در ظاهر امر چنین می‌نماید که سرمای سخت و دشواری راههای آذربایجان بوده اما اندك تأملی در باطن‌کارآشکار میشود که سبب موفقیت بابك اتحاد و همدستی‌مردم‌آذربایجان و پایداریشان درپیروی نکردن و تاب نیاوردن در برابر تسلط تازیان بوده است .

قیام و حکمرانی بابك را باید حقیقتاً اولین جنبش ایرانیان در مقابل اعراب دانست زیرا که طاهر در سال ۲۰۵ قمری برعلیه مأمون قیام نمود و یعقوب‌لیث درسال ۲۵۹ هجری سیستان را از دست اعراب خارج ساخت در صورتیکه بابك و مردم دلاور آذربایجان از سال ۲۰۱ هجری پیوسته باکارگزاران بغداد در زد و خورد بودند تاسال ۲۱۷ قمری بانیروی اعزامی مأمون می‌جنگیدند و از سال ۲۱۷ الی ۲۲۳ با سپاهیان معتصم در نبرد بودند .

آغاز نبرد بابك :

ابن خلدون آغاز جنگ بابك را در سال ۲۰۲ آورده و میگوید بابك در سال مزبور درآذربایجان خروج‌کرد و چند شهررا بگرفت، مأمون سپاهی عظیم بآذربایجان فرستاد . در زد و خوردی‌که رخ داد جمعی از لشگریان بابك راکشتند و قلعه‌هائی را که استوار ساخته بود ویران نمودند .

جنگهای ۲۰۴ - ۲۱۸ قمری :

پس از جنگهای سال ۲۰۱_۲۰۲ جنگ دیگری‌که بین سپاهیان مأمون وقشون بابك رویداد در سال ۲۰٤ هجری بوده است در این سال یحیی بن‌معاذ با بابك جنگ کرد هیچ کدام از طرفین نتیجه‌ای از جنگ نگرفتند در سال ۲۰۵ نبرد دیگری رخ داد و دراین نبرد یحیی شکست خورد ، مأمون عیسی بن‌محمد را حکمران‌آذربایجان نمود و بجنگ بابك فرستاد . (پیداست که دراین سال یحیی از حکمرانی‌آذربایجان معزول و عیسی بن‌محمد بحکمرانی منصوب‌گشته بود) .

در سال ۲۰٦ دوباره بین بابك و عیسی بن محمد جنگ سختی رخ داد و دراین جنگ بابك شکست خورد در سال ۲۰۸ علی‌بن صدقه معروف بزریق از جانب مأمون حکمرانی آذربایجان راگرفت‌ومأمورجنگ بابابك‌گردید. جنگهای متعددیکه‌بابابك نمود نتیجه‌ای نگرفت و به‌بغداد احضار شد درسال ۲۰۹ احمدبن جنید اسکافی‌بجنگ بابك رفت بابك او را شکست داده و خودش را نیز اسیرکرد .

این مرتبه مأمون ابراهیم بن‌لیث راحکمرانی آذربایجان داده و مأمور دفع

غائله بابك نمود این حکمران تازه نیز کاری از پیش نبرد، مأمون در سال۲۱۲طاهر بن محمدرا حکمران آذربایجان نموده وبجنگ بابك فرستاد بابك سپاه طاهررا بمحاصره انداخت چون این خبر بمأمون رسید سلیمان بن احمدهاشمی‌را بآذربایجان اعزام‌نمود سلیمان طاهررا از محاصره رهانید بعداز سلیمان حاتم‌بن هرثمه حکمران‌آذربایجان شد وی در این سرزمین اندك مدتی ماند تااینکه خبر مرگ پدرش هرثمه باو رسید و وی ازآذربایجان بیرون رفت بابك پیشروی‌کرده وبرآذربایجان دست یافت چون‌خبر بمأمون رسید مأمون یحیی بن معاذرا بجنك بابك فرستاد .

یحیی جنگهای‌زیادی‌کرد ولی‌کاری از پیش‌نبرد عیسی بن‌محمد دراین‌اردوکشی فرمانده سپاه بود محمدبن‌الرواد ازدی وهمه سرداران آن سرزمین نزد عیسی رفتند و خودرا برای جنك با بابك‌آماده نمودند. بابك سپاه‌آنهارا بدام انداخت‌و در تنگه‌ای بآنها رسید وسپاه مأمون‌را سخت شکست‌داد عیسی از جنك روگردان‌شد امرای‌مسلمان آذربایجان بانك برآوردندکه ای‌ابو موسی‌کجا میروی عیسی‌گفت در این‌جنگها‌کاری از ما ساخته نیست .

سپس محمدبن حمیدرا حکمرانی دادند محمد با سپاهیان خویش بآذربایجان رسید وبجنگ‌بابك شتافت وجنگی سخت درگرفت ودرهمه جنگها محمد پیروزگشت وپیشروی زیادی نمود عاقبت به تنگه‌ای رسیدندکه زمین ناهموار بود. محمد ویارانش پیاده شدند پیروان بابك بآنها حمله‌کردند محمد باگروهی از سردارانش کشته شدند و فرماندهی سپاه‌را مهدی‌بن اصرم بدست گرفت این واقعه درآغاز سال ۲۱٤ روی داد چون خبر کشته شدن محمد بمأمون رسید . مأمون عبدالله بن طاهر را بحکمرانی آذربایجان برگزید وبا سپاهی عظیم بجنك بابك فرستاد عبدالله بابك را شکست داده و پس‌از مدت کوتاهی بعلت اغتشاش بخراسان بازگشت بعد از رفتن عبدالله کار بابك بالا گرفت مأمون حکمرانی آذربایجان و جنك بابك را بطاهربن ابراهیم سپرد و او تا سال ۲۱۸ باخرم دینان در نبرد بود، اما درهمین‌میان مأمون در گذشت پس از وی معتصم بدفع‌خرم‌دینان پرداخت .

جنگهای سال ۲۱۹ هجری :

در سال ۲۱۹ قمری سپاهیان بغداد بابك را محاصره کردند بابك از امپراطور روم شرقی یاری خواست او نیز عده زیادی از لشگریان باتجهیزات کامل بکمك بابك فرستاد در همین زمان مازیار هم درطبرستان آغاز مخالفت بادربار بغداد نمود چنانکه پس از این افشین نیز باآنها همدستی می‌نمود دراین سال اسحق بن ابراهیم واردبغداد شد از اسیران خرم‌دینی گروه بسیاری باوی بودند .

جنگهای سال ۲۲۰ هجری :

معتصم که براثر شکست‌های پی‌درپی سپاهیان بغداد وکشتار عظیم بابك ناراحت بود جاسوسانی چند ببلاد بابك فرستاد (نقاطی راکه بابك درآنجا برضد خلفاء قیام کرده بود مسلمین آنهارا بلادبابك می‌نامیدند) تااطلاعاتی راجع بوضع جغرافیائی وراههای آن نواحی وشیوه جنگ بابك وکسان وی را بدست آورد .

سپس ابوسعیدمحمدبن یوسف یکی ازسرداران خودرا باجمعی کثیر ازلشگریان بآذربایجان فرستاد وباومأموریت داد، استحکامات وقلاعی راکه بابك خراب کرده بود از نو بنا کند ودر هریک ازآن استحکامات وقلاع جمعی را جهت محافظت راههائی که باردبیل منتهی میگردد بگمارد .

ابوسعید نیز طبق دستور رفتارکرد بابك وکسان وی عادت داشتند هروقت قوائی از دربار خلیفه بآذربایجان میرسید از همان بدو ورود آنان بخطهٔ مزبور ضمن راه بمسلمین شبیخون بزنند وباین ترتیب عده‌فراوانی ازسپاهیان ایشان‌را از میان‌می‌بردند اما این‌بار بعلت بنای قلاع واستحکامات وپیش‌بینی معتصم خلیفه مسلمین ابوسعیدضمن راه‌بسیاری ازخرم دینان‌را که‌قصدحمله بایشان‌داشتند بقتل رساندند وجمع کثیری‌رانیز باسارت درآورده وبزرگان آنهارا بخدمت‌معتصم فرستادند . این شکست اولین شکستی بودکه از طرف مسلمین بقوای بابك واردآمد، ابوسعید بعدازآنکه اوامرخلیفه‌را راجع به تعمیر راهها واستحکامات بانجام رساند وبا کسان خویش بمحل **خش** فرود آمد و خندقهائی تعبیه‌کرد .

از طرف دیگر هیثم غنوی یکی دیگر از سرداران خلیفه با جمعی از قوا وارد قریه **ارشق** شد وی نیز در آنجا استحکاماتی بنا نهاد مقارن این احوال (سال ۲۲۰) حیدربن‌کاوس ملقب به افشین ازطرف المعتصم مأمور دفع غائله بابك و عازم‌آذربایجان شد محل **برزند**را قرارگاه خود ساخت و بساختن‌استحکامات بین برزند واردبیل اقدام کرد و راهها را تحت نفوذ خود گرفت .

در همان اوان سردار دیگری از طرف افشین موسوم به علویة الاعور قلعه‌ای را که مشرف بر اردبیل بود تصرف نمود . جمیع سردارانی که ذکر شد تحت امر افشین بودند و این سرداران مأموریت داشتندکه بمحض بدست‌آوردن اطلاعاتی راجع به‌بابك و کسان وی افشین‌راآگاه سازند. بااین سازمان و تشکیلات مرتب‌افشین امیدوار بود که این بار بتواند بر بابك دست یابد . المعتصم همواره با افشین و سرداران دیگر خود در آذربایجان در تماس بود و از پیشرفت‌آنهاآگاه میگردید .

خلیفه چون مقدمات جنگ را از هر حیث برای حمله ببابك آماده دید یکی دیگر از سرداران خود را بنام بقاء الکبیر با سپاهیانی فراوان و آذوقه و مایحتاج و حقوق ٦ ماهه سربازان بآذربایجان فرستاد بابك‌که توسط‌کسان خویش نگران اوضاع بود از ورود بقاء و سپاهیان او باردبیل اطلاع یافت و خواست قبل ازآنکه بقاء آذوقه و حقوق لشگریان را بافشین تحویل دهد قافله آنان را تاراج کند، از طرف دیگر جاسوسان افشین نیز وی را برقصد بابك مطلع ساختند افشین نامه‌ای به بقاء نوشت در آن نامه دستور داد آنچه را همراه دارد بقلعه نهر ببرد و درآنجا تحت مراقبت سردار علویة الاعور قراردهد هروقت قلعه‌مزبور را درمخاطره تجاوز بابك دید اموال وآذوقه را باردبیل برگرداند(این نقشه جهت اغفال بابك بوده) بابك براین قصد و نیت‌آگاهی یافت و بقاء طبق دستور افشین رفتار کرد مقارن آن زمان افشین لشگریان خود را از (برزند) امر بحرکت داد و در خارج خندق‌هائی‌که ابوسعید در محل (خش) کنده بود فرود آمد و صبح آنروز دستور داد که که سپاهیان در سکوت مطلق بسر برند و از نواختن طبل و شیپور خودداری کنند در عوض با سرعت زیاد بطرف قلعه نهر

پیش بروند .

بابك که بوسیله فرستادگان خود بر قصد افشین و سرداران او اطلاع یافته بود با لشگریانی عظیم بجانب قلعه نهر راند و موقعیکه خواستند آذوقه و اموالی را که خلیفه جهت افشین فرستاده بود از قلعه نهر بمحلی‌که هیثم درآنجا اردو زده بود حمل کنند بابك برآن قافله زد و جمع کثیری را کشت و اموال بسیار بدست آورد و علویة الاعوروالی شهر نیز در معرکه بقتل رسید وپرچمهائی چندازمسلمین بدست خرم‌دینان افتاد، فقط جمع قلیلی از آن قافله توانست فرار کند .

سپاهیان افشین اطلاع نداشتند که لشگریان قلعه نهر در کجا اردو زده است در همان نزدیکی توقف کردند و هیثم نیزکه از اردوگاه علویة الاعور اطلاع نداشت در جای دیگر قرار گرفت و در آنجا بر غارت قافله نهر توسط بابك اطلاع یافت و دانست که بقیة السیف قوای علویه بجانب قلعه ارشق رفته است پس راه آن ناحیه را در پیش گرفت و دو نفر را خدمت افشین و ابوسعید فرستاد و شرح واقعه را باطلاع آنها رساند .

قوای هیثم وارد قلعه ارشق شده و بابك در تعقیب وی در خارج آن محل فرود آمد و به هیثم پیغام داد که دست از جدال بردارد و قلعه را تخلیه کند چون هیثم این پیشنهاد را نپذیرفت جنگ بین‌طرفین‌شروع شد ودرآن میان افشین رسید، بابك‌شکست خورد و بمغان فرار کرد افشین به برزند برگشت چون بابك بمغان رسیدکسانی به بذ فرستاد و سپاهیان‌کمکی خواست چون قوای کمکی رسید باتفاق ایشان از مغان خارج شد و بجانب آن شهررهسپارگردید، ضمناً‌سردارانی باطراف فرستاد تا قوافل و بارو بنه قوای مسلمین را غافلگیرکرده‌غارت نمایند وآنها را ازلحاظ‌آذوقه درمضیقه قراردهند اجرای‌این امر باعث‌شدکه لشگریان افشین دچارقحطی‌گردند بنابراین افشین مکتوبی بحاکم مراغه نوشت تا آذوقه جهت سپاه وی بفرستد و حاکم مراغه بارو‌بنه زیادی که در حدود یکهزار رأس گاو و دواب فراوان و انواع و اقسام تدارکات و پوشاك با آن بود جهت افشین فرستاد ولی‌کسان‌بابك این‌قافله‌رانیزغارت نمودند وعساکرافشین بیش‌از

پیش دچار قحطی گردیدند افشین نامه دیگر بوالی شیروان نوشت او آذوقه فـراوان برای افشین فرستاد که این بار بقاء آن‌ها را همراهی میکرد بابك نتوانست بر آن دست یابد و مسلمین پس از چندی قحطی وگرسنگی مرفه‌الحال شدند .

چون نوروز سال ۲۲۱ فرا رسید افشین آن آذوقه و تدارکات را بین لشگریان تقسیم‌کرد ودستور تجهیز قوا داد وکسی را پیش بقاء فرستاد که عساکر خودرا بمحل هشتاد سر انتقال دهد و در خندقهائی‌که محمدبن حمید حفرکرده است مستقر سازد افشین چون از امور مربوطه به نظم سپاهیان خویش فراغت یافت از برزند بیرون‌آمد وابوسعید نیز بدستوروی (خش)را ترك‌گفت و بمحل **دروذ** نزدیك هشتادسر رسیدافشین درهمین ناحیه‌بدو پیوست وامر بحفرخندق‌هائی داد بین (دروذ) و(بذ) محل اقامت‌بابك بیش‌از شش مایل مسافت نبود بقاء برخلاف امر افشین درهشتادسر نماند وپس ازآنکه آن محل‌را دورزد بقریه‌ای درخارج (بذ) رفت وآنجارا محل‌اردوی‌خود قراردادسپس هزار نفر ازکسان خودرا جهت تهیه‌آذوقه وعلوفه باطراف فرستاد، درآنحال جمعی از عساکر بابك برعده مزبور تاختند واغلب‌آنهاراکشته واسرائی چندگرفتند . بقاءکه این بدیدبخندقهائی‌که محمدبن حمیدکنده بود برگشت ودوتن‌را نزدافشین فرستاد واورا از ماوقع مطلع ساخت ضمناًکمك خواست افشین لشگریانی‌را تحت فرماندهی جمعی از رجال سپاه خود بمساعدت وی‌گسیل داشت،درآن سال زمستان بسیار سختی بود و برف وباران فراوان می‌بارید مسلمین از این لحاظ در رنج و تعب بودند چون بقاء بطرف هشتاد سر رفت بابك به تعقیب او پرداخت وجمع‌کثیری از سپاهیان و بزرگان همراه او راکشت ، در این جنگ فضل بن‌کاوس برادر افشین نیز بسختی مجروح شد و بقاء ناگزیر بابقیة‌السیف فرار کرد . افشین دستور داد بمراغه برود تاآنکه جهت وی قوای امدادی بفرستد و در فصل بهار به تجدید جنگ بپردازد. دراواخر سال ۲۲۱ هجری طرخان یکی از سرداران بابك‌که ازوی اجازه رفتن بدهی از دهات مراغه جهت دیدن اقوام‌خویش‌گرفته بودبدست‌اسحق‌بن‌ابراهیم‌یکی‌ازکسان بقاء دستگیرشده و بقتل‌رسید. بقاء سر او را نزد افشین فرستاد .

چون زمستان سخت سال ۲۲۱هجری خاتمه یافت و بهارسال۲۲۲ فرارسید افشین باسپاهیان خویش به محل کلان رود (نهر کبیر) رفت و نزدیك آن خندقها و استحکامات زیادی بنا نهاد، مقارن آن احوال معتصم خلیفه ،سردار جعفرالخیاط را باسپاهی عظیم به کمك افشین فرستادافشین نامه‌ای بهابوسعید نوشت و اوراامر بحرکت از(برزند) وآمدن بکلان رودکرد، بین برزندوکلان رودسه میل راه بود چون پنج روز از اقامت افشین در کلان رودگذشت بوی خبررسیدکه آذین یکی از سرداران بابك زن و فرزند خود را خواسته استکه در (بذ) بدوپیوندند بنابراین افشین ظفر بن العلاء رادستورداد باجمعی از سپاهیان براین قافله بتازند ونگذارندکسان آذین بوی ملحق شوند ظفر نیز طبق دستور رفتار نمود و زن وفرزندآذین را اسیرکرد . چون این خبر بآذین رسید درصدد رهائی کسان خود برآمد افشین که می‌ترسید مبادا کسان آذین غفلتاً براو بتازند جمعی را بر ارتفاعات جبال بذ گماشتکه او را باحرکت پرچم و دادن علائم مخصوص از آمدن سپاهیان آذین و بابك باخبرسازند بااین حال آذین خود را به‌تنگه‌ای‌که نزدیك کلان-رود بودرسانید ، موقعیکه جمعی ازمسلمین باتفاق مظفر بن کیذر ازآن تنگه‌می گذشتند برایشان تاخت وعده‌ای رابقتل رساند افشین ابوسعید را بکمك او فرستاد .

در همان‌سال‌افشین بلشگریان خود دستورحرکت بجانب قلعه (بذ) راکه مسکن بابك بودداد،این سپاه شبها راه می‌پیمودند وروزهااستراحت میکردند. تااینکه‌به‌رود-الرود رسیدند افشین آنجارا مقر سپاهیان خود قرارداد در مدت ده روز در محل مزبور خندقهائی بنا نهادولی‌غالباً‌کسان بابك تانزدیکی خندقهامیآمدند و مسلمین‌راشبیخون می‌زدند . افشین ازکمینگاه بابك و کسان او اطلاعی نداشت و برای‌آنکه‌کار محاصره را بربابك تنگ‌گیرد بهابوسعید و جعفرالخیاط و احمدبن‌خلیل سه‌تن‌ازسرداران خود دستور داد از سه طریق بجانب نقاطمرتفع‌کوهستان بذ پیش روند و خود دراستحکامات رودالرود باقی ماند .

جعفرالخیاط در مقابل یکی از دروازه‌های بذ باجمعی ازکسان بابك مقابل شد و هزار تن از ایشان رااسیرکرد چون‌کمینگاه بابك‌راکشف‌کردند مسلمین ازارتفاعات

شروع بریختن سنگ برروی کسان او نمودند و مقارن آن احوال سه سردار مزبور خود را به تپه‌ای که آذن باهمراهان خویش بر آن قرارگرفته بود رساندند وجنگی سخت بین طرفین درگرفت، آذین شکست خورد لشگریان خلیفه وارد بذ شدند و قصور بابك را محاصره کردند، هفتصدتن از کسان بابك در آن قصرها مانده بودند که مردانه می‌جنگیدند ولی عاقبت غلبه با مسلمین بود و برزن و فرزندان بابك دست یافتند چون شب فرارسید افشین بمحل خود در رودالرود برگشت. در آن میان بابك باکسان خویش شبانه خودرا به بذ رسانده و آنچه ازوجوه نقد و آذوقه‌داشت برداشته وفرارکرد صبح روز بعدوقتیکه افشین جهت آتش زدن قصور بابك به بذ برگشت اثری از نفائس و اشیاء گران بهای آنجا ندید .

چون بر فرار بابك اطلاع یافت مکاتبی بحکام ارمنستان نوشت تا بهر نحوی که ممکن است او را دستگیر و مقید سازند. بابك با پانزده تن از کسان خود بمحلی مشجر نزدیك مرز آذربایجان و ارمنستان رفت و چندی در آنجا مخفی می‌زیست، جاسوسان افشین بر آن محل پی بردند انبوهی جنگل مانع دست یافتن بر بابك میشد. درمورد گرفتاری بابك میگویند روزی بابك یکی از همراهان خودرا جهت تهیه آذوقه بیرون جنگل فرستاددر موقع خرید مایحتاج وی را شناختند و بسهل بن سمباط والی آن ناحیه راخبر دادند. سهل با جمعی از ملازمان خویش پیش بابك رفت و اورا دعوت بقلعه خود کرد بابك فریب وی را خورد و به آنجا رفت ولی قبل از ورود بآن قلعه برادر خود عبدالله را جهت جمع آوری سپاه بقلعه اصطفانوس فرستاد، ضمناً سهل کسی را خدمت افشین گسیل داشت و وی را ازحضور بابك درقلعه خویش آگاه ساخت افشین ابوسعیدرا با جمعی از لشگریان بجانب قلعه سهل روانه‌کرد. سهل در آغاز امر تا رسیدن کسان افشین با بابك باحترام رفتار میکرد چون لشگریان او بآن نزدیکی رسیدند و وی از این مسئله آگاهی یافت طبق گفته ابن‌الاثیر روزی بابك را بعنوان شکار از قلعه بیرون برد، ضمن شکار ابوسعید و کسان وی او را گرفتند و باهمراهانش نزد افشین بردند .

افشین در حق سهل ملاطفت تمام کرد و مکتوبی بوالی قلعه اصطفانوس فرستادتا

عبدالله برادر بابك را دستگیر و نزد او بفرستد والی نیز طبق دستور رفتار کرد. ورود بابك باردوگاه افشین در ماه شوال ۲۲۲ اتفاق افتاد و در ماه صفر سال ۲۲۳ باتفاق بابک و برادرش عبدالله راه سامره را در پیش گرفت تا خدمت معتصم خلیفه رسید چون افشین بسامره نزدیك شد معتصم جمعی از بزرگان و امراء در بار را در مقابل خدمتی که کرده بود باستقبال وی فرستاد افشین باتفاق همراهان خویش باجاه و جلال تمام وارد شهر شد و روز بعد معتصم دستور داد تا بابك را برفیلی و عبدالله را بر اشتری سوار کنند و در شهر بگردانند تا مردم آنها را از نزدیك ببینند.

آنگاه فرمان داد دست و پاهایشان را درحضورش قطع کنند، ابتداء از بابك شروع کردند بابك دست راستش را پیش برد ساطور جلاد برقی زد و دست راست بابک را قطع نمود، چون خونش جاری گشت بابک با دست چپ خون خود را گرفت و بر صورتش مالید چنانکه از چهره وی چیزی ناپوشیده نماند معتصم گفت ازاو بپرسید که چرا این کار را کرد از او علت پرسیدند. بابك گفت بخلیفه بگوئید تو فرمان دادی چهار اندام مرا ببرند و دردل قصد کشتن مرا داری و شکی نیست که ازاین کار نمیگذری خون مرا میریزی می‌ترسم که خون ازمن برود و صورت من بزردی گراید و مردم پندارند که از مرگ هراسانم و آنرا ازرفتن خون ندانند من روی خود را بخون آغشته کردم که زردی آن آشکار نشود معتصم گفت اگر کارهایت گنجایش بخشش را داشت برای همین عملت سزاوار بخشش و زنده ماندن بودی، بعد فرمان داد تاکارش را بسازند سپس چهار اندامش را بریدند و گردنش را زدند و همه آنها را درشکمش جای داده و نفت بر وی ریختند و آتش زدند همین کار را با برادرش کردند و ایشان ناله‌ای نکرد قیام بابك در آذربایجان مقدمه جنبشهائی بود که بلافاصله مخصوصاً در قرن بعد درسایر نقاط ایران و کشورهای مجاور آن بروز کرد.

بخش دهم

کرد بعد از اسلام

از آغاز حمله عرب بکشور ایران تاریخ کرد روشن تر از گذشته است، از روایات مورخان اسلامی آشکار است که این طوایف بمصائب و بلیاتی که سایر طوایف کشور مبتلا شدند گرفتار گردید و بیش از سایر اقوام در دفع حملات وارده و حفظ شئون ایرانی و حمایت از سلطنت کوشیده است. مرزبان آذربایجان گرفتار حمله حذیفة بن ـ الیمان گردید که از جانب خلیفه، والی این ایالت شده بود جنگی سخت رخ داد، مرزبان ۸۰۰ هزار درهم غرامت جنك پرداخت بشرط آنکه اعراب از تخریب آتشکده وقتل و نهب مردم خودداری کنند.

درعهد عبدالملك بن مروان اهالی آذربایجان وهم چنین اکراد بیاری مختار ثقفی گرد آمدند، اما مرگ مختار این نقشه را باطل کرد .

از جمله شورشهای عهد منصور خلیفه عباسی شورش اکراد آذربایجان بود وبرای جلوگیری از طغیان اکراد خلیفه مهدی فرزند خود هرون الرشید را بحکومت آذربایجان و ولایات غربی منصوب ساخت.

در ضمن حوادث سال ۲۲۴ ه (عهد معتصم عباسی) غلبه یکی از رؤسای کرد موسوم به جعفر بر قوای عرب می باشد که خلیفه سردار معروف ترك بنام ایتاخ را بجنگ جعفر فرستاد ، در سال ۲۲۵ جعفر مغلوب شد و خود را مسموم کرد که بچنگ دشمن نیفتد، ایتاخ قتل و غارت هولناك نمود وجماعت بسیاری را بکشت ، در تجارب الامم

سرگذشت جعفر بن شکویه رئیس اکراد هذبانی که در سلماس (شاهپور) مسکن داشت و بیاری حسین همدانی برخاست ، مسطور است .

درحدود سال ۳٤۰ ه چندین نهضت برپا نمودو قیام او را برضد حکومت عباسی ثبت کرده‌اند از آن جمله ظهور سلسله شدادیان بودکه مؤسس‌آن محمد بن شداد بن‌-قرط-و بوده از طایفه روادی کــه در قــرون بعد منشاء سلسله بزرگ ایوبی شد ظهور اسحق بن عیسی در آذربایجان و مخالفت او با جستان بن مرزبان مسافری نیز درزمره این نهضت‌ها می‌باشد ، زیرا که اسحق متکی باکراد آذربایجان وجستان تکیه به نیروی طایفه هذبانی‌داشت صلاح الدین ایوبی فاتح جنگهای صلیبی درمصروشامات و افریقا منسوب بطایفه هذبانی (سلماس) می‌باشد .

هجوم غز :

از بلاهای عظیمی که بایران وارد شده و شعله آن دامنگیر اکراد نیزگردیده است حمله طوایف وحشی غز است ، دسته‌ای از غزها بآذربایجان آمده و از جانب (امیروهسودان) حاکم آذربایجان نوازش یافته بودند، بوقاوکوکتاش و منصوراز رؤسای طوایف غز در سال ٤۲۹ بمراغه وارد شده مسجد جامع آنجا را آتش زدندو جمعی را از اهالی‌کشتند ، طوایف کرد بانتقام این عمل غزها با هم متحد شدند من جمله ابوالهیجان با و هسودان امیر آذربایجان ترك خصومت دیرین کرده باهم دوست شدند و همه اهل‌آذربایجان پیرو آنان شده بطوایف غز حمله ور شدند ، غزان فرار نموده گروهی نیز از آنها بارمنستان تاختند پس از غارت آنجا بارومیه باز گشتند و بااکراد ساکن اطراف جنگهای سختی نمودند و گروهی از طرفین کشته شد .

درسال ٤۳۲ امیروهسودان بن مملان رؤسای غزرا بشهر تبریز دعوت‌کرد سی‌تن از بزرگان آنان را در موقع صرف شام بهلاکت رسانید باقی غزان از ارومیه گریخته بحکاریه رفته و عشایر کرد را غارت نمودند و خرابکاری زیادی کردند اکرادا شنویه و سایرین از دنبال غزان رفته و چون غز از درصلح در آمد رئیس آنها راآزادکردند ولی غز بعهد خود وفا نکرد ومجدداً بغارت پرداخت .

در دورهٔ سلجوقیان :

این زد و خوردها را سیل عظیم دیگری بکلی از میان برد یعنی غالب و مغلوب را در زیر استیلای خویش‌آورد این سیل سلجوقیان بودند که از جانب خراسان آمده رفته‌رفته همه ممالك راتسخیر نمودند ونزاعهای داخلی را برانداختند، در اواخرعهد سلاجقه بار دیگر آذربایجان مورد تاخت و تاز اتابکان قرار گرفت .

ایوبیان :

این طایفه‌کرد بمناسبت جنگ باعیسویان و دفاع ازعالم اسلام شهرتی‌جهانگیر دارند رئیس‌آنان صلاح الدین ایوبی ازبزرگان روزگاراست، جد اعلای اوشاذی‌بن - مروان از شعبه روادی از عشیره هذبانی است و منشاء آنها ولایت دوین می باشد که طایفه کردان شدادی هم از آنجا برخاسته‌اند .

تاریخ این‌طایفه شجاع‌کرد مبسوط است وشجاعت وپایداری صلاح الدین‌ایوبی در مقابل عیسویان وجنگهای صلیبی‌که بعنوان سردارفاتح لقب یافته بود مورد تحسین جهانیان می‌باشد ، با اینکه ایوبیان در شام و مصر امارت داشتند ولی کثرت اسامی فارسی این‌خاندان‌آنها را با یران پیونددداده است شعبه‌ای ازایوبیان برولایت‌کردستان حکمرانی میکردند و تازمان استیلای مغول باقی بودند .

طایفهٔ دیگری از اکراد بنام روادیه در آذربایجان سلطنت میکردند و دامنه متصرفات خویش را ابتدا تا تبریز و بعد تا مراغه وسعت دادند ابتدای روی کار آمدن این خاندان درحدود سال ۳٤٤ هـ (۹۵۵ میلادی) می‌باشدکه تا ظهور سلاجقه باکمال قدرت درآذربایجان‌حکومت کرده‌اند واعقاب‌آنان‌تاهجوم مغول نیزوجودداشته‌است .

بخش یازدهم

سلسله مسافریان و روادیان

مسافریان یاسالاریان :

- بنیان‌گذار این خاندان سالار پسر محمد مسافری است .

محمد سه پسر داشت : وهسودان ـ مرزبان ـ صعلوك .

سالار مرزبان یکی از فرمانروایان بزرگ و بنام روزگار خود بود، کارها وجنگهای او خردمندی و دلیری و مردانگی او را بخوبی نشان میدهد ، در واقع از اوایل قرن سوم فرمانروائی آذربایجان بدست این مردان بومی افتاد خلفاء بغداد را چندان تسلطی براین سرزمین نبود . سالار مرزبان بزور بازوی خود کشور گشائی کرده و درحکمرانی نیز از هر حیث آزادی و استقلال داشت لیکن شکوه و نیرومندی مسافریان تنها در زمان خود مرزبان بود، پس از مرگ او بجهت دشمن و دو تیرگی بین فرزندان او با برادرش وهسودان چندان عظمتی نداشتند و دیری نگذشت که از میان رفتند چنانکه حکمرانی این خاندان از آغاز تا انجام کمی بیش از چهل سال بود .

آذربایجان پیش از دست یافتن مرزبان :

یوسف پسر ابی‌الساج یکی از فرمانروایان بزرگ و نیرومند آذربایجان بود که فرستادهٔ خلیفه شمرده میشد، درسال ۳۱٤ هـ خلیفه او را به‌بغداد خواند وبا سپاهی انبوه بدفع قرمطیان که بزرگترین دشمنان خلافت عباسی بودند فرستاد، یوسف درجنگ بدست قرمطیان گرفتار و کشته شد .

اما در آذربایجان در این زمان دیسم نام کردی پسر ابراهیم پرچم استقلال و فرمانروائی برافراشته بودچون خلیفه گرفتار قرمطیان بودو دیلمیان نیزولایتهای شمال ایران را تصرف می نمودند . دیسم نیزدرآذربایجان دم ازاستقلال زد وچون درآن‌زمان

در آذربایجان اکراد بیشتری ساکن بودند و از طرفی این اکراد اقوام مادری دیسم بشمار میرفتند به پشتیبانی آنان می توانست پیروز مندانه بحکمرانی و فرمانروائی به پردازد .

جنگهای لشگری بادیسم :

لشگری نخست از سرداران سپاه ماکان بود سپس از جانب وشمگیر حکمرانی نواحی همدان را داشت ، در سال ۳۲۶ آهنگ آذربایجان کرد که این سرزمین را از دست دیسم بگیرد ، دیسم نیز سپاهی از اکراد و دیگران گردآورده بدفع او شتافت در مدت دو ماه دو بار جنگ سختی کردند که در هر دو شکست نصیب دیسم گردید لشگری بر سراسر آذربایجان غیر از اردبیل دست یافت اردبیل در این زمان پایتخت آذربایجان و بزرگترین شهر این سرزمین بود و برج و باروی محکمی داشت اهالی آنجا نیز همگی دلیر و جنگی و بدرشتخوئی و ماجراجوئی معروف بودند ، لشگری میخواست بدون خون ریزی باردبیل دست یابد ولی اهالی فریب نخورده و مقاومت کردند.

لشگری اردبیل را محـاصره کرد اهالی اردبیل بجنگ و دفاع پرداختند و کسی را پیش دیسم فرستاده از اوکمك خواستند دیسم دسته‌هائی از اکراد را پنهانی به نزدیکیهای اردبیل آورد و روزی را قرار دادند در آنروز ده هزار تن از جنگجویان شهر بیرون آمده جنگ را آغاز کردند ، دیسم نیز با دسته‌های خود ناگهان از پشت سر سپاهیان لشگری حمله کرده شکست بقشون لشگری افتاد منهزماً بطرف مغان گریختند لشگری بکمك امیر مغان تجدید سازمان داده دوباره بدیسم حمله نمود. این بار دیسم شکست خورد و بآن طرف رود ارس گریخت .

پس از این پیروزی لشگری درآذربایجان بحکمرانی پرداخت ، امادیسم آهنگ ری کرد که از وشمگیر کمك طلبد و شمگیر از تاختن لشکری بآذربایجان بدون اجازه او ناراحت بود ازطرفی قدرت و نیرومندی لشگری را بزیان خودمی‌پنداشت لذا خواهش دیسم را پذیرفته وعده کمك و سپاه باو داد لشگری رفتن دیسم پیش وشمگیر را شنیده و نگران اوضاع بود ، مأمورینی گمـارد که راهها را کنترل نمـایند

مأمورین پیکی راکه بسوی ری‌میرفت دستگیر ساخته نامه‌هائی ازاو گرفتندکه‌گروهی از سرداران سپاه لشگری بوشمگیر نوشته همگی و عده داده بودند که چون پرچمی از وشمگیر بآذربایجان برسد زیر پرچم او گرد آمده و لشگری را تنها بگذارند لشگری چون این نامه‌ها را خواند از نیت سرداران خود آگاهی یافت سخت بیمناك شد ولی راز را پوشیده نگاهداشت تمام سپاه و سرداران را در یك بیابان گرد آورده وآنهارا راضی ساخت که برای تاراج و یغماء مال وگنجینه بکشور ارمنستان حمله‌ور شوند سپس از آنجا بموصل و دیارربعیه بتازند باین ترتیب لشگری قشون خود را از آذربایجان بیرون برد در این جنگها خود لشگری و قسمتی از سپاهیان او از بین رفتند .

دیسم باسپاه وشمگیر بآذربایجان رسید دوباره رشتدفرمانروائی را بدست گرفته و آن سپاه را بری بازگردانید اما در باره خطبه خواندن و فرستادن صد هزار دینار سالانه بخزانه وشمگیر بعهدش عمل ننمود چه وشمگیر در این وقت گرفتار سامانیان بود و دیسم ترسی از جانب او نداشت .

وزیردیسم ابوالقاسم علی پسر جعفر از مردم آذربایجان مردی دبیر و زیرك و کاردانی بود که از زمان یوسف پسر ابی الساج امور مالیات آذربایجان بدست او سپرده شده بود ، درسال ۳۳۰ ه میان دیسم با ابوالقاسم تیرگی پدید آمد ابوالقاسم بیمناك شده به تارم گریخت هنگامی بدآنجا رسید که مرزبان ووهسودان بر پدر خود محمدنافرمانی‌کرده وبگنجینه اودست یافته‌بودند ابوالقاسم هم‌بآنان‌پیوست‌مرزبان‌او را بوزیری خود برگزیدابوالقاسم مرزبان رابرانگیخت‌که بآذربایجان تاخته ،آنسرزمین را از چنگ دیسم در آورد مرزبان با سپاهی بآذربایجان تاخت دیسم بدفع او شتافته صفهای جنگ آراست ولی پیش از آنکه جنگی روی دهد قسمتی از سپاهیان دیسم که دیلمی بودند بیکبار از او جداگشته بمرزبان پیوستند بقیه بایك‌حمله سپاه مرزبان پراکنده شدند ودیسم بارمنستان‌گریخته و نزد دوست دیرینه خود حاکم آنجا پناه برد مرزبان نیز بآذربایجان دست یافته پیروز مندانه بفرمانروائی پرداخت وزیر مرزبان در آذربایجان نیز ابوالقاسم علی بود و کارهایش بدست او سروسامانی داشت

لیکن دیری نگذشت که تیرگی بین آندو ظاهر گشت ابوالقاسم برجان خود ترسیده بمرزبان گفت اگر مرا بتبریز فرستی مال زیادی برای تو می‌ستانم .

مرزبان فریب او را خورده با دسته‌ای از سپاه و امراء از جمله جستان پسر شرمزن ارومی او را روانه تبریز ساخت .

ابوالقاسم چون به‌تبریز رسید با مردم بمهربانی رفتارکرد وازستمکاری سپاهیان مرزبان سخن‌ها راند، نزد دیسم نیز نامه نوشته ازگذشته عذر خواست واز او خواستار شدکه دوباره بآذربایجان برگردد. دیسم‌که ازمرزبان‌شکست‌خورده و بارمنستان‌گریخته بود نهانی باکرادآذربایجان نامه نوشته وبدلجوئی ایشان‌کوشید، ابوالقاسم باتبریزیان گفتگو کرده و بدستیاری ایشان سپاهیان دیلمی را که درآنجا بودندکشتارکرد، سپس پیش دیسم شتافته او را به تبریز آورد . مرزبان در اردبیل این خبر را شنید ابوجعفر احمد نامی‌را بجای ابوالقاسم وزیرخود ساخته دراردبیل بگذاشت خود باسپاه انبوهی آهنگ تبریز و جنگ با دیسم کرد . دیسم با سپاه خود باستقبال او شتافت چند بار جنگ کردند سرانجام دیسم شکست خورده به تبریز پناه‌آورد .

تبریزیان بیاری دیسم برخاسته ، درهای شهر را بستند مرزبان شهر را محاصره کرد در این میان میکوشید که از ابوالقاسم دلجوئی کرده بار دیگر او را بسوی خود بکشاند. نامه‌ای باو نوشت وسوگندهایادکرد ابوالقاسم پاسخ دادکه من از دیسم‌بیمناك شده بتو پناه آوردم وچون ازتو بیمناك شدم ناچار بسوی دیسم باز گشتم در این میان چون کار محاصره شهر بطول انجامید دیسم بااکرادیکه اطرافش بودندازشهر بگریخت ولی مرزبان از دنبال آنها نرفت .

دیسم باردبیل شتافته وبآن شهردست یافت این خبر بمرزبان رسید بخشی‌ازسپاه را اطراف شهرگذاشته خود با قسمتی دیگر بجانب اردبیل شتافت .

مرزبان از دست یافتن دیسم باردبیل سخت دلگیر بود چه محکمی باروهای‌آن شهر را میدانست چون باردبیل رسید شهر را محاصره نمود و کسی را نیز بتارم پیش برادر خود و هسودان و دیگر اقوام خود فرستاد و از آنها کمك خواست .

دیسم این بارمحمد نامی‌راکه‌به‌نعیمی معروف بود وزارت داده بود مرزبان او را فریفته وعده وزارت خودداد، چون محاصره شهر بطول انجامید وکارآذوقه‌دشوارگردید دیسم از نعیمی چاره خواست، نعیمی گفت چاره اینست‌که بزرگان و پیرمردان شهر را پیش مرزبان بیرون بفرستی‌که از او زینهار بگیرند و سپس شهر را بدو بسپاریم دیسم ناگزیرشد سخن اورا بکاربسته ، بزرگان شهررا بطلب زینهاربیرون فرستاد لیکن نعیمی بمرزبان پیغام فرستاد که بزرگان را نگهداشته اجازه بازگشتن ندهد مرزبان پیام اورا بکار بست چون این خبر بشهر رسید مردم شوریدند دیسم ناگزیر از شهر بیرون شتافته نزدمرزبان رفت ، مرزبان اورا بسیار نواخت و نعیمی را چنانکه وعده داده‌بودبوزارت خود برگزید مرزبان چون بشهرآمد از بزرگان‌آنها مالیات بیشتری بگرفت و بسزای کمکی که بدیسم کرده بودند فرمان دادکه بدست خود با روی شهر را ویران سازند .

از این پس مرزبان را حریف و دشمنی در برابر نماند و سراسر آذربایجان تا دربند وشیروان زیر فرمانروائی اودرآمد و درهمه شهرها خطبه بنام اوخواندند وهمه فرمانروایان محلی که در ولایت ها بودند باجگزاری او را پذیرفتند . اما دیسم پس ازمدتی ازمرزبان خواستار شد که باخاندان خود بیکی از دژهای تارم رفته ودرآنجا بسربرد ، مرزبان این خواهش او را پذیرفت دیسم در آنجا بود تا هنگام گرفتاری مرزبان بدست رکن‌الدوله دوباره بآذربایجان آمد .

جنگ مرزبان باسپاهیان روس :

یکی ازحوادث بزرگی‌که‌درزمان پادشاهی مرزبان روی دادهجوم سپاهیان‌روس بربردعه بود، روسها دراین‌زمان ملت چندان‌بزرگ وبنامی‌نبودند روس‌ها چون به‌بردعه رسیدند منادی فرستاده و ندا در دادند که مارا باشماگفتگوی دین در بین نیست، ماجز فرمانروائی چیزدیگر نمی‌خواهیم ازما نیکرفتاری و ازشما فرمانبرداری لیکن هجوم روس‌ها را مسلمانان سایرشهرها شنیده دسته دسته‌به‌روسها حمله‌ور میشدند، روس‌ها نیز بدفع ایشان می‌پرداختند تاجائیکه روس‌هادست بقتل‌عام مردم شهر زدند، زنان واطفال را به بردگی بردند. این حادثه مصیبت بزرگی برعالم اسلام بوده وچه تکانی بمسلمانان

مخصوصاً بمردم قفقاز وآذربایجان داده است ،درآن ایام تعصب دینی و حس‌کینه‌توزی با دشمنان اسلام برمسلمانان حکمفرما نبود از آن پس سالانه ده ها هزار مجاهد از خراسان و فارس و از دیگر جاهای دوردست داوطلبانه بآذربایجان شتافته، بنام غیرت و تعصب دین با دشمنان اسلام می‌جنگیدند .

مرزبان پسرمحمد (سالار مرزبان) سپاه خود را گرد آورده داوطلبان نیز باو پیوستند با سی‌هزارتن بجنگ روس‌ها شتافت ولی این سپاه انبوه نتوانست کاری‌ازپیش ببرد وجزشکست بهره‌ای نبرد،مرزبان‌کوشید که حیله‌ای بکاربرد شبانه دسته‌ای ازسپاه خودرا درکمین نگهداشت بامدادان بابقیه سپاه شروع به‌پیش‌روی نمود سپاهیان روس که همگی پیاده بودند از شهر بیرون آمده پیشوای ایشان برالاغی نشسته بود، چنانکه عادت همه‌روزه آنان بود تمام سپاه بیکبار حمله کردند مرزبان وسپاهش پس‌ازمختصر زد و خوردی روبگریز نهادند روس‌ها از دنبالشان میآمدند چون از پهلوی کمین‌گاه بگذشتند مرزبان فرمان عقب‌گرد داد ولی مسلمانان بازنگشتند همچنان میگریختند مرزبان چون چنین دید فریاد زد که ای مسلمانان کجا فرار میکنید برگردید ولی نتوانست از هزیمت آنها جلوگیری نماید ناچار خود و برادرش و جمعی از غلامان برگشتند سپاه دیلمی نیز از شرمساری بازگشتند حملهٔ دلیرانه برقوای روس نمودند ازطرفی‌قشونی‌که کمین‌کرده بود ازپشت‌سر روس‌ها حمله‌کرد قوای روس شکست‌خورد هفتصد تن از آنها کشته شدند دیگران گریخته بارك شهر پناه بردند ، مرزبان شهر را محاصره‌کرد لیکن دراین‌هنگام ازآذربایجان خبررسید که ابوعبدالله حسین پسرسعید بآذربایجان حمله کرده با جعفر و اکراد هدایانی دست بهم داده‌اند مرزبان قسمتی از قشون خودرا جهت محاصره شهر گذاشت با بقیه بسوی آذربایجان روان شد سپاه مرزبان مدتی دربرابر روس‌ها نشسته همچنان شهر را در محاصره داشتند در این وقت مرض وبا دربین روس‌ها شیوع نمود قشون مرزبان خود را عقب کشیده روس ها نیز با باقی سپاه خود قفقاز را ترك گفتند .

جنگ مرزبان با رکن‌الدوله :

یکی دیگر ازحوادث ایام سلطنت سالار مرزبان جنگ او بارکن‌الدوله دیلمی و گرفتاری اوست . مرزبان درسال۳۳۶هجری یکی از نزدیکان خود را برای رسانیدن پیام به بغداد پیش معزالدوله فرستاد ، معزالدوله ازاین پیغام‌ها سخت خشمناك شده بفرستاده‌ی مرزبان بدگفت و فرمان داد ریش‌اورا تراشیدند این‌حادثه برمرزبان سخت ناگوار آمد بگرد آوری لشگر پرداخت که به ری تاخته با رکن الدوله جنگ کند اما رکن الدوله دراین موقع با سامانیـان در افتاده بود سامانیـان پیشروی میکردند رکن‌الدوله نیز از عمادالدوله و معزالدوله‌کمك خواسته بود .

چون خبر لشگر کشی مرزبان بری رسید رکن الدوله خواست نخست دفع او بکند نامه‌ای بمرزبان نوشته خواستارآشتی شد، وعده دادکه اگربآذربایجان‌بازگردد قزوین و زنجان را باو واگذار مینماید مقصودش این بود که پیش از رسیدن کمك باو مرزبان جنگ را آغاز نکند چون دو هزار تن از جانب عماد الدوله و دو هزار تن از جانب معزالدوله و محمد پسرماکان با سپاهی بری رسیدند،رکن‌الدوله باسپاهی بهمراهی این عده بجنگ مرزبان شتافت .

مرزبان بقزوین رسیده بود فهمیدکه فرصت را از دست داده و یارای مقاومت در مقابل این سپاه را ندارد چه ،مرزبان باپنج هزار سپاهی بجنگ رکن‌الدوله‌آمده بود لیکن بازگشت بآذربایجان راننگ شمرد دل بر استقامت نهاد چون جنگ آغاز شد سمت راست و سمت چپ قوای او شکست یافته وگریختند ولی مرزبان درقلب‌سپاه ایستادگی نموده گروهی از سرداران او کشته شدند مرزبان با سیزده تن از امرایش دستگیرشده،رکن‌الدوله اوراهمراه خود بری‌برد وازآنجا بقلعه سیمرم‌فارس‌تبعیدنمود.

آذربایجان پس از گرفتاری مرزبان :

سپاه مرزبان که از جنگ گریخته بودند امرای ایشان از جملـه جستان پسر شرمزن ارومی محمد پدرسالخورده مرزبان را به‌پیشوائی خود برگزیدند با اوباردبیل شتافته‌آن شهر را تصرف نمودند . لیکن محمد بیش ازچند روزبحکمرانی نپرداخت

و بـا دیلمـیان بظلم و ستم رفتار کرد آنطایفه بروی شوریده محمد بتارم گـریخت . دیلمیان در آذربایجان علی پسر فضل را به پیشوائی خود و فرمانروائی آذربایجان برگزیدند لیکن دراین میان رکن‌الدوله پسر عبدالرزاق را باسپاهی روانه‌آذربایجان نمود و هسودان چون این خبر بشنید سخت‌بیمناك شد، دیسم راکه تا آن وقت در تارم بودآزاد کرده خلعت زیاد باو داد و روانه آذربایجان ساخت که اکراد را گرد آورده دفع پسر عبدالرزاق بکند . علی‌بن فضل را نیز به پیروی وفرمان برداری وی واداشت دیسم بآذربایجان آمد و در اردبیل نشست ابوجعفر را بوزارت خودبرگزید، در این میان پسر عبدالرزاق بآذربایجان رسید دیسم از اردبیل خارج شدو جهت جمع‌آوری سپاه بسوی اکراد روی آورد بـارو بنه و گنجینه خـود را بوزیر خود سپرد که بجای امنی در موغان ببرد . ولی ابوجعفر چون پیش از آن از دیسم دل آزرده بود با آن بارو بنه وگنجینه بسوی اردبیل شتافته به پسرعبدالرزاق پیوست. دیسم این خبر را در روز جنگ شنید و ناامیدی بروی چیره‌گشت سپاه او نیز دریك حمله شکست خورده پراکنده شدند . پسر عبدالرزاق در اردبیل بفرمانروائی پرداخت و ابوجعفر را بسیار بنواخت و بپاداش آوردن آن گنجینه بوزارت خود برگزید .

پسرعبدالرزاق وزیری پیش ازابوجعفرداشت که همراه خود از خراسان آورده بود سپاهی باو سپرده و جهت جمع آوری مالیات باطراف فرستاد ، ولی این مرد نیز از پسر عبدالرزاق که ابوجعفر را بوزارت برگزیده بود سخت‌آزرده شده بود، در این هنگام فرصت یافته با سپاهی که همراه داشت پیش‌دیسم رفت .

پسرعبدالرزاق چون‌این خبرشنیدسخت‌دلگیرشد دل‌ازآذربایجان وفرمانروائی آنجا کند و ابوجعفر را همراه برداشته در سال ۳۳۸ هـ بری بازگشت . دیسم باردبیل آمده بالاستقلال بحکمرانی‌آذربایجان پرداخت ووزارت خودرا بابوعبدالله نعیمی‌سپرد

فرار دیسم ازآذربایجان :

در این موقع فضل نامی پسر جعفر همدانی و ابراهیم پسر ضابی به‌نخجوان و

دوین دست یافته خود سرانه حکم میراندند. دیسم هردوی ایشان را مغلوب ساخت این دو شهر را نیز تصرف کرد ، مرزبان که در قلعه سیمرم فارس زندانی بود با طرح نقشهٔ ماهرانه‌ای ازآنجا گریخت .

دیسم ازرهائی مرزبان آگاهی نداشت و وزیر خود را دراردبیل گذاشته باسپاهی آهنگ تارم کرد که باعلی پسر میشکی بجنگد ولی نعیمی وزیر باز از دیسم دل آزرده بود برای کینه‌جوئی فرصت بدست آورده بامال وگنجینهٔ زیادی از راه دیگری نزد علی رفت دیسم این خبر را شنید ناچار بازگشت چون باردبیل رسید دیلمیان براو شوریدند دیسم ناچار مال وگنجینه خود را برداشته ببهانه شکار نزد پادشاه ارمنستان رفت .

اما مرزبان بآذربایجان رسید و بار دیگر رشته فرمانروائی را در دست گرفت مرزبان نامه‌ای بپادشاه ارمنستان نوشت که باید دیسم راگرفته بدست کسان او بسپارد پادشاه ارمنستان این فرمان را نمی‌پذیرفت عاقبت قرار گذاشتند که وی دیسم را گرفته پیش خود نگهدارد . مرزبان درفرمان دیگری خواستار دیسم شد، دیسم را پیش مرزبان آوردند مرزبان دستور داد تا چشم او را درآورده و بزندان بیاندازند .

مرگ مرزبان و جانشینی پسر او جستان :

مرزبان پس از ۱٦ سال فرمانروائی آذربایجان در رمضان سال ۳٤٦ بعلت بیماری در گذشت . در این دوره بعضی از شاهان ارمنستان خراج ورسوم اضافی برای شاه آذربایجان می‌فرستادند . شاهان ارمنستان تابع کسی بودند که برآذربایجان فرمانروائی داشت وسعادت آنها راتأمین میکرد اماهنگامیکه آذربایجان بدست مرزبان افتاد وی بتأسیس ادارات دیوان (مالیه) و قانون ومالیات اضافی اقدام نمود، درباره‌ی (جزییات) اعانات و پس افتها باحکمرانان تابع خود واردگفتگو شد. مرزبان دراواخر عمر خود برادر خود وهسودان را از تارم نزد خود خواسته و هسودان به‌اردبیل آمد مرزبان وصیت کرد که بعد از مرگ او فرمانروای آذربایجان وهسودان باشد . چون او نیز درگذرد جستان پسر مرزبان فرمانروائی یابد . انگشتر و نشانهائی که پیش او بود

بوهسودان سپرد، وهسودان پس ازدرگذشت مرزبان مدتی فرمانروا بود لیکن بعللی از فرمانروائی کناره گرفت و بتارم رفت، پس از او جستان پسر بزرگ مرزبان رشته فرمانروائی را بدست گرفت کلیه امراء بیعت اورا پذیرفتند مگر جستان پسر شرمزن که حکمرانی ارومیه را داشت و پس از مرگ مرزبان بخیال استقلال افتاده در شهر ارومی بساختن دژی بس استوار ومجهز مشغول بود و از آمدن نزد پادشاه آذربایجان و بیعت کردن باو بازایستاد.

جستان بن مرزبان خوش گذرانی را بجنگ ترجیح میداد. زنان بسیاردرحرمسرا گردآورده و از دو دشمن توانا وخطرناك (وهسودان و جستان شرمزن) که چپ وراست او راگرفته بودند اندیشه نداشت.

ابراهیم برادر جستان مرزبان که در این موقع حکمرانی ارمنستان را داشت بدشمنی برادرخود با جستان ارومی همدست شد و باسپاهی بارومی رفت باسپاه جستان ارومی بمراغه تاختند و آن شهر را تصرف کردند. جستان بن مرزبان چون این خبررا شنید بدلجوئی ایشان کوشید و از مراغه خارج ساخت ، جستان شر مزن باروی شهر ارومی راکه آغاز کرده بودند و قلعه‌ای را که درون شهر بنیاد می نهادند بپایان رسانید سلاح و ابزار جنك چندانکه میخواستندگردآوردند ، اینوقت جستان خود را مستقل ساخت . جستان بن مرزبان وابراهیم برادرش دانستندکه هردو فریب خورده و با دست خود تیشه بریشه خود زده‌اند از کرده خود پشیمان شده میخواستند قشون جمع آوری کرده بجنك فرمانروای ارومی بروند دراین موقع خروج خلیفه المستجیر در گیلان ایشانرا ازاین قصد بازداشت ازآنطرف جستان شرمزن با نعیمی همدست شده باسپاهی (از ارومی) بدیشان پیوست المستجیر کارش بالا گرفت و سپهسالاری سپاه را بجستان ارومی واگذارد. جستان بن مرزبان وابراهیم چون این خبرشنیدند بهمدستی یکدیگر قشونی گرد آورده آهنگ موغان و جنك باقشون المستجیر نمودند چون دو سپاه بهم رسیدآغازجنك کردند ،شکست برسپاه المستجیرافتاده روبگریز نهادند،انبوهی ازآنها کشته شد خود جستان بارومی گریخت ولی المستجیر دستگیر و کشته شد و هسودان با برادر زاده خود ابراهیم بدعهدی کرده و سپاهی تهیه دید فرمانروائی آذربایجا ران

به‌پسرخود اسمعیل سپرد باسپاهی بسپهسالاری شرمزن پسرمیشکی‌روانه اردبیل‌ساخت.

و هسودان نامه‌ای بجستان ارومی و حسین پسر محمد روادی نوشت و آنها را بجنك و دشمنی‌ابراهیم برانگیخت. ابراهیم دربرابر این‌همه‌دشمن تاب مقاومت‌نداشت ناچار بارمنستان‌گریخت جستان ارومی‌که بمراغه نزدیك‌ترازدیگران بود ، لشگرگاه اورا تاراج نموده آن شهررا نیزتصرف‌کرد دراین‌وقت اسمعیل پسروهسودان دراردبیل درگذشت ابراهیم فرصت را غنیمت دانسته بآذربایجان تاخت و اردبیل را بگرفت اما وهسودان در دیلمان بگرد آوردن سپاه می‌پرداخت تا بجنك رکن الدوله برود چون حرکت ابراهیم و تصرف اردبیل را شنید شرمزن پسر میشکی‌را با لشگری روانه آذربایجان ساخت ، اوباابراهیم بارهاجنگیدودرآخرین‌بارسپاه ابراهیم شکست سختی خورده پراکنده شدند خود او با دسته کوچکی راه ری پیش گرفت تا برکن‌الدوله پناهنده شود .کسان و هسودان همه دنبالش رفته وهمراهانش را می‌کشتند . تاآنجاکه غیرازخود او کسی ازایشان جان سالم بدر نبرد، ابراهیم تنهابااسب وتازیانه خود بری رسید چون رکن‌الدوله دختر مرزبان را بزنی داشت بخاطر این خویشاوندی درنوازش ابراهیم اندازه نگاه‌نداشت وصورت‌کلیه‌موجودی‌خزینه دولتی‌را برای‌او فرستادکه‌هرچه میخواهد انتخاب کنداین حادثه درسال ۳۵۰ ه بود. رکن‌الدوله سپاه باشکوهی بوزیر کاردان خود ابن عمید سپرده همراه ابراهیم روانه آذربایجان ساخت که آن ولایت را برای او بگشاید، ابن عمید ابراهیم را بآذربایجان‌آورده برسریر فرمانروائی بنشاندو فرمانروایان‌بومی رامطیع وی ساخت و خود با سپاه بری بازگشت .

روادیان:

درقرن چهارم و پنجم هجری در آذربایجان دوخاندان مهم بنام روادی معروف بودند؛ یکی خاندان رواد ازدی که از نژاد عرب بود،دیگری خاندان محمدبن شداد که کرد بودند این طایفه را روادیان نیز میخواندند .

شباهت ظاهری این دو نام سبب اشتباه برخی مؤلفان شده اما درگفتن بین این دونام تفاوتی موجود بوده‌که روادعربی دارای تشدید ولی روادیان‌کردی بدون تشدید تلفظ میگردد .

۱ـ رواد پسر مثنی ازدی :

روادجد بزرك این خاندان می‌باشد (ازد) یکی‌ازقبیله‌های معروف یمن‌بود ودر آذربایجان گروهی از آن قبیله ساکن بودند یعقوبی پدر رواد رامثنی نامیده و بنوشته او در زمان خلافت ابوجعفر منصور عباسی بود که یزیدبن حاتم والی آذربایجان اورا با دیگر اهالی یمن از بصره بآذربایجان آورد تبریز و نواحی آن تا خاك قراجه داغ بدست رواد اداره میشد ، رواد را سه پسر بود : وجناء ـ محمد ـ یحیی .

۲ـ وجناء پسر رواد :

وجناء باخودسری و نافرمانی می‌زیسته چنانکه اغلب سران آذربایجان دراین زمان همین حال را داشتند. طبری درباره محمد پسر بعیث (بعیث حکمران مرند بود) می‌نویسد اودژشاهی را که در میان دریاچه ارومی است از وجناءگرفته بود ، از گفته بلاذری پیداست که وجناء و برادرانش درتبریز قصرهائی ساختند واو آنشهررا با بارو استوار ساخت تا مردم بدانجا فرود آیند .

همو در جای دیگر درباره مراغه می‌نویسد چون وجناء ازدی و صدقة بن علی مولی ازد شوریده و سر بیاغیگری آوردند بدین‌جهت خزیمة‌بن خازم درزمان خلافت هارون‌الرشید والیگری آذربایجان یافت از این عبارت پیداست که وجناء در زمان خلافت هارون بهمدستی حکمران ارومی سربشورش برداشته است نتیجه این شورش و پایان کار وجناء نامعلوم است .

۳ـ محمد پسر رواد :

پس‌از وجناء حکمرانی داشته ، بابك خرم‌دین درجوانی مدت دوسال در تبریز نزد محمدبن رواد ازدی کار میکرد و ازآنجا هیجده ساله نزد مادرش بازگشت چون خروج بابك در سال ۲۰۱ ﻫ می‌باشد از اینجا پیداست که آغازحکمرانی محمد سالها پیش از این تاریخ بوده است .

یعقوبی درحوادث سال ۱۹۸ که ابی السرایا درکوفه خروج کرده واز هرطرف گردنکشان برخلیفه‌مأمون‌شوریده بودنددرآذربایجان‌نیزمحمدپسرروادازدی ویزیدبن

بلال یمنی و محمدبن حمید همدانی و علی بن مرطائی سر بطغیان گذاشته بودند .

همو می‌نویسد مأمون در سال ۲۰۵ عیسی بن محمد ابی خالد را بوالیگری آذربایجان فرستاد او چون بآذربایجان رسید محمد بن رواد مثنی و همگی سران آنسرزمین پیش او آمدند یکی ازهمدستان (علی بن مر) محمد پسر رواد بود ازاینجا می‌توان گفت که محمدبن حمید اورا نیز دستگیرساخته و ببغداد فرستاده است .

ولی او و علی بن مر باردیگر بآذربایجان آمده هرکدام درجای‌خود حکمرانی داشته‌اند چه ابن خرداد که کتاب خودرا درسال ۲۳۰ و ۲۳۴ تألیف نموده درشمردن شهرهای آذربایجان باز تبریز را از آن محمد بن رواد و مرند را از آن محمد بن بعیث می‌نگارد .

۴- یحیی پسر رواد :

یعقوبی در داستان یاغیگری محمدبن بعیث و دستگیری او بدست حمدویةبن علی درسال ۲۳۵ که به بغداد برد می‌نگارد (یحیی پسر رواد را نیز بیاورد) ازاین‌جا می‌توان دریافت که او پس‌ازبرادرش محمد حکمرانی داشته دراینجا سخن‌از روادیان عرب بپایان میرسد وتا یکقرن ازآن‌خاندان اطلاعی دردست نیست تااینکه درنیمه‌های قرن چهارم هجری ابوالهیجاء روادی بنام حکمران اهر شناخته میشود سپس پادشاهی سراسر آذربایجان را می‌یابد .

شورش محمد درمرند :

درسال ۲۳۴ محمد اززندان بغداد گریخته و درمرند پرچم یاغیگری برافراشت طبری این داستان را بتفصیل نگاشته و میگوید پسر بعیث مدتی در بند بود تا کسانی ضامنش شدند و آزادی یافته و دربغداد می‌زیست درسال ۲۳۴ متوکل خلیفه بیمار شد ولی به‌محمد خبرمرك اورا رساندند او فرصت یافته بمرند شتافت درآنجا پرچم شورش و نافرمانی برافراشت فتنه جویان از هرطرف روی بدانجـا آوردند و باو پیوستند دوهزار ودویست تن برگرد او جمع شد چون محمدبن حاتم والی آذربایجان‌دردفع او کوتاهی میکرد مأمون حمدویة بن علی را والی آذربایجان ساخته با ده هزار سپاه

بآذربایجان فرستاد، محمد بن بعیث مایحتاج قشون راازهرحیث فراهم ساخته بودچون چشمه‌های آب بسیار درمرند وجوددارد، لذا مدت‌محاصره بطول انجامید. متوکل‌سرداری بنام زیرك ترکی را باسپاهی‌که همه سواره نظام بودند بیاری حمدویه فرستاد باز کاری نتوانستند عمرو نامی را باهزار سوار فرستادکاری از پیش نبرد. بغاسردار معروف را باچهار هزارتن بمرند فرستاد. حمدویه ،عمرو، زیرك‌درختهای اطراف مرند رابریده و گرد شهر قرار دادند ودربیست محل‌منجنیق برپاکردندکسان محمد نیزدلیرانه‌کوشیده باشمشیر و نیزه و فلاخن می‌جنگیدند هشت ماه شهر را نگهداشتند چون بغا رسید جنگ برشدت خود افزودکار محمد وکسانش دشوارترگردید دوبرادر او از شهر بیرون آمده ازبغا زینهار خواستند دروازهٔ شهررا برروی سپاه او بازکردند محمد هنگام‌فرار دستگیر شد. خانه‌اش را تاراج‌کردند . بغااو را بابرادران و دسته انبوهی از پیروانش در سال ۲۳۵ به‌بغدادآورد . چون محمد بن‌بعیث را پیش متوکل‌آوردند فرمودگردنش بزنند متوکل باخشم و تندی گفت چه چیز ترا باینکار واداشت ای محمد گفت بدبختی یاخلیفه (ضمناً اشعاری درمدح خلیفه بخواند) متوکل‌اورا بخشید واز خونش‌درگذشت.

فرمانروایان ارومی :

ازاین خاندان اول صدقة‌بن‌علی بن‌صدقه رامی‌شناسیم‌که بلاذری می‌نویسدبامردم ارومی جنگیده و بدانجا دست‌یافته او و برادرش قصرها درآن شهر ساخته‌اند، درزمان هارون‌الرشید صدقه بهمدستی وجناء پسر رواد سر بنافرمانی و شورش آورده بودند . صدقه راموصلی نوشته‌اند شاید ازاکرادآنجا بوده وبجهت بستگی با وجناء او راموصلی-الازد نیز میخواندند .

صدقه که زریق معروفست بکوهستان میانه و آذربایجان و موصل دست یافته و بسیار نیرومندگردیده است درسال ۲۰۹ خلیفه مأمون والیگری‌آذربایجان و ارمنستان و جنگ با بابك خرم دین را نیزباو سپرد او احمدبن‌جنید راباجای خود بدانجافرستاد ولی احمد بدست خرم دینان گرفتار شد . ابن‌اثیر می‌نگارد زریق را باسید بن انس حکمران موصل جنگها در میان بود تا در سال ۲۱۱ زریق با چهل هزار سپاه آهنگ

موصل کردسید دراین جنگ بدست کسان او کشته شد مأمون از این حادثه سخت برآشفت محمد بن طوسی حمید راوالیگری آذربایجان داده ودستورداد که از راه موصل حرکت نموده نخست زریق رابکوبد، محمد در سال ۲۱۲ زریق را پس از جنگ وستیز گرفتار ساخت و به بغداد فرستاد .

پادشاهی ابوالهیجا در آذربایجان :

ازسال ۳٦۹ تا ۴۲۰ هجری تاریکترین دوره است ، قضا را در همین دوره تاریك می باشد که یکی ازمهمترین حوادث تاریخی آذربایجان که برافتادن مسافریان و پادشاهی یافتن روادیان باشد رخ داده است .

ابراهیم در سال ۳۷۰ یا ۳۷۱ گرفتار شده . گرفتاری او بدست ابوالهیجا بوده . چه در حکمرانی ابراهیم ابوالهیجا نیرومندتراز دیگرسران آذربایجان بود، از این رو می توان گفت پادشاهی یافتن ابوالهیجا نیز در همان سالهای ۳۷۰ یا ۳۷۱ بوده است .

نخستین خبر از ابوالهیجا لشگرکشی او بارمنستان درسال ۳۷۷ می باشد که سپاه ارامنه را شکست داده باج چندین ساله عقب افتاده را ازآنها دریافت میدارد. خبر دیگر ازابوالهیجا لشگرکشی رو به واسپورگان در سال ۳۷۸ می باشد که در همین سفر مرگش فرا رسیده بدرود زندگی میگوید .

مملان پسرابوالهیجا :

بجای پدر پادشاهی یافت ودوبار باارامنه جنگید او یکی از بزرگترین فرمانروایان زمان خود بوده چه این لشگرکشی ها وجنگهای او نه تنها با ارمنیان و گرجیان بلکه بارومیان وهمگی ترسایان بوده است . رومیان که دراین هنگام به بخش غربی ارمنستان دست یافته بودند بزرگترین دشمنان اسلام محسوب میشدند پیوسته جنگ و جدال میان ایشان و مسلمانان درکار بود لشگرکشی های امیرمملان (مملان = محمد) برارمنستان نیزاز شمار جنگهای دینی بشمار میآمد، در دومین نیروکشی سپاه امیرمملان بسیار باشکوه بوده گذشته از مردم آذربایجان و عراق عجم مردم فارس وخراسانیان نیز با او بودند گویا مملان پس از شکستی که در نیروکشی اول یافت از هرسوی کمك خواسته

و بنام جهاد بگرد آوردن سپاه پرداخته بود این حادثه درسال ۳۸۸ هجری اتفاق افتاده است.

و هسودان پسر مملان :

سال مرگ مملان معلوم نیست در کتابها اولین بار که نام وهسودان برده میشود در سال ۴۲۰ هجری است که ابن اثیر او را پادشاه آذربایجان میخواند ولی از آمدن طایفه غز بآذربایجان معلوم است که وهسودان در سال ٤١٠ پادشاهی داشته .

وهسودان معروفترین پادشاه روادیان است، شاعری همچون قطران ثناگوی او بوده . و هسودان را بالقب (امیراجل) میخواندند ناصرخسرو در خطبه او را الامیر-الاجل سیف الدوله وشرف الملة ابومنصرر وهسودان بن محمد مولی امیر المؤمنین یادمیکند.

نخستین دسته غز در آذربایجان :

درباره آمدن این دسته از غزان بآذربایجان ابن اثیر می نویسد که چون سلطان محمود، غزان را بخراسان آورد این دسته در تحت فشار مأمورین سلطان محمود قرار گرفتند، دسته‌ای از آنها ناگزیر روی بمهاجرت آورده روانه اصفهان شدند سلطان محمود نامه‌ای بعلاءالدوله حاکم اصفهان نوشت که آنانرا بخراسان برگرداند یا کشتار کرده سرهایشان را بفرستد غزان از نیت علاء الدوله آگاه شده تصمیم گرفتند از اصفهان کوچ کنند کسان علاءالدوله جلو آنها راگرفته وکار بزدوخورد کشید غزان جای ایستادن ندیده چادرهای خود را کنده از اصفهان دور شدند بهر جا که رسیدند تاراج نمودند تا بآذربایجان رسیدند ، شماره این دسته را ابن اثیر دو هزارخرگاه نوشته، میگوید آنچه در خراسان مانده بود دو برابر اینها بودند. ابن اثیر می نویسد امیروهسودان غزان را پذیرفته و در خاك خود مسکن داد .

معلوم است که وهسودان دشمنان زیادی داشت گذشته از رومیان و ارمنیان و گرجیان همواره برخی از فرمانروایان مسلمان نیز از جمله شدادیان بدشمنی او بر می‌خاستند چون غزان بدلیری و جنگجوئی معروف بودند در فن رزم مخصوصاً در تیراندازی مهارت فراوان داشتند و هسودان میخواست به پشتیبانی اینها بر دشمنان خود غالب گردد .

تاختن غزان بارمنستان:

در سال ٤١٢ ﻫ ترکان غز همچون سیل بآذربایجان رسیده بودند رو بطرف ارمنستان آورده بواسپورگان در آمدند دست بتاراج گشاده بسیار جاها را پایمال ساختند پادشاه ارمنستان بجمع آوری سپاه پرداخت سپهسالاری قشون را بشاپور نامی سپرد شاپور همگی سپاه وامیران واسپورگان راگردآورده بمقابله‌ترکان غزشتافت، ولی‌چون بدانجا رسیدند و از دور ترکان را دیدند سخت در شگفت ماندند چه گروه بسیار انبوهی را مشاهده کردندکه همگی همچون زنان‌گیسوی فروآویخته وکمانهای ایشان بس‌سخت و نیرومند و بسیار بزرگ بود ارمنیان‌که تا این موقع چنین مردمی ندیده بودند ترس برایشان چیره گشت ، شاپور آنها را دلداری داده و بر جنگ دلیر ساخت در برابر ترکان صف آراستند ترکان از فاصله دور با تیر جنگ میکردند و انبوهی از ارامنه را نابود ساختند چه هرگز تیرشان بخطا نمیرفت ارامنه ناگزیر شدند که بر ایشان تاخته کمانهای ترکان را با شمشیرهای تیز خود در هم شکستند و گروهی را کشتند تا غروب آفتاب جنگ بر پا بود شب هنگام طرفین دست ازجنگ برداشتند چون عدهٔ بی شماری از هر دو طرف کشته شده بود هر گروه روانه سرزمین خود شدند .

دومین دسته غزان در آذربایجان:

دسته‌ای دیگر از غزان‌به پیشوائی بقا وکوکتاش ـ منصور ـ و داناز ری‌روانه آذربایجان شده بامیروهسودان پیوستند وهسودان‌این دسته را نیز پذیرفته‌درآذربایجان ساکن ساخت در این موقع پادشاه ابخاز تفلیس را که بدست امیر ابوالفضل جعفر بود ازمدتها در محاصره داشت وکارگرسنگی در شهر به نهایت‌درجه رسیده بود، مسلمانان آنجاکسی را بآذربایجان فرستاده مردم را بیاری طلبیدند ولی‌چون غزان بآذربایجان رسیده بودند گرجیان از ترس ایشان دست‌از محاصره تفلیس برداشته بسرزمینهای‌خود بازگشتند از اینجا پیداست که وحشت و ترس از این طایفه تا چه اندازه مؤثر بوده وهسودان دختری از غزان بگرفت تا مگر با خویشاوندی آنطایفه مطیع او باشند ولی غزان هرگز اندیشه رام شدن نداشتند چنانکه در ارمنستان و سایر جاها دست

بتاراج میگشودند در آذربایجان نیز همان رفتار را پیش گرفتند .

بیرون کردن غزان از آذربایجان:

چون کار ظلم وستم غزان رو بفزونی گذاشت مردم درهمه‌جا بداد خواهی برخاستند امیروهسودان و ابو الهیجا پسر ربیب الدوله که خواهر زاده امیرو هسودان و پیشوای اکراد هذبانی بود دست بهم داده تصمیم گرفتندکه غزان را ازآذربایجان بیرون برانند.

و هسودان که تا این زمان پشتیبانی آنطایفه را داشت بیزاری خود را آشکار ساخت و مردم در همه جا بجنگ وپیکار ایشان برخاستند مخصوصاً در کردستان عده‌زیادی را از ایشان نابود ساختند غزان از آذربایجان بیرون رفته دسته‌ای آهنگ ری‌کردند ودسته‌ای بهمدان رفتند ولی هنوزعده‌کمی درآذربایجان مانده بودند.

ابن اثیر می‌نویسد غزان که در ارومی بودند گرد هم آمده به نواحی هکاری حمله کرده و با اکراد آنجا بجنگ پرداختند گروه کثیری از اکراد را کشتند اکراد شکست یافته بکوه‌ها گریختند غزان باموال و زنان و کودکان آنها دست یافتند دراین هنگام اکراد اشنویه برای کمك باکراد آن نواحی رفتند کردان هکاری برگشته و غزان را در میان گرفتند هزار و پانصد تن از ایشان کشتند و گروهی را که هفت تن از ایشان امیر و صد تن از بزرگان بود دستگیرساختند غزان درکوهها پراکنده‌شدند پسر ربیب الدوله چون این موضوع را شنید کسانی را فرستاد که همگی ایشانرا نابود ساختند این حادثه در سال ۴۳۰ ه اتفاق افتاد.

ویرانی تبریز بر اثر زمین لرزه :

تبریز از قدیمی ترین شهرهای آذربایجان است وقوع زلزله از حوادث مکرر این شهر می‌باشد بارها بآن آسیب فراوانی رسانیده است از جمله در سال **۴۳۴** هجری بود که زمین لرزه شدیدی در آنجا رخ داد در این زمان تبریز یکی از بزرگترین و قشنگترین شهرهای آذربایجان بود روادیان در آنجا قصرها ساخته پیوسته بآبادی آن میکوشیدند .

ابن اثیر در باره شدت زلزله می‌نویسد دژ و باروی شهر و بازارها و خانه‌ها و

اغلب قصور پادشاهی را ویران ساخت امیرو هسودان زنده ماند زیرا در باغی مقیم بود از اهالی شهر نزدیك به پنجاه هزار تن از زن ومرد و کودك هلاك شده بودند ، این حادثه بر امیروهسودان چندان گران آمد که همچون سوگواریان رخت سیاه بر تن کرده وبرای غزان سلجوقی فرصت نیافته تابروی بتازند بیکی از قلعه‌ها رفت .

آمدن طغرل بآذربایجان و انجام کار و هسودان

طغرل بیگ و برادرانش پس از آنکه خراسان را از دست سلطان مسعود گرفتند ودر نیشابور بنیاد پادشاهی نهادند پس از چندی بر ری و همدان و اصفهان و زنجان نیز دست یافتند ولی تا سال ٤٤٦ آذربایجان بحال خود باقی بود معلوم نیست چگونه در سال مزبور طغرل بیگ بدون جنگ بآذربایجان آمده امیروهسودان فرمانبرداری طغرل را پذیرفته‌است از این پس خبری‌ازو هسودان نیست تا اینکه در سال ٤٥٠ طغرل بیك مملان پسر وهسودان رابحکمرانی آذربایجان برگماشت از اینجا پیداست که‌وهسودان تاآن هنگام درگذشته بود.

بخش دوازدهم

سلجوقیان و اتابکان آذربایجان :

سلاطین سلجوقی فرماندهی امور لشگری و اداری خود را بعده‌ای از ترکان که امتحان خود را در جانبازی و صمیمیت و فداکاری بمنصه ظهور رسانیده و در راه اطاعت و انجام اوامر از هیچگونه جانبازی دریغ نمیکردند واگذار می‌نمودند ضمناً هرکدام از سلاطین و وزراء و عمال دستگاه سلاجقه عده‌ای از این قبیل ترکان فداکار را بعنوان غلامان اختصاصی درخدمت خود پذیرفته وبخدماتی که مناسب حال وفراخور استعدادشان بود می‌گماردند .

در این بین عده‌ای از غلامان خاصه وترکان آزموده ازتوجه و عنایات شهریاران سلجوقی و فرصت و قرابت بادستگاه حکومتی استفاده نموده بمیزان استعداد و لیاقتی که داشتند بتدریج از پایه غلامی و خدمهٔ خاصه بمقامات و مناصبی نایل میشدند و از آنجا که سنت و عادت سلاجقه براین جاری شده بود که شاهزادگان و اولاد خردسال خود را برای فراگرفتن امورجنگی و دلاوری یا درموقع فرستادن بنقاط مختلف کشور بمنظور حکومت به ترکان می‌سپردند و در واقع ترکان وظیفه سرپرستی شاهزادگان را بعهده میداشتند، آنان را درکلام ترکی اتابك (پدر بزرگ) می‌نامیدند . بدین ترتیب اغلب از این اتابکان همان طوری‌که‌گذشت از مقام و منزلت و همجواری باشاهزادگان استفاده‌کرده و هرکدام درناحیه‌ئی از ممالك سلجوقی برای خود دست به‌تشکیل‌دولتی می‌زدند .

طغرل بیگ سلجوقی امیر یاقوتی را بحکومت آذربایجان فرستاده بود خودش باسپاهی بطرف آذربایجان حرکت کرده واردتبریز گردید، عمیدالملك را به بغدادفرستاد و از طرف خود وکیل نمودکه (سیدالنساء) خواهر خلیفه را در حباله نکاح او درآورد خلیفه در این امر تعلل می نمود ، ولی بعد قاضی القضاة بغداد را درخدمت سیدالنساء به تبریز فرستاد تا سید النساء را درتبریز بعقد طغرل بیگ درآورد و (چهارصددرهم نقره و یك دینار زر) مهریه تعیین نمود چون مهدسیده به تبریز رسید شهر را آئین بستند و نثارهای فراوان کردند و قاضی القضاة بغداد خطبه نکاح بخواندآنگاه سلطان طغرل بیگ از تبریز بسوی ری عزیمت نمود تا زفاف را بدارالملك باشد ولی در ری مریض شده و قبل از عروسی درگذشت و سیده را بهمان حال به بغداد بردند در سال ۵۲۹هجری سلطان داودحکمران آذربایجان بودچون خبرمرگ طغرل را شنیدبسلطان مسعود اظهار انقیاد نمود .

اتابکان آذربایجان :

مؤسس این سلسله شمس الدین ایلدگز اتابك بوده، وی جزء غلامانی بودکه در ایام سلطنت سلطان مسعود سلجوقی از دشت قبچاق بوسیله بازرگانی خریداری شده چون بسلطان مسعودرسیدبعلت کراهت منظرمورد توجه نبودتاآنکه شمس‌الدین‌ایلدگز را با داره امورآشپزخانه واداشتند، پس از چندی که آثار کفایت و لیاقت‌از مشارالیه دیده شد در دربار سلطان مسعود تقرب یافت و بنا بتصویب سلطان دختر برادر طغرل‌که برادرزاده سلطان مسعود بودبحباله نکاح شمس‌الدین درآمد از این ببعد در سلك‌امراء و حکام وارد شد و سپس بحکومت‌آذربایجان منصوب‌گردید در این مأموریت بانهایت صمیمیت و لیاقت خدمت نمود . اصفهان را نیز بحوزه فرمانروائی خود افزود تاآنکه درسال۵۶۸ هجری بدرودحیات‌گفت . حوادث‌وجنگهای اتابك‌ایلدگز در زمان‌سلطنت سلطان مسعود به تفصیل خواهد آمد .

پس از اتابك شمس الدین ایلدگز محمد ایلدگز فرزند او مانند پدر درخدمت سلاطین سلجوقی سر باطاعت داشت‌تاآنکه سلطان ارسلان‌درگذشت‌چون پسرش طغرل -

بن ارسلان هفت سال بیش نداشت باکمك اتابك محمد بسلطنت رسید .

اتابك تا زمان حیاتش ۵۸۱ هجری باکمال استقلال سمت فرمانروائی عراق و آذربایجـان را داشت اتابك محمد که جهـان پهلوان شهرت داشت دارای چهار پسر بود که هرکدام مدتی درآذربایجان حکومت کردند از جمله اتابك ارسلان است که در زمان حیات پدردرآذربایجان حکومت می‌کرد و از طرف طغرل منصب امیر الامرائی یافت پس از اتابك ارسلان نوبت حکومت بقزل‌ارسلان رسید بطوریکه ضمن وقایع سلطنت طغرل خواهدآمد ما بین قزل ارسلان و طغرل سلجوقی چند نوبت کار به‌پیکارو جنگ کشید تاآنکه درماه شوال ۵۸۷ه قزل ارسلان بکمك ناصر خلیفه بپادشاهی رسید و در همان هنگام بدست یکی ازامراءکشته شد .

پس ازقزل ارسلان نوبت حکومت به‌اتابك ناصرالدین ابوبکر رسید و درتبریز بحکمرانی پرداخت مدت حکومت اتابك ابوبکر بیست سال بود در سال ۶۰۰ هجری درگذشت در همین موقع است که سلطان طغرل از چنگ قزل ارسلان خلاصی یافت و روی بعراق برد و در این مدت چهارده بار ما بین‌قتلغ و اتابك‌کار بمنازعه‌کشید همواره موفقیت بااتابك ابوبکر بود، قتلغ ازدرمخالفت باطغرل‌نیزدرآمد قصد داشت‌که بوسیله مادر خود سلطان طغرل را مسموم نماید چون نقشه او عملی نشد نزد خوارزمشاه رفت (مادر قتلغ زوجه طغرل بود در نتیجه کشف توطئه بدست طغرل کشته شد) .

پس از تحریك خوارزمشاه و لشگرکشی او بعراق سلطان طغرل در معرکه ای شهید شد طولی نکشیدکه قتلغ‌هم بدست یکی از امراء تکش بقتل رسیدآخرین‌اتابك آذربایجان اتابك ازبك بن‌پهلوان است‌که مدت۱۶ سال درآذربایجان حکومت نمود. چون جلال‌الدین بر تبریز دست یافت اتابك ازبك بن‌پهلوان به نخجوان‌گریخت و در آنجا دوچار سکته‌گردید بدین ترتیب سلسله اتابکان‌آذربایجان منقرض‌گردید .

از اتابکان‌آذربایجان شمس‌الدین ایلدگزو جهان پهلوان و قزل‌ارسلان درتاریخ ادبیات فارسی مقام بلندی دارند زیرا عده‌ای از شعراء نامی بمداحی‌آنان برخاسته‌اند

مانند : نظامی گنجوی ـ ظهیرالدین فارابی ـ خاقانی ـ افضل الدین ـ مجیر الدین بیلقانی و غیره . . .

سلطنت سلطـان مسعود سلجوقی :

سلطان مسعود بعد از طغرل بشاهی رسید از ری عازم آذربایجان شده و در مراغه جمعی از ملاحده را گردن زد سپس بقصد تسخیر بغداد و کشتن خلیفه وارد همدان گردید در همدان سپاه خود را تکمیل نموده به بغداد حمله کرد بعد از تسخیر بغداد دوباره بهمدان‌بازگشت ، سلطان مسعود در اینموقع اتابك قراسنقر را از آذربایجان احضار نمودتا با سپاه خودبفارس رفته وشورش آنجا را فرونشاند وبرادرش سلجوقشاه را دوباره بحکمرانی فارس‌استوار سازد .

اتابك قراسنقر باسپاه خود ازآذربایجان بقصد فارس در حرکت‌آمد و منکوبرس یاغی را شکست داد و سلجوقشاه را در جایش بنشاند اتابك قراسنقر در همدان بخدمت شاه رسید و انعام ملوکانه دریافت نمود ، سپس بآذربایجان برگشت و در اینجا مریض شده و دارفانی را بدرودگفت (سال ۵۳۵ دراردبیل فوت‌نمود) .

سلطان مسعود میخواست بطرف بغداد حرکت نماید اتابك ایلدگز را دستورداد تا ازآذربایجان حرکت‌نموده باو بپیوند،داتابك ایلدگز با سپاه‌انبوهی درکرمانشاهان بخدمت سلطان رسید سلطان چهار ماه در بغداد مقام کرد بعد عازم آذربایجان گردید چون بمراغه رسید امرای‌آذربایجان درخدمت جاولی(چولی)بخدمت سلطان رسیدند.

سلطان مسعود، جاولی را مأمور نمودکه بوزابه سرداریاغی راکه دراصفهان سر بشورش برداشته منکوب سازد چولی بطرف‌اصفهان حرکت نمودبوزابه چون این خبر بشنید فرار را برقرار ترجیح داد ، چولی او را نیافت سلطان بعد از این مأموریت در حق چولی اکرام کرد و انعام زیادی بوی بخشید چولی بآذربایجان برگشت .

شورش مجدد بوزابه :

چون تاج‌الدین بفارس رسید و بوزابه ازآن با خبر شد لشگر جمع‌نموده ملك محمد را باصفهان آورد و او را بر تخت نشاند سلطان مسعود با سپاه اندکی درهمدان

بود به‌اتابك ایلدگز پیغام فرستاد که با کلیه سپاهیان آذربایجان بکمك سلطان برسند تا باتفاق بدفع بوزابه بپردازند سپاه آذربایجان بهمدان رسید و از آنجا رو باصفهان نهاد بوزابه با سپاهیان خود بمقابله پرداخت و جنگ سختی در گرفت سربازی که قبلا در خدمت بوزابه بوده و درآنموقع درسپاه سلطان‌خدمت‌میکرد بوزابه رابشناخت که پیاده مصاف میداد او را دستگیر ساختند سلطان امر بقتل او داد سپاه بوزابه‌منهزم و پراکنده شدند (۵۴۱ قمری) .

سلطان مسعود بعد از دفع شورش بوزابه بساوه رفت زمستان را در ساوه بود در فصل بهار بآذربایجان آمد و بعد از مدتی اقامت به بغداد رفت تا اینکه در سال ٥٤٤ هجری‌از بغداد برگشت ودرآخر شوال همانسال‌بآذربایجان‌آمد و درشش‌فرسخی تبریز اقامت گزید مدت دو ماه آنجا بود، ملك محمد دختر سلطان مسعود را بنام گوهر خاتون در عقد داشت و در ارومیه مقیم بودند، بین‌آندو وحشتی حکمفرما بود سلطان آنها را بخواست و کدورت را بر طرف نمود سلطـان مسعود در سال ٥٤٧ ه در همدان درگذشت .

سلطان محمد بن محمود:

چون سلطان مسعود از دنیا برفت ملکشاه بپادشاهی نشست سلیمان شاه‌که مدت هفت سال توسط برادرش‌درقلعه فرزین‌محبوس بود ازقلعه بیرون‌آمدوبآذربایجان رسید اطاعت امرای اطراف را بدست‌آورد .

(امرای اطراف عبارت بودند از اتابك ایلدگز ـ اتابك ارسلان ـ فخرالدین زنگی‌مظفرالدین‌آلب ارغون و خوارزمشاه یوسف) .

سلیمان شاه با سپاهی گران از آذربایجان روی بهمدان نهاد در این موقع سپاه سلطان محمد پراکنده شده بودند ، سلطان کوشید تا آنها را جمع آوری کند با کلاه بسربازان زر می‌بخشید سپاهیان وی پس از دریافت طلامی گریختند.

سربازان کمی در اطراف سلطان‌محمدماند سپاه سلیمان‌شاه نزدیك میشدسلیمان شاه در نزدیکی همدان در صحرائی بمسافت دو فرسخ در دو فرسخ اردو زد . در این

موقع سلیمان شاه اطلاع یافت توطئه‌ای بر علیه او چیده شده که او را بقتل برسانند چون نتوانست جلوگیری نماید شبانه فرار کرد، صبحگاهان سپاه او بهم ریختند و بار و بنه سپاه را غارت کردند در عرض یکروز از آن سپاه انبوه کسی باقی نماند چون این خبر بسلطان محمد رسید اول باور نداشت و تصور می‌نمود که نقشه و حیله‌ای در کارا.ت ومیخواهندسلطان بهمدان آمده اورادستگیر نمایند بعدحقیقت‌مطلب رادریافت با سپاهی که گرد آورده بود رو بآذربایجان نهاد تا کنار رود ارس پیش راند در آنجا با قشون اتابك ایلدگز و سلیمان شاه مصاف داد قشون اتابك و سلیمان شکست خورده اتابك ایلدگز از در اطاعت در آمد سلطان او را بخشید. اتابك پسر جهان پهلوان را در خدمت سلطان محمد بعراق فرستاد (۵۵۰ قمری) سلطان محمد عازم تسخیر بغداد گردید و آن شهر را محاصره کرد چیزی نمانده بود که بغداد را فتح نماید که خبر حمله اتابك ایلدگز را بهمدان شنید وچون این خبر بین لشگریان منتشرشد رشته نظام از هم گسیخت و بنای غارت راگذاشتند. سلطان محمد بناچار با سپاه اندکی از بغداد دور شد و بطرف همدان حرکت کرد در این موقع اتابك ایلدگز بآذربایجان برگشته بود.

سلطان ارسلان بن طغرل :

در سال ۵۶۸ بسعیدآباد تبریزوارد شد مدتی درآنجا مقیم بود در همانسال بعزم همدان ازتبریز خارج گردید و بهمدان رفت اول زمستان بودکه والده سلطان ازآذربایجان بهمدان رفته وازدست سلطان ابخازشکایت بارسلان شاه بردچون فصل بهار رسیدسلطان روی بآذربایجان نهاد و بدون توقف حرکت نمود تا اینکه روز عید قربان به نخجوان رسید، در آنجا با سپاه سلطان ابخاز مصاف داد سپاه سلطان ابخاز شکست خورده و پراکنده شدند .

سلطان ارسلان در این موقع مریض شده و درکنار رود ارس توقف‌کردند مرض وبا درقشون او افتاد وازصدتن۹۹تن جان سپردند . سلطان باحال نقاهت بطرف‌همدان حرکت نمود چون به‌تبریز رسیدخبروفات والده‌سلطان راآوردند، ولی بسلطان اطلاع ندادند تا بهمدان رسید و درآنجا بعزاداری پرداختند .

در این موقع سلطان ابخاز (حکمران قفقاز) دو باره قصد آذربایجان کرد ازطرف دیگر محمد بن طغرل قصد تسخیر عراق را نمود اغلب امراء با او متفق بودند پسران اتابك ایلدگز بنام محمد جهان پهلوان و قزل ارسلان در مدت یکماه دو نبرد بزرگ کردند و هردو دشمن را شکست دادند .

سلطنت سلطان طغرل :

طغرل اتابك قزل ارسلان راهمچنان برحکومت آذربایجان برقرار ساخت بعداز مدتی قزل‌ارسلان باسپاهی آراسته بدارالملك همدان آمدو بدست بوسی سلطان طغرل رسید.

قراگوز سلطان باقزل‌ارسلان کینه دیرینه داشت خواست چشم زخمی بقزل‌ارسلان برساند، ولی طغرل فهمید و دستور داد تا چشم قراگوز سلطان را میل بکشند .

علاء الدوله حاکم مراغه در همدان بخدمت سلطان طغرل رسید سلطان او را اعزاز و اکرام تمام نمود پسرخود برکیارق را بدو سپرد .

از طرفی بخاطر قراگوز سلطان اختلاف ودودستگی بین سپاه ایجادگردید لشکر سلطان ،خواهان جنگ با اتابك قزل ارسلان شدند و درهمدان سپاه انبوهی گردآمد . ازآنطرف قزل‌ارسلان چون این خبر شنید باسپاهی مجهز ازآذربایجان روی بهمدان نهاد وسلطان طغرل‌را حصاری نمود هر لحظه‌وقوع حمله میرفت . ناگاه اتابك قزل‌ارسلان ازمحاصره دست برداشته بآذربایجان برگشت سلطان طغرل دید باقشونی که دارد نمی‌تواند بقزل ارسلان غالب شود ناچار بجانب ری رفت و مشغول جمع آوری سپاه گردید بعداز مدتی باسپاه زیادی عازم آذربایجان گردید در این موقع اتابك قزل‌ارسلان بهمدان حمله کرده وآنجا راگرفته دستور غارت شهر راداده بود. ازاینطرف سلطان طغرل بآذربایجان حمله نموده و تبریز را بتصرف درآورد وشهر را بباد غارت داد، اتابك قزل‌ارسلان از حمله سلطان طغرل آگاه شده باعجله بآذربایجان برگشت سلطان طغرل نیز برای نجات همدان عازم آن ولایت گردید . رفتن اتابك همان بود ،آمدن طغرل همان. هردو پادشاه چون وضع رقت بارپایتختشان را دیدند دو باره مراجعت کرده بمقرحکومتی همدیگر حمله‌کردند این عمل چندین مرتبه تکرار شد، ولی هرگز دوسپاه در راه بهم نرسیدند

تافصل زمستان رسید. سلطان طغرل شنید که قزل ارسلان برای جنگ با پادشاه دشت قبچاق بدانسوی رفته است سلطان از فرصت استفاده کرده بآذربایجان تاخت ،قزل ارسلان از جنگ (قفقاز) باقبچاقیان برگشت و باقشون طغرل بیگ مصاف داد قشون طغرل شکست خورده و بارو بنه قشون طغرل را غارت کردند . سلطان بهمدان برگشت .

قزل ارسلان بقبچاق حمله کرده وسپاه پادشاه قبچاق را شکست داده و بسیاری از آنها را بقتل رسانید و شهرهای قبچاق راغارت نمود اطفال را به بردگی برده و بزرگان را اسیر کردند .

قزل ارسلان شنید که درهمدان سپاه برطغرل بیگ شوریده اند باسپاهی انبوه روی بهمدان نهاد و آنجا راگرفت بعد باصفهان تاخته پس از تصرف اصفهان سلطان سنجر را به تخت نشانید . خودش نیز با اینچه خاتون دختر طغرل ازدواج کرد اتابك قزل ارسلان بعداز مدتی سلطان سنجر را بزندان فرستاد در این موقع امراء برعلیه او توطئه چیده و اورا مست کرده درخوابگاهش کشتند و مملکت را بین خودشان تقسیم کردند وسلطان سنجر را از زندان بیرون آوردند .

اتابك ابوبکر در آن شب انگشتر و نشان‌های عم خود را برداشته بآذربایجان آمد وآذربایجان رامقرحکومتی خویش ساخت وتمامی امرای آذربایجان رازیرفرمان خود بگرفت .

بخش سیزدهم

آذربایجان در زمان استیلای مغول :

در زمستان سال ۶۱۷ هجری مغولها در پیش باروهای تبریز پیدا شدند اتابك ازبك بن پهلوان بادادن غرامت زیادی آنانرا بازگردانید سال بعد باز مغولها روی به آذربایجان آوردند اتابك به‌نخجوان گریخت اما شمس‌الدین طغرائی وزیراعظم اتابك پایداری نمود و مغول‌ها پس از دریافت مبلغی دیگر آنجا را ترك گفتند ازبك دوباره به تبریز برگشت در سال ۶۲۳ هجری طایفه دیگری از مغولان به‌تبریز آمدند و از ازبك خواستند که همه خوارزمیانی که در تبریز هستند بدانها تسلیم کند ازبك در برآوردن در خواست آنها تسریع کرد .

سلطان جلال‌الدین منبکرنی پسرارشد سلطان محمد خوارزمشاه در سال ۶۲۱ﻫ در لرستان بسرمی‌برد . چون این خبررا شنید در۲۷رجب ۶۲۲ هجری از طریق‌مراغه متوجه تبریز گردید حکمران‌آذربایجان چون مرد مملکت داری نبود و ایام خود را به می خوارگی میگذرانیدوقتیکه خبر حرکت جلال الدین را بطرف‌آذربایجان‌شنید زمام امورآذربایجان را بزن خود که دختر آخرین پادشاه سلجوقی (طغرل سوم) بود واگذارکرد و خود بگنجه گریخت جلال‌الدین بعداز هفت روز محاصره تبریز رابطه صلح بین او و ملکه ایجادگشت بدین وسیله پایتخت‌اتابك‌بتصرف جلال الدین درآمد چون خبر فتح سلطان باتابك رسید از غصه جان سپرد .

سلطان با اهالی بمهربانی رفتار کرد اهالی چون جلال الدین را مردی دلیر

و مدافعی یافتند و مخصوصاً هنگامیکه دیدند وی برای حمله به تفلیس بسرعت آماده گردید و از طرفی راهزنان و ترکمانان قبیله ایوائی را از دم تیغ گذرانید بسیار شاد شدند جلال الدین مدت شش سال در تبریز فرمان راند و با ملکه سابق ازبك ازدواج کرد .

جلال الدین بعد از تسخیر آذربایجان بگرجستان رفت تاآن ولایت را تصرف نماید در آنجا بود که خبر طغیان اهالی تبریز را شنید فوراً بر سر آنها تاخته شهر را آرام و یاغیان را بقتل رسانید .

سلطان با قشونی از آذربایجان بطرف دیار بکر حمله بردو بعد از زد و خورد بسیار چون اهالی آنجا مردانه جنگیدند و بعلت سرمای شدید زمستان و خبر هجوم ترکمانان بآذربایجان دیار بکر را رها کرده و بآذربایجان برگشت (۶۲۳ ه) پس از رسیدن بآذربایجان و قتل و غارت ترکمانان که بحدود اشنویه ارومیه و خوی حمله برده بودند . دستور داد که زمستان را در مراتع قشلاقی باستراحت پردازند چون خبر آمدن مغول بآذربایجان بسلطان رسید با عجله بدان سوشتافت و پیش قراولان مغول را شکست داد .

جلال الدین وقتیکه ازآذربایجان برای جنگ بامغول حرکت می نمود شرف الملك را با اختیارات تمام به نیابت از طرف خود در آذربایجان گماشت همین که خبر شکست جلال الدین ازمغول درآذربایجان منتشر شد مردم بهواداری اتابکان آذربایجان برخاسته و اسباب زحمت شرف الملك را فراهم ساختند سپس خبر فتح جلال الدین و مغلوب شدن قشون مغول و حرکت سلطان بآذربایجان شایع گردید، عده‌ای از امراء بکمك شرف الملك آمدند .

شرف الملك بیاری این عده توانست بجنگ (حاجب علی) حکمران دیار بکر برود و شهر خوی و سلماس را از او پس گرفت و صفحه‌آذربایجان را از وجود عساکر حاجب علی مصفی ساخت همین ایام بودکه خبر آمدن جلال الدین از عراق به‌آذربایجان

رسید . سلطان مدتی در آذربایجان ماند و باصلاح خرابیها و تخفیف مالیات مردم پرداخت بعد عازم حمله بگرجستان گردید چون جلال‌الدین در اردوی گرجیها پرچم ترکها را دید فهمیدکه ترکان دشت قبچاق که از قدیم با سلاطین خوارزمشاهی بستگی داشتند بیاری گرجی ها آمده اند . جلال‌الدین تدبیری اندیشید قدری نان و نمك با قاصدی نزد قبچاقیان فرستاد و سابقه خدمتی راکه بین ایشان و او بود یادآور شدآنها هم دست ازجنگ کشیدند باین ترتیب فتح نصیب جلال‌الدین گردید و گرجیان منهزم گردیده و شهر تفلیس بدست جلال الدین افتاد .

سلطان بعلت کینه‌ای‌که با حاجب علی حکمران دیار بکر داشت بعد از تسخیر گرجستان بعزم‌فتح وان‌بدیار بکر لشگر کشید،محاصره وان‌ماهها بطول انجامید اهالی‌در حفاظت شهر بی اندازه مقاومت نموده و بخوردن گوشت سگ و گربه و اسب و الاغ مبادرت ورزیدند بالاخره یکی از امرای شهر دروازه را بروی جلال الدین گشود و سلطان در ۲۸ جمادی الاخر سال ٦٢٧ وارد شهر گردید کاری کرد که مغولان از آن بدتر نکرده بودند .

اگتای قاآن :

بعد ازاینکه بتخت سلطنت نشست قریب پنجاه هزار ازسپاهیان خودرا بسرداری جرماغون جهت سرکوبی قطعی سلطان جلال‌الدین و انجام کار آذربایجان و کردستان فرستاد سلطان سپاه خود را برای استراحت پراکنده ساخته بود (بواسطه فصل زمستان بسربازان مرخصی میدادند) و برای خود مجلس عیش و نوش آراسته و بشرب مدام و دیدار گلرخان مشغول بود .

هنگامیکه‌سلطان جلال‌الدین در خواب غفلت و مستی فرورفته بود لشگرمغول غفلتاً برآنها تاخته وسپاه‌کوچك وی راپراکنده ساختند، جلال‌الدین بطرف مغان‌جهت جمع آوری سپاه رفت سپاه مغول او را مهلت نداده و دنبال می نمودند سلطان بناچار بطرف ارومیه رهسپار و زمستان سال ٦٢٨ هجری را در ارومی گذرانید و هر قدر از امرای گرجی ـ ارمنی ـ شامی استمداد طلبید کسی بکمك او حاضر نشد تا اینکه سلطان تیره روز درکوههای اطراف ارومی بدست اکراد بقتل رسید .

(شوال سال ۶۲۸ ه) تا مدت سی سال بعد ازقتل سلطان جلال‌الدین هنوزمردم از کیفیت مرگ او درست خبردار نشده بودند وهرچند زمانی شخصی بنام جلال‌الدین خروج کرده مردم را با این بشارت در انبساط و مغول را در وحشت میانداخت .

مرگ اگتای قاآن در سال ۶۳۹ ه اتفاق افتاد این مرد در مدت سلطنت خود توانست روسیه و لهستان را بگیرد وتا برلن پیش برود بعد ازوی گیوک خان بسلطنت رسید او دین عیسوی را پذیرفته و درزمان وی هیچ مسلمانی جرأت بلند حرف زدن با یك نفر مسیحی را نداشت .

چون گیوک خان وفات یافت برسر انتخاب جانشین اختلاف بروز نمود .

بالاخره منکوقاآن برتخت سلطنت نشست وبساط عیش ونشاط گسترانید، دستور داد تا حیوانات نیز از آن جشن بی‌بهره نمانند و امر کرد تازین و پالان را از روی حیوانات برداشته وخون هیچ ذی حیاتی را درآن روز نریزند .

در این موقع حکومت آذربایجان توسط ارغون خان اداره میشد که از طرف اگتای قاآن باین سمت منصوب گشته بود . منکو قاآن در سال ۶۵۵ ه وفات یافت و هلاکو خان مغول با ۱۲۰ هزار سپاه زبده چنگیزی برای تصرف مصر وشام و انقراض خلافت عباسی بطرف ایران حرکت کرد .

خواجه رشیدالدین وزیر در جامع التواریخ می‌نویسد : هلاکو خان خزائن و اموال زیادی که از بغداد و روم آورده بود توسط ملك ناصر الدین بجانب آذربایجان فرستاد و بملك مجدالدین تبریزی گفت تا برکوهی که‌درساحل دریاچه ارومیه وسلماس است عمارتی عالی در نهایت استحکام بسازد و تمامی آن زر و سیم را گداخته و در قالبهای ۵۰۰ مثقالی ریخته در آنجا بنهادند .

فخرالدین بناکتی نیز استخراج آن خزائن را در روضه اولی الالباب با این عبارت بیان داشته: چون سلطان‌احمد به تخت شاهی نشست (۶۸۲ـ ۶۸۰) خزائنی‌که در شاهوتله بود بفرمود تا حاضر گردانیدند بر خوانین وشاهزادگان و امراء تقسیم‌کرد بعموم لشگریان نفری ۱۲۰ دینار زر بداد. در تعیین محل قلعه مزبورحاجی خلیفه در جهان‌نما از ابن سعید مغربی نقل کرده است (۶۷۳ قمری) که قلعه تلا در ۷۳ درجه

طول شرقی (از جزایر خالدات) و ۳۹/۵ درجه عرض شمالی واقع شده است.

شمس الدین محمد کاشی در شاهنامه چنگیزی آورده است:

ز دژها هر آن چندکاورده بود / هم‌ازکوه‌کردان‌بیرون‌کرده‌بود
ز بغداد و روم و بلاد دگر / بهم بر نهادند صد کوه زر
وزآن بالش بیکران ساختند / بمحفوظ جائی در انداختند
بفرمان آن پادشاه بلند / گزیدند یك جایگاه بلند
نهادند اساسی بدریا کنار / بنزدیك سلماس و ارمن دیار
ز کوه‌آن عمارت برانداختند / ز دریا ورا باروئی ساختند
زر وسیم دراین جای‌والا نهاد / ز صد جا بیاورد ویکجا نهاد
بدورش نبود احتیاجی بدان / از آن باز بردند زرها یکان
چو در دامن کوه بالش فتاد / که از بالش زر ثباتش فتاد

هلاکو بعدازفتح بغدادوانقراض‌خلافت‌عباسی‌بآذربایجان‌بازگشت‌ومراغه‌راپایتخت خود قرار داد. هلاکوخان در ایام سلطنت خود به بنای ساختمان وآبادی میل‌زیادی داشت براثر نفوذ زوجه مسیحی خود وامرای عیسوی او مساجد را تبدیل بکلیسا کردند و بتخانه ایجاد شد.

در جنوب دریاچه‌ارومیه درکنار رودخانه‌تاتائی وجغاتو بساختن‌عمارات‌قشلاقی جهت خود اقدام نمود هلاکو بحکمت و نجوم میل وافر داشت و بامر او خواجه نصیرالدین طوسی در مراغه بر روی تپه‌ای رصد خانه‌ای ساخت که هنوز آثارش باقی است. هلاکو در سال ٦٦٣ ه در عمارت قشلاقی خود واقع در حدود میاندوآب در گذشت، بعد ازفوت‌هلاکوخان اباقاآن که در قشلاق مازندران بود بمراغه آمد و در سال ۶۶۳ ه بر تخت شاهی‌نشست، اباقاآن و جانشینان دیگر هلاکو را که از تاریخ مرگ او تا انقراض این سلسله سلطنت‌کرده‌اند سلاطین ایلخانان میگویند چون‌دیگر با دربار مغولستان‌چندان ارتباطی‌نداشتندو رسم‌وروش سلاطین ایرانی‌راپیش میگیرند در حقیقت یك طبقه از پادشاهان این کشور بشمار میآیند.

چون ابا قاآن بر سریر خانی نشست بعدالت و رأفت با مردم رفتار کرد و شهر تبریز را پایتخت خویش قرار داد سلطنت اباقاآن که مصادف باجنگهای صلیبی بود عیسویان در شامات و تونس از قوای مسلمین شکست خوردند اجباراً از اباقاآن کمك خواستند، اباقاآن در چهار جنگی که با مسلمین‌عراق و مصر نمود شکست خورد و در سال ۶۸۰ ه در گذشت .

بعدازفوت‌اباقاآن وگذشت ایام عزا، برادراوسلطان‌احمد تگودار برتخت‌نشست با مردم بعدل و داد رفتار نمود چون پیرو دین اسلام بود بسلطان احمد موسوم گشت کلیساهای تبریز را بمسجد تبدیل نمود، اسلام آوردن سلطان احمد و تبدیل بت خانه و کلیساها بمساجد و احترام قضات مسلمان و فرستادن نامه‌دوستانه بخدمت پادشاه مصر بسیاری از امراء مغول رارنجانید مخالفین بریاست‌ارغون‌خان در صدد قتل اوبرآمدند و علناً بر ایلخانیان قیام کردند .

سلطان احمد با ۱۵ هزار از مبارزان کار آزموده آذربایجان بجنگ ارغون روان گردید، ارغون خان نیزقوای خود را برداشته بطرف آذربایجان در حرکت‌آمد نخست شکست در اردوی ارغون افتاد و ارغون خان فرار کرد بعد بخدمت سلطان احمد رسید و عذر خواهی‌کرد سپس درصدد توطئه برآمد و اطرافیان سلطان احمدرا کشت خود سلطان احمد بطرف آذربایجان فرار نمود بعد از چندی گرفتار گشت و بقتل رسید با مرگ او شوکت مسلمین سر آمد (۶۸۳ ه) بعد از قتل سلطان احمد امراء و شاهزادگان که در آذربایجان بودند در مقام فرمان برداری و اطاعت ارغون خان در آمدند و او را بایلخانی برداشتند و مدت یکماه بسور و سرور مشغول گشتند و سپس در خزانه را گشود و کسانی که او را خدمت کرده بودند انعام و اکرام زیاد نمود. گیخاتو در زمان سلطنت ارغون خان حاکم ولایت روم بودچون خبر فوت‌ارغون منتشر شد بعجله بطرف آذربایجان رهسپارگردید در سال ۶۹۰ بر سریر خانی نشست چند روزی‌بساط عیش و نشاط‌گسترد عموم خلایق را بعدل واحسان و رفع ظلم بشارت داد و در مدت کم تمام خزائن اجدادی و برادران خود را بین شاهزادگان و امراء و

خوانین تقسیم نمود و تمام جواهراتیکه در خزانه موجود بود بین زنهای جرم تقسیم کرد سپس بآزاد کردن زندانیان امرداد هیچ نوع کارکه خلاف عدالت باشد از اودیده نشد و زندگانی خود را بعیش و عشرت میگذرانید .

پست وزرات را بصدر جهان سپرد، صدر جهان درابتدای امردست امراء رااز امور مالی کوتاه کرد بواسطه اصراف گیخاتو در انعام و زیادی احسان از درهم و دینار در خزانه چیزی نمانده بود .

فقر مالی دولت تا آنجا کشید که جهت خریدیك رأس گوسفند برای آشپزخانه ایلخان پول نداشتند صدر جهان دستوری صادر کرد که از آن تاریخ ببعد هیچکس با زر و سیم معامله نکند و امر داد در شهرهای آذربایجان چاو خانه (بانك) دایر کنند و پول کاغذی که چاو نام داشت وبروسی آنرا اسکناس گویند بمردم عرضه داشت و این عبارت برروی آن نوشته شده بود :

(بتاریخ ۶۹۳ قمری پادشاه جهان این چاو مبارك را در ممالك روان گردانید تغییر و تبدیل کننده با زن و فرزند و پیوند خویش بیاسا خواهد رسید) .

چند روزیکه از این واقعه‌گذشت در تبریزغوغائی‌عظیم بر پا شد مردم دکاکین را بسته وآذوقه در انبارهاپنهان نموده و زبان بفریاد ولعنت‌گشودند .

خان نیز چون چنین دید حکم بباطل کردن چاو داد بالاخره درسال ۶۹٤سبب قتل وی گردید .

بعد از گیخاتو امراءو شاهزادگان به باید و خان پیوسته اورا بر سر ایلخانی نشاندند و مجلس بزم ونشاط آراستند . بایدو باغازان‌خان‌جنگ‌کرده و شکست‌خورد بالاخره دستگیر گردیده و بقتل رسید .

در تاریخ ٦٩٤ ﻫ غازان خان قبول‌اسلام نموده‌وکلمه توحید برزبان راند درآن روز قریب صد هزارمشرك‌بدین‌اسلام‌مشرف‌گردیدندسپس باسپاه خود بطرف‌آذربایجان در حرکت آمدند در عید قربان سال ۶۹٤ به تبریز وارد شد ، امرداد تمام مغولان مسلمان شوند و اهل کتاب هم جزیه دهند امر کرد که بر سر مکاتیب و فرامین

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم قلمی گردانند .

سلطان محمود غازان درسال ۶۹۹ با ۹۰ هزارسپاه از تبریز خارج شده بطرف شام و حلب بحرکت درآمد در شام بین سپاهیان غازان و سپاهیان مصری جنگی سخت درگرفت فتح نصیب سپاه آذربایجان‌گردید. غازان خان سپس بدمشق حمله برد اهالی دمشق باتحف و هدایا باستقبال غازان‌خان آمدند دمشق از خرابی نجات یافت اهالی دمشق بشکرانه این امنیت مبلغ صد تومان جهت غازان‌خان فرستادند .

در جنگ دوم بسال ۷۰۲ غازان‌خان از مصریان شکست خورد و بآذربایجان برگشت و در سال ۷۰۳ هجری فوت نمود جنازه او را درشنب غازان تبریز دفن‌کردند بعداز غازان‌خان سلطان محمد خدابنده وبعداز وی ابوسعیدخان برسریرخانی نشست در زمان ابوسعیدخان‌پادشاه دست قبچاق بآذربایجان حملدور شد و تانزدیکهای تبریز تاخت ولی‌ازحمله‌خودنتیجه نگرفت‌وبه‌قبچاق برگشت . بعداز فوت ابوسعیدبهادرخان که‌آخرین ایلخان‌نامی خاندان ایلخانی است . یعنی از سال‌۷۳۶ تا سال ۷۵٦ چندین نفر از شاهزادگان مغول روی‌کارآمدند و ممالك ایلخانی بقطعات چند مجزاگردید و در نقاط مختلف مملکت بتأسیس سلسله‌ای پرداختند .

قبل از روی‌کارآمدن غازان‌خان هرج و مرج در سراسر مملکت حکمفرما بود در اثر جنگهای پی درپی وخون‌ریزی‌های وحشیانه وظلم و تعدی وتجاوز، وضع‌کشور بیش از پیش روبویرانی میگذاشت در میان طوایف اولویت ازآن‌کسی بودکه بهوش و تدبیر و قوت بازو و ریختن خون و اجرای احکام سخت دیگران را تحت نفوذ بگیرد مخصوصاً هرقدر در خون ریزی نهایت همت را گمارد بیشتر می‌تواند ریاست خود را محفوظ بدارد .

ایلخانان جهت وصول مالیات نمایندگانی از خود بولایات می‌فرستادند بمحض رسیدن مأمورین بهانه دردست حکام برای وصول مالیات می‌افتاد وبجبر وعنف چندین بار از رعایا مالیات می‌گرفتند وربع آنچه را دریافت میداشتند بمأمورین میدادندباین ترتیب درهرسال چندین باراز رعایای بیچاره بزورمالیات اخذ می‌شد وآن بیچارگان

از ترس در خانه خود مخفی شده درب خانه را باسنگ می‌پوشانیدند و یا اینکه جلای وطن می‌نمودند.

اوزان بار و پیمانه وکیل در ولایت‌ها اختلاف کلی داشت اغنیاء بضرب چوب و شلاق کیل و وزن سبك خودشان را باکیل و وزن جای دیگر مبادله میکردند درموقع گرفتن برعکس بود، بدین معنی که مقدار صد من از یك جنس را بعوض هفتاد من دریافت میداشتند.

در هریك از شهرها بنحوی سکه می‌زدند، نظر باینکه مردم دائم در کشاکش و زد و خورد بودند بواسطه قتل و غارت وظلم و ستم بسیاری از شهرها خراب و بی‌حاصل شده بود، بواسطه ناامنی‌که در سر تاسر مملکت حکمفرما بود هیچکس جرأت مسافرت را نمیکرد اگر کسی خیال مسافرت و تجارت را می‌نمود جان و مالش در خطر میافتاد منازل سرراه بادزدان متحدشده نیمی راخود قبلا بعنوان اجرت منزل دریافت‌میداشتند سپس بدزدان اطلاع داده بقیه را هم آنها می‌بردند.

غازان‌خان بتمامی این اجحاف خاتمه داد و کلیه امور مملکت را مرتب کرد و کوچکترین اثری از بی‌نظمی‌های مذکور برجای نماندوکشوررا بسوی ترقی وآبادانی سوق داد.

امرای چوپانی :

این سلسله بیش از دو نفر نبودند اول شیخ حسن پسرامیرتیمور تاش و دیگری برادرش ملك اشرف که مدت ۱۴ سال (۷۴۴ـ۷۵۸) درآذربایجان با نهایت ظلم و ستم حکومت‌کردند در سال ۷۴۸ هجری ملك‌اشرف بخیال افتادکه بغداد را از تصرف امیر شیخ حسن ایلخانی بیرون آورد ولی در نتیجه مقاومتی که دلشاد خاتون زوجه امیرشیخ حسن بخرج‌دادملك اشرف منهزماً بآذربایجان برگشت و در مراجعت به‌تبریز به‌ظلم و ستم پرداخت و دارائی مردم را ضبط می‌نمود یکبار هم بطرف شیروان حمله برد ولی چون موفق بفتح‌آن قلعه نگشت بخراب‌کردن‌آبادیها و چپاول اموال مردم تا حدودگرجستان‌مشغول‌شدبعدازمراجعت‌ازگرجستان قصدتصرف‌اصفهان رانمودولی‌اهالی

اصفهان بظاهر موافقت کردند وملك اشرف تنها به‌خواندن خطبه وسکه بنام خودقناعت کرد و از محاصره اصفهان دست برداشت و بآذربایجان برگشت .

مردم‌تبریز که از ظلم وخون ریزیهای ملك‌اشرف به‌تنگ‌آمده بودند نماینده‌ای نزد پادشاه قبچاق فرستادند و نجات مردم را خواستار شدند او باسپاهی فراوان در سال ۷۵۸ هجری از دربندگذشت و واردآذربایجان‌گردید ملك اشرف اموالی راکه بزوراز مردم‌گرفته بود بطرف خوی فرستاد و خود درتبریز بدفاع پرداخت دریك حمله قشون او شکست خورد و ملك اشرف دستگیر و بقتل رسید بدین ترتیب امرای چوپانی از میان رفتند .

آل جلایر :

در سال ۷۵۹ فرمانروای بغداد سلطان اویس جلایری قصد تصرف تبریز را که پایتخت ایلخانان مغول بود، نمود. نخست‌کاری ازپیش‌نبردسال بعدسلطان‌اویس ازبغداد بعزم تسخیرآذربایجان حرکت‌کرد وبدون زحمت آذربایجان را ضمیمه ممالك امرای جلایر نمودپس‌ازسلطان‌اویس‌سلطان‌حسین به‌تخت نشست‌درزمان‌سلطنت‌اوطوایف‌مختلفه ترکمانان که قرا قویونلو نام داشتند تحت ریاست قرامحمد و برادرش بایرام خواجه از دو طرف آذربایجان را مورد تهدید قراردادند. در سال۷۷۷سلطان حسین‌ترکمانان را شکست داد و در سال ۷۸٤ هـ سلطان احمد برادرش سلطان حسین را درتبریز بقتل رساند وخود بجای او پادشاه شد. برادردیگرسلطان احمدبنام ابویزید بکمك عادل‌آقا بآذربایجان حمله‌کردند و تبریز را متصرف گشتند سلطان احمد به‌نخجوان گریخت و از قرا محمد ترکمان کمك طلبید و بهمراهی او قشون بغداد را شکست داده بار دیگر به‌تبریز وارد شد غنائم زیادی نصیب قرا محمدگردید، از سال۷۸۸ تا۸۱۳ سلطان‌احمد در آذربایجان مشغول جنگ و جدال بود تا اینکه امیرتیمور گورگان آذربایجان را بکلی‌ازچنگ او بیرون‌آورد سلطان احمد بمصر گریخت چون خبرمرگ امیرتیمور بسلطان احمد رسید از مصر به بغدادآمده آنجا را بتصرف درآورد، سپس برای گرفتن آذربایجان با قرا یوسف‌ترکمان جنگ کرد. درسال ۸۱۳ بدست قرا یوسف بقتل‌رسید

با از بین رفتن سلطان احمد تقریباً سلسله آل جلایر منقرض گردید ،

تمدن و معارف و صنایع در عصر استیلای مغول :

دوره دویست ساله تاریخی مغول که شرح وقایع آن مربوط بآذربایجان درفصول سابق گذشت، با اینکه یکی از ناگوارترین ادوار تاریخی محسوب میشود، در تاریخ تمدن و ادبیات یکی ازادوار مهم است واز بسیاری جهات بواسطه ظهور یك عده از مورخین و علماء و بزرگان وشعراء نسبت بسایرادوار ممتاز می باشد. تاریخ نویسی درزمان مغول ترقی زیادی نمود علت آن دوچیز است: یکی ظهور وقایع عظیمی قبل از استیلای تاتار که تا آن تاریخ کسی نظیر آن راندیده و نشنیده بود و جریانات دیگری که از آن وقایع سرچشمه میگرفت مثل انقراض چندین دولت بزرگ و بر افتادن خلافت ۵۲۰ سالهٔ عباسیان و قتل عامهای پی‌درپی و ویرانی شهرها. دیگر تشویق ایلخانان از این فن ومیل ورغبت ایشان بزنده نگهداشتن اخبار و یادگارهای اجدادی وقومی خود. دراین مرحله سعی و کوشش غازان خان و ابوسعید خان و وزرای ایشان بیشتر از همه بود و یك عده از مهمترین تواریخ عهد مغول بتشویق این ایلخانان مدون شده است .

گرچه‌در دوره ایلخانیان وزراء وعمال ایرانی الاصل روی کارآمده وازپیشرفت عناصر خشن مغول جلوگیری کرده‌انددر نتیجه بسیاری ازعلماء وفضلاء توانسته‌اند معلومات خود را بعرضه ظهور گذارند ولی موضوع عمده‌ای که قابل ذکر است اینستکه مغول نه‌قابل درك این قبیل لطائف بودند ونه خواهان و خریداراینگونه امتعه. اساساً طرز معیشت و نوع معتقدات و عادات ایشان با این قسم معارف تناسبی نداشت و پیدایش علماء و فضلاء هم نتیجه تربیت دوره قبل از مغول می باشدکه بخت بد ایشان را با عصراستیلای تاتار معاصر قرار داده .

در اثر استیلای مغول اختلاط دو تمدن قدیم چین و ایرانی بوجود آمد که هر کدام دارای سابقه تمدن درخشانی بودند، تمدن چینی درایران وممالك اسلامی رواج یافت ، براثر نفوذنقاشان چینی و اختلاط آن با سبك اسلامی سبك جدیدی در نقاشی

بوجود آمد که بتدریج در دوره تیموریان به نهایت درجهٔ ترقی خود رسید .

صنایع کاشی‌کاری و منبت کاری در روی در و پنجره و نقره و بافت پارچه های زربفت و معمولی و قالی بافی و ساختن اسلحه و غیره ترقی زیادی نمود . بافت‌پارچه‌های قیمتی درعصرمغول رونق بسزائی یافت برای اینکه امراء ووزراء ،هرساله مجبور بودند مقداری ازاین نوع پارچه را بطور هدیه بحضور ایلخانان بفرستند. صنعت قالی بافی و سجاده و گلیمهای عالی در دوره ایلخانان رونق بسیار داشته و مقداری از آنها باروپا فرستاده میشد تنها در عهد ایلخانی گیخاتو بواسطه نایاب شدن زر و سیم و رواج چاو از بافت پارچه‌های قیمتی و قالی‌های گران قیمت تا اندازه‌ای جلوگیری‌شد ولی در عهد غازان خان دوباره رونق یافت .

یکی از شعب عمده صنایع مستظرفه که مخصوصاً مقارن استیلای مغول اهمیت فوق‌العاده‌داشت حسن خط بود. مشهورترین خطاطان این دوره‌صفی‌الدین عبدالمؤمن‌ارموی (متوفی سال۶۹۳) می‌باشدکه در حسن خط بخصوص خط‌نسخ استاد بوده‌است.

در ابتدای استیلای مغول، مغولان نه تنها بآبادانی نمی پرداختند بلکه در فکر بودند برای‌نشاندادن قدرت خود بهرجاکه قدم گذارندآنجا را با خاك یکسان نمایند ولی پس‌از آنکه دوره فتوحات بپایان‌رسید خواهی نخواهی‌دست ازاقامت درچادرهای ایلاتی برداشته و بقبول اقامت در پایتخت و تأسیس ادارات مجبور شدند، برای اینکار بساختن اقامتگاه ییلاقی و قشلاقی درآذربایجان اقدام نمودند. وزراء و عمال‌آنها به‌ترمیم خرابیهای قدیم و ایجاد ابنیه جدید همت گماشتند .

براثر آبادی و امنیت راهها آذربایجان مخصوصاً شهر تبریز مرکز تجارت وداد وستد مهمی شد . تبریز بزرگترین مرکز معامله بین شرق و غرب گردید و این علت از دوجهت بود:اول اینکه اغلب راههای بزرگ (جاده ابریشم) بمناسبت پایتخت‌بودن آن شهر بدانجا منتهی میشد وامتعه تجارتی خودرا بدان‌محل‌میآوردند. ثانیاهنرمندان

تبریزی نیز دربافتن پارچه های قیمتی و فرشهای عالی و منسوجات ابریشمی مهارت داشتند .

شهر تبریز بقدری معتبر و آباد گردید که یکی از مسافرین فرنگ موسوم بادریك که در عهد ابوسعیدآنجا رادیده میگوید : تبریز ازنظر بازرگانی بهترین‌شهر دنیااست این‌شهر برای ایلخانان آذربایجان ازکلیه مملکت فرانسه بیشتراهمیت‌دارد.



بخش چهاردهم

حمله تیمور با آذربایجان

۸۰۷ هجری :

از دیار بکر چند راه بسوی آذربایجان وجود دارد من راهی را پیش گرفتم‌که مـرا به جلگه خوی بـرساند چون بهترین راه برای رسیدن به تبریـز اینست‌که از جلگه خوی عبورکنند ، وقتی بجلگه خوی رسیدم اولین نسیم پائیزی وزیدن گرفت چون زمستان آذربایجان زود میرسد شتاب را بیشتر کردم تا اینکه خود را به تبریز برسانم، شهر خوی در شمال شرقی سلماس‌کنار رودخانه‌ایست‌که بعد ازاینکه ازجلگه خوی عبورکرد بطرف شمال میرود و برودخانه معروف ارس می پیوندد، قبل ازاینکه من وارد خوی شوم شنیده بودم که آنجا را ترکستان ایران میخوانند .

علتش این بودکه اظهار میکردندکه سکنه خوی‌مثل سکنه ترکستان زیباهستند و در سراسر خوی مرد و زنی که زیبا نباشد وجود ندارد .

وقتی بشهر خوی که بدون مقاومت تسلیم من شد رسیدم مشاهده کردم که مردم نسبت به خوی ظلم می‌کنند که‌آنجا را ترکستان ایران میخوانند، چون زیبائی سکنه خوی کجا و زیبارویان ترکستان کجا . براستی من در خوی یك مرد و زن را ندیدم که زیبانباشد، پنداری خداوند گل و آب مردم را با زیبائی سرشته است من از اهالی پرسیدم شما از کدام نژاد هستید که اینقدر زیبا دارید،آنها گفتند که ما ازنژاد مردم ختاهستیم و در ازمنه قدیم پدران و مادران ما از ختا کوچ کرده‌اند و در این منطقه

سکونت نمودند و یکی از علل زیبائی ما این است که در خوی مردم با اقربای نزدیك خود مواصلت نمی‌کنند .

چون به تجربه دریافته اندکه وصلت با اقربای نزدیك سبب میشودکه فرزندان زشت بوجود بیایند .

رنگ صورت مرد و زن در خوی سفید است اما سفید نمکین وهنگام توقف‌در خوی متوجه شدم که مردم آنجا از حیث خلق وخو نسبت بهم مورد تحسین می‌باشندو هنگام سخن گفتن تبسم برلب دارند .

من در ایالات ایران از گیلان گذشته هیچ ناحیه‌ای را ندیدم که باندازه خوی زیبا روی داشته باشد، تفاوت بین‌گیلان و خوی در این است که در گیلان زن‌ها زیبا هستند و مردان اززیبائی‌بهره‌ندارندو درخوی‌مرد وزن بدون‌استثناء خوشگل هستند .

هنگاهی‌که‌من وارد خوی شدم‌فصل انگوروامرود بود من شنیدم که امرودهای خوی را باسم امرود پیغمبری میخوانند من در هیچ منطقه از جهان‌گلابی چون امرود خوی ندیدم و امرودآن شهر در بزرگی و شیرینی وآبداری درجهان نظیر ندارد! یك گرسنه بعداز خوردن یك امرود پیغمبری درخوی سیرمیشود و دیگر نمی‌تواند تاوعده دیگر غذا صرف نماید .

در خوی یك نوع انگور دیدم‌که باعث تعجب من شد چون انگور بآن درشتی وسرخی ندیده بودم، هردانه ازآن انگور سرخ رنگ باندازه یك تخم‌مرغ درشت بود و ازیاقوت سرخ‌تر و درخشنده‌تر می‌نمود .

ولی چون دانه‌های درشت‌داشت‌مردم‌آنرامیفشردند وآبش رامیگرفتند ومیخوردند تا اینکه مجبور بجویدن دانه‌های درشت آن نشوند یك خوشه ازآن انگور را مقابل من دابه‌کردند وآبش‌راگرفتند وآب همان یك خوشه قدحی را پرکرد آنگاه یك‌قطعه یخ درآن انداختند تا خنك شود . هنگام نوشیدن متوجه شدم شربتی‌گوارا می‌باشد ازخوی براه افتادم و راه مرند را پیش‌گرفتم وقتی بآن شهر نزدیك شدم، طلایه خبرداد که در صحرای جنوبی عده‌ای کثیر ازافراد دیده میشوند و ممکن است یك قشون‌باشد.

بعدطلایه خبرداد آنچه دیده‌میشود قشون نیست بلکه زن‌ها وکودکان هستندکه درصحرا بسرمی‌برند و مثل اینکه خوشه‌چینی مینمایند . مرتبه سوم طلایه خبردادکه درصحرا کشت‌و زار وجودنداردکه مردم‌خوشه‌چینی‌کنند بلکه زن‌ها واطفال‌مشغول جمع‌آوری کرم هستند، وقتی من بآن نقطه‌رسیدم در صدد برآمدم بدانم برای چه زن‌ها و اطفال کرم جمع‌آوری می‌کنند معلوم شدکه در سرتاسر تابستان کار زن‌ها وکودکان مرنداین است‌که درصحرا یك نوع‌کرم موسوم‌به قرمزی را جستجو می‌نمایند و تمام پارچه‌هائی که درآذربایجان برنگ سرخ در میآید ار رنگ‌آن‌کرم است وکرم موسوم به‌قرمزی دارای ارزش بازرگانی می‌باشد .

سلطان‌آذربایجان باسم سلطان احمد از طایفه ایلخانیان (آل جلایر) بود و در مواقع عادی در تبریز بسرمی‌برد. روزیکه‌من وارد مرند شدم سکنه‌آن شهر فرزندان خود را برسرراه من‌آوردند تااین‌که قربانی‌کنند و می‌گفتند ما از این جهت فرزندان خود را قربانی می‌کنیم‌که توآمدی و می‌توانی ما را از ظلم سلطان احمد نجات بدهی گفتم من میل ندارم‌کسی فرزند خود را برای من قربانی نماید ؛ و پس از اینکه وارد شهر شدم اهالی مرند بحضورم رسیدند و از ظلم سلطان احمد حکایت‌ها کردند و گفتند اگر رعیتی در موقع مقرر نتواند مالیات خود را براثر خشکسالی یاآفت از بین رفتن دام (براثر ناخوشی) بپردازد مأمورین وصول مالیات‌که از طرف سلطان احمد گماشته میشوند دختر و پسرجوان‌آن رعیت را دستگیر می‌کنند و می‌برند و بفروش میرسانند تااین‌که مالیات راوصول‌کنند واگرآن رعیت دارای‌دختر یاپسرجوان نباشد یك‌چشمش راکور می‌نمایند و هرگاه درسال دوم نتواند مالیات دوساله را به‌پردازد هر دو چشمش کور میشود. تمام‌گداهائی‌که درآذربایجان‌دیده میشوند وازدوچشم نابینا هستندرعایائی می‌باشندکه نتوانسته‌اند مالیات بپردازند و دوچشمشان را کورکرده‌اند .

اهالی مرندگفتند که سلطان احمد ایلخانی دعوی مسلمانی میکند ولی نه فقط دختران و پسران رعایا را بزور،در اذای مالیات می‌بردبلکه هیچ زیبارو ازتعرض‌سلطان احمد مصون نیست. همین که زنی را به‌پسندد بزور از شوهرش جدا می‌نماید و بخانه

خود می برد، پس از چندروز رهایش میسازد. گفتم شما چگونه توانستید باظلم یك چنین مرد ستمگری بسازید، آنها گفتند که ما می ترسیدیم و امروز هم می ترسیم زیرا سلطان احمد بسیار بی رحم است اگر از یك طایفه یك نفر براو یاغی شود مردان آن طایفه را بقتل میرساند و تمام زنان و دختران و پسران جوان را باسارت می برد و از هیچ عمل فجیع و قبیح روگردان نیست .

وجوه مرندگفتند: ای امیر بزرگوار ما را ازستم سلطان احمد نجات بده و ما تا روزیکه زنده هستیم جان نثار تو خواهیم بود .

مرند شهری است که مردمی قوی هیکل دارد و من قوی ترین مردان آذربایجان را در مرند دیدم ، بمن گفتند زردآلوی مرند درجهان بی نظیر است اماچون ما درموقع پائیز بمرند رسیده بودیم زردآلو ندیدیم. درعوض سیب بمقدارزیاددرآن شهر یافت میشد.

وقتی من واردآذربایجان شدم سلطان احمد ایلخانی از ری مراجعت کرده و در تبریز پایتخت خود مستقر شده بود من ازمرند براه افتادم و راه تبریز را در پیش گرفتم تبریز بطوریکه می گفتند شهری بود وسیع وآنقدر قدمت داشت که هیچ کس نمیدانست درچه تاریخ آن شهر بوجودآمده است . همچنین کسی نمیدانست که حصار آن شهردرچه تاریخ ساخته شده است. من شتاب کردم تا قبل ازاینکه سلطان احمد بحصار تبریز پناه ببرد خود را بآنجا برسانم من پیش بینی میکردم که اگر سلطان احمد بتواند در تبریز مقاومت کند فصل زمستان شدیدآذربایجان مرا وادار خواهدکرد که از محاصره تبریز دست بردارم و قشون خود را ازآذربایجان بیرون ببرم. از زمستان گذشته بعید نبود که سلطان احمدعشایرآذربایجان راوادارد که بمن حمله ورشوند، پیش بینی من درست درآمد پادشاه آذربایجان از رؤسای عشایرآن کشورخواست که مرا مورد حمله قرار بدهندولی چون سلطان ستمگر بود ورؤسای عشایرآذربایجان هم مثل سایرمردم ازاو نفرت داشتند دعوتش رانپذیرفتند فقط دو نفر از رؤسای عشایرآذربایجان حاضرشدندکه برای کمك بسلطان احمد بمن حمله ور شوند، من بسهولت حمله آنها را دفع کردم . خاصه آنکه در آن موقع بیست هزارسربازکه سلطان سلیمان پسرایلدرم بایزید بمن وعده داده بود در

راه بود و بکمکم میرسید .

با اینکه من خیلی عجله کردم که خود را زودتر به تبریز برسانم هنگامیکه بآنجا رسیدم که دروازه‌ها بسته شده و شهر برای دفاع آماده گردیده بود .

من بی‌درنگ راه شهر رامحاصره کردم واز آن روز ببعدعده‌ای از مردم آذربایجان وکسانی که خویشاوندانشان درتبریز بودند بنزد من آمدند وگفتندکه ما میخواهیم برای اینکه تو تبریز را زودتر بتصرف درآوری هرنوع کمك بتو بکنیم، ولی بعد از اینکه تبریزراتصرف کردی از قتل عام مردم وچپاول اموال آنها خودداری کن ،آنها میدانستند مجازات سکنه شهری که مقابل‌من مقاومت نماید اینستکه بعداز این که من آن شهررا تصرف کردم تمام مردان شهر بقتل برسند و تمام زن های جوان باسارت بروند و تمام اموال‌سکنه شهر نصیب سربازان من بشودکسانی که نزدمن‌ازسکنه تبریزشفاعت‌میکردند می‌گفتندکه مردم تبریزگناه ندارند واز بیم سلطان احمد نمی‌توانند دروازه‌های شهررا بگشایند تا این که سربازان تو وارد شهر شوند .

روز دوم بعداز محاصره تبریز مردی بالای حصارآمد و بزبان ترکی فریاد زد : امیرتیمورکیست ؟ باو بگوئید خود را بمن نشان بدهد .

از او پرسیدند تو کیستی ؟

او گفت : من سلطان احمد ایلخانی هستم و می‌خواهم باامیرتیمور حرف بزنم .

از او پرسیدند ؟ باو چه میخواهی بگوئی وی همچنان بزبان ترکی گفت : آنچه من میخواهم بگویم باید بخود اوگفته شود !

من‌که در خیمه خود بودم ازآنجاخارج شدم و بطرف حصار رفتم قبل از اینکه چیزی بگویم .سلطان‌احمدفریادزد، ای‌تیمورلنگ توراشناختم زیرانشانی تولنگیدن ازپای چپ‌است . بزبان ترکی‌گفتم‌آیاسلطان احمد توهستی؟ اوگفت بلی .گفتم‌تومردی نادان می‌باشی زیرا بی‌ادب هستی و تا انسان نادان نباشد بی‌ادب نمیشود. او پرسید تو چگونه فهمیدی‌که من بی‌ادب هستم‌گفتم برای‌اینکه ناسزا میگوئی .سلطان احمدگفت من بتو ناسزا نگفتم فقط‌گفتم‌که لنگ می‌باشی .گفتم : اینك می‌فهمم‌که تونادان‌تر از

آن هستی که من تصور میکردم زیرا آن قدر فهم نداری که استنباط کنی . آنچه گفتی ناسزاست وعیب جسمی اشخاص را برخ آنان کشیدن ناسزای بزرگ می باشد و یك مرد با ادب هرگز عیب جسمی اشخاص را برخ آنها نمی کشد ،

سلطان احمد گفت :

آیامیدانی که برای چه تو راصدا زدم وچه میخواهم بتو بگویم؟ او گفت خواستم که خود را بتو بشناسانم و تو بدانی که پدران من که همه از سلاطین ایلخانیان بودند کی هستند وچه کردند. گفتم پدران توهرقدر بزرگ باشند بپایه جدمن چنگیز نمی رسند معهذا من میدانم که جدمن چنگیز ازقبر بیرون نخواهدآمد تا این که کمکی بمن بکند ومن خود باید نشان بدهم تا چه اندازه لیاقت دارم .

سلطان احمد گفت من میخواهم بکسی که نوهٔ چنگیز است یك اندرز بدهم پرسیدم اندرز توچیست، سلطان احمد گفت چنگیزاینجا نیامد و پسرش را بآذربایجان فرستاد چون میدانست که اگر خود بآذربایجان بیاید قبرش در این کشور حفر خواهد شد، توهم که نوه اوهستی از جدت عبرت بگیر و همین امروز اردوگاه خود را برچین و ازاینجا برو تا اینکه بتوانی عمر طبیعی بکنی گفتم من ازمرگ بیم ندارم واگرازمرگ می ترسیدم قدم باینجا نمی گذاشتم .

سلطان گفت من هم ازمرگ وحشت ندارم گفتم عمل تو خلاف گفته تو را به ثبوت میرساند چون اگر تو از مرگ بیم نداشتی بحصار تبریز پناهنده نمیشدی و مردی که بحصار پناهنده میشود ثابت میکندکه از مرگ می ترسد .

سلطان احمد گفت حصاری شدن من ناشی ازوحشت نیست بلکه برای حفظ جان سربازانم می باشد و اگر من نباشم کسی نیست که فرماندهی سربازانم را برعهده بگیرد .

گفتم آیا دیگر حرفی نداری که بمن بگوئی ،سلطان احمد گفت چرا میخواهم بتو بگویم که اگر از اینجا نروی پای دیگرت راهم لنگ خواهم کرد .

من بسوی خیمه خود مراجعت کردم سلطان احمد فریاد زد کجا میروی من جوابش را ندادم زیرا عقیده دارم باکسی که از بیم جان پناه بدیوار می برد و از بالای

حصار ناسزا میگوید نباید حرف زد. در پنجمین روز محاصره شهر تبریز بیست هزار سرباز که قرار بود سلیمان پسر ایلدرم با یزید بکمك من بفرستد آمدند فرمانده آنها نامش (نصرت التون) بود و سپاه او را باسم سپاه چاووش میخواندند.

در تبریز من متوسل بحفر نقب نشدم و از باروت برای ویران‌کردن حصار شهر استفاده نکردم زیرا با وسائل معمولی توانستم برسلطان احمد غلبه نمایم جنگ تبریز بیش از ده روز طول نکشید و سقوط شهرازشورش سکنه محله (شام) شروع‌شد، سکنه محله شام که از ظلم سلطان احمد بجان آمده بودند دست از جان شستند و بر سلطان تبریز شوریدند وقتی من از خبر شورش مطلع شدم بوسیله نردبان از راه حصار چند هزار تن از سربازان دلیر خود را بکمك شورشیان فرستادم تا این که در داخل شهر بآنها کمك کنند شورش محله دوروز ادامه‌داشت، هنگامیکه درداخل شهر نائره جنگ شعله‌ور بود ما از خارج حمله میکردیم و بیست هزار سربازکه سلطان سلیمان از روم بکمك من فرستاده بود ابراز دلیری‌کردند و عاقبت دروازه‌های شهر بروی سپاهیان‌من گشوده شد.

سلطان احمد در صدد فرار برآمد اما دستگیر شد و قبل از اینکه وی را نزد من بیاورند ازطرف مردم‌کداز او دلی پرخون داشتندکشته شد (؟)

در روزهای آخر جنگ تبریز شیخ مسعود از شبستر نزد من آمد او نوه شیخ محمود شبستری سراینده کتاب‌گلشن راز است. شیخ مسعود هم مثل دیگران شفاعت سکنه تبریز را کرد، شیخ مسعود از من خواهش نمودکه بعد از غلبه برتبریز شهر را مورد قتل عام و تاراج قرار ندهم و چون قسمتی از سکنه یعنی مردم محله شام غازان برسلطان احمد شوریدند و دوره جنگ کوتاه شد من بعد از اینکه تبریز را گشودم‌از قتل عام و تاراج صرف نظر نمودم ولی تمام اموال و املاك سلطان احمدرا بتصرف در آوردم و با قتل آن مــرد ستمگر سلسله ایلخانیان منقرض شد محله شام در تبریــز از طرف غازان خان پادشاه آذربایجان بنا شده، و غازان خان از فرزندان چنگیز بود و او در سال ۷۰۳ قمری در تبریز فوت کرد و در محله شام مدفون شد و من بعد ازورود

به تبریز بر مزار او رفتم و فاتحه خواندم و آنگاه بمدرسه خانگاهی که غازان خان در محله شام بنا کرده بود قدم نهادم در خانقاه عده‌ای از درویشان بودند و شنیدم که دوازده تن از آنها در جنگ تبریز هنگامیکه سکنه محله شام بر سلطان احمد شوریدند بقتل رسیدند، درویشان خانقاه غازان خانی بطور دسته جمعی ذکر میکردند و آنگاه یکی از آنها که موئی سفید و بلند تا کمر داشت وریش سفید او هم بکمر میرسید مرا مدح کرد و من مقداری زر بدرویشان بذل نمودم .

همان روز که قدم بخانقاه نهادم مسجد علیشاه گیلانی را هم دیدم . علیشاه گیلانی وزیر غازان خان بود و بخرج خود مسجدی بپا کرد ویك رشته قنات بوجود آورد تا اینکه آب آن از وسط مسجد بگذرد .

وقتی من وارد آن مسجد شدم پنداری که قدم به بهشت گذاردم صحن آن مسجد را باسنگ مرمر تراشیده مفروش کرده و دیوارها باکاشی مفروش شده بود ویك نهر آب زلال از وسط مسجد میگذشت ، مردم کنار آن وضو میگرفتند سه روز بعد از ورود من به تبریز بازارها گشوده شد ومن برای دیدن بازارهای تبریز رفتم بازارهای تبریز همه دیدنی است، اما دو بازار آن در جهان منحصر بفرد است یکی بازار جواهر فروشان و دیگری بازار عنبرفروشان وقتی من قدم به بازار جواهرفروشان نهادم از مشاهده انواع گوهرها که در دکانها بنظر میرسید مبهوت شدم مقابل هر دکان يك مرد جوان خوش قیافه ایستاده بود واز مردم دعوت میکرد که قدم بدکان بگذارند و جواهر خریداری نمایند لباس مردان جوان وزیبا رنگارنگ واز حریر بودو عمامه‌های ظریف برسرشان دیده میشد و روی هرعمامه پرزده بودند .

بازار دیگر تبریز که بازار عنبر فروشان می باشد کنار بازار جواهر فروشان قرارداشت هنگامیکه من قدم بآن بازار گذاشتم بوی‌عطرهای لطیف مرامست کرد چون درآن بازارعلاوه برعنبر همه نوع عطر میفروشندوعطرهای تبریز در کارگاههای مخصوص تقطیر عطرفراهم میشود وعطر گل سرخ محمدی وهم چنین عطر گل زرد محمدی تبریز در دنیا بی‌نظیر است .

در تبریز بطوریکه بمن گفتند در فصل گل از يك خروار گل سرخ يك مثقال

عطر بدست میآورند و بهای آن عطر سه‌مثقال طلا می‌باشد زیرا تقطیرعطر مستلزم تحمل هزینه‌ای سنگین است .

عطر تبریز بهمه جا صادر میگردد و در تمام کشورهای جهان شهرت دارد یك روز هم در تبریز برای‌مشاهده پارچه‌های‌آن ببازار پارچه فروشان رفتم پارچه‌های زیبا و اطلس و پشمی دیدم معلوم شدکه تمام آن پارچه‌ها در تبریز بافته میشود وپارچه‌های زیبا و اطلس تبریز درکشورهای فرنگ خریدار بسیار دارد .

چون من از قتل‌عام و تاراج تبریزصرفنظرکردم حصار شهر را هم ویران ننموده و اجازه دادم آن قسمت از حصار راکه در جنگ ویران شده بود درست نمایند قبل‌از اینکه واردآذربایجان شوم‌میل داشتم‌که اگر روزی قدم بآن‌کشور گذاشتم به‌شبستر بروم و سرمزارشیخ محمودشبستری فاتحه‌بخوانم و برای وی طلب‌آمرزش‌کنم چون‌آن نیکو-کاربرگردن من حق دارد زیرامن‌ازخواندن‌کتاب او باسم‌گلشن‌راز خیلی چیزها آموختم و شیخ محمود شبستری درآن‌کتاب مرا بااسرار ازلی و ابدی‌آشناکردکتاب او با اینکه کوچك است . اماچون‌گوهر می‌باشدکه باوجودکوچکی قیمتی بسیار دارد شیخ‌محمود شبستری درکتاب خودبیش‌ازهزار بیت شعر نگفته، امااشعارآن همه چیز بانسان‌میآموزد چون شیخ مسعود نوه شیخ محمود شبستری در تبریز بود . و تمایل خودرا برای‌رفتن به شبستر باوگفتم او بسیار خوشحال شد روزیکه بطرف شبسترحرکت‌کردم هوا ابر بود و پائیز آذربایجان‌که زودتر از نواحی دیگر شروع میشودآغازگردید من میدانستم که اگر شتاب کنم قبل از زمستان وارد (کش) (زادگاه تیمور در ترکستان) خواهم شد و پیش بینی نمیکردم‌که تا رسیدن‌بماوراءالنهر جنگی برای من پیش بیاید مرد و زن و کودکان شبستر در راه من‌گردآمده بودند وزن‌ها وکودکان مرا بیکدیگر نشان میدادند بعداز ورود به‌شبستر شیخ مسعود برای صرف طعام‌از من دعوت‌کرد و فرزندانش رانزد من‌آورد پس‌از اینکه غذا خورده شد عازم دیدار قبر شیخ محمود شدم مشاهده‌کردم‌که مزارآن مرد محقر است دستوردادم که بی‌درنگ برای آن مرد متدین و عالم مزاری بسازندکه در خور مرتبه دینی و علمی او باشد .

پس از اینکه ازخواندن فاتحه برمزارشیخ محمودفارغ شدم قصد مراجعت کردم و از شیخ مسعود پرسیدم که این قصبه چقدر جمعیت دارد، شیخ مسعود گفت تقریباً شش هزار نفر گفتم خداوند میگوید وقتی در قومی یك مرد نیکوکار بوجود میآید ومبادرت باعمال نیك و ثواب میکند برکت اعمال او شامل تمام افراد آن قوم میشود، جد تو هم مردی نیکوکار بود و خدمتی بزرگ بدین اسلام کرد . و بهمین جهت برکت وی شامل تمام افراد قومش میشود .

شیخ مسعود پرسید مقصود امیرازاین گفته چیست گفتم من بتوکه نوه شیخ محمود هستی هزار دینار زر میدهم و بهریك از سکنه این قصبه اعم از مرد و زن که او از ده سال بیشتر باشد پنج دینار زر می‌بخشم و این برکت جد تو می باشدکه شامل تمام افراد قومش میشود .

ترتیب تقسیم زر بین سکنه شهر را بخزانه دار خود واگذاشتم بعداز مراجعت از شبستر آماده کوچ شدم تااز راه اردبیل مراجعت کنم ،اردبیل در نزدیك کوه مرتفع سبلان قرارگرفته و در قدیم اسم آن (بازان فیروز) بود هنگامیکه من باردبیل نزدیك شدم شیخ خانقاه اردبیل باتمام مشایخ بزرگ آن خانقاه باستقبال من آمد و وقتی من وارد شهر شدم مشاهده نمودم که شهری است بزرگ و حصاری بشکل مربع دارد که هرضلع آن چهار صد ذرع است . در اردبیل باغی را برای سکونت من اختصاص دادند وشیخ بزرگ خانقاه خواست که عهده‌دار پذیرائی از من شود ولی من باوگفتم بخود زحمت نده من نمی‌خواهم متحمل هزینه پذیرائی از من شوی عصر روزیکه وارد اردبیل شدم گفتم که شیخ بزرگ خانقاه و دونفر از مشایخ آنجاکه برجسته‌تر ازدیگران هستند نزد من بیایند من میخواستم باآنها صحبت کنم وبدانم چه میگویند و نظرشان در باره‌دین چیست . بعدازاینکه مشایخ آمدندبآنها اجازه نشستن دادم ازشیخ بزرگ (شیعه)پرسیدم دین تو چیست ؟

آن مردگفت من مسلمان هستم .

از اوپرسیدم دین اسلام چیست ؟

او درجواب گفت : توحید ـ عدل ـ نبوت ـ امامت ـ معاد . گفتم بعقیده من اصول دین اسلام سه تااست و آن توحید، نبوت ومعاد می باشد توچراپنج اصل را برزبان آوردی شیخ جواب داد: اگر دو اصل برسه اصل افزوده شود اصول سه گانه را تائید مینماید و سبب تقویت آن سه اصل میشود اگر این دو اصل، آن سه اصل را ضعیف میکرد تو حق ایرادگرفتن داشتی ولی چون اصول سه گانه را تقویت میکند نباید ایراد بگیری .

گفتم ای مرد از این موضوع میگذریم و بموضوع دیگر می پردازیم .

شنیده ام که تو مرشد خانقاه هستی و مردم را ارشاد می نمائی بمن بگو که برای چه مردم را ارشاد میکنی و مردم از تو چه نتیجه می گیرند .

مرشد خانقاه گفت ای امیر نفس آدمی هرگز قانع نمیشود و هرقدر در خوردن و نوشیدن و شهوت رانی افراط کند باز نفس او بیشتر می طلبد و بدبختی انسان ناشی از این است که نفس اماره او هرگز سیر نمیشود و حرص شهوت پرستی اش حد معین ندارد من بمردم میآموزم که جلوی نفس اماره را بگیرند و این کار رااز کم خوردن شروع کنند وقتی انسان کم خورد کمتر میخوابد وهنگامیکه کم خورد کمتر احتیاج به جیفهٔ دنیادارد و بهمان نسبت نفس اماره کمتر دستخوش شهوات میشود و من بمردم میگویم اولین قدم که در راه رستگاری خود برمیدارید بایدکم خوردن باشد .

گفتم آفرین بر تو ای نیك مرد من این موضوع را در خودآزموده ام هرموقع که بخواهم کمتر بخوابم و زیادتر کارکنم کمتر غذا میخورم . مرشد خانقاه اردبیل گفت بعد از این دستور ، من بمردم توصیه می کنم که از معصیت خودداری نمایند تااین که وجود آنها بفساد خونگیرد چون آدمی هر نوع خود را تربیت کند بهمان شکل رشد میکند اگر در صدد برآید که خود را از معاصی دور نگهدارد خوی او طوری تربیت میشود که نمی تواند مرتکب گناه گردد و هرگاه خود را بدست معاصی بسپارد طوری می شود که بدون گناه کردن نمی تواند زندگی نماید و بعقیده من بعداز کم خوردن کلید رستگاری پرهیز از معاصی می باشد .

گفتم ای نیك مرد این گفته تورا نیز تصدیق می نمایم ومن خودآزموده ام که هر کس

بخواهد رستگار شود باید ازگناهان بپرهیزد بعد اسم اورا پرسیدم : مرشد خانقاه جواب دادکه نامش صدرالدین است . من از صفای نفس آنها لذت بردم و قبل از اینکه از اردبیل حرکت کنم چهار قریه ازقراء سلطان احمد راکه بعداز مرگ او بمن تعلق یافت وقف خانقاه اردبیل کردم .

چون در آمد قراء مزبور زیاد بود میدانستم که وضع زندگی سکنه خانقاه بهتر خواهد شد .

در موقع توقف در اردبیل دو چیز دیگر دیدم یکی سنگی در خارج شهر باسم سنگ باران که سکنه اردبیل بمن گفتنداگر آن سنگ رادرفصل باران یعنی پائیز تا بهار از خارج شهر بدرون شهر بیاورند و درمیدان مرکزی جا بدهندباران شروع خواهدشد و بعد از اینکه سنگ رااز شهر خارج کنند باران قطع میگردد. در ایام توقف من در اردبیل گفتم که فصل پائیز بود چند بار سنگ راازخارج بمیدان مرکزی آوردند وهمین که سنگ درآن میدان قرار میگرفت باران شروع میشد و بعداز اینکه سنگ را از آنجا بخارج شهر می بردند باران قطع میگردید .

من از حکمت آن کار اطلاع حاصل نکردم ومردم شهرهم نتوانستند بمن بگویند که درآن سنگ چه کیفیت هست که ورود وخروج آن سبب آمدن باران و قطع آن میشود.

موضوع دیگر که دراردبیل سبب تعجب من شد این بودکه نیمه شب تومان باشی (نصرت التون)فرماندهٔ سربازانی که سلطان سلیمان پادشاه روم(عثمانی) بکمك من فرستاده بود بمن اطلاع دادکه اردوگاه او مورد حمله موش‌های بزرگ و وحشت آورقرارگرفته است و چند موش هم برای من فرستاد تامن به‌بینم موشهائی که باردوگاه اوحمله کرده‌اند چگونه هستند. تومان باشی حق داشت که می‌گفت آن موش‌ها وحشت‌آور می‌باشندزیرا هرموش ببزرگی یك بچه‌گربه بود .

من حیرت کردم که چگونه موشهای مخوف اردوگاه سربازان روم را مورد حمله قراردادند، اماوارد اردوگاه سربازان ماکه وسیع‌تر بود نشدند تا روز بعد این موضوع برای من روشن نشد. اماوقتی روزدمیه اردبیلی‌ها علت حمله موشهارا به‌اردوگاه سربازان

روم برای من بیان کردند .

غذای سربازان روم در سفر عبارت است ازگندم پخته که قبل از مسافرت با دوغ طبخ می‌کنند و درآن مقداری از علف آویشن کوهی می‌ریزند تا اینکه خوش طعم شود اما سربازان روم نمیدانستند که بوی آویشن کوهی موشهای اردبیل را جلب میکند آن شب سربازان روم تاصبح باموشهای بزرگ پیکارمیکردند وآنها را می‌کشتند اما نمیتوانستند جلوی سیل تهاجم موشها را بگیرند بعد از اینکه روز دمید موش‌ها که از روشنائی می‌ترسیدند از اردوگاه رفتند اما تقریباً تمام ذخیره خواروبار سربازان روم را خوردند و تومان باشی مجبور شد که در اردبیل برای سربازانش آذوقه خریداری نماید .

من اطلاع داشتم که فصل زمستان در آذربایجان هوا خیلی سرد میشود و برودت شدید هوا قشون‌کشی و جنك را فلج میکند و شرط عقل این بودکه با سرعت خود را بوطن برسانم و زمستان را در ماوراءالنهر بسر برم پس ازآن سربازان روم را مرخص کردم که قبل از فرارسیدن زمستان بروم برگردند بهرسرباز روم سه دینار مزد وبه نصرت‌التون سیصددینار بخشیدم وازاردبیل کوچ کردم وراه قزوین وری رادرپیش گرفتم.

نقل ازکتاب « منم تیمور جهانگشا »

جانشینان تیمور :

بعد ازآنکه امیر قرایوسف و سلطان احمد جلایری از مقابل قشون امیر تیمور فرار کرده و بمصر رفتند ازطرف پادشاه مصر مورد نوازش قرارگرفته و درآنجا ماندند امیرتیمور ازاین واقعه باخبرگشت و نماینده‌ای پیش پادشاه مصرفرستاد و زندانی آن دو نفر را خواستار شد پادشاه مصر بنابه مصلحت و صلاحدید آندونفر را موقتاً مقیدساخت تا اینکه خبردرگذشت امیر تیمور منتشر شد وآنها اززندان آزاد گردیدند قرایوسف از مصر بدیار بکر آمده و سلطان احمد نیز ببغداد و از آنجا بآذربایجان آمد و صاحب نفوذ گشت میرزا ابوبکر پسر میرانشاه بن تیمور که در اغلب ولایات غربی حکمرانی می‌نمود خبرآمدن سلطان احمد جلایر را شنید با عجله بآذربایجان آمده و تبریز راگرفت سلطان احمد پس از مختصر جنگی شکست خورده و ببغداد گریخت در همین موقع میرزا ابوبکر با قرایوسف ترکمان جنگ کرده و شکست خورده فرار

نمود سپس ازولایات دیگر ایران سپاه جمع نموده عازم آذربایجان وجنگ با قرایوسف ترکمان گردید، ولی این مرتبه نیزشکست یافته میرانشاه بقتل رسید و حرم او بدست قرایوسف اسیرشد، ولی امیر ترکمان با کمال احترام با آنها رفتار نمود و آذربایجان کلا بدست قرایوسف ترکمان افتاد .

میرزا شاهرخ پسرامیر تیمور حکومت اکثر نقاط ایران را در دست داشت برای لشگرکشی بآذربایجان سپاهی در حدود دویست هزار نفراز تمام شهرهای ایران جمع آوری کرده و در سال ۸۲۳ از هرات بطرف آذربایجان حرکت نمود .

ابتداء قاصدی پیش امیر قرایوسف ترکمان فرستاد ولی امیر ترکمان نه‌تنها به پیغام شاهرخ جواب خشن داد بلکه نماینده میرزا شاهرخ راهم بحبس انداخته ، خود باسپاه بی‌شمار بمقابله شتافت ودر یك حمله سلطانیه و قزوین را بدون جنگ بتصرف درآورد شاهرخ از پیشروی امیر قرایوسف بوحشت افتاد .

در همین موقع بشاهرخ خبر رسید که امیر قرایوسف در گذشته و سپاه او پراکنده شدند .

میرزا شاهرخ بطرف آذربایجان حرکت نمود وآنجا را بتصرف در آورد سپس اطلاع یافت که پسران قرایوسف :اسکندر میرزا وجهانشاه قصد جنگ دارند شاهرخ در صدد جنگ با پسران قرایوسف بر آمده و در مدت سه روز جنگ ، نتیجه برای طرفین معلوم نبودولی‌روز چهارم سپاه شاهرخ ،قشون ترکمان را شکست داده وغنیمت زیادی بدست تیموریان افتاد بعد از مراجعت شاهرخ ازآذربایجان میرزا اسکندرپسر قرایوسف بار دیگر درآذربایجان صاحب قدرت شده و شاهرخ ناچاراً دوباره ازهرات عازم آذربایجان‌گردید و تبریزرا تسخیر نمود و پس از سه روز زدو خورد قشون‌میرزا اسکندر منهزم گردید خود او گریخت میرزا شاهرخ وارد سلماس گردید در اینجا ابوسعید پسرقرایوسف بخدمت شاهرخ‌رسید اظهارانقیاد نمودشاهرخ پس ازگذرانیدن فصل زمستان بپایتخت خود مراجعت نمود.

در سال ۸۳۸ میرزا شاهرخ شنید که اسکندر میرزا باردیگر آذربایجان را

بتصرف درآورده با سپاهی عظیم بطرف آذربایجان در حرکت آمد اسکندر میرزا که خبر آمدن شاهرخ را شنید فرارکرده و خود را از نظرها غائب ساخت بار دیگر آذربایجان بتصرف شاهرخ درآمد، شاهرخ بدربارسلطان مراد پادشاه عثمانی پیغام فرستاد که اسکندر میرزا راکه هر چندی مزاحم نواحی آذربایجان میشود دستگیر نموده و بهرات بفرستد شاهرخ پس از آنکه زمستان را در قراباغ بسر برد در سال ۸٤۰ بمقر سلطنت خود برگشت در این اثناء خبر قتل اسکندر میرزا بدست پسرش قبادباورسید.

ابو سعید گورگانی که پس از میرزا شاهرخ به تخت نشسته بود بعزم سرکوبی ترکمانان که پس از کشته شدن میرزا جهانشاه و پسرش میرزا پیربداق بدست امیر - حسن بیگ آق قویونلو تمام ولایات آذربایجان را گرفته بود از خراسان متوجه ایالات غربی شد.

امیرحسن بیگ (اوزون حسن) ازابوسعید تقاضای صلح نمود، ولی سلطان بزیادی سپاه خویش مغرورگشت خواهش او را نپذیرفت.

عده‌ای ازقوای ابوسعید بواسطه سرمای زیادوکمی آذوقه تلف شدند، دراین‌موقع امیرحسن بیگ نیز براو حمله‌کرد.

قشون ابوسعید شکست خورد این مرتبه سلطان از امیرحسن تقاضای صلح نمود چون مورد قبول واقع نگشت فراراختیار نمودتاآنکه بدست‌پسرامیرحسن گرفتارگردید.

امیرحسن او را بیادگار محمد سپرد. او هم بقصاص جدهٔ خود ابوسعید را بقتل رسانید. سپاه ابوسعید پراکنده شدند بعد از کشته شدن ابوسعید یادگار محمد بعزم تسخیرخراسان باسپاهی گران‌ازآذربایجان‌حرکت نمود ابتداء بگرگان حمله برد، نخست از سلطان حسین فرمانروای گرگان شکست خورد. در نبرد دوم قشون سلطان حسین‌را پراکنده ساخت و خود سلطان حسین گریخت و خود را بهرات رسانید در هرات شنید که یادگار محمد او را دنبال میکند. ناچار خطبه و سکه رابنام اوگردانید چون دید نمی‌تواند با او روبروشود بسمرقند فرارکرد. یادگار محمد بهرات وارد شده و آنجا را تصرف نمودولی‌سلطان‌حسین دوباره تهیه‌قوای دیده‌شبانه بخوابگاه اورفته واورادستگیر ساخته و بقتل رسانید.

بخش پانزدهم

ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو :

بعد از امیر تیمورگورگانی وجانشینان وی دو دسته از تراکمه در ولایات غربی دم‌از استقلال زده واهمیت یافتند، یکی موسوم به‌قراقویونلو (وجه تسمیه‌آن اینست‌که روی پرچم‌های خودشکل‌گوسفند سیاه نقش میکردند) ودسته دوم موسوم به‌آق‌قویونلو (این دسته روی پرچم خود شکل‌گوسفند سفید را نقش میکردند) .

ترکان قره‌قویونلو ۷۸۰ - ۸۷۳ هجری :

امرای معتبر قراقویونلو چهار نفرند که درآذربایجان بسروری مشغول بودند . بایرام خواجه که جداعلی این طایفه می‌باشد پس از در گذشت سلطان اویس حکومت را در دست داشت و قرامحمد از امرای معتبرسلطان احمد ایلخانی بود ، سلطان احمد دختر او را بعقد خود درآورده و ریاست قراقویونلو متعلق باو بود چنانکه درحمله‌امیر تیمور بآذربایجان‌گفته شدسلطان احمد جلایر(ایلخانی) وامیرقرایوسف ترکمان بجانب بلاد روم و از آنجا بمصر روآورده بخدمت امیرفرج رفتند . چون امیر تیمور راجع بدستگیری‌آنها بامیر فرج‌پیغام فرستاد باین‌جهت‌امیرفرج این‌دوامیر را بحبس‌انداخت ولی همین‌که خبردرگذشت امیر تیموربمصررسید ملك فرج‌آن دونفر راآزادکرد وامیر قرایوسف باپانصد سوارازیاران خود ازملك فرج اجازه مراجعت دریافت داشته ، بصوب آذربایجان‌آمد وازمصرتاکنار فرات با۱۸۰کوتوال‌قلعه جنگیدودرتمامی منصورگشت .

امیرقرایوسف بکمك ملك شمس الدین حکمران دیاربکر بحدودوان دست اندازی کرد و تمامی ایل تراکمه باوپیوسته باین ترتیب قلعه ادنیك را بتصرف در آورد .

چون میرزا ابوبکر پسرمیرانشاه بن امیرتیمور حکومت آذربایجان را داشت از نفوذ و قدرت امیرترکمان آگاه شد بجنگ با او اقدام نمود لکن بی سبب فرار کرده و شکست برقشونش واردآمد امیرقرایوسف او را دنبال کرده در سال ۸۰۹ باشوکت تمام وارد تبریزگردید و بعدل و داد اقدام نمود .

بار دیگر بامیرزا ابوبکر و میرانشاه جنگ کرد و درآن معرکه میرانشاه بقتل رسید و میرزا ابوبکر بطرف کرمان فرارکرد باین ترتیب تمامی آذربایجان بتصرف قرایوسف درآمد سلطان احمد حاکم بغداد جهت جنگ باقرایوسف بطرف آذربایجان حرکت نمود، ولی درجنگ شکست خورده، دستگیرشده و بقتل رسید وحکومت بغداد به پسردیگر قرایوسف یعنی محمد شاه رسید .

قرایوسف پس از تسخیرآذربایجان شیخ ابراهیم والی شیروان را بقید اطاعت خود درآورد سپس درسال ۸۱۶ بطرف عراق عجم حرکت کرد، سلطانیه ،قزوین و ساوه راضمیمه متصرفات خودساخت چنانکه‌دیدیم که‌میرزا شاهرخ ازخراسان بقصدسرکوبی امیرترکمان بطرف آذربایجان روان شد چون نزدیك سلطانیه رسید از تهور و شجاعت قرایوسف و زیادی سپاهیان اوآ گاه شد ترس بروجودش مستولی گشت در حالیکه عدهٔ سپاهیان میرزا شاهرخ که ازتمام‌صفحات ایران‌جمع کرده بود بدویست هزارتن میرسید دستور داد جماعتی از حافظین قرآن ۱۲ هزار بار سوره (انافتحنا) ختم کردند .

در این ضمن قرایوسف سخت مریض شده روز پنجشنبه ۷ ذی‌قعده سال ۸۲۳ پس از ۱۴ سال‌وکسری فرمانروائی درگذشت . پس ازدرگذشت امیرقرایوسف پسرش امیراسکندر میرزا برسریرفرمان‌روائی نشست . میرزاشاهرخ درسال ۸۳۲ ازتمام‌نقاط ایران سپاه‌تهیه دید و بسلطانیه‌آمد پس از مدتی زد وخورد شکست برسپاه امیراسکندر افتاده منهزماً فراری گشت . میرزاجهانشاه برادرامیراسکندر بسلطان تیموری پناهنده شده و ازطرف وی در سال ۸۴۰ بحکومت آذربایجان منصوب گردید پس از کشته شدن امیراسکندر

حکومت فارس و کرمان و عراق بامر سلطان تیموری ضمیمه متصرفات میرزا جهانشاه گردید ، پسر بزرگترخود را بنام میرزا پیر بداق به‌نیابت بولایت فارس فرستاد جهانشاه درنتیجه زد وخوردی طبرستان‌وگرگان را متصرف گشت پس از درگذشت شاهرخ‌میرزا بخراسان عزیمت نمود و هرات را بتصرف درآورد ولی بجهت شورشی‌که درآذربایجان ایجادگشته بود بناچاربا‌امرای تیموری صلح‌کرد .

درسال ۸۶۳ به‌تبریز برگشت و بدخواهان را از بین برد در سال ۸۷۲ با امیر حسن‌بیك (اوزون حسن)آق‌قویونلو که دشمن دیرینه این خانواده بود جنگ کرده و بدست اوکشته شد. پسرش امیرحسینعلی شاه برای‌انتقام خون پدرش برعلیه امیر حسن بیگ اقدام‌نمودولی نتیجه‌ای‌نگرفت ودرسال۸۷۳ درگذشت بافوت او سلسله‌ترکمانان قراقویونلو از بین رفت .

ترکمانان آق قویونلو :

این سلسله از عهد امیر تیمور صاحب قدرت و نفوذی شده بودند مؤسس دولت اینها قراعثمان نام داشت که از طرف صاحبقران بحکومت ارمنستان و بعضی شهرهای دیگر منصوب شده‌بودبعداز امیرتیمور دستگاه سلطنتی برای‌خود ترتیب داد ودیاربکر را مرکز عملیات خود قرار داد و از طرف مشرق باترکان قراقویونلو همسایه شدند .

۱ ـ امیر حسن بیك :

مردی مدبر زیرك و شجاع بود بردو شهریار آخری قراقویونلو (میرزاجهانشاه وپسرش امیر حسینعلی شاه) غالب گشته سلسله آنها را از میان برد وبراغلب شهرهای آذربایجان وکردستان تسلط یافت و صاحب نفوذگشت با همه باعدل وداد رفتارمیکرد وبخاندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی ارادت زیادنشان میداد، این پادشاه در سال ۸۸۲ هـ پس از ۱۲ سال سلطنت در گذشت .

۲ ـ سلطان خلیل :

سلطان خلیل پسرامیر حسن بیگ درزمان حیات پدر حکومت فارس را داشت بعد از فوت پدر به تبریزآمده و برمسند فرمانروائی نشست سلطان خلیل بواسطه سوء

تدبیری که داشت نتوانست ارکان دولت را باخود متحدکند وهمه ازاطراف او پراکنده شده و بخدمت سلطان یعقوب برادر وی بدیار بکررفتند،این شخص پرچم مخالفت بر-ضد برادر برافراشته بطرف آذربایجان روان شد در جنگی که در نزدیکی تبریز بین دو برادر اتفاق افتاد سلطان خلیل کشته شد .

۳ ـ سلطان یعقوب :

پس ازآنکه به برادر خود غالب گردید با شوکت تمام واردتبریز شد و بعدل و انصاف رفتار کرد و در ترویج دین اسلام سعی بسیار نمود در اواخر زندگانیش بسلطان حیدرصفوی تغییر عقیده داده و بکمك شیروان شاه قشونی برضد سلطان حیدر فرستاد باین ترتیب سلطان حیدر کشته شد ودو پسر او یعنی ابراهیم واسمعیل را در قلعه استخر فارس محبوس گردانید ، مدت سلطنت سلطان یعقوب ۱۳ سال بوده و در سال ۸۹۶ ه در گذشت .

۴ ـ سلطان بایسنقر :

پسر سلطان یعقوب بعد ازپدر بنا بمصلحت عده‌ای از امراءآذربایجان بحکومت رسید و با مسیح میرزا پسرامیر حسن بیگ جنگ کرده واو را دستگیر وبقتل رسانید بعد با رستم بیگ نوه امیرحسن جنگ نمود، در این نبرد شکست خورده و بشیروان فرار کرد .

از پدر زن خود شیروانشاه کمك گرفته به تبریز برگشت. رستم بیگ نیزپسران سلطان حیدر را از حبس نجات داده و سلطان ابراهیم[1] پسر بزرگتر سلطان حیدر را بجنگ بایسنقر فرستاد در جنگی که رخ داد بایسنقر کشته شد .

۵ ـ رستم بیگ :

رستم بیگ همین که بربایسنقر غلبه یافت تو همی از سلطان ابراهیم بر خاطر گذراند باین جهت او را در فاصله بین اردبیل و تبریز در سال ۸۹۸ ه بقتل رسانید و خودش نیز در سال ۹۰۳ بحکم احمد پادشاه مقتول گردید .

۱ـ در بعضی کتب اسم پسر بزرگ سلطان حیدر علی نوشته شده است)

۶ ـ احمد پادشاه :

در اوان جوانی از قراباغ فرار کرده نزد پادشاه عثمانی رفته و یکی از دختران او را بعقد خود در آورده بود پس از مدتی بکمك سلطان عثمانی بآذربایجان آمده بر پسر عم خود غلبه یافت و باشکوه تمام وارد تبریز گشت با مردم بمهربانی رفتار میکرد ولی پس از چندی در جنگ باکسان خود کشته شد .

۷ ـ میرزا محمد :

نوه امیرحسن بیگ بعد از احمد پادشاه صاحب نفوذ گشت از مرکز حکومتی خود (یزد) به تبریز آمده و در سال۹۰۴ قمری در جنگ باسلطان مراد مقتول گردید.

۸ ـ الوند میرزا :

که پس از قتل احمد پادشاه بدیار بکر فرارکرده بود آنجا صاحب نفوذ شده بآذربایجان برگشت با سلطان مراد صلح نموده وارد تبریز گردید ولی در همین ایام شاه اسمعیل صفوی صاحب قدرت شده (پسر سلطان حیدر) بآذربایجان روی آورد پس از آنکه بیست هزار تن سپاهیان الوند میرزا را شکست داد، الوند میرزا را بطرف ارزنجان فراری ساخت و پس از مدتی در همین شهر بدرود زندگی گفت ،آخرین امیر آق قویونلو سلطان مراد می باشد که حکومت فارس و خوزستان وعراق را داشت با۷۰ هزارسپاهی بجنگ شاه اسمعیل صفوی آمد ولی شکست خورده از ایران خارج گردید و بخدمت سلطان سلیم پادشاه عثمانی رفت پس از مدتی در سال ۹۲۰ درگذشت .

بخش شانزدهم

آذربایجان در دوره سلاطین صفویه

شاه اسماعیل :

شاهزاده اسمعیل در سن ۱۳ سالگی در سال ۹۰۵ قمری از گیلان (لاهیجان) باتفاق ۷۰ نفر باردبیل آمد و از اردبیل با ۱۵۰۰ نفر از صوفیان طرفدار او بقراباغ رفت پس از تصرف این نواحی مریدان او به۷هزار نفر رسید شاه اسماعیل بکمک این جماعت عزم تسخیر شیروان ومحاربه با شیروانشاه قاتل پدر خودرا نمود شیروانشاه با بیست هزار نفر سواره وچند هزار پیاده بمقابله او آمد پس از مختصر جنگی شیروان شاه کشته شدو بقیه سپاهیان امان خواستند شاه اسمعیل پس ازضبط خزائن شیروانشاه مدتی در محمودآباد اقامت داشت تا اینکه خبر هجوم الوند میرزا آق قویونلو را شنید .

فتح تبریز :

الوند میرزا که در تبریز به تخت نشسته و تمام ولایات غربی ایران را درتصرف داشت یکی ازسرداران خود بنام امیر عثمان را جهت سرکوبی شاه اسمعیل به نخجوان فرستاد ولی این دسته موفق به شکست شاه اسمعیل نگردیده و امیرعثمان کشته شد و سپاهیانش پراکنده گردیدند .

الوند میرزا ازشنیدن این شکست خشمگین شده با سی هزار سپاه بمقاتله لشگر قزلباش شتافت(۹۰۷)سپاه قزلباش بااینکه بیش ازهفت هزار تن نبودند برسپاه تراکمه حمله برده جمعی را مقتول و بقیه را فراری دادند، الوند میرزا بارزنجان گریخت شاه

شاهزاده اسمعیل صفوی باشوکت تمام به تبریز وارد شده برسریر سلطنت جلوس نمود و خود راشاه اسمعیل نامید، دستورداد که برفراز منابر خطبه بنام ائمه‌اثنی‌عشر بخوانند و درروی سکه ها عبارت لااله‌الاالله نقش نمایند باین ترتیب مذهب شیعه بار دیگر قوت‌گرفت وآشکارا در مساجد و منابر از مدایح و مناقب حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام و اولاد اوسخن میراندند .

باین ترتیب ازسلسله صفویه‌که۱۲تن بپادشاهی رسیده و مدت ۲۵۰سال درایران سلطنت‌کرده‌اند به‌پیروی از دین مبین اسلام وتقویت جماعت شیعه قیام نموده‌اند .

جنگ چالدران

نبرد شاه اسمعیل صفوی باسلطان سلیم عثمانی و علل جنگ :

پسر عموی سلطان سلیم بعنوان بایزیدسوم ادعای خلافت می‌نمود و سلطان‌سلیم عثمانی را غاصب میدانست که حق اورا پایمال‌کرده وچون قدرتی نداشت بدربارایران پناهنده شده بود ، سلطان سلیم نامه زیر را بزبان فارسی برای پادشاه صفوی نوشت :

(ازطرف سلطان بن‌سلطان والخاقان‌ابن‌الخاقان‌الملك المعظم‌سلطان سلیم‌خطاب بصوفی عالیمقام‌اسمعیل بزرگ پادشاه ایران واما بعدآن برادرکامگار بداندکه‌دراین‌اوقات پسر عموی‌مارا کراهتی‌ازسکونت‌درخاك وطن حاصل‌شده‌وآنجارا ترك‌کرده وعازم‌آذربایجان گردیده و بطوریکه بما اطلاع رسیده در تبریز بسر می‌برد و چون حضورش در اینجا ضروری می‌باشد و دریغ است‌که ازلیاقت وشجاعت پسرعموی عزیز استفاده نشود ازآن برادرکامگار میخواهیم‌که او را ازآذربایجان معاودت بدهد و بسپارد تاوی را درسرحد کشورما بکارگذاران تحویل بدهند. تااینکه مودت همیشگی بین ماوآن برادرکامگار بجا بماند) .

شاه اسمعیل ازوصول این نامه‌متأثر شدزیرا تحویل پناهنده برخلاف رسم‌میهمان‌داری و برخلاف قواعد سیاسی وپناهندگی بود لذادرجواب پادشاه عثمانی نامه‌ای‌نوشت که مضمونش ازاین قرار بود :

(نامه‌آن برادر کامگارکه حاکی ازمژده سلامتی او بودرسید و باعث خرسندی زیادشد واما در خصوص پسرعموی‌آن برادر کامگارکه اینك میهمان ماست و درایران



شاه اسماعیل صفوی

بسر می برد باید قدری صحبت کرد درگذشته بسیار اتفاق افتاده مقصرینی‌که باید به‌ مجازات شرعی یا عرفی برسند از ایران گریخته وبه عثمانی پناهنده شده‌اند وما چون میدانستیم‌که قاعده پناهندگی محترم است هرگز ازآن برادر کامگار یاپدر خلدآشیان او نخواستیم که آن ها را تحویل ما بدهد علیهذا اینك هم انتظار داریم که آن برادر

این عکس ازروی تصویرحقیقی شاه اسماعیل صفوی که درحال حیات وی آنرا نقاشی نموده اند عکس برداری شده .

کامگار از ما نخواهد که برخلاف رسم میهمان نوازی و قاعده پناهندگی سیاسی رفتار کنیم و میهمان عزیزی راکه بماپناهنده شده است تحویل بدهیم) .

وقتی نامه بسلطان رسید خشمگین شده یك نامه تند بزبان فارسی بشاه اسمعیل نوشت‌که این دو بیت فردوسی را درآن گنجانیده بود :

پلنگ ژیان ارچه باشد دلیر		نیارد شدن پیش چنگال شیر
تو راکهتری‌کار بستن نکوست		نگه‌داشتن برتن خویش پوست

شاه اسمعیل از دریافت نامه متأثر شد در جواب نامه‌ای بسلطان سلیم نوشت که دارای اشعار زیر از شاهنامه بود :

ندانی‌که ایران نشست من است		جهان سربسر زیر دست من است
توزان مرزیك رش منه پیش پای		چوخواهی که پیمان بماند بجای

حقیقت این بودکه سلطان سلیم مسئله پناهنده شدن با یزید سوم را بهانه‌ساخت او مدتی بودکه فکر تصرف تمام‌کشورهای اسلامی را در خاطر می‌پرورانید ومیخواست از دنیای اسلام یك امپراطوری واحد بوجود بیاورد و خود او امپراطورآن باشد بدین جهت سلاطین عثمانی سپاه (ینی چری) را طوری تربیت میکردند که جز جنگ هیچ چیز نمی‌توانست‌آنها را مشغول‌کند تعلیم وتربیت یك سرباز زبده و برجسته ینی‌چری پانزده سال‌طول میکشیدسلاطین‌عثمانی‌پانزده‌سال سربازان ینی‌چری راتربیت‌میکردند که بتوانند پانزده سال دیگر از وجودشان در جنگ ها استفاده کنند .

هریك ازسلاطین عثمانی‌که زیادتر جنگ میکردند محبوب سربازان ینی‌چری بود وآنهائی که میل بجنگ وخون ریزی نداشتند مورد نفرت آنان قرار میگرفت .

ملل گذشته میگفتند، سه چیز علاج ندارد :

اول سیل ، دوم زلزله ، سوم ینی چری .

در بعضی از جنگها تنها اسم سربازان مزبور و مشاهده اونیفورم ینی‌چری ها کافی بودکه دشمن میدان را خالی‌کند و فرار را بر قرار ترجیح دهد .

سلطان سلیم برای حمله بایران نقشه‌ای طرح نمود که نخست شایع سازد که سلطان عثمانی‌قصد مسافرت بکشورهای بالکان را داردوازاین‌رو ازآمادگی شاه‌اسمعیل

بکاهد و او را غافلگیر نماید .

بر اثر خدعه سلطان شاه اسماعیل طوری آسوده خاطر شدکه بخان محمداستاجلو والی دیار بکر نوشت که قصددارد بکردستان و لرستان مسافرت کند ومیل دارد که در آن مسافرت خان محمد استاجلو با او باشد و دستور داد که دو هزار سرباز از ساخلوی دیاربکررا در محل بگذارد وامورآن ایالت را بمعاون خودمحول کند با تمام سربازانی که دارد بآذربایجان بیاید تا اینکه از نیروی زبده و ورزیده او در کردستان ولرستان استفاده کند .

وقتی سلطان سلیم شنید که شاه اسمعیل استاجلو را احضارکرده بمشاور نظامیش گفت احضار این مرد سبب میشودکه دروازه دیاربکر بروی من بازگردد من ازاستاجلو بیش از پنجهزار سرباز دلیر حساب می برم .

شاه اسمعیل با احضار استاجلو مرتکب یك اشتباه بزرگ شد آنهم اشتباهی که هرگز جبران نگردید .

سرمای شدید زمستان سپری گردید بهار فرا رسید سلطان سلیم در ایران چندین جاسوس وکبوترخانه داشت جاسوسان او بوسیله کبوتر اخبار خود را بخوی میفرستادند واز آنجا بعثمانی میرسید سلطان سلیم بزودی از وقایعی که در آذربایجان اتفاق میافتاد مستحضر میگردید .

سلطان قشون خود را به سه قسمت تقسیم کرد قسمتی را مأمور اشغال دیاربکر نمود و قسمت دیگر را مأموریت دادکه قره باغ را تصرف نمایند، خود باقسمت سوم از شمال دریاچه وان گذشته، راه آذربایجان را پیش گرفت . دردیار بکر دو هزار سرباز قزلباش مدت ۱۲ روز در مقابل نیروی بیست و پنج هزار نفری سلطان مقاومت کردند .

از دو هزار نفرقزلباش ۱۲۰۰ تن مقتول و مجروح گردیده و دیار بکر بدست نیروی عثمانی افتاد .

سلطان اشغال دو ایالت قره باغ و دیار بکر را امور جزئی میدانست و دستور داده بودکه پس از فتح قره باغ و دیار بکر درآذربایجان باو به پیوندند .

محمد قره‌باغی‌والی قره‌باغ همینکه ازورودقشون عثمانی بقره‌باغ اطلاع حاصل کرد تمام خوانین محلی‌را جمع‌آوری‌کرد وگفت عثمانیها شاه ایران‌را غافلگیر کردند موقعیکه شاه اسمعیل درآذربایجان نیست مبادرت بحمله نمودند ما باید جلوی‌آنهارا بگیریم و نگذاریم سرزمین اجدادی ما که قسمتی از خاك ایران است بدست عثمانیها بیفتد . والی قره‌باغ در اندك مدتی ۱۵ هزار سرباز عشایر گردآورد، سلاح سربازان عشایر عبارت بود از اسلحه آن زمان غیراز شمخال و توپ (شمخال ـ تفنگ سرپر که مدت ده دقیقه طول داشت تا پرشود) .

یونس‌اورخان سردار عثمانی‌وقتی خود را درمقابل یك قشون واقعی ازسربازان عشایر دید فوری شورای نظامی تشکیل دادکه‌آیا مبادرت بحمله نماید یا اینکه‌منتظر دستورسلطان باشد، قبل ازاینکه مجلس مشاوره تمام شود اورخان بافسران قشون خود گفت‌که هرمین باشی بعداز مراجعت بواحد خود بیست تن داوطلب مرگ تعیین نماید وآنها را نزد اورخان بفرستد ستون مأمور قره باغ ۲۵ هزار تن بود لذا تعداد ۵۰۰تن داوطلب مرگ دور اورخان جمع‌شد اورخان خطاب بآنها گفت شما باید درموقع‌حمله‌ما جان خودرا فدای‌همقطاران خودکنید وراه را برای‌آنها بگشائید ولی‌مرگ شماحتمی نیست هر یك از شما یك جوال (گونی) در دوش خواهید داشت که پر خواهد بود از کوزه های پراز باروت دارای چهار پاره هرکوزه دارای فتیله ایست شما بایدکوزه‌هارا یکی پس از دیگری از جوال خارج کنید و پس از اینکه فتیله‌آنرا آتش زدیدبطرف دشمن پرتاب نمائید .

سربازان عثمانی ساعتی بعد از نیمه شب بدون شیپور از خواب بیدار شدند و خود را آماده نبرد کردند ساعتی قبل از سپیده دم حمله سربازان عثمانی علیه عشایر قره باغ آغاز گردید .

سربازان داوطلب مرگ پیشاپیش پیاده نظام وارد مواضع عشایر گردید از چپ و راست کوزه های پر از باروت و چهار پارهٔ خود را بروی مدافعین انداختند عشایر قره‌باغ از آن سلاح غیر منتظره حیرت نمودند و سربازان داوطلب مرگ موفق شدند

در قلب سپاه عشایر یك دالان طولانی بگشایند و پیاده نظام عثمانی وارد قلب سپاه عشایر گردید .

صولت ایناللو فرمانده قشون عشایر بلافاصله بعد از حمله قوای عثمانی دستورداد که مشعل‌ها را روشن نمایند صولت ایناللو دریافت که هرگاه فوری تصمیم نگیرد جبهه عشایر شکافته خواهد شد لذا دستور حمله عمومی را صادر کرد وقتی حمله عشایر آغاز گردید در جوال اکثر آنها بیش از دو الی سه خمپاره وجود نداشت جنگ تن به تن با سرعت آغاز گردید بزودی تبدیل به یك نبرد بسیار وحشتناك شد زیرا تمام واحدهای نظامی عثمانی و تمام عشایر وارد صحنه پیکار شدند و طلیعه صبح بود که ۲۵ هزار عساکر عثمانی و ۱۵ هزار عشایر ایرانی با شمشیر و نیزه و تبر بجان هم افتادند طرفین طوری در هم ریخته بودند که هیچ کدام از فرماندهان نمی توانست میدان جنگ را کنترل نماید .

صولت ایناللو چند تن از بزرگان را بعقب جبهه فرستاد تا اینکه عده‌ای دیگر ازمردان عشایر را برای کمك بمیدان جنگ بیاورند، یکساعت بعدازظهر نیروی امدادی عشایر متشکل از ۲۵۰۰ تن بمیدان جنگ رسیدند ورود این عده تازه نفس بمیدان در اوضاع جنگ مؤثر واقع گردید و سربازان عشایر قدرت روحی پیدا کردند و پی‌در پی مبادرت بحمله نمودند .

اورخان پیش بینی کرد که ممکن است بعد از آن عده، دسته دیگری از مردان عشایر بکمك دوستان خود بیایند ازطرفی عشایر طوری حمله کردند که اورخان انتظارش را نداشت این بود که فرمانده عثمانی فرمان قطع تماس با دشمن را صادر نمود .

سربازان تازه نفس خواستند که سربازان عثمانی را تعقیب نمایند ولی صولت - ایناللو مانع گردید .

تلفات نیروی عثمانی و قوای عشایر در این جنگ یکروزه خیلی سنگین بود از ۱۵ هزار قوای عشایر هفت هزار تن مقتول و مجروح شده بودند از نیروی عثمانی ۹ هزار نفر مقتول و مجروح بود .

اورخان از نتیجه جنگ بی‌اندازه متأثر بود و نمی‌توانست که چگونه خبر شکست و عقب نشینی خود را بسلطان گزارش دهد ممکن است سلطان فرمان قتل او را صادر نماید (سلطان سلیم پس از اطلاع از شکست اورخان او را تا درجه مین باشی تنزیل درجه داد).

خبر حمله سلطان سلیم را در همدان بشاه اسماعیل که عازم سنندج بود دادند شاه بعد از اینکه نامه پیک خوانده شد خطاب باطرافیانش چنین گفت مسافرت ما بکردستان براثر این واقعه موقوف گردید باید برگردیم و با سرعت خود را به تبریز برسانیم و بسلطان سلیم بفهمانیم که ایران همچنان جای شیران است وما می‌توانیم کسانی را که برخلاف رسم جوان مردی بدون اعلان جنگ بما حمله‌ور میشوند برسر جای خود بنشانیم.

شاه فرمان هائی برؤسای عشایر صادر کرد در فرمان خود امر نمود هر قبیله که براه بیافتد باید هزینه یك ماه خود را برداشته و سربازان عشایر مایحتاج خود را با پرداخت بهای آن خریداری نمایند. در تبریز ـ میانه ـ ارومیه یکنفر فرمانده تام الاختیار از طرف شاه برای پذیرفتن سربازان عشایر تعیین خواهد شد.

و هر کدام یك نفر معاون خواهند داشت که باامور مالی سربازان عشایر آن منطقه رسیدگی نمایند.

شاه اسمعیل بعد از اینکه ازمسئله تجمع قوای عشایردرمراکز سه‌گانه وبوجود آوردن چاپارخانه ها فراغت حاصل کرد از همدان براه افتاد وراه تبریز را پیش گرفت و تا آنجا که ممکن بود سواران عشایر را که در سر راهش قرار داشتند با خود به تبریز برد بعد از اینکه شاه به تبریز رسید قبل از اینکه مبادرت باقدامی دیگر بکند رؤساء و فرماندهان قشون را خواست تا این که بداند وضع قشون و ساز و برگ جنگی چگونه است فرماندهان قشون بشاه گفتند که ذخیره جنگی برای قشون ۲۵هزار نفری در صورتیکه مدت یکماه در میدان جنگ باشند کافی است ولی آذوقه و علیق بمدت سه ماه دارند در انبار های دولتی ده هزار کلاه خود (آهنی) و زره ۷۵۰ عدد خفتان و۱۵هزار شمشیرو۳۲هزارعدد نیزه وهفت‌هزارتبرزین و۵۰۰شمخال موجوداست.

شاه‌اسمعیل نخست‌قوائی بکمك عشایر قره‌باغ فرستاد. این‌قوا در نزدیکی شهرخوی بجلوداران سپاه‌عثمانی برخوردند محمدقره‌باغی‌افسری را بنام‌ابراهیم‌کوچك باپنجاه‌سوار فرستاد که رفته عده‌ای از جلوداران عثمانی را دستگیر نماید تا از آنها در موردقشون عثمانی تحقیقات بعمل‌آید.

ابراهیم‌کوچك با یازده نفر اسیر برگشت.

اسرای عثمانی درمورد قوای سلطان‌سلیم اطلاعات‌کافی دراختیار محمد قره‌باغی گذاشتند وگفتندکه قوای‌سلطان درحدود دویست هزار نفرودارای ۳۰۰قبضه‌توپ‌میباشد.

فرمانده کل خود سلطان سلیم می‌باشد. و فرمانده ارتش افسری بنام قولتای می‌باشد مردی متهور و بی‌باکی است. محمد قره باغی اطلاعات کاملی که شامل تعداد کل قشون: اسلحه - تجهیزات - اسامی افسران برجسته قوای عثمانی با نامه‌ای بخدمت شاه اسمعیل فرستاد.

روزیکه شاه اسمعیل باقشون خود برای جلوگیری از حمله سلطان از تبریز خارج میشد. بیست و پنج هزار سرباز داشت‌که باسربازان محمد قره‌باغی ۲۷ هزار و اندی میشدند باید تصدیق‌کرد که پادشاه صفوی مردی دلیر و باغیرت بودکه با۲۷هزار سرباز بجنگ دویست هزارسرباز دشمن رفته است.

شاه اسمعیل برؤسای قشون گفت ما اینك بجنگ میرویم ما باید فاتح شویم یا تاآخرین نفر بقتل برسیم. مرد بیش از یك مرتبه کشته نمیشود، مرگ فقط یك لحظه است ولی ننگ بی‌غیرتی تاآخرعمر باقی می‌ماند وآن ننگ بمیراث بفرزندانش‌میرسد و فرزندان هم از بی‌غیرتی پدر تا آخر عمر باید سربزیر باشند.

خان محمداستاجلو گفت: اگرفاتح نشویم من ازمیدان جنگ مراجعت‌نخواهم کرد و اسیر هم نخواهم شد چون کشته میشوم.

امیر عبدالباقی گفت: محال است من بتوانم ننگ شکست را بخانه خود ببرم بطور حتم اگر فاتح نشویم‌کشته خواهم شد.

سید محمد گفت خون من از خون جدم که در صحرای کربلا در راه دین ریخته شد رنگین تر نیست .

شاه اسمعیل گفت : من از افسران خودم کمال اطمینان را دارم . شاه اسمعیل قشون خود را به ۹ قسمت تقسیم کرد و یك قسمت از آن را تحت فرماندهی مستقیم خود قرارداد و هشت قسمت دیگر را به هشت تن از سرداران خود سپرد .

اسامی آنها از این قراراست :

۱ ـ خان محمد استاجلو . ۲ ـ امیرعبدالباقی . ۳ ـ محمد قره باغی .

٤ ـ حسن بیگ . ۵ ـ سارو بیره . ٦ ـ سید محمد قورچی .

۷ ـ امیر سید یوسف . ۸ ـ اصلان رئیس طایفه ساری قمیش .

ضمناً شاه اسمعیل فرماندهی کل ارتش ۲۷هزار نفری را شخصاً برعهده داشت .

شاه امر کرد: هرفرمانده برای خود دونفرجانشین تعیین نماید خودش نیز وصیت خود را نمود ، در صورتیکه در جنگ کشته شوم آنقسمت از سردارانم که زنده ماندند باید بعداز مراجعت به تبریز سلطنت پسرم را اعلام دارند و بنامش خطبه بخوانند.

روز یازدهم ژوئن سال ١٥١٤ میلادی مطابق سال ۹۲۰ هجری قشون شاه ایران براه افتاد و بسرزمینی رسید که موسوم بچالدران بود .که در بیست فرسخی شمال خوی واقع می باشد .

در آن روز دو قشون بهم نزدیك میشدند ، طلایه ها هرچند دقیقه یکبار خبر میدادند و افسران خود را از نزدیك شدن دشمن مستحضر میساختند . وقتی خورشید بوسط آسمان رسید درآن دشت وسیع دو قشون که هنوز سه فرسخ با هم فاصله داشتند برای اقامه نماز توقف کردند و بعد از نماز براه افتادند هنگام عصر قشون شاه اسمعیل توقف کرد . شاه و سرداران او میدانستند که از حیث قوا ضعیف تر از خصم هستند و نمی توانند حمله کنند ! وبایدانتظار حمله قشون عثمانی را بکشند ولی اطلاع نداشتند که سربازان عثمانی چگونه حمله خواهند کرد . درآن وقت دو چیز بایرانیها کمك میکرد. اول اینکه بعداز طلوع خورشید آفتاب بچشم سربازان دشمن می تابید و دیگر

آنکه تپه‌های شمالی وجنوبی مانع ازاین میشدکه سربازانِ عثمانی بتوانندقشون‌ایران را محاصره کنند .

موقع‌شب توپچی‌های عثمانی توانستند توپهای خود را تا نزدیك ایرانیها بیاورند روز بعد جنگ باشلیك توپخانه شروع شد .

مانور عثمانی‌ها این‌بودکه باشلیك سیصد توپ قشون ایران را عقب بزنند بعداز اینکه عقب نشینی‌کردندتوپها راجلو ببرند باز مبادرت به‌شلیك نمایندآنقدر این‌عمل تکرار شود تا اینکه از منطقه تپه‌ها خارج شوند ولی بحرکت در آوردن سیصد توپ سنگین‌کارآسانی‌نبودکه بتوان بزودی انجام داد .

سلطان سلیم بهتر آن‌دانست‌که فرمان حمله‌پیاده‌نظام چاووش راصادرکندهمینکه پیاده نظام بحرکت درآمد توپخانه عثمانی ساکت گردید .

سربازان پیاده نظام چاووش همه دارای خفتان چرمی بودند بیست هزار سرباز مجهز بسوی موضع ایرانی‌ها براه افتادند .

شاه اسمعیل دوتن از سرداران‌خود رابنام‌حسن‌بیگ و امیرعبدالباقی‌که‌مجموعاً قوای‌آنها پنج هزارتن بود مأمورکردکه جلوسپاه پیاده چاووش را بگیرند .

سربازان ایرانی شمخال‌چی‌های عثمانی رابسنگ فلاخن بستند وعده‌ای ازآنها را کشتند .آنگاه شمخال‌چی‌های ایرانی شلیك‌کردند . عده‌ای از طرفین‌کشته شدند . شاه روی تپه‌ای ایستاده نظر خود رامتوجه سربازان نمود مشاهده‌کردکه سربازان‌حسن بیگ و امیرعبدالباقی چون یك دیوار جاندار مقابل سپاه چاووش ایستاده‌اند حتی یك سرباز قدمی بعقب برنمیدارد سلطان سلیم‌که از مقرفرماندهی خود میدان جنگ رااز نظر میگذرانید مشاهده‌کردکه بیست هزار سرباز سپاه چاووش در مقابل نیروئی‌که‌یك چهارم‌آنها می‌باشد متوقف شده‌اند و نمی‌توانند بگذرند فرمانده سپاه را احضار نموده گفت اگر بیست هزار نفر نمی‌توانند بیك مشت عجم غلبه نمایند وآنها را جاروکنند! آنانرا بخانه‌هایشان برگردان که معجر برسربگذارند و مشغول بچه‌داری شوند .

قولتای سردارعثمانی‌گفت ای‌ظل‌الله بطوریکه می‌بینید دشمن سرسختانه‌مقاومت

مینماید نگاه کنید باوجود فشار شدید سربازان ما دیده نمیشود که یك سرباز قزلباش یکقدم عقب برود .

سلطان گفت : ما نمی‌توانیم تا شب در اینجا توقف کنیم .عده‌ای را بفرست تا از دوجناح حمله کنند .

قولتای همینکه از تپه پائین آمد فرمان دادکه سپاه قوچی متشکل از بیست‌هزار عسگر از دو جناح شمالی و جنوبی بایرانیان حمله نمایند .

شاه اسمعیل که در بالای تپه مانور قشون عثمانی را میدید در یك لحظه بنقشه سلطان پی برد و خان محمد استاجلو را با نیروی زیر فرمان او مأمور دفع حمله‌جناح شمالی نمود ومحمد قره‌باغی هم با دو هزار نفرسرباز خویش مأمورگردیدکه جلوحمله جناح جنوبی عثمانی‌ها را بگیرد .

محمد قره باغی در پشت سربازان خود چند نیزه دریك ردیف در زمین فروکرد و یك مرز بوجود آورد بسربازان خود گفت هیچیك از ما نباید از حدود این نیزه‌ها تجاوز کنیم هرافسر یا سربازکه از حدود نیزه‌ها عقب‌تر برود بی‌غیرت است قبرتمام‌ما در این منطقه است‌که می‌جنگیم ما باید حمله سربازان عثمانی را دفع نمائیم یا این که تا آخرین نفرکشته شویم .

خان محمد استاجلو فرمانده جناح شمالی ایرانیان با صدای رسای خود اشعار شاهنامه را بآهنگ رزم می‌خواند سربازان استاجلو شمشیر می‌زدند و بعضی از آنها گرز بکار می بردند .

سربازان ایرانی گرز را بدست میگرفتند و یك مرتبه خود را وسط سربازان دشمن می‌انداختند و چرخ می‌خوردندآنها درحال چرخ خوردن‌گرز را طوری بدست میگرفتند که مثل یك میله قطور افقی مقابل بدن قرار میگرفت ، وقتی وسط دشمن (گردونه) میشدند بیك ماشین مرگ آور شباهت پیدا میکردند که بهرکس اصابت‌کند وی را برزمین میاندازد، سربازان‌خصم بمناسبت سرعت‌گردش نمی‌توانستند خود را باو برسانند سربازی که بشکل‌گردونه می‌چرخید هم مهاجم بود و هم مدافع .

در جناحین با یرانیها خیلی لطمه وارد آمد برای اینکه ارزش جنگی سربازان سپاه قوچی بیش از سربازان چاووش بود سربازان قوچی با بیرحمی ایرانیان را بقتل می رسانیدند .

شاه اسمعیل روی تمام تپه‌های اطراف نگهبان گماشته بودکه اگرعثمانیها خواستند کوه را دور بزنند از مانور آنها مستحضر گردد و در صدد چاره برآید .

ولی سلطان سلیم که متخصص دور زدن بود تا آخر جنگ این کار را نکرد .

(سلطان سلیم اول کسی است که تصمیم گرفت بوسیله حفر کانالی بین رودخانه دن و ولگا در روسیه کشتی‌های جنگی خود را وارد دریای خزر نماید و میخواست سراسر شمال ایران و ترکستان تاکوههای اورال را بتصرف در آورد) .

شاه اسمعیل که همه جای جبهه را تحت نظر داشت یك مرتبه دید که سربازان عثمانی در قلب جبهه تماس خود را با قزلباش قطع کردند و عقب نشستند سرداران ایرانی که در قلب جبهه فرماندهی میکردند قطع تماس را دیدند، ولی دستور تعقیب صادر نکردند چون ممکن بود در تیررس توپخانه عثمانی قرار بگیرند .

بعد از ربع ساعت معلوم شد که برای چه سپاه چاووش تماس خود را قطع کرده و عقب نشسته است زیرا دسته‌های موزیك سپاه ایچ اوغلان بصدا درآمد و سربازان آن سپاه که ۲۵ هزار تن بودند براه افتادند .

سلطان سلیم از توقف سربازان چاووش در مقابل قوای ایران بخشم آمده بود دستور دادکه سپاه ایچ‌اوغلان که از زبده‌ترین سپاه عثمانی بعد از ینی‌چری‌ها بودبحرکت در آید سربازان ایچ و غلان اسم معروف ینی‌چری را نداشتند ولی از عساگر ورزیده عثمانی بودند که با هردو دست شمشیر می‌زدند .

وقتی سپاه ایچ‌اوغلان براه افتاد که خود را بقلب جبهه ایران برساندشاه‌اسمعیل اصلان را احضار کرد و دستور داد با دو هزار سرباز بکمك حسن بیك و امیر عبدالباقی برود .

حمله سپاه ایچ‌اوغلان که در ساعت ۸ صبح شروع شد در آغاز برای ایرانیان

خطرناك بود، زیرا در موقع جنگ روش مخصوصی داشتند بعضی ازآنها ایستاده حمله کرده و برخی دیگر نشسته بر اثر تمرین زیاد سربازانیکه ایستاده جنگ می کردند در موقع شمشیر زدن رفقای نشسته را مجروح نمی نمودند وهرکسی میدانست چه باید بکند و چگونه بجنگد، در قلب سپاه ایران امیر عبدالباقی فرمان حمله را صادر کرد سربازان طالشی و جوانان ساری قمیش (ایل ساری قمیش بایران پناهنده شده بودند) و یکعده ۵۰۰ نفری از سربازان ارومیه داوطلب شدند که جلو بروند همه سربازان ایرانی در قلب جبهه غیر از طالشی ها دارای کلاه آهنی و زره بودند .

حمله ایرانی‌ها طوری شدید بودکه سربازان ایچ اوغلان را دچار تزلزل‌ساخت وقتی سربازان طالشی تبر هیزم شکنی مخوف خود را می انداختند فرق سربازان ایچ اوغلان را مثل هندوانه‌می‌شکافت، اما این حمله شدید توأم باتلفات سنگین بود فرمانده سپاه ایچ اوغلان همین که متوجه شد ایرانیها حمله میکنند عده‌ای را مأمور کرد که ایرانی ها را به تیر به بندند.

بعد از اینکه سربازان جلو دار دچار تلفات سنگین گردیدند اصلان بامردان خود حمله کرد صف اول ایچ اوغلان را شکافت وتوانست خود را بعقب سربازان‌مزبور برساند عده‌ای از عثمانیها باصلان ویارانش حمله ورشدند،اصلان تالحظه ای‌که‌توانائی داشت مقاومت‌کردچند تیر وچند ضربت شمشیر و نیزه‌بروی اصابت نمود، ولی‌همچنان می‌جنگید وقتی دیگر نتوانست دستهای خود را بحرکت درآورد افتاد و تمام‌جوانانی که با او بودند یکی پس از دیگری کشته شدند

سربازان ایرانی موفق‌شدنددرقلب‌صفوف‌سپاه‌ایچ اوغلان شکافی بعرض‌هشتادذرع بوجودآورند، سربازان‌ایرانی شکاف مزبور را توسعه دادند سپاه ایچ‌اوغلان یك مرتبه تماس‌خود را باقزلباش قطع‌کردند نیمی‌ازآنها بطرف شمال و نیمی دیگربطرف جنوب عقب نشستند شکاف وسیعی بوجود آمد. لحظه دیگر توپهای سلطان بصدا در آمد شاه اسمعیل دید که عده‌ای از سربازانش بزمین افتادند و برنخاستند حسن بیگ فرمان عقب نشینی موضعی را صادر کرد و سربازان از تیر رس توپها دور شدند .

وقتی سربازان قزلباش عقب نشستند شماره آنها بتقریب ۲۵۰۰ نفر بود، این‌عده

پس ازمراجعت بمبداء خود درقلب جبهه صف آراستند و برای ادامه جنگ آماده‌شدند.

سلطان سلیم حیرت نمودوگفت : تعجب‌می‌کنم‌که عجم بعداز این ضربت‌چگونه مجدداً می‌جنگد .

شاه اسمعیل فکر میکرد بعد از تلفات فاحشی‌که برقزلباش واردآمده عثمانی‌ها فوری حمله خواهندکرد، ولی نیم‌ساعت‌گذشت ،عثمانی‌ها حمله نکردند بعداز نیمساعت مردی ازسربازان عثمانی در حالیکه پرچمی دردست داشت همراه دو نفردیگر نمایان گردید ، معلوم شد برای مذاکره نزدیك میشوند ، آنها در خواست میکردندکه ساعتی جنگ متارکه شود تااینکه‌طرفین‌بتوانند جسد مقتولین‌رااز میدان بردارند ومجروحین را برای معالجه بعقب‌جبهه ببرند. سربازان‌ایرانی و عثمانی‌که در میدان جنگ بودند ازفرصت استفاده‌کرده اندکی غذا وآب خوردند در این موقع طلایه قشون ایران‌که در مشرق بالای‌کوه بوداطلاع‌دادکه یك نفر سوار بسرعت نزدیك میشود، چند دقیقه‌دیگر سوار مقابل تپه از اسب پیاده شد . بهمراهی نگهبانان از تپه بالا رفت .

شاه از اوپرسید توکی هستی ؟

مرد غبارآلودگفت : ای پادشاه شیعیان ، من(غلامعلی قره باغی) هستم و آمدم بشما اطلاع دهم‌که دو هزار سوار عشایرکه ازارومیه آمده‌اند در راه هستند و تاغروب به‌اینجا خواهند رسید .

شاه طوری از دریافت این خبر مسرور شد که غلامعلی را ملقب به خوش خبر نمود و راجع بسواران مزبور از وی سئوالاتی کرد .

شاه اسمعیل به‌پیك گفت : خسته هستی و اسبت نیز خسته است برو استراحت کن .غلامعلی قره‌باغی‌چندقدم عقب رفت‌وباکسانی‌که در اطراف شاه بودند صحبت‌نمود متوجه شدکه ایرانیهاخیلی درفشارقرارگرفته‌اند و عده‌ی‌زیادی ازسربازان‌کشته‌شده‌اند قدم بجلوگذاشت وگفت ای مرشدبزرگ،اسب من خسته است ولی خود من خسته‌نیستم می‌توانم بمیدان جنگ بروم ، ولی چون از راه رسیده‌ام نمی‌دانم درکدام قسمت باید بجنگم .

شاه اسمعیل گفت برو قدری استراحت کن و فردا در جنگ شرکت میکنید غلامعلی گفت من اینجا شنیدم که سربازان ما از صبح تا بحال بی انقطاع می جنگند من در قبال آنها مردی تازه نفس هستم چون‌کاری جز راه پیمائی نکرده‌ام می‌توانم در جنگ شرکت نمایم شاه‌سیصدتن سوار بغلامعلی داداو را برای‌کمك بقلب جبهه‌فرستاد.

عثمانی‌ها متوجه شدند که غلبه بردو جناح مشکل‌تر از غلبه برقلب جبهه ایران می‌باشد بدستور سلطان سپاه ۲۰ هزار نفری استانبول وارد کارزار شد .

سلطان سلیم دستور داد تامی‌توانید از عجم‌ها بکشیدهرقدرازاینها بیشتر بکشید زیادتر ثواب دارد .

سلطان‌سلیم‌بعدازاین‌سخن‌روی خودرامتوجه مغرب‌کرد وگفت :خورشید درپشت تپه‌ها فرومیرود و روز بپایان میرسد، ما نتوانستیم ازجنگ امروز نتیجه مؤثر بگیریم.

فرمانده ارتش عثمانی‌گفت امروز مانتوانستیم جبهه ایرانیان رابشکافیم ولی بقدری ازآنها کشتیم‌که می‌توانم بگویم دیگرشاه اسمعیل سرباز پیاده‌ندارد، امشب‌ما توپ‌های خود را از گوی تپه (تپه‌کبود) که نقطه اتکاء جناح جنوبی ایرانیان است بالا خواهیم برد ودر بالای‌تپه مستقرخواهیم ساخت .فردا صبح‌آتشبارهای ما علیه ایرانیان مبادرت بشلیك خواهندکرد. امشب بقدری‌عملیات ایذائی‌انجام میدهیم‌که بازماندگان پیادگان و سواران شاه اسمعیل نتوانند تا صبح استراحت نمایند.

آنگاه خورشید غروب‌کرد وطرفین با یکدیگر قطع تماس نمودند. دوهزار نفر سواریکه ازارومی بکمك شاه اسمعیل میآمدند به‌جبهه جنگ رسیدند.شاه‌طوری برای دیدن‌سواران بی‌تاب بودکه درهمان شب‌آنها راسان دید ومشاهده نمودکه تمام‌سواران جوان هستند و اسب های خوب دارند .

مأمور مخصوصیکه بتواند وارد منطقه دشمن شود ایرانیها نداشتند لذا خبردار نشدندکه شب‌قبل عثمانی‌ها مجموع توپهای خود را بالای‌گوی تپه منتقل‌کرده تااینکه بتوانند صبح روز بعد در پناه توپخانه پیاده نظام خود را از تپه پائین بفرستند .

شاه اسمعیل چون در وسط جبهه بود فرودآمدن سربازان عثمانی را از تپه‌کبود

ندید ولی رستم بیگ (رستم‌کلا چرمینه یکی ازسرداران شاه اسمعیل) مشاهده‌کردکه عثمانی‌ها با کمك طناب و تورهای سیمی با سرعت از تپه فرود میآیند بفرمانده جناح جنوبی دستور داد تا سربازان عثمانی پائین تپه‌را نابود سازد. حسن بیگ سیصدتن‌از سواران خود را مأمور نمودکه بروند و عساگر عثمانی را که از تپه پائین میآیند نابود کنند،آنهارکاب‌کشیدند ولی قبل از اینکه بپای تپه‌برسند توپخانه عثمانی بصدادرآمد طوری آن عده سیصد نفری را کشتارکرد که همگی بقتل رسیدند.

شاه اسمعیل وقتی وضع‌رااین چنین دید،گفت اگرما نتوانیم مانع از فرودآمدن سربازان دشمن از این تپه شویم محاصره خواهیم شد.

شاه بحسن بیگ‌گفت برستم اطلاع بده‌که من دو هزارو دویست سوار تو را سه قسمت می‌کنم۸۰۰ سوار را برای تو باقی میگذارم ۱۴۰۰سوار دیگررا بدو دسته ۷۰۰ نفری تقسیم مینمایم. فرمانده دسته اول من خواهم بود و فرمانده دسته دوم غلامعلی قره باغی می‌باشد.

من با سواران خود جلو میروم‌پشت سردسته اول غلامعلی‌با۷۰۰سوار خود میآید ما بپای تپه حمله نمی‌کنیم بلکه میرویم تاتوپخانه دشمن را از کار بیندازیم، شاه بدون فوت وقت افسران جناح جنوبی را اطراف خود جمع‌کرد و نقشه خود را برای از کار انداختن توپهای دشمن باطلاع آنها رسانید،گفت نگاه کنید آنجا سربازان اکنچی نگهبانی میدهند ما باید ازآنجا خود را وارد جبهه عثمانی‌ها بکنیم من با ۷۰۰ سوار جلو میروم اسلوب مانور اینست که ستون اول بفرماندهی من بخط‌مستقیم بطرف‌شمال میرویم تا اینکه دشمن در لحظات اول متوجه نقشه ما نشود همینکه نزدیك سربازان اکنچی رسیدیم یك مرتبه بطرف غرب می‌پیچیم و وارد صفوف عساکر اکنچی می‌شویم هدف ما رسیدن به‌گوی تپه از ضلع شمالی آنست چون شیب ملایم دارد.

غلامعلی قره باغی با۷۰۰ سوارکه از عقب ما میآید دو وظیفه دارد: یکی پاك‌کردن راه بوسیله از بین بردن سربازان دشمن و دیگری باز نگاهداشتن راه برگشت ما.

شاه و سوارانش با حرکت قدم در امتداد شمال از جناح جنوبی گذشته و خود

را بجائی رسانیدند که سربازان اکنچی روبروی آنها نگهبانی میدادند از آنجا بسمت چپ پیچیده و سرعت حرکت اسبها را زیادتر کردند، شاه اسمعیل تا آخرین لحظه خط سیر نهائی خود را بعثمانی‌ها نشان نداد، فرمانده‌کل نیروی عثمانی نمیدانست که منظور ایرانیان چیست وقتی‌سواران‌ایرانی بطرف موضع‌عثمانیها تاختند،قولتای‌فرمانده‌ارتش عثمانی فهمید که قصد حمله دارند و از آن حمله متعجب شد چون ایرانیها فقط دفاع میکردند ولی قولتای متوجه نشدکه هدف ایرانیها فقط ازکارانداختن توپخانه‌می‌باشد و حیرت زده مانور سواران ایرانی را می‌نگریست . سلطان سلیم هم نتوانست بمقصودشاه اسمعیل پی برد وکسی‌هم شاه اسمعیل را با سواران نمی‌شناخت زیراعلامتی نداشت که او را از سواران دیگر ممتاز نماید و بدیگران بشناساند .

سواران شاه اسمعیل باسرعت زیاد بقرارگاه سربازان اکنچی نزدیك شدند .

یك مرتبه نعره سربازان ایرانی بلند شد شمشیرها و تبرهای سربازان بحرکت در آمد ، سربازان پیاده اکنچی برای دفاع در مقابل سواران غیر از شمشیر و تیر و کمان اسلحه‌ای نداشتند ، ولی سرعت حرکت سواران بآنها مجال استفاده از تیر و کمان را نمیداد آنها مجبور بودند در مقابل سواره نظام فقط از شمشیر استفاده نمایند ولی شمشیرآنها نمی‌توانست جلو حمله سواره نظام را بگیرد .

سواران شاه اسمعیل بدامنه شمالی تپه کبود رسید شیب‌تپه در جهت شمال ملایم بود و اسبها از تپه بالارفتند وقتی بالای تپه رسیدند تشکیل یك صف را داده بلافاصله پرچمدار پرچم را بعلامت حمله بحرکت در آورد در این موقع توپچی‌های عثمانی مشغول شلیك بودند .

وجیه سعدالدین فرمانده توپخانه یك مرتبه متوجه شد که سواران ایرانی پشت سرآنها و بالای تپه هستند . عثمانی‌ها غافلگیر شده بودند ، وجیه سعدالدین قبل از اینکه بتواندچاره‌ای برای‌دفاع بیاندیشد شاه اسمعیل وسوارانش خود را بوی رسانیدند و تبرزین یك سوار طوری بصورت وجیه خورد که صورت او را از دهان دونیم کرد . و تبرزین از پشت‌سرفرمانده توپخانه خارج شد.حمله سواران شاه اسمعیل‌آنقدرشدید بودکه توپها در لحظات اول حمله خاموش شدند قبل از اینکه سربازان توپچی بتوانند

ازشمشیر خود استفاده کنند توسط ضربات شمشیر و تبرزین سواران ایرانی ازپای درآمدند.

وقتی صدای توپخانه خاموش گردید حسن بیگ فرمانده جناح جنوبی فهمید که شاه اسمعیل و سوارانش دست بکار شده‌اند. بدون تأخیر چهارصد تن از سواران خود را مأمور کرد بسربازان عثمانی که از تپه فرود آمده و در پای تپه متمرکز شده بودند حمله نمایند و آنها را نابود سازند.

موقع حمله یکصد تن سوار از بین رفت و سیصد تن دیگر خود را بعساکر سلطان رسانیدند و آنها را نابود ساختند شاه اسمعیل قبلا بسواران خود گفته بود که وظیفه اصلی ما از بین بردن توپها میباشد لذا همینکه به تپه‌کبود رسیدیم عده‌ای از سواران بایستی توپها را از کار بیندازند بهترین وسیله برای اینکار اینست که کیسه‌های باروت را زیر توپها بگذارند و منفجر کنند واگر نتوانستند اینکار را انجام دهند خود توپها را از بالای تپه سرنگون سازند شاه سربازانی را که بایستی توپها را منفجر نمایند انتخاب کرده بود و بآنها گفت در حالیکه دیگران مشغول جنگ هستند شما دست بکار شوید عثمانیها در تپه‌کبود مقداری باروت پشت توپها قرار داده بودند تا برای شلیك از آنها استفاده نمایند چون حمله سواران ایرانی ناگهانی بود توپچی‌ها نتوانستند کیسه های باروت را دور کنند و فرصت نکردند که فتیله‌ها را خاموش نمایند این دو موضوع بسربازان ایرانی خیلی کمك نمود و برای ازکار انداختن توپها وسیله‌خوبی بود. انفجار بدون رعایت و احتیاط صورت میگرفت نه‌کسی فرصت داشت احتیاط کند و نه ازمرك می‌ترسید، بعضی ازسربازان موقع انفجار باروت خود قطعه قطعه شده بهوا پرتاب شدند.

انفجارهای پی‌درپی بدون کوچکترین توجه بحفظ جان دست و دشمن طوری روحیه توپچی‌هارا متزلزل ساخته بود که نیروی مقاومت آنها فلج شده ودر وسط صدای انفجارفریاد کسانی که ضربت شمشیر و تبرزین میخوردندصدای الامان بگوش میرسید.

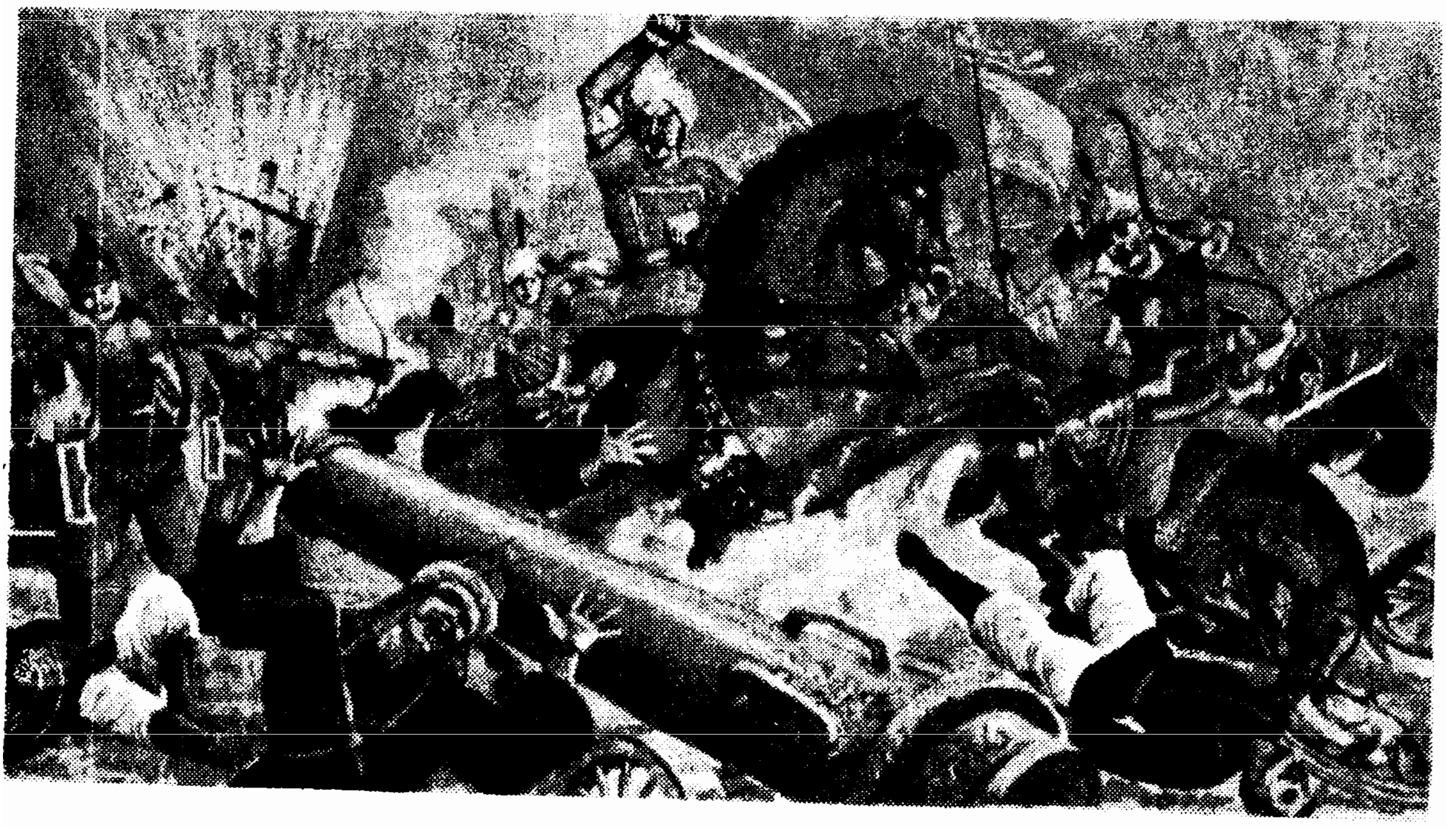
تپه‌کبود مبدل به جهنم شده بود دود باروت نمیگذاشت کسانی که اطراف تپه هستندآن‌را به‌بینند واز وسط دود شعله‌های انفجار باروت بچشم میرسید روحیه‌عساکر عثمانی در تپه طوری متزلزل شده بودکه‌آن چهارصد نفرکه قرار بود ازتپه پائین بروند

بااینکه می‌توانستند بکمك توپچی‌ها بشتابند و نگذارند همقطاران آنها ازبین بروند تکان نخوردند مثل این بودکه قتل توپچی‌ها با آنها مربوط نیست .

اشتباه وجیه سعدالدین فرمانده توپخانه که سربازان محافظ توپخانه را به تپه نیاورده بود بایرانی‌ها کمك زیادکرد بااین‌وصف حمله‌شاه اسمعیل‌را بموضع توپخانه عثمانی واستفاده از باروت برای ازکار انداختن توپها باید یکی از شاهکارهای تاکتیك جهان بشمار آورد .

شاه اسمعیل توانست ۲۵۰ قبضه توپ عثمانی‌هارا ازکار بیندازد و از آن ببعد عثمانی‌ها نتوانستند درجنگ چالدران ازتوپخانه استفاده نمایند.

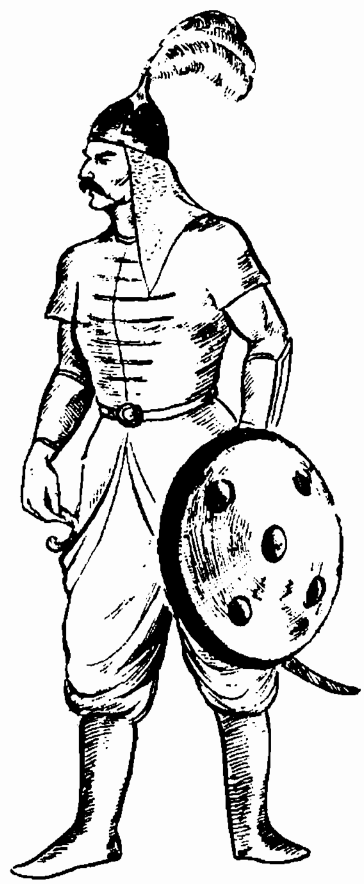
سلطان سلیم در وحله‌اول مثل‌دیگران حرکت‌سواره‌نظام‌ایران‌را بطرف‌شمال دیدواهمیتی برآن‌قائل‌نبود تاوقتی‌که سواران باسرعت بحرکت‌درآمدندآنوقت سلطان ماننددفرمانده



جنك چالدران

ارتش خود قولتای ازتهور ایرانیان حیرت کرد اندکی بعدازاینکه سواران ایرانی وارد تپه کبودشدند وصدای غرش توپها خاموش گردید، سلطان قولتای رااحضار کرد این مصراع را بزبان فارسی برزبان راند (دشمن نتوان حقیر وبیچاره شمرد) سلطان سلیم گفت آنها باخودکشی خود توپخانه مارا ازکار انداختند قولتای جواب داد من دو هزار نفر از سربازان ینی چری را به تپه میفرستم تا عجم هارا درآنجا نابودکنند. بفرمان قولتای دو هزارنفر ازسربازان ینی چری بطرف تپه حرکت کردند. گفتیم که شاه اسمعیل به غلامعلی قره باغی دستور داده بودکه هرچه سرباز اکنچی درمسیرآنها هست از بین ببرد وراه را برای مراجعت سواران باز نگاهدارد غلامعلی دستور شاه را اجراکرد وآن منطقه را باز نگهداشت تا اینکه سربازان ینی چری رسیدند غلامعلی بسپاه ینی چری حمله کرد ولی باسد محکم سربازان ینی چری که نیزه داشتند مواجه شد غلامعلی بسواران خود دستور عقب نشینی داد وگفت فلاخن هارا بکار بیاندازند تااینکه نیزه از دست سربازان دشمن بیفتد. سواران چنین کردند ضربات سنگ های فلاخن گرچه عده ای ازینی چری هارا بر زمین انداخت ولی نتوانست از پیشروی آنها بسوی تپه جلوگیری نماید غلامعلی برای اینکه راه مراجعت شاه اسمعیل باز باشد بدون توجه بتلفات سواران خود فرمان حمله صادرکرد، سواران باشمشیر وتبرزین بسربازان نیزه دار ینی چری حمله کردند اسب های سواران دراثر اصابت نیزه بسختی مجروح میشدند وصاحب خودرا پیاده میکردند ولی پیادگان میکوشیدند که اسب سربازان خصم را پی کنندو نابود سازندقولتای وقتی دیدکه پیشروی ینی چری متوقف گردید هزارنفر دیگر بکمك آنها فرستاد عده ای ازینی چری جلو سواران غلامعلی را گرفته وعده دیگر از تپه بالا رفتند غلامعلی وقتی چنین دید دستور دادکه هرطور شده نگذارند سربازان دشمن بسوی تپه بروند و خود او با تبر حمله ور گردید تبر او فرق يك سرباز ینی چری را شکافت ولی چند نیزه در شکم اسبش فرو رفت وبرزمین افتاد ودر لحظه دیگر بدنش از ضربات نیزه ینی چری ها دارای ده ها سوراخ شده وجان سپرد .

بعد از قتل غلامعلی یك افسر کرد موسوم به‌گل‌وفا فرماندهی سواران‌را برعهده گرفت‌چند بار بزبان ترکی، فارسی، کردی فریادزدکه‌نگذارید عثمانی‌ها بالای تپه‌بروند سواران ایرانی بدون توجه به نیزه‌های سربازان ینی‌چری حمله‌کردند در وسط شیب تپه یك‌جنك‌وحشت‌انگیز درگرفته بود همین‌که اسب یك سوار ایرانی از پا در میآمد وی‌کاردرا ازکمرمیکشید وحمله‌ورمیشد قولتای‌وقتی‌دیدکه سرباران ایرانی بافداکاری خود مانع پیشروی هستند هزار نفر دیگر بکمك فرستاد سربازان ایرانی فداکاری را بمرحله‌ای رسانده‌بودندکه بیش‌ازآن نمی‌توان‌فداکاری‌کرد ولی‌خون‌سردی ینی‌چری‌ها را نداشتند ینی‌چری‌ها طوری‌جنگ میکردندکه پنداری مشغول تمرین هستند غوغای



سرباز دوره صفویه

میدان جنگ در آنها اثری نداشت و حمله سواره نظام و کشت و کشتار حواس آنها

را پرت نمیکرد پانزده سال تمرین نظامی و فراگرفتن فنون جنگی آنها را بشکلی در آورده بود که مانند یك ماشین جنگی شده بودند وقتیکه براه میافتادند گرچه شتاب نداشتند ولی هیچ مانعی نمی‌توانست آنها را متوقف نماید مگر اینکه بیفتند .



سربازان ینی‌چری

در بالای تپه وزش باد دود باروت را متفرق کرد و همه جا نمایان شد شاه اسمعیل متوجه گردید که سربازان ینی‌چری وارد تپه‌شده‌اند شاه این موضوع را پیش بینی کرده بود تصمیم گرفت از همان راهی که آمده برگردد به پرچم دار خود دستور داد که پرچم را بعلامت بازگشت بحرکت در آورد سواران ایران دست از کشتار کشیدند و آماده مراجعت شدند ، شاه دستور داد که با حمله شدیدی از تپه پائین بیایند شاه میدانست که ینی‌چری‌ها از تپه بالامیآیند اگراو با سواران خود از بالا حمله کند ازشیب زمین استفاده‌خواهدکرد و فشار سواران او بمناسبت سرازیری

زیاد خواهد شد سواران بحرکت در آمدند آنها فهمیدند که باید طوری حرکت کنند که فشار آنها عساکر ینی‌چری را شکافته و راه باز نماید.

سوارانی که جلو حرکت‌میکردند بعضی با اسب و بعضی بدون اسب در غلطیدند و عده‌ای بقتل رسیدند ولی فشار سواران صفوف ینی‌چری را شکافت و مثل پیکان از از وسط سربازان ینی‌چری گذشتند.

برای گل وفا بیش از یکصد و پنجاه سوار باقی نمانده بود در اطراف شاه اسمعیل یکصد و بیست تن مانده بودند لذا خاموش کردن توپخانه سلطان سلیم‌برای ایرانیها ببهانه جان ۱۱۳۰ تن سوار فداکار تمام گردید.

سلطان سلیم خشمگین بود که چرا توپخانه‌اش بدست یك عده از سواران‌ایرانی ازبین رفته لذافرمان حمله عمومی راصادرکردچون‌میدان وسعت زیادی نداشت دستور دادکه‌چهارسپاه زبده‌وبرجسته‌عثمانی‌یعنی‌ینی‌چری -عثمانلی-چرکس-استانبول مبادرت بحمله نمایند و کار جنگ‌را یکسره سازند برای شاه اسمعیل‌بیش از ده هزار وکسری سوار و پیاده باقی نمانده بود با آن سربازان معدود می‌باید جلوی ضربت چهار سپاه برجسته عثمانی را بگیردباصطلاح با ده هزارازعبور یکصد هزار سرباز ممانعت‌نماید آنهم سربازانی که قسمتی‌ازآنها از سپاه ینی‌چری بود.دراین حمله سپاه ینی‌چری راه قلب جبهه ایران را پیش گرفت وسپاه عثمانلی بطرف جناح شمالی سپاه استانبول‌بسوی جناح جنوبی براه‌افتادندوقتی‌عساکرعثمانی‌بصفوف قزلباش نزدیك شدندفلاخن اندازان بسوی آنها سنگ پرتاب کردند سربازان عثمانی که دارای سپر بودند سپر را مقابل خود گرفتند در نتیجه قسمتی از سنگ‌ها به‌سپر میخورد آنگاه با نیزه جلو سربازان را میگرفتند.

تلفات سواران ایرانی رفته رفته زیادتر میشد بتدریج مقابل عثمانی‌ها یك نوع حصار از لاشه اسب‌ها و مقتولین و مجروحین بوجودآمد سلطان سلیم می‌فهمیدکه ایرانیان نمی‌توانند یك قسمت از سواران خسته را به عقب جبهه بفرستند وبجای‌آنها سواران واسب‌های‌تازه نفس واردمیدان نمایند سلطان‌سلیم می‌فهمیدکه نبایدمجال بدهد

که ایرانیان رفع خستگی نمایند و باید بی انقطاع جنگید تا اینکه از فرط خستگی زودتر گرفتار مرگ شوند .

پیکار سواران ایرانی با آن سپاه مثل این بود که مشت بردیوار بکوبند میدان جنگ در قلب جبهه ایرانیان قتلگاه مردان شده بود و سپاه ینی‌چری مثل یك پیکان بزرگ در قلب جبهه پیش میرفت در همان موقع که قزلباش با شمشیر و تبرعثمانی‌هارا بقتل میرسانیدند تلوار سپاهیان ینی‌چری سربازان خسته شاه اسمعیل را درومیکرد .

شیخ محمد حسن شبستری بااینکه‌عالم روحانی بود می‌فهمیدکه با قتل‌یادستگیری شاه سراسرایران بتصرف سلطان سلیم درمیآید اما اگرشاه زنده‌بماند می‌تواند یك‌قشون دیگری جمع نموده و آذربایجان را پس بگیرد .

قرآنی که‌بخط‌حضرت علی‌بن ابیطالب علیه السلام نوشته‌شده وشاه اسمعیل درمسافرت‌ها آن قرآن را باخود می برد، شیخ محمد حسن آنرا از خیمه شاه برداشته و عمامه خود را از سرگشوده و برگردن آویخت با پای برهنه راه میدان جنگ را پیش گرفت هر-طوری بود خود را بشاه که مشغول جنگ بود رسانید . قرآن را گشود و فریاد زد ای پادشاه شیعیان تو را باین قرآن‌که خط جدتو می‌باشد سوگند میدهم‌که بشیعیان ایران رحم کن و دست از جنگ بردار و از اینجا برگرد .

صفحه‌ای از قرآن‌که مقابل چشم شاه اسمعیل بود جزء سوره هشتم‌کتاب آسمانی بشمار میآمد و درآن صفحه شاه‌آیه پانزدهم راکه در سرصفحه بود خواند درآن‌آیه از دو موضوع صحبت میشد یکی اینکه مسلمانان اگر اکنون فاتح نشوند در آینده فاتح خواهند شد و دیگراینکه خداوند خاك برچشم سربازانی‌که خصم مسلمین بودندپاشید و مانع از بینائی آنها در میدان جنگ شد .

در هرحال وقتی قشون عثمانی جناح شمالی و جنوبی ایران را اشغال کردند عقب نشینی بازمانده قزل باش بفرماندهی خود شاه اسمعیل شروع شد ایرانی‌ها مجبور شدندکه با سرعت عقب نشینی نمایند نتوانستند اجساد افسران و سربازان خود را که در جنگ کشته شده بودند دفن نمایند .

از همان روزیکه قاصد شاه وارد تبریز گردید و مردم از اوضاع جنگ با خبر شدند مهاجرت سکنه شهر شروع شد مردم طوری بوحشت افتاده بودندکه هر کس مختصر توانائی داشت از تبریز خارج میگردیدکه گرفتار سربازان سلطان سلیم نشود .

سلطان قبل از اینکه وارد تبریز شود وعده چپاول آن شهر را بسربازان خود داده بودبخصوص ینی‌چری‌ها که‌عادت داشتند بعد ازپیروزی وقتی‌وارد یك شهرمیشوند آنرا مورد یغما قرار بدهند در شهر تبریز نیز چنین‌کردند .

اقامت سلطان و سربازانش در تبریز بیش از یك هفته طول نکشید روزیکه از تبریز بیرون رفتند درسراسر شهر ده سکه طلایافت نمیشد از همان موقع تبریزاهمیت بازرگانی خود را تا اندازه‌ای از دست داد وتامدتی‌بازار تبریزبسته بودزیرا بازرگانانی که درتبریز بودند بقتل رسیدند وآنهائیکه مراجعت نمودند دیدند چیزی برای‌ایشان باقی‌نمانده است‌قشون سلطان‌سلیم بعدازخروج ازآذربایجان‌واردکردستان شد وآنجارا اشغال کرد شاه اسمعیل بسرعت خود رابکردستان رسانید و نیروی عثمانی مورد تعرض شاه اسمعیل قرارگرفت شاه تهدید نمودکه‌اگرقشون عثمانی کردستان را تخلیه ننمایند اواسراء عثمانی را بقتل خواهد رسانید . عثمانی‌ها با گرفتن اسرای خود کردستان را تخلیه نمودند .

در جنگ چالدران ۲۷۶۵٤ افسر و سرباز ایرانی بقتل رسیدند و ٤۱ هزار تن از سپاه عثمانی‌کشته شده بود ازاین‌کشتار سلطان سلیم طوری بوحشت افتاد تا روزیکه زنده بودجرئت نکرد مرتبه دیگربایران حمله نماید درصورتیکه قاره اروپا ازشنیدن اسم سلطان سلیم برخود میلرزید .

شاه طهماسب :

در سال ۹۳۰ قمری پس از درگذشت شاه اسمعیل شاه طهماسب در ۱۱ سالگی به تخت سلطنت‌نشست سلطان سلیمان قانونی‌که بعدازسلطان سلیم‌عثمانی بتخت‌سلطنت نشسته بود ازموقعیت استفاده کرده زمانیکه شاه طهماسب در هرات بود ازراه ارض‌روم بطرف تبریز روان شد قبل از اینکه پادشاه صفوی خود را بجلوی دشمن برساند سپاه عثمانی بیشتر نواحی آذربایجان‌را متصرف شده وچندبارقشون بهرام میرزا وحسین‌خان

شاملو را شکست داده از راه میانه بسلطانیه آمده بودند در این موقع شاه طهماسب بقزوین آمده مشغول تهیه قوا بود که باو خبر رسید سپاه عثمانی از شدت سرما و برف زیاد مجبور بعقب‌نشینی شده‌اند شاه طهماسب بار دیگر به‌تبریز‌وارد شده امرای‌مخالف را بقتل رسانید و سپاه عثمانی را تا کنار دریاچه وان تعقیب نمود چون خبر بسلطان سلیمان رسید در سال ۹۴۱ فرمان داد تاسپاه عثمانی بقصد تسخیرولایات غربی ازبغداد حرکت کند سلطان سپاه خود را بچند دسته تقسیم نموده و هریك را بطرفی فرستاد .

بهرام میرزا قشون عثمانی را در آذربایجان غربی شکست داد وسنان پاشاسردار بزرگ عثمانی با آنکه رشادت زیادی بخرج داد موفق نشده و درجنگ‌کشته شدچون خبرقتل سنان پاشا وشکست سپاه عثمانی‌بسلطان سلیمان‌رسید ابراهیم پاشا سرداردیگر خود را که در جبهه اروپا می جنگید روانه آذربایجان نمود این سردار نیز پس از جنگهای متعددشکست یافت سپاه سلطان سلیمان با عجله عقب‌نشینی نمود باین‌ترتیب فتح نصیب قزلباش گردید :

شاه طهماسب در سال ۹۴۲ وارد تبریز شد و در سال ۹۵۳ برادر شاه طهماسب القاص میرزا علم مخالفت برافراشت. شاه طهماسب بعزم سرکوبی او عازم شیروان شدو آنجارا بتصرف درآورد. القاص میرزا نومید وترسان باسلامبول بخدمت سلطان سلیمان قانونی پادشاه عثمانی رفته از او کمك خواست پادشاه عثمانی با سپاه انبوهی بجانب آذربایجان حرکت نمود . شاه طهماسب بعساکر عثمانی حمله برد پس از نبردهای سخت وکشت وکشتار زیادعاقبت شکست برقوای عثمانی‌افتاده منهزماً پراکنده‌گردیدند در این جنگ بیست هزارتن ازسپاه عثمانی از بین رفتند .

فرمان روائی عباس میرزا :

موقعیکه شاه سلطان محمد درخراسان بود حمزه میرزا ولیعهد ایران درنهایت خوشی‌درآذربایجان روزگارمیگذرانید سپاه عثمانی‌بسرداری عثمان پاشا وچغال‌اوغلی در ناحیه غربی آذربایجان مشغول تاخت و تاز بوده و تا نزدیکیهای تبریز پیش آمده بودند بالاخره حمزه میرزا بهمراهی سپاه قزلباش بمیدان آمده و برسرعثمانیها تاختند پس از قتل و غارت و گرفتن غنائم واسرای زیاد و دستگیری چند پاشای عثمانی بقیه

راپراکنده و فراری ساختند دراین ضمن عثمان پاشا مریض شده درگذشت وفرماندهی سپاه عثمانی به چغال اوغلی واگذار گردید از این ماجرا سپاه عثمانی بخودآمده وقصد داشت خاك آذربایجان را تخلیه نمایند ناگهان سپاه قزلباش مجدداً بآنها تاختند و بسیاری ازآنها را کشتند .

بعد از قتل حمزه میرزا (بدست خداوردی نام که پسر دلاك بود) سلطان محمد تاج شاهی را درسال۹۹۵برسرفرزندش‌شاهزاده‌عباس‌میرزا(برادرحمزه میرزا)گذاشت .

شاه عباس کبیر :

در سال ۹۹۵ شاه عباس رسماً برتخت شاهی نشست و دولت صفویه راکه نزدیك بانقراض بود از نوقوت‌بخشید شاه عباس‌موقعیکه‌در خراسان سرگرم‌دفع غائله اوزبکها بودشنیدکه سپاه عثمانی بسرداری فرهاد پاشا وچغال اوغلی بآذربایجان حمله نموده‌اند شاه عباس تصمیم‌گرفت موقتاً باعثمانی‌ها صلح نموده و شرائط آنها را به پذیرد ،ولایات چندی از قبیل تبریزو شهرهای غربی‌آذربایجان را بعثمانیها واگذار نماید چون‌خاطر شاه عباس صفوی از جانب اوزبکها و ترکمن‌ها آسوده گردید و شرآنها را از سرکوتاه کرد بفکر افتاد ولایاتی که بموجب مصالحه بعثمانیها واگذارکرده بود پس‌بگیرد‌باین ترتیب مترصد بود که بهانه ای بدست آورده عثمانیها را از زمین های اجدادی خود خارج نماید .

بعداز آنکه سلطان مراد پادشاه عثمانی درگذشت بی‌نظمی در کلیه‌امور عثمانیها پدید آمد در آذربایجان غازی بیك پاشای سلماس نسبت بعلی پاشای تبریز حکمران آذربایجان یاغی شده و پسرش را جهت استمداد بخدمت شاه فرستاد .

شاه عباس از این فرصت استفاده‌کرده به‌تهیه سپاه اقدام نمود بعنوان سفرمازندران درسال ۱۰۱۲ ﻫ از اصفهان خارج شد تا قزوین سپاهیان او از مقصود شاه بی‌خبر بودند ناگهان بسمت تبریز روان‌گردید وبحکمران قزوین واردبیل دستور دادکه با سپاه‌خود بکمك شاه حرکت کنند شاه عباس موقعی به تبریز رسید که علی پاشا بسرکوبی اکراد سلماس از شهرخارج شده بود چون چشم اهالی تبریز بسپاه شاهسون افتاد باشعف زیاد

آن سپاه را استقبال کردند و شهر تبریز بدون جنگ فتح شد و سپاه قزلباش بعد از بیست سال بار دیگر بآذربایجان وارد شدند علی پاشا با سپاه خود بمقابله شاه عباس شتافت،ولی سپاه او در مرند از وی رو گردانیدند علی پاشا و پسرش پس از زد و خورد مختصری اسیر شدند وسپاه عثمانی پراکنده‌گردید شاه عباس بتمامی شهرهای آذربایجان از طرف خود نمایندگانی فرستاد وکلیه شهرهای آذربایجان سپاه شاهسون را با آغوش باز استقبال کردند.

از جمله نمایندگان طوایفی که بخدمت شاه عباس رسیدند و سبب نیرومندی سپاه اوشدند. دوطایفه سعدلو وپازوکی بودندکه ایل پازوکی درحدود ۱۵هزارخانوار بود و در تمام جنگهای ایران و عثمانی بشاهان صفوی خدمات زیادکردند و در زمان افشاریه و زندیه در نواحی شمال غربی‌آذربایجان باقی بودند. بعدها در زمان‌سلاطین قاجاریه به‌تهران‌آمده، بزرگان طایفه پازوکی‌درتهران مقیم شدند و ایل‌آنها درورامین ساکن گردید.

چون خبرفتوحات‌شاه عباس وشکست پاشایان بخاك عثمانی رسید، چغال اوغلی صدراعظم عثمانی باسپاهی بی‌شمار بقصد تلافی شکست های پی در پی قوای عثمانی و پس‌گرفتن شهرهای‌آذربایجان حرکت نمود. اما حرکت او مصادف با اول زمستان بود (در بین عثمانیها رسم براین بود که اوایل هرزمستان بایستی سربازان جهت مرخصی واستراحت بموطنشان بروند و اگر غیر از این میشد از امرای خود اطاعت نمیکردند و از اردوگاه خارج میشدند). سپاهیان از او روی‌گردانیدند چغال اوغلی بناچارعقب نشست و غنائم زیادی بجای‌گذاشت شاه عباس باسی هزار سوار برای دفع چغال اوغلی عازم وان‌گردید، این دسته از سپاه سرعت عمل بخرج داده‌قبل ازآنکه قشونی بکمك چغال اوغلی برسد برسر او تاخته او را حصاری نمودند.

در همین موقع جمعی سپاه وسه‌نفرپاشای بنام عثمانی بکمك‌چغال اوغلی‌رسیدند در جنگی‌که اتفاق افتاد بسیاری ازآن سپاه و سرداران آنها کشته شدند. چغال اوغلی شبانه فرارکرد، وخود را بعثمانی رسانید چون پاشایان از ورود اوآگاه شدند، سپاهی

بیش از صد هزار تهیه دیده بفرماندهی وی روانه آذربایجان ساختند . باین ترتیب چغال اوغلی با نفرات فوق و توپ‌های سنگین جهت فتح تبریز به‌آذربایجان روی‌آورد .

ازاین طرف شاه عباس باسپاه خود سرعت عمل بخرج داده قبل ازاینکه‌سپاهیان عثمانی وارد آذربایجان شوند آنها را درکنار دریاچه وان شکست داد و اسرای زیادی ازآنها گرفت بقیة‌السیف‌فرارکردند‌بدین ترتیب شاه‌عباس قشون‌صدهزارنفری عثمانی را منهزم و غنائم زیادی از جمله صد قبضه توپ بدست سپاه ایران افتاد .

شاه عباس در مراجعت خبرحرکت ایل جلالی را بآذربایجان شنید ضمناً تمایل آنها را نیز دائر باطاعت از پادشاه صفوی دریافت نمود فوراً وزیر خود حاتم بیگ (اعتمادالدوله) را جهت تماس و مهمانداری‌آن جماعت به تبریزفرستاد .

جلالیان‌که قریب ۱۲ هزار نفر بودند اطاعت شاه راگردن نهادند و در حدود دو هزار نفر از بزرگان‌آن جماعت بدریافت خلعتهای فاخر ورؤسای‌آنها نیز بگرفتن تاج و شمشیرهای مرصع سرافرازگشتند .

این طایفه در موقع فتح نواحی غربی‌آذربایجان حضور داشتند و بسپاه شاهسون کمك می‌نمودند، بعدها درنتیجه مخالفتی‌که بین‌آنها ظاهرشد بعضی‌درآذربایجان‌غربی (ماکو) مانده و برخی در خاك عثمانی پراکنده شدند .

بعد از اینکه این طایفه مطیع ایران شد سپاه شاهسون ارومیه را از عثمانیها گرفت وسران‌سپاه تمام‌نواحی غربی‌آذربایجان‌را بتصرف درآوردند پس‌از این‌شکست‌ها عثمانیها باردیگرسپاهی درحدود ۶۰هزار نفرتهیه دیده بسرداری خلیل پاشا بااختیارات تام ازطرف سلطان‌عثمانی‌روانه‌آذربایجان ساختند . بدواً ازشاه‌عباس تقاضای صلح‌نمود بغتة بجانب تبریز تاختند . سپهسالارآذربایجان‌باآنکه بیش از ده هزارنفرسربازنداشت (بقیه جهت استراحت باوطان خود رفته بودند) یکباره برسپاه عثمانی حمله برد قریب ۱۵ هزار ازآن سپاه را بقتل رسانید . چون خلیل پاشا وضع را مشاهده‌کرد و ازطرفی نماینده‌تام‌الاختیار بود بمصالحه‌مطابق‌میل‌شاه‌عباس‌حاضرشد وازآذربایجان‌خارج‌گردید.

جنگ قلعه دم دم :

در اوایل سلطنت شاه عباس کبیر عمرخان معروف به (چلاق عمر خان) در پشت دیوار های سنگی قلعه مستحکم دم دم واقع درمحال برادوست (ارومیه)خزیده و بنای شورش را گذاشته بود بدستور شاه عباس اعتمادالدوله مأمور دفع غائله عمرخان گردیدو از دارالارشاد اردبیل حرکت کرد،سپاه او تشکیل‌شده بود از تفنگچیان اصفهانی و مازندرانی و مردان خراسان و جوانان تبریز و دوهزار نفر از ایل جلالی حاکم سلماس وحاکم‌انزل باعده نفرات خود بوی ملحق گردیدندحسن خان ومحمد خان امرای اردوی افشار ارومی که باستقبال وی شتافته بودند ملاقات و اردوی افشار نیز بسپاه مزبور پیوست و در محل مناسبی مستقر گردیدند روز بعد اعتمادالدوله شخص مطمئنی را باتفاق ملك محمد طسوجی که با عمر خان آشنائی داشت نزد او فرستاد و بعد از نصایح خیر خواهانه قرار شد که در نزدیکی قلعه دم دم با اعتمادالدوله‌ملاقات نماید عمرخان قبول نموده از قلعه پائین آمد و اعتمادالدوله نیز با چند نفری بوعده گاه رفته با یکدیگر ملاقات نمودند .

عمرخان چنان وانمود کرد که بنا بر دشمنی جلالیان با وی و عدم حمایت حسن خان حاکم ارومیه توهم نموده و بدان چهار دیواری پناه برده و محمد خان او را مخالف دولت قلمداد کرده است .

اکنون تقاضا دارد که اعتماد الدوله واسطه شده تا شاه از تقصیرات او درگذرد اعتماد الدوله قبول کرده و قرار بر این شد که روز بعد مجدداً ملاقات صورت‌گیرد .

روز بعد هر چند انتظارکشیدند اثری از عمرخان ظاهر نشد دو باره طسوجی را فرستادند که بنا بوعده ملاقات منتظریم . عمر خان جواب داد که ریش سفیدان (برادوست) از نیرنگ سران قزلباش و جلالی ایمن نیستند و اعتماد بر حمایت اعتمادالدوله که مرد تاجیك و اهل قلم است ندارند مانع‌آمدن من شدند من بی‌گدار خود را بآب نمی زنم و اگر نظر جنگ داشته باشید بدین‌حصار خزیده جز قلعه‌داری چاره ای ندارم خلاصه نیت باطنی او آشکار شد .

و معلوم گردید تمام این صحبتها برای دفع الوقت بوده و عمر خان بدوام و استحکام قلعه دم دم مغرور گشته است .

اعتماد الدوله تصمیم گرفت قلعه را محاصره و تسخیر نماید .

موقعیت قلعه دمدم : قلعه دم دم بر بالای کوه بلندی از سنگ یك پارچه طولانی کم عرض واقع شده که سطح آن پشت ماهی است دوطرف آن که شمال و جنوبی است دره عمیقی می باشد در اثر ارتفاع زیاد محتاج بحصار نیست از دو طرف دیگر که عرض قلعه است قسمت شرقی آن در بلندی است که بجبال اتصال دارد و حصاری مرتفع با برجهای محکم ساخته شده و یك دروازه دارد .

قسمت غربی آن که بزمین نزدیك تر است حصاری استوار ترتیب داده یك دروازه در جانب جنوبی قلعه قرار گرفته که از دروازه تا روی زمین راهی است در میان سنگ و صخره در نهایت تنگی و پیچ و خم که عبور یك سوار از آنجا بسی دشوار است .

قسمت شرقی پای حصار سنگ یك تکه است که از نقب زدن و کندن مصون می باشد در منتهی علیه آن بر روی سنگ کنار دره برجی عظیم ساخته اند که درحقیقت خودش قلعه ایست که باصل قلعه اتصال دارد تا آن برج بدست نیاید محال است که وسائل جنگ بپای قلعه برسد .

آب قلعه ازحوض بزرگی که باآب باران پرمیشود فراهم میشود. درقسمت شمالی داخل قلعه چشمه ایست که آب قلیلی دارد عمرخان در کنار چشمه حوضی فرا خور آب ساخته که از اول شب تاصبح پرمیشود و مدت یکروز مایحتاج اهل قلعه را کفایت میکند و برای حوض گنبدی ساخته و پشت آنرا بازمین هموار کرده که از نظر بیرونیان پوشیده و پنهان است آنرا سولق می نامند و برای حفاظت آن برجی احداث گردیده که باصل قلعه اتصال دارد .

در قسمت جنوبی یخچالی ترتیب داده که در زمستان بایخ و برف پرمیکنند و حوضی در زیر آب آن ساخته شده که هر چه در تابستان از یخ و برف آب شود در

حوض جمع شده در هنگام کمی آب بکار آید و این یخچال را نیز برجی در نهایت استحکام محافظت مینماید و آنرا بوزلق یاقارلق میگویند راه‌آن نیز بر بیرونیان کاملا مخفی است .

قلعه مزبور مشتمل بر پنج قلعه است :

۱ ــ اصل قلعه . ۲ ــ قلعه پائین . ۳ ــ قلعه سولق

٤ ــ قلعه‌بوزلق . ۵ ــ برج بزرگ بیرون دروازه شرقی که ذکر گردید .

اعتماد الدوله کمر همت به‌تسخیر قلعه بست در این اثنا درحدود پانصد نفر از تفنگچیان مازندرانی از اردوی شاه بکمك رسیدندگنجعلی خان نیز که در تبریز بود باعده خود متوجه قلعه دم دم گردید .

اعتماد الدوله دستور داد که قشون افشار ارومی و تفنگچیان اصفهانی بجانب شرق بروند و قسمت غربی قلعه بعهده تفنگچیان خراسانی قرار گرفت .

تفنگچیان آذربایجان بطرف جنوب قلعه برابر قلعه‌بوزلق فرستاده شدند ومحافظت دروازه جنوبی بعهده گنجعلی خان واگذار گردید . تفنگچیان مازندرانی و قورچیان چگنی بطرف شمال که برابرقلعه سولق است مأمور شدند .

بدین ترتیب اردوی اعتمادالدوله درآن فصل زمستان طرح قشلاق ریخته و در محل مستقرگردیدند .

در این موقع از قلت بارندگی‌آب حوض بسیار کم شد وآنچه مانده بود عفونت بهم رسانیده فقط بچهار پایان میدادند و آب مشروب منحصر بآب سولق بود که ظرف ظرف بمردم قلعه تقسیم میگردید .

هرگاه سولق بدست میآمد جز تسلیم قلعه چاره‌ای نداشتند . وسیله نقب زدن تسخیرآن مقدور بود ، استادان فن حاضر و شروع در نقب کردند . اردوی حسن‌خان از طرف شرقی تا زمین خاك بود بحفر نقب پرداختند و چون برسنگ رسیدند سبدها بافته شبها در دو طرف چیده خاك وگل از راه دورآورده سبدها را پرمیکردند وکوچه مانند ایجادمیگشت وروی‌آنرا پوشانیده (نقب مصنوعی‌درست میکردند) وبدین‌ترتیب

قدم بقدم جلو می‌رفتند، پیر بوداق‌خان نیز ازطرف غرب بدین شیوه عمل نموده ومردان عمر خان از شام تا سحر در هردو منطقه بشدت مقاومت میکردند . گلوله تگرگ‌آسا برسر دلیران محافظ می‌بارید اکراد دوسه مرتبه درروز بسنگرهای اردوی دولتی ریخته وجنگهای خونینی را آغاز نمودند . مدافعین غیور ایستادگی کرده و دشمن را عقب می‌راندند .

در منطقه سلطان صوفی اکراد هجوم آورده پس از جنگ سختی بغار نزدیك شدند . پنج نفر در دهنه غار یکی پس از دیگری از صوفیان کشته شده و باکرادمجال دخول ندادند هرکدام کشته میشد سرباز دیگری بجای او میایستاد درآن روز اکراد کاری از پیش نبرده و بقلعه بازگشتند .

بعد از چند روز نقب زدن از زیرزمین پی بسرچشمه‌آب نمی‌بردند متعجب بودند که نقب را بکدام‌طرف ادامه دهند، ناچارهرچند قدم‌که پیش میرفتند سوراخی احداث وعلامتی نصب میکردندکه معلوم شود نقب بکجا رسیده بدینجهت اکراد ازآثار علامت از قضیه با خبر شدند. شبانه برسر نقب زنان ریخته باتفنگچیان مازندرانی‌که‌نگهبان نقب بودند بزد و خورد پرداختند تا سه ماه باین ترتیب زد و خورد بود دو سه مرتبه جماعت دو سه‌هزار نفری از زن وکودك از قلعه بیرون‌کردندآن‌جماعت العطش‌گویان بی‌تابانه خود را بآب رسانیدند . محصوران چشمه آب را چون آب حیات فدائی‌وار محافظت می‌نمودند معهذا در این مدت سه ماه پی بسرچشمه‌آب برده نشد .

درکمره‌کوه غاری بود مشرف بربالای سولق اکراد از زیر غار نقبی می‌زدند که بغار درآمده و ازآنجا برسرسربازان بریزندوآنها را متفرق سازند. بعدازاطلاع ازاین موضوع امراء صلاح دیدندکه پیش دستی‌کرده غاررا متصرف شوند در حدود سی نفراز جوانان قزلباش‌متقبل این خدمت شده‌دراول روزکه‌آفتاب بلند شده بود ، این دلاوران از جان گذشته از سنگر خود تا غار از برابر قلعه دویده و خود را بغار انداختند از داخل قلعه شدیداً تیراندازی میشد فقط یکنفر در این حمله مقتول‌گردید .

بعدازنصف شب همان روزدو دسته ازاکراد از قلعه بیرون‌آمدند یکدسته بطرف

مدافعین نقب‌آمده و آنها را بخود مشغول ساخته و دسته دیگر از طرف بالا بامحافظان غار بزد وخورد پرداختند، آن دلاوران تافشنگ داشتند بااکراد جنگ نموده و غاررا از دست ندادند بعد از اتمام فشنگ که ده نفرشان کشته شده بود و نزدیك بودکه اکراد بغار درآیند بقیه دست بشمشیر برده خود راازغار بمیان اکراد انداختند و میخواستند با جنگ و گریز خود را نجات دهند فقط هشت نفر از آنهاکه زخمی نیز شده بودند خود را نجات دادند مابقی کشته شدند و دو نفر از زخمیها اسیر گردید .

عمرخان از مردانگی ایشان تعجب نموده راضی بقتل آنهانشد و دستور معالجه و مداوا را داده و بعد از بهبودی آنها را بیرون فرستاد .

در همان روز چهل نفر از جوانان افشار ارومی داوطلب رفتن بغار گردیدند حسن خان خود متقبل شد که با سیصد نفر سرباز پاس آن چهل نفر را داشته و بدفع شراکراد قیام نماید .

برحسب پیشنهاد امراء ده نفر دیگر بآن‌عده افزوده و باوسائل لازم و ذخیره‌چند روزه بسرعت خود را بغار رسانیدند چون شب شد زودتر از شب گذشته اکراد بیرون آمده بزد و خورد پرداختند تا طلوع صبح جنگ‌کردند و با وجود سعی بسیارکاری از پیش‌نبردند و عقب نشینی‌کرده سربازان، مردانه از غار محافظت نمودند .

تا آنکه نقب زنان برسرحوض سولق رسیده‌گنبد حوض خانه را سوراخ‌کرده و ازآن سوراخ راه‌آب را دیده پی بسرچشمه بردند اکراد از پی چاره جوئی برآمدند .

امراء قشون دستوردادند تادرزیرگنبد سولق با استفاده از سوراخهای ایجادشده کاه دود نمایند . با این ترتیب اکراد محافظ از حوض خانه خارج و بقلعه گریختند سربازان خود را بحوض خانه رسانیده آنجا را متصرف شدند و راه‌آنرا باگل و سنگ مسدودنمودند درآن روزغوغای عجیبی درپای قلعه‌حکمفرما بود اکراد سعی‌میکردند که سولق را دو باره پس‌بگیرند ولی‌کاری از پیش نبردند، بعداز تسخیر سولق تاپانزده روز عمرخان بآب قلیل بوزلق وسایرمحصوران بآب‌متعفن حوض بزرگ قناعت‌میکردند.

تسخیر سولق از زمستان تا فصل بهار طول‌کشید در این اثناء بارندگی آغاز شد

و قریب بیکماه باران قطع نگردید چنانچه محصوران تا ششماه از آب بی نیاز گشتند و تسخیر سولق بی‌فایده‌گشت . مردم قلعه‌بیش از پیش درقلعه‌داری استوارتر گردیدند .

پس از قطع باران اعتمادالدوله دستور داد تا از چهار جانب بقلعه حمله برده و آنرا در اسرع وقت مسخرسازند پس از نبردهای سخت و شدید عده‌های جلالی درقلعه نفوذکرده و شکست در قوای اکراد افتاد قلعه بدست جلالیان فتح‌گردید و اکرادمتفرق گردیدند. بدین ترتیب شرچلاق عمرخان‌که شاه عباس‌کبیر برای این مرد دست مصنوعی ازطلافرستاده بودواواین مرحمت‌را نادیده‌گرفته ودرمقام‌شرارت برآمده‌بودکوتاه‌گردید.

ورود ایل بزرگ افشار :

در یکی از ایام ماه بهاری سال۱۰۳۵قمری بفرمان شاه عباس‌کبیر قافله چندین هزار نفری ایل بزرگ افشار باآرایش لازم بحرکت خود بصوب ارومی ادامه میدهند چند روزی نمیگذرد که ابیورد را بعد از آنهمه خاطرات تلخ و شیرین بعداز آنهمه جنگهای خونین که بااوزبکان درگرفته بود . پشت سرگذاشته ازکلات نیز میگذرند ، قوچان در پشت قلل پر برف هزار مسجد نهان میگردد چند ماهی سپری میشود قافله رادمردان‌شهرهای سرراه راازسبزوارگرفته تاقزوین وزنجان وتبریزپشت‌سرمیگذارند.

اینك دلیران افشاری بجلگه باطراوت (سلماس) رسیده‌اند ، جلوداران‌گزارشی میدهندکه اکراد سکنه ارومی از این موضوع آگاهی یافته و باجمعی بسیار بمقابله و ممانعت شتافته و درموضع خان‌تختی،آماده پیکار ایستاده‌اند . مقاومت سخت و نابهنگام است تمام مواضع جنگی د تصرف دشمن استآنها بمحل شناسائی‌کامل دارند و دربین آنان فرماندهانی از (ینی‌چری)های عثمانی دیده میشوند .

حال باید سرداران دلیر افشار تصمیم قطعی بگیرند چندان فاصله بین مرگ و زندگی نیست . تلاقی طرفین واقع میگردد وجنگ‌سخت وهولناك روی میدهددلیران افشار درآن معرکه کارزار دست به‌آلات حرب وضرب‌برده جلادت و مردانگی از خود

کور اوغلی نامدارکه با سواران جنگجوی‌خود همواره بخاك عثمانی‌دست برد می‌زد و پاشاهای عثمانی ازحملات پی‌در پی وی بستوه‌آمده بودند، در زمان‌شاه عباس‌کبیردرناحیه مرزی آذربایجان غربی می‌زیسته است .

نشان میدهندچندانکه ازخون‌مقتولان درآندشت رودها جاری میشود اکراد بهزیمت میروند و راه فرار پیش میگیرند .

آن محل‌که درست درمقابل (صورت بورونی) قرارگرفته به (کرد قران)معروف میگردد، افشاریه سرازیر میشوند و با مقاومت بعدی اکراد در گردنه قوشچی برخورد مینمایند. رعداجل غریدن میگیرد و برق بلا درخشیدن‌آغاز میکند نزدیك میشودکه پای مقاومت جماعت افشاربلغزد (خداداد بیگ ـ افشار قاسملو)که بمردی و مردانگی مشهور بود ، باابواب جمعی خود از موضعی مخفی بعقب دشمن رعدآسا حمله می‌بردو در این بین کره نای و طبل پیکار بسختی زده میشود از نهیب کره‌نای و حمله دلیرانه خدادادبیگ هراسی عظیم‌دردل دشمن‌میافتد وراه‌فرار بکوههای(اسی‌سو) و(دیمه‌دشت) را درپیش میگیرند، افشاریان در محال انزل مظفرانه‌نزول مینمایند وشب‌رادرحالیکه دیده‌بانان‌آنی ازوظیفه نگهبانی فراغت ندارند باستراحت می‌گذرانند .

کشتگان خود را در قبرستان جمال آباد بخاك میسپارند و زخمیان را مداوا می‌کنند فردا عصری از دروازه‌ای‌که سالها بعد بنام (عسگرخان سرتیپ افشار قاسملو) معروف شد و در این موقع دروازه هندو نام‌داشت وارد شهر ارومی میگردند .

شاه صفی و جنگ با عثمانیها :

امرای اکراد سرحد ایران و عثمانی بیشتر اوقات مایه اختلاف طرفین میشدند ودرحقیقت بهیچ طرف هم خدمتی انجام نمیدادند باین جهت شاه صفی‌بآذربایجان‌آمد وبرای دفع‌فتنه اکراد اقدام نمود امراء وبزرگان اطراف را برای فتح‌وان ودفع امرای سرحدی آن منطقه احضارکرد .

کلب علی‌خان افشار حاکم ارومیه بدستور شاه صفی‌باده هزارسپاهی از ایل‌افشار ارومی برعساکر عثمانی‌حمله برد وتلفات زیادی به‌عثمانیها وارد ساخت پاشایان‌عثمانی چون خبر رسیدن سپاه ایران را شنیدند فرار را بر قرار ترجیح دادند وسپاه ایران تا شهروان پیشروی کرده وآنجا را بتصرف در آوردند چون شهروان بتصرف ایرانیها در آمد و عثمانیها فرار کردند سلطان مراد خان عثمانی سپاهی بی‌شمار تهیه دیده بجانب

ایروان روان شد، پس از تسخیر آن شهر بطرف تبریز حمله‌کرد مدت سه روز این شهر را در تصرف داشت ولی همین‌که خبر حرکت شاه‌صفی وسپاه زبده اورا بجانب آذربایجان شنید فوراً عقب نشسته باسلامبول رفت چون شاه صفی به تبریز وارد شد سردارانی که در جنگ مسامحه کرده بودند بمجازات رسانید .

تمدن و صنایع در دورهٔ صفویه :

دوره‌دویست ساله تاریخی مغول واستیلای امیر تیمورگورگانی ووقایع دیگری که قبل از صفویه اتفاق افتاد هریك بنوبه خود باعث قتل وغارت وخونریزی وخرابی‌های بی‌شمارگردید روزبروز درهای ترقی برروی این ملت بسته میشد خرافات واوهام که ازاستیلای مغول وتراکمه میراث مانده بود وتعصب‌جاهلانه مردم باین عقب‌ماندگی و انحطاط کمك میکرد باین علل ازدوره مغول ببعد وضع‌مردم بسرعتی عجیب‌روبزوال میرفت فقط بمناسبت رسمی شدن مذهب تشیع بار دیگر شیعی مذهبان‌که باطراف‌رفته بودند از اوایل سلسله صفویه متوجه ایران شدند و علوم دینی را رواج دادند و تشیع مرکزیت پیدا کرد .

معماری :

در زمان سلاطین صفویه معماری و نقاشی و کاشی‌کاری و گچ بری که از اواخر تیموریان شروع به ترقی‌کرده بود اعتبار کلی حاصل نموده بقدری اهمیت یافت‌که می توان گفت هیچوقت آن اندازه اعتبار نداشته است مخصوصاً خط نویسی که بدرجات عالی رسیده بود .

نقاشی :

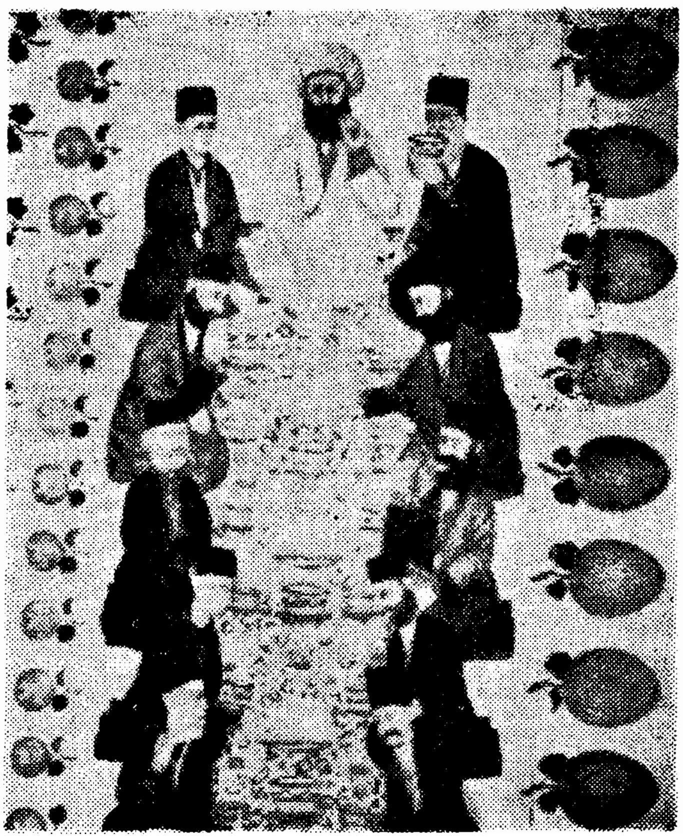
سبك چینی که در اواخردوره‌تیموری ترقی زیادکرده بود در زمان صفویه باوج ترقی‌خود رسید .

نقاشی‌های صورت چینی بر روی کتابها و تذهیب های کتب و قبالجات و نقوش برروی‌قلمدان و پارچه‌های عهد صفوی از جملهٔ آثارگران بهائی است‌که نمونهٔ‌استعداد کامل‌ذوق صنعتی ایرانیان است .

امروزه موزه‌های اروپا و امریکا بداشتن نمونه‌هائی ازآن مباهات میکنند .

خطاطان :

دردوره سلاطین صفویه خوش‌نویسان معتبری پیداشدند بواسطهٔ رواج علوم‌دینی خط نسخ‌که مخصوص زبان عرب بود ترقی‌کرد بزرگترین نسخ نویسان این عصرمیرزا احمد تبریزی می‌باشد که خط نسخ را بخوبی یا قوت مستعصمی ازکار درآورده ، خط مخصوص فارسی زبانان خط نستعلیق است‌که آنرا علی بیگ تبریزی از ترکیب دوخط نسخ و نستعلیق استخراج کرده است .



بخش هفدهم

نـادر شاه افشار در آذربایجان :

نادر شاه افشار پس ازدفع شورش بختیاریها وترکمانان دراول محرم سال۱۱۴۳ قصد عزیمت بجانب آذربایجان نمود درجنوب مراغه بیورت اصلی طایفهٔ خود رسید سه هزار خانواده قرغلوی افشار را ازآنجا بخراسان کوچ داد. عثمانیها از همه اطراف عقب می نشستند نادر شاه در ۲۷ محرم وارد تبریز شد در تبریز خبر هجوم ابدالیها را بمشهد شنید. بیستون بیگ افشار را در تبریز گذاشته شتابان بمشهد رهسپار شد این جریانات مصادف باحوادثی بودکه در استانبول رخ داد ومنجر بعزل سلطان احمدثالث شد یکی از علل شورش نا رضایتی سپاه ینی چری بود زیرا ینی‌چری‌ها در آذربایجان املاکی خریده بودند، در عقب نشینی می‌بایستی‌آنها را ترك نمایند .

مقارن این احوال شاه‌طهماسب درنزدیکی همدان از سپاه عثمانی شکست‌خورد سردار دیگر ترك بنام علی‌پاشا (حکیم اوغلی) ازایروان حرکت‌کرده ، تبریز و مراغه را گرفت فقط قلعه دم دم در شمال غربی ارومیه‌که مسکن طایفه افشار ارومی بود باقی ماند و'هل‌آن قلعه دلیرانه مقاومت‌کردند .

عساکرعثمانی به‌اطراف ارومیه رسیده و در قریه چهار بخش اردو زدند پس از زد و خورد با نیروی دولتی و اهالی نتوانستند شهر را بگیرند و محصورین بشدت دفاع میکردند .

علی پاشا دستور داد نقبی از چهار قریه چهاربخش تا زیر دروازه هندو (عسکر

خان فعلی) بکنند . پس از آماده شدن نقب کیسه های باروت در آن قرار داده وسیله فتیله‌ای آنرا منفجر نمودند .

دروازه عسگرخان سرنگون گردید و عساکر عثمانی هوراکشیده وارد محله‌هندو شدند چون این خبر بنادرشاه رسید .

پروت‌خان افشار را باقشون مجهز مأمور دفع عساکر عثمانی نمود، پروت خان بطرف ارومیه حرکت و از طرف جنوب بشهر حمله نمود پس از زد و خورد سختی اردوی علی‌پاشا شکست خورده و شهر را رها نمودند .

پروت خان تاقریه‌کریم‌آباد عساکر عثمانی را تعقیب نموده و در حدود ۸۰۰ نفر از آنها را بخاك هلاکت افکند .

اینك‌اواخر بهارسال ۱۱۵۸ قمری‌است اهالی‌شهرارومی غرق‌شادی هستند سخن‌از یك اقدام تاریخی میرود . گویا مأموردربارایران ازسرای‌خلیفه عثمانی برگشته و واردشهر موصل‌گردیده و مصالحه نامه سلطان را که مشعر برپاسخ مطالب پنجگانه است تقدیم آستان نادری نموده است .

اینك نادر از شهرستان موصل از طریق ساوجبلاغ (مهاباد) وارد ارومی میشود بنا بدستور چمن (گوی‌تپه) باچادرهامزین‌گردیده و جنگاوران افشار ارومی صف‌بسته هرآن در انتظار وصول مقدم شاهنشاه فاتح خود هستند از طول خط جاده گرد و غبار غلیظی بآسمان صعود مینماید طولی نمیکشد نادر باسپاهی‌آراسته نزول‌اجلال مینماید.

ازطرف محمدکریم‌خان افشار قاسملو(بیگلربیگی ارومی)مراتب خلوص‌عقیدت و حسن نیت افشار ارومی بعرض میرسد طبل شادی نواخته میشود .

فاتح هندوستان در حالیکه تبرزین فولادینی بردست دارد از اسب پیاده میشود و باقدمهای متین و باچشمان نافذ بطرف چادر سلطنتی حرکت میکند .

غازیان افشار مرخص میشوند ولی جوانان افشار مست شادی و غرورند از آن

محوطه پیروزی دل‌کندن کارآسانی نیست . بار بزرگ نبردها بردوش این جوانان جنگ آزموده بوده جانفشانی‌های آنان نامی باشتهار ازفرماندهان وسرداران درصفحات تاریخ گنجانده است میروند وشادی‌کنان داخل دهکده‌گوی تپه‌میگردند ودرخانه‌های‌دوستان نسطوری خود میهمان میشوند .

سرها از باده‌ی ناب گرم و دفترهای خاطرات باز میگردد . نبرد با عثمانیها - محاصره بغداد - نبردکرکوك - شکست‌محمدخان بلوچ - بازبدفتر خاطرات ورق‌میزنند تعرض بداغستان و شیروان و قره باغ - نبردآرپاچای - فتح قندهار، بصفحات درخشان خاطرات میرسند، اردوکشی بهندوستان- جنگ‌کرنال- تعرض به‌سند- تعرض به‌ترکستان تسخیربلخ - تسلیم شدن بخارا بالاخره فتح خیوه و صدها خاطرات شیرین تاریخی که نشانه از جان فشانیهای عجیب این جوانان است با خطوط برجسته و درخشانی در دفاترخاطرات‌آنان نوشته شده است .

رشته صحبت دامنه پیدا میکند سرانجام مصالحه نامهٔ سلطان عثمانی بمیان میآید ، ولی غازیان افشار اسلحه بزمین نخواهندگذاشت شمشیردلاوران نبایددر نیام فراموشی‌زنگ‌بزند.سلحشوران‌افشاری طالب صلحند ، ولی‌آماده‌بجنگ. هرفردی از افراد یك قهرمان نامی است فتح قندهار بدستیاری عاشورخان افشار ارومی صورت حقیقت بخود گرفته همین محمدکریم‌خان‌کسی است‌که در جنگ‌کرنال با اینکه زخم مهلکی باو رسید لیکن خود را درخانه زین نگهداشت و بیك حمله سعادت‌خان‌سردار نامی هند را از روی فیل‌بزیرآورد و چون غلامی‌تقدیم‌آستان نادری نمود .

آری شمشیرمرصعی راکه نادرشاه باو اعطاء فرموده است هنوز زینت بخش‌کمر اوست ، نادر چند ساعتی را به‌استراحت میگذراند سپس میرزا مهدیخان منشی ووقایع نگار خود را بحضور میخواهد دستورمیدهد حمامی را در شهر جهت استحمام اوآماده سازند بنا بدستور وکیل‌الرعایای افشار مأمور تنقح حمام (قراجه) میشود پاسی ازشب میگذرد وموکب نادری بطرف شهرحرکت نموده وداخل حمام قراجه میشودگردوغبار خشن بیابان‌عراق راباآب‌زلال‌ارومی می‌شویداستحمام‌تمام‌میشودداخل محوطه‌لباس‌کنی

میگرددصدای حاضر باش غلامان بیگلر بیگی او را بخود میآورد سوء ظنی در او ایجاد میشود ورو بتزایدمیگذارد و تصورسوء قصدی بخود میکند از کیفیت‌حال استفسارمینماید بیشتر ظنین میگردد .

آری بهانه خوبی بدست آورده این خان قاسملو بودکه دررأس طوایف سلحشور افشاری مقدم مرا تبریك گفت وگرامی‌شمرد وهم او خواهد بودکه بجای من براریکه پادشاهی کشور باستانی عروج کند .

آری او رشید و سلحشور است از دست من بگرفتن شمشیری مرصع مفتخر گردیده است .

نادراین خیالات‌را چنان مجسم مینماید که بی‌اختیار بخود میلرزد وامر باحضار محمد کریم خان میدهد، بیگلر بیگی افشار حاضر میشود دژخیم خاصه به‌تون حمام سرازیر میگردد وآتشدانی پرازآتش نموده و بحضور میرسد میل بآتش‌گذاشته میشود با پف پف دژ خیم میل گرم میشود و سرخ میگردد تا بچشمان جهان بین محمد کریم خان‌کشیده میشود واو را از حلیهٔ بصری عاطل میسازد نادرلباس خودرا می‌پوشدچکمهٔ لزگی را بپا میکند باندیشه فرو میرود .

خدمات صادقانه او را بیاد میآورد و سرانجام با بیم و امید حکومت اشنویه را بیاك تنی‌کور، بیك مردی که‌موهایش درمیدان‌های جنگ سفید شده، یکی از افرادیکه حافظ تاج و تخت اوبوده تفویض مینماید .

محمدکریم خان بیگلر بیگی اشنویه میشود اجباراً کورکورانه بصوب مأموریت خود حرکت مینماید (منت) را تخلص شعری خود میکند و اشعاری سوزناك از لوح ضمیرش بصفحه‌کاغذ می‌تراود :

چنان از دود آهم بی تو ای گل تار شد گلشن

که روز از تیرگی گم کرد بلبل آشیانش را

یکسال بعمرزمین اضافه میشود وبا این‌حرکت خود طومارعمراو را نیزمی‌نوردد حال قبر او کعبه آمال غیرتمندانست ولوح مزار او افتخار راد مردان .

اینك شب یکشنبه ۱۵ جمادی‌الثانی سال ۱۱۶۰ قمری است نادر با قلبی‌پریشان و با خیال آشفته در چادری‌که بر بلندی مرادتپه از توابع فتح‌آباد قوچان زده‌اند بروی نمد خراسان نشسته وکسانی را که فردا باید بدار مجازات‌آویخته شوند اعلام میدارد میرزا مهدیخان اسامی را ثبت مینماید از حضورش مرخص میشود .

سران ارتش ،خود را مواجه بایك خطر عظیمی می‌بینند بتفکرمی‌پردازندآتش کینه محمدقلی‌خان افشارقاسملو (کشیك‌چی باشی) نادرزمانی‌زبانه میکشدکه نام‌خود را هم ردیف اعدام شوندگان می‌بیند دو سال پیش را بیاد میآورد و بی اختیار میگوید روانت شاد‌ای عم بزرگوار، ای‌مرد دلیر، ای قهرمان جنگ‌کرنال ،ای محمدکریم‌خان همین امشب آری همین امشب انتقام ترا از نادر خواهم گرفت و سزای خونخواری و بدکرداری او را درکنارش خواهم‌گذاشت .

با سران سپاه تصمیم قطعی اتخاذ میشود چند پاسی از شب میگذرد .

محمدقلی خان افشار باتفاق محمد صالح خان ـ قرخلو و محمد خان قاجار و موسی‌خان آیرملو و قوجه بیگ گوندوزلوی افشار داخل سراپرده نادری میشوند نادر با هول و هراسی فراوان از خواب بلند میشود تبرزین او بالا میرود و محمدصالح‌خان قرخلو بنی‌عم او نقش‌زمین میگردد باردوم بالا میرود ایندفعه بزندگی محمدخان قاجار خاتمه میدهد دلیر خون‌آشام افشار قاسملو باو مهلت سومین ضربه‌را نمیدهد وباخنجر کج او را بیجان میسازد و در حالتیکه‌کلمه انتقام ورد زبانش بود سر آن تاجدار را از تن‌جدا میسازدآری بااین یاك عمل‌مخوف بحیات قهرمان نامی شرق خاتمه داده میشود.

بیاك گردش چرخ نیلوفری　　　نه نادر بجا ماند و نه نادری

حال محمد قلی خان افشار قاسملو در قبرستانی که امروز پی وبن قرائت خانه ملی در آن گذاشته شده بخواب ابدی فرورفته شاید این هم یکی از بازیهای طبیعت است که باید سرگذشت تاریخی این قهرمان افشار از (قفسه تاریخ افشاریه) که بروی مزار او قرار گرفته است بدست علاقمندان علم و ادب رسیده و بار دیگر نام او ورد زبان گردد .

دیدی‌که خون ناحق پروانه شمع را　　　چندان امان ندادکه شب راسحرکند

بخش هیجدهم

کریم خان زند و فتحعلی خان افشار ارومی :

فتحعلی خان افشار ارومی یکی از سرداران قدیم نادر بودکه دروقایع مهم این دوره سهم بزرگی داشت مدتی ازجانب ابراهیم خان برفارس حکومت میکرد یکزمان در خدمت آزاد خان افغان بود عاقبت به‌اردوی محمد خان پیوست بعد ازشکست اودر مازندران سپاه خود را برداشته بآذربایجان که آنموقع از مدعیان سلطنت بکلی خالی بود شتافت تبریز و ارومیه را اشغال کرد و بطرح حکومت مستقلی پرداخت .

ارومیه را پایتخت خویش قرار داده در مدت چهار سال از (۱۱۷۲ تا ۱۱۷۵) حصار و قلاع آنرا مستحکم نمود اینك تفسیر وقایع ،

اواخر بهارسال ۱۱۵۸ قمری نادرشاه افشارحکومت ارومی و توابع‌را برفتحعلی خان بن‌علی مردان بیگ‌افشار ارشلو تفویض فرموده و بمنصب سرداری مفتخر مینماید.

پس از کشته شدن نادر گروهی بطرفداری‌از او وگروهی دیگر در مقابل آنها پیکار میکنند هرکسی در این‌صدد است که جان خود را برکف نهاده ازآن ورطه‌رعب آور بیرون رود .

ازآن‌جمله (مهدی‌خان افشار قاسملو)که ازطرف نادرشاه مأمور حفظ وحراست حدود ایروان بود در محل مأموریت قدرت استقامت در خود ندیده بی مقدمه بصوب لرومی حرکت مینماید خبرحرکت مهدیخان درارومی شایع شده و تمام بزرگان‌وریش سفیدان از سردار فتحعلی‌خان که از طایفه دیگر ایل افشار بود روبرتافته و در بیرون

دروازه (بالاو) که آنوقت‌ها معروف بدروازه مشهد بودمقابل (دره درمانی) مستعدپیشواز و استقبال میگردند .

مهدیخان افشار قاسملو بااحترامات فوق‌العاده وارد شهرارومی گردیده و بصلاحدید معارف شهرامر بدستگیری فتحعلیخان میدهد سردار افشار ارشلو چون مقاومت را در آن موقع حساس صلاح ایل افشار نمیداند و از ایجاد تفرقه احتراز میکند بآسانی تحت قید و بند قرار میگیرد و درانتظار سرنوشت می نشیند .

اکنون در تمام صفحات مملکت هرج ومرج و ناامنی برقرار است برسر ربودن تاج سلطنت از هر طرف کشمکش‌های سختی آغاز گردیده ، ابراهیم خان افشار قرخلو به برادر خود عادلشاه دست یافته واراده تصرف آذربایجان را دارد .

امیراصلانخان افشار قرخلو معروف بسردارآذربایجان درتبریز بمسندحکمرانی جلوس کرده و بدین سبب سد راه ابراهیم شاه است .

آوازه‌حرکت ابراهیم شاه بطرف آذربایجان امیراصلانخان‌را سخت دچارحیرت وگرفتار بهت میسازد و خلاصی خود را ازاین مهلکه درآن میداند که با فتحعلی خان دست یکی گرداند، آنگاه شهریار بیگ‌افشار گوندوزلو و برادر او حاجی بیگ راکه از خاصان درگاه او بودند مأمور میسازد که بمراغه عزیمت کرده وبا جماعت مقدم و طوایف مکری که همه مطیع سردار مزبور بودند در محال (دول) رحل اقامت اندازد و باتهدیدات، فتحعلیخان را ازقید وبند مهدی خان افشار قاسملوآزاد ساخته وبه‌تبریز حرکت دهد .

فرمان سردار ابلاغ میشود ولی تهدیدات ابداً درمهدیخان مؤثر واقع نگردیده و نائره جنگ وستیز بین طرفین بشدت مشتعل میشود جماعت مقدم و مکری عرصه را تنگ دیده فرار را بر قرار اختیار مینمایند شهریار بیگ با برادرش گرفتار میآید . جوانان نیرومند افشاری‌باشادمانی بسوی شهر برمیگردند ولی در همین موقع خبرمی-رسدکه اینك امیراصلان‌خان سردار باسپاهی بی‌شمار در چمن (قره‌حسنلو)رحل‌اقامت انداخته وآماده پیکار است . مهدیخان و دیگر سران سپاه وی گرد هم آمده تا تدابیر لازمه را بعمل بیاورند.

فردای آنروز با سپاهی آراسته بعزم مقابله تاخته و در چمن مزبور باوی‌رو برو میگردند تا هفت روز جنگ بود از آنطرف خبر جنگ در زندان بگوش فتحعلیخان رسیده و شایسته نمی‌بیند که در زندان مانده و امیراصلان خان یکه تاز میدان باشد پنهانی کسی را نزد حسین‌خان بیگ پدرمهدیخان حاکم‌که ازپیران جهاندیده روزگار بودفرستاده وپیام میدهدکه بفرزندش مهدیخان دستور بدهد تازنجیراز گردنش بردارند و جنگ امیراصلان را باو واگذارند.

آری درآنروزگاران جماعت چهارده‌گانه ایل افشاراورمی درمقابل دشمن تمام کینه توزیها و عداوتها را کنار میگذاشتند ویکدل و یکزبان تیشه بریشه دشمن‌نابکار فرود میآوردند واگر فردی هم چون شهریار گوندوزلو که بقول امروز نان را بنرخ روز میخورد پیدا میشد بموقع دمار از روزگارش درمیآوردندکما اینکه سرآن نابکار طعمه شمشیر آبدار تقی‌خان حکمران ارومی برادر مهدیخان شهید افشار گردید.

باری پیام‌آن سردار نامدار بمهدیخان ابلاغ میگردد بعد ازاندکی تفکر تصمیم میگیرد، روز دیگر بامر مهدیخان فتحعلی خان نامدار سوار براسب، تحت الحفظ در گوشهٔ از میدان جنگ نگهداشته میشود هنگام‌کارزار گرم میگردد و دمبدم برحسرت وحیرت فتحعلی‌خان افزوده میشود زیرا او درفنون جنگ بغایت ماهر واستعداد فوق‌العاده‌ایکه داشت بااندك افرادی‌که در اجرای اوامر اوکمترین قصوری ندارندهمواره غالب و پیروز بوده است.

حال امیراصلانخان عزم راسخ دارد نتیجه جنگ را بنفع خویش بپایان رساند و بآنهمه صدمات شکننده وخونین چند روزه پیکار خاتمه‌دهد،گروهی از زبده‌سواران امیراصلان بجانب مهدیخان یورش می‌برند و در حینی‌که نزدیك بود به‌اتمام کارش پردازند فتحعلیخان نامدار پیش ازاین‌مهلت توقف جایز ندانسته وازگوشهٔ میدان‌پیکار بمرکب خود رکاب کشیده بصحنه جنگ می‌تازد وبا تبر زینی که تنها اسباب حرب او را تشکیل میداد بیك حمله یکی از بیگزادگان جوانشیر را بزیر می اندازد و سوار اسب تازی نژاد اوشده جمعی ازآن سواران را نقش زمین میسازد، بالاخره بامردانگی

وشهامت فتحعلیخان سواران امیراصلانخان در خود تاب مقاومت ندیده روی ازجنگ برمیدارند و بهزیمت میروند .

اینك دلیران افشاری بافتح وظفر برمیگردند و دست یگانگی که دومردفولادین پنجه بهم داده‌اند اتحاد و اتفاق بین طوایف افشاری مستحکم‌تر کرده و سبب شدکه‌در طی طول راه بین چمن قره‌حسنلو و شهر، دلیران جنگ‌آوری راکه در میدان هولناك چند روزه جنگ از دست داده‌اند بدست فراموشی سپارند و بشادی وشادمانی بگرایند حتی آنانکه زخم‌های منکری در این چند روز پیکار برداشته‌اند از شدت شور وشعف کمترین احساس درد ورنج نمی‌کنند و خرم و خندان بسوی دروازه مشهد روانند .

در این میان کسی که از چمن قره حسنلو بایکدنیا شرمندگی و انفعال سربزیر است و ابداً آثار بشاشت درچهره‌اش نمایان نیست همانا مهدیخان‌است‌که تحت‌شکنجه وجدان خویش قرارگرفته است او بقرپوس زین توجه دارد و سربلند نمیکند هیچکس از حال دل اوآگاه نیست زیرا هیچ چیز دل‌آدمی را جز نیکی در مقابل بدی تنگ و تاریك نمیسازد و بعذاب سخت روحی گرفتار نمیکند . آری در دل حساس مهدیخان غوغاست حق بااوست زیرا اونه‌تنها فتحعلیخان نامداررا بحبس انداخته بلکه‌به‌برادران و یاران صمیمی و از جان‌گذشته او نیز ابقاء نکرده و همه را بغل وزنجیرکشیده و بعلاوه تمام دارائی او را در بین زعمای وقت ارومی تقسیم‌کرده است چه جرمی بالاتر از این چه نیکی بهتر ازآن .

باری داخل دروازه شهر ارومی میشوند اهالی شهر از زن ومرد وآنان‌که قدرت شرکت در رزم نداشتند بادلهای سرشارازمهرومحبت به‌پیشوازآمده‌اند فضای فرح‌بخش ارومی را صدای شادی بلرزه در آورده است آیا واقعاً نباید این همه احترامات تقدیم آستان مردفولادین افشاری یعنی (سردارفتحعلیخان) باشد ناگهان مهدیخان سخت‌تحت تأثیرآن همه شور و هیجانات مستقبلین قرارگرفته سرازگریبان تفکر برمیدارد و دست درگردن مردانه فتحعلیخان دلاور میکند ، پیکرمردانه و رشید او رادربغل میفشارد و او را غرق بوسه میسازد و اشك ندامت وپشیمانی ازچشم می‌بارد و خطاب بجمع‌کثیری

که هم اینك با ابراز شادمانی آنانرا بمقر حکومتی بدرقه میکنند. آغازسخن مینماید و از شجاعت و کاردانی ولیاقت و مردانگی سردار نامدارتعریف میکنند . و باخضوع و خشوع تمام از مرکب جنگی پیاده شده و باادای احترام‌خاص او را حکمران ارومی می‌نامد وداشتن چنان حکمران لایق وکاردان را بجماعت افشار تبریك میگوید .

اینك ابراهیم شاه تصمیم قطعی بتصرف آذربایجان گرفته و بآن سامان روی‌آورده است تا غائله امیراصلان‌خان قرخلو را بخواباند . باصلاحدید سردارفتحعلیخان افشار ارشلو مهدیخان افشار قاسملو با چهار هزار نفر سوار از طریق مراغه خود را با براهیم شاه میرساند .

درجنگی‌که بین‌قوای ابراهیم شاه وامیراصلان‌خان درمیگیرد، لشگریان‌امیر- اصلان منهزم و تار و مار و خودگرفتار باجمعی دیگر از دم تیغ میگذرند .

طولی نمیکشدورق برمیگردد و بعدازجنگ خونین‌که‌بین شاهرخ شاه‌وابراهیم شاه در میگیرد . ابراهیم شاه مغلوب و بقتل میرسد و مهدیخان افشار قاسملو نیزکه‌قائم مقام ابراهیم شاه در تبریز بوده بدست عده‌ای از تبریزیان سر از تنش جدا میگردد .

این خبر در ارومی بگوش سردار فتحعلیخان رسیده باگروهی انبوه از جماعت افشار ارومی به تبریز تاخته بعد از اینکه انتقام خون مهدیخان قاسملو را از مسببین نابکارمیگیرد، تبریز رامسخر وبالاستقلال برتق‌وفتق امورمملکت آذربایجان می‌پردازد.

بعد از اینکه آرامش نسبی در صفحات پرتلاطم آذربایجان بظهور می‌پیوندد باجمعی‌کثیر به‌تسخیر و تصرف اصفهان‌که درآنروزگاران مرکز ثقل کشور ایران بود از ارومیه پایتخت خویش براه میافتد .

اینك سال ۱۱۶۵ قمری است سرانی از اقوام ومنسوبان نزدیك شاهنشاه‌افشاری هریك چند صباحی تکیه براورنگ سلطنت زده و یکی بعداز دیگری سر بباد فنا در داده و تن بخاك خواری سپرده‌اند و مساحت وسیع مملکت‌را بمدعیان و سرداران نامی دیگر چون‌آزادخان - محمدحسن خان قاجار خالی‌گذارده‌اندکه‌هریك باکسب قدرت

در پی فرصت بسرمی برند. بالاتر از اینها درخطهٔ آذربایجان که خود کشور پهناوریست فتحعلی‌خان نامدار ودر صفحات فارس کریم خان زند سردار نامی دیگری که دادپروری و عدالت را با دلیری و جسارت عجین کرده بامور کشور داری سروسامانی داده است و عزم تسخیر تمام کشور را دارد.

حدود متصرفات سردار فتحعلی خان تا جنوب اصفهان ادامه پیدا میکندو باکمال قدرت در مرکز کشور بکار و کوشش در امور فرمانروائی می‌پردازد. کریم خان از عواقب کار هراسان گردیده گروهی انبوه از زندیه ـ فارس ـ لر ـ انعقاد داده باتفاق برادران نام آور خود شیخ علی خان و اسکندرخان عازم اصفهان میگردد.

فتحعلی خان نیز باهشت هزارسوار زبده افشاری بمقابله باآنها حرکت مینماید درحوالی قمشه جنگ هولناکی بین طرفین در میگیرد در آن محاربه اسکندر خان برادرکریم خان زندبدست شخص فتحعلی خان گرفتار و بقتل میرسدسرانجام سپاه‌سردار زند باهراس ووحشت‌روبهزیمت‌میروند. سالی‌چند سپری‌میگرددمحمد حسن‌خان‌قاجار درحوالی تهران از کریم خان زند شکست خورده و در اثنای فرار بدست غلامان خود بقتل میرسد وآزاد خان افغان نیز درشیروانات متواری میشود در این مدت امیر بهادر زند از سردار فتحعلی خان شکست خورده ولی هنوز کارناتمام است.

ابراهیم خلیل بیگ جوانشیر غیبت فتحعلی خان را ازآذربایجان مغتنم شمرده و به تبریز تاخته ودست تطاول‌گشوده‌است و به‌تقاضای امرای تبریز اینك فتحعلی‌خان بقصد تسخیر قفقاز بقره‌باغ تاخته و بختم غائله جوانشیر پرداخته و قلعه پناه آباد را (شوشی) بمحاصره گرفته و کار بدرازا کشیده است.

از طرف دیگر قتل محمد حسن خان قاجار سبب گردیده که گروهی انبوه‌بسر امیر زند گرد آمده و کریم خان زند تصمیم دارد که شیر نر افشاری را در کنام خود بکمند گیرد و بزنجیر ببندد.

اکنون ارومی پایتخت‌سردار افشار سخت در محاصره است خیمه‌های وکیل زند را در چمن (صدقه) و تپه (دیاله) نصب گردیده دشت و دمن پرغله و صحرا و کوه پر گله است.

حصول ذخیره و وجود آذوقه مزید تقویت قلوب قوای خان زند است و بادلی قوی پای جلادت پیش میگذارند و از هر جانب بدروازه‌های شهر یورش میآورند در دروازه های ارومی هشت قبضه توپ قلعه‌کوب که از جنگهای گذشته از عثمانیها جزء غنائم جنگی بدست جنگاوران افشاری افتاده ببالای حصار ها جای گرفته و ازداخل بخارج و از بیرون بدرون اتصالا آتش می‌بارد .

رادمردان کاردیده افشاری با استفاده از کوچکترین غفلت خصم دسته دسته از دروازه ها بیرون آمده و بر دشمن می تازند در هر حمله و یورشی تلفات جانی و خسارات مالی بردشمن وارد میآورند در این مبارزات حقاً دریغ است که ازنام‌دلیرانی که در محافظت محل مأموریت و مراقبت قلاع و بروج حصار ارومی بجان اهتمام ورزیده اند یادی نشود اینك اسامی آن راد مردان دلیر :

شاه محمد بیگ کهکلو و میران بیگ محمود لو	محافظ	دروازه	توپراق قلعه
میرزا محمد بیگ و شاه محمدبیگ سعدلو	«	«	هزاران
خلیل بیگ و علی شش پر بیگ قره حسنلو	«	«	بازارباش
قهرمان بیگ وجلیل بیگ عربلو	«	«	یورت‌شاه
فتحعلی بیگ والله‌پناه بیگ بکشلو	«	«	هندو(عسگرخان)
علی مصطفی بیگ وآقا علی‌بیگ ارشلو	«	«	مشهد(بالاو)
محمد جلیل بیگ وخدایار بیگ قاسملو	«	«	ارك

از فرماندهان باتدبیر - ابراهیم خان قاسملو دیوان بیگی ارومی - قاسم خان گنجعلی خانی رستم خان قاسملو - حسین علی خان ارشلو - علی خان و ابراهیم خان ارشلو(برادران شجاع سردارفتحعلی خان) مرادخان قاسملو - فرهاد خان قاسملو .

ازلشگر نویسان پیاده وسوار- میرزاجواداستاجلو مستوفی - میرزامصطفی‌سعدلو

اینك سردار نامدار فتحعلی خان افشار با چنین یاران یکدل و جان نثار که آنی از فرمان برداری غفلت ندارند مدت نه ماه است در شهر ارومی بامر قلعه داری پرداخته است ولی چه سود که پای ثبات در اهالی نمانده و بلای قحطی بالاگرفته‌است

گوئی بخت و اقبال از سردار افشار رو بر تافته که چارهٔ جز تسلیم شهر باستانی ارومی ندارد ناگزیر بصوابدید امرای افشار باتفاق چند تن ازمعاریف شهر عازم موکب‌وکیل زند میگردند امیرزند احترام قدوم‌او را مرعی میدارد و فرمان میدهد تا طبل بشارت بنوازند سردار افشار زبان بعذر خواهی میگشاید وکیل زند بظاهر دوستی و در معنی از طریق ایماء و کنایه پاسخ میدهد ما ترا بجای برادر خود اسکندر خان پذیرفتیم.

سردار نامدار از این نکته غافل می‌ماند تا بفرمان سردار افشار بعداز ۹ ماه از پشت دروازه هزاران سنگها و تیرها بکنار میرود وزنجیرها گسسته میگردد و هر لنگه دربزرگ دروازه باصدای‌گوش‌خراشی که‌گویااذن‌دخول میخوانند ۹۰ درجه برروی‌پاشنه خود که بعرف عوام هم سطح قلعه‌کوه (پنجه علی) است می‌چرخد وفاتح شهرمستحکم ارومی بادلاوران خود دررأس عده‌ای ازز بده‌جنگ‌آوران داخل‌کوچه باغهای بی‌رونق شهر که طول‌مدت منازعه ومحاصره‌آنرا بصورت بس‌تأثرانگیزی درآورده است‌میگردند و رو بجانب ارك حکومتی حرکت مینمایند.

بفرمان شاهانه حکومت ارومی به رستم‌خان فرزند مهدیخان‌افشار قاسملوسابق‌الذکر محول میگردد.

یك قبضه شمشیر و یك‌رأس اسب باخلعت زربافت به فتحعلی‌خان سردار افشار اعطاء میشود و سایر معاریف و رجال نیز هریك بفراخور حال مورد عنایت و مرحمت شاهی قرار میگیرند.

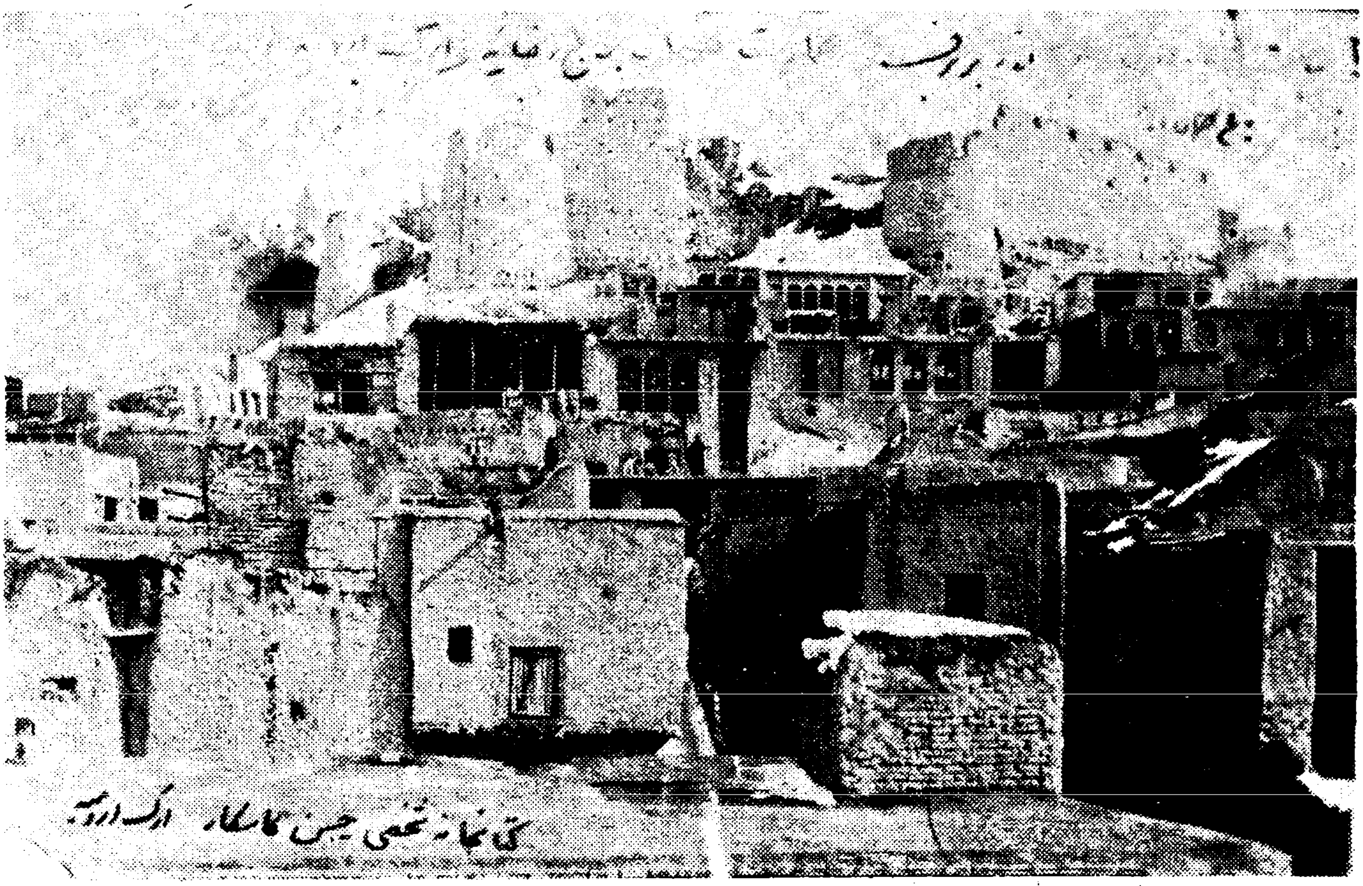
شهریار زند رایت سلطنت از ارومی‌کنده و بجانب شیراز در حرکت است‌منزل (قمشه)درنزدیکی اصفهان دیده میشود وشهریار زند مزار برادرشهیدخوداسکندرخان را چون جان درآغوش‌کشیده وغرق دریای تأثر وتحسر است.

در دل شب امر باحضار فتحعلی‌خان سردارکه‌اینك برسم‌گروگان باجمعی‌دیگر ازافشاریان بشهرشیراز برده میشود، میدهد. وبمجرد حضور وی در حالیکه بدن اواز کثرت خشم و غضب میلرزید باخشونت تمام سئوال میکند (این جا کدام منزل است) فتحعلی خان ازآن احضار نابهنگام وازآن پرسش وحشت فرجام و خشم‌و غضب بی‌موقع

پی به بی‌اعتباری پیمان وکیل زند برده و نیك میداندکه جان سالم بدر نخواهد برداز حرکات عجز و التماس خودداری کرده ، پاسخ میدهد که (همان منزلی است‌که برادرت اسکندرخان بدست من شربت تلخ مرگ نوشید) و حال که مقصود از احضار بی‌موقع خود را نیك دریافته‌ام اگراجازت رود بعرض برسانم‌که نخستین تمنایم اینست‌که پس‌از قتل من‌جنازه‌ام راخوار ندارندو بعدازغسل وکفن در جوار اسکندرخان بخاك بسپارند.

دوم‌اینکه اهل وعیال‌ایل‌افشارکه همراه من‌آمده‌اند بچشم خیانت بعرض‌و ناموس ایشان نگاه‌نکنند وسوم آنکه منصب مرا به پسرارشدم جهانگیرخان و حکومت‌ارومی را بفرزندم رشیدخان مرحمت دارند .

وکیل زند بمیر غضب دستور اتمام کار را داده و در روشنائی مشعل طناب اجل بحلق سردارنگون بخت انداخته وبدینوسیله رشته حیات‌یکمرد فداکار و یکفردشجاع را خاموش میسازند .



ارك حکومتی

بخش نوزدهم

آذربایجان در دورهٔ قاجاریه

سال ۱۲۱۱ قمری است قریب دو ماه از کشته شدن آغا محمدخان قاجار میگذرد در ارك حکومت ارومی محمدقلی‌خان افشار قاسملو بمسند جلیل بیگلر بیگی نشسته و اطراف او را خوانین و بزرگان افشاری فراگرفته‌اند ، سخن از جنگهای گرجستان و تفلیس آغاز یافته و بالاخره بقتل آغامحمدخان انجام می‌یابد .

دراین میان چاپاری وارد ارومی گردیده و یکسر بخدمت محمدقلی‌خان می‌شتابد ضمن ابلاغ داستان جلوس خاقانی را (فتحعلی شاه) بتخت سلطنت ایران از سیاست و گوشمالی سختی‌که در حق محمدقلی‌خان در نظرگرفته شده معروض میدارد .

حاضران از اتهام محمدقلی‌خان یکپارچه‌آتش میشوند، محمد قلی‌خان خدماتی راکه درجنگ‌های شیروان وگرجستان انجام داده برمیشمارد . او ازسیاست فتحعلی‌شاه ذره‌ای بیمناك نیست دلیران افشاری با جان و دل از او فرمان بردار و ایلات و عشایر در تمام نقاط آذربایجان از او متابعت مینمایند .

محمد قلی خان تصمیم میگیرد. آری یامرگ شرافتمندانه یا وصول بعالی‌ترین مدارج ترقی. فی‌المجلس امر باحضار رؤسای ایلات و عشایر و اکراد میدهد سران‌سپاه در ارك حضور بهم میرسانند، تصمیم‌گرفته میشودکه پیك‌هائی بتمام ولایات آذربایجان اعزام‌گردد تا جعفرقلی‌خان دنبلی معروف به (باتمان قلنج) از خوی و احمدخان‌مقدم

از مراغه و گرگین‌خان دیوبند از گرجستان و محمدخان حاکم از ایروان عباسقلی‌خان از نخجوان و بوداغ‌خان مکری از ساوجبلاغ و محمود خان افشار از صائن قلعه قاسم سلطان زرزا ازاشنویه و حمزه‌آقاؤمامندآقا رؤسای عشایر آماده درباغ عطاء خان‌شقاقی در تبریز تجمع نموده تحت امر محمدقلی‌خان بسوی تهران حرکت نمایند .

چند روز بعد وسائل حرکت‌آماده و سپاهی‌گران باتمام احتیاجات لازمه جنگی از تبریز بحرکت خود بجانب تهران ادامه میدهد .

از طرفی خروج نادر میرزا یکی از نوه‌های نادرشاه از خراسان فکر و حواسی برای پادشاهی‌که‌بکثرت زوجات درتاریخ‌ایران معروف وآنی از امور حرمخانه‌فراغتی ندارد باقی نمیگذارد .

دست در دامن فرزند غیرتمند خود عباس میرزا می‌زند . ولیعهد رشید وکاردان او که مدتها در جبهه‌های جنگ دلاوریهای محمد قلی‌خان و دلیران افشاری را شاهد و ناظر بودسخت اندیشناك میسازد، دست بحیله و تدبیر میزند تا بوعده و وعیداطرافیان خان افشاری را از عملیات جنگی باز دارد و پراکنده سازد ، با این تصمیم در افکار حسینقلی‌خان افشار که سمت معاونت فرماندهی سپاه آذربایجان را داشته ، دگرگونی ایجاد مینماید و مطلب را نهانی با جمعی از سران سپاه در میان میگذارد .

عده کثیری با تحریك و اغوای او دراین موضوع همداستان میگردندکه‌بمجرد آغازجنگ‌میدان نبرد را خالی‌گذارند. اردو بزنجان میرسددوسپاه باهم روبرومیشوند شبانه‌کسان عباس میرزا وارد سپاه‌افشاری میشوند وسران سپاه رابوعده رتبه وجاه‌آماده هزیمت می‌نمایند . فردا صبح طبل و شیپور جنگ نواخته میشود جنگ در میگیرد بعد از اندکی گروه کثیری از لشگریان محمدقلی خان بفرمان حسینقلی‌خان بلشگر خاقانی می‌پیوندد ودرهمان‌آغازنبرد شکست دراردوی افشاریان‌میافتد محمدقلی‌خان‌که تا ساعتی بشدت بجنگ ادامه میداد و زخم های منکری برداشته گرفتار میگردد و با جمعی محافظ بسوی آذربایجان اعزام میگردد . فتحعلی شاه نیز ازلحاظ اینکه ریشه فساد در ارومی بکلی قطع‌گردد باهمان سپاه چندین هزار نفری ازطریق تبریز ومراغه

و ساوجبلاغ بارومی حرکت ودر تاریخ ۲۶ ذی‌حجه همانسال ازدروازه بازار باش‌وارد شهر گردیده و بمحض ورود محمدقلی خان را در عمارت معروف به (چهار برج) امر بز ندان میدهد .

اینك آرامش خاصی شهر ارومی را فراگرفته وکسی‌را یارای مقاومت ومخالفت در مقابل خاقان نیست فتحعلی شاه موقع را مقتضی می‌بیندکه محمدقلی خان را بساری مازندران تبعید وجمعی از دودمان افشار قاسملو را بعنوان‌گروگان بقزوین اعزام‌دارد محمدقلی خان بساری حرکت داده میشود و در همانجا بعد از چندی ناجوانمردانه‌سر از تنش جدا میگردد و با قتل او یکی از سرسخت ترین مدعیان سلطنت فتحعلی شاه ازمیان برداشته شده ،عجیب‌تراینکه با قتل‌آن سردارنامی مقدرات یك ملت وکشوری بطوری دچارتحولات میگردد‌که سرآغازآن ننگ تسلیم قفقاز به‌بیگانگان وسرانجام آن به‌بستن عهدنامه گلستان و ترکمن چای منتهی میگردد .

تبریز مقرحکمرانی ولیعهد :

فتحعلی شاه بچند نظر سیاسی شهر تبریز را مرکز حکومت و اقامت ولیعهد خود نمود .

اول اینکه- سرزمین‌آذربایجان هم مرز دودولت نیرومند (روسیه - عثمانی)بود سابقه خصومت وجنگهای متوالی این‌دو دولت باایرانیان ایجاب‌میکردکه شخص‌مورد توجه و علاقه خاص شاه‌آن منطقه را زیر نظر بگیرد واز نزدیك ناظر عملیات و نقشه‌های سیاسی دو همسایه خود باشد .

دوم آنکه - اهالی آذربایجان مردمانی شجاع و دلیر بوده در مواقع جنگ و ستیز، بهترین سرباز شناخته شده اند در عین حال حساس و وطن پرست بوده با این صفات برگزیده متوقع بودند که لااقل از تعدی حکام جابر و متعدی مصون باشند لذا مقرحکمرانی ولیعهد شهر تبریز قرار داده شد .

عباس میرزا در ماه ذی‌حجه سال۱۲۱۸ به تبریزحرکت نمود وازآن تاریخ شهر تبریز رسماً مرکز اقامت ولیعهد های قاجار شناخته شد .

جنگهای ایران و روس

و علل آن :

پس از قتل آغا محمد خان پیشروی نیروی ایران متوقف شده و بعقب نشینی بداخل کشور منجر گردید در نتیجه پادشاه گرجستان بلافاصله باکمك سردار روس تفلیس را متصرف شده و در آنجا مستقر گردید .

بعد از مرگ هراکلیوس پسرش گرگین خان در سال ۱۲۱۵ ه بسلطنت گرجستان رسید برادردیگر گرگین خان موسوم بالکساندر (اسکندر میرزا) که درآرزوی حکومت بود فرار کرده و بدربار ایران پناه برد و از شاه قاجار خواست که برای رساندن او بسلطنت اقدام نماید .

گرگین خان که مردی ضعیف الاراده بود وقتی فرار برادر خود را بدربارایران شنید متوحش شده و برای حمایت خود باتزار روسیه بطور محرمانه قرار دادی بسته و بموجب آن روسیه را وارث بلامنازع پادشاهی تمام گرجستان قبول نمود .

بدنبال این خبر در دسامبر ۱۸۰۲ - خبر حمله روسها تحت فرماندهی ژنرال سیسیانوف بگرجستان بدربار فتحعلیشاه رسید .

الکساندر اول تزار روسیه در اعلامیه ایکه بمناسبت اشغال گرجستان منتشر ساخت بدول جهان اعلام نمود که اشغال گرجستان والحاق آن بروسیه ضرورت حیاتی داشتند . ژنرال سیسیانف که از نژادگرجی بود و بوضع قفقاز آشنائی کامل داشت متوجه بود که نگهداری گرجستان کار ساده وآسانی نیست لذا برای تأمین ارتباط بایستی چاره‌ای اندیشید . باین ترتیب برای اجرای طرح خود نواحی شمال غربی ایران را مورددست اندازی قرار داده وگنجه را اشغال نمود و بنام الیزابت پل ضمیمه گرجستان کرد و بعد بطرف ایروان بحرکت درآمد .

دربارشاه قاجار از این اخبارسخت بوحشت افتاده تصمیم گرفت باحمایت اسکندر میرزا گرجستان ونواحی اشغالی را مسترد دارد .

برای این منظور شخصاً بآذربایجان حرکت نموده و پس از بررسی اوضاع قوای ایران بعباس میرزا ولیعهد در سال ۱۲۱۸ دستور داد بسمت ایروان حرکت نماید.
برای روشن شدن موضوع شرح عملیات جنگی ایران و روسیه را بسه مرحله زیر تقسیم مینمائیم :

مرحله اول از سال ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۲ هجری تا امضای معاهده تیلیست

مرحله دوم از سال ۱۲۲۲ تا ۱۲۲۷ هجری

مرحله سوم از سال ۱۲۲۷ تا ۱۲۲۸ هجری

مرحله اول (۱۲۱۸- ۱۲۲۲) قوای روسیه پس از تصرف گنجه تحت فرماندهی ژنرال سیسیانوف بطرف ایروان حرکت کرد و در اوچ‌کلیسا محل اقامت خلیفه ارامنه با ارتش عباس میرزا مواجه شد پس از یك نبرد شدید در تاریخ ۱۴صفر۱۲۱۹ ژنرال سیسیانوف شکست خورده عقب نشست قوای عباس میرزا سپاه روس را تعقیب نموده و آنها را بطرف تفلیس عقب راندند .

عباس میرزا در موقع آمدن فتحعلیشاه بمیدان جنگ توانست از او اعتبار کافی برای نیروکشی دریافت دارد. عباس‌میرزا بهرترتیبی بود قوائی بتعداد ۲۰هزار نفر و۱۶ اراده توپ تهیه نموده برای مقابله با ۵۰۰ هزار نفر سرباز ورزیده روس‌حرکت‌کرد.

ولی چیزیکه ازهمه مهمتر بودعدم وجود انضباط وهمفکری در ارتش‌ایران‌بوده در عوض روسها دارای دیسپلینی بسیار سخت بودند .

روسها پس از عقب نشینی بطرف تفلیس چون زمستان فرارسید دست از جنگ برداشته و برای یك نبرد وسیعی در سال ۱۲۲۰ خود راآماده می‌نمودند .

ژنرال سیسیانوف دستورداد قوای جبهه قره‌باغ شروع بحمله نماید باین ترتیب در تاریخ ۹ فروردین سال ۲۰ در تمام جبهه‌ها نبرد شروع گردیدپس از محاربات‌شدید که در پناه‌آبادشوشی وگنجه اتفاق افتاد . ایرانیان مجبورشدندبادادن تلفات زیادبطرف شوره‌گل عقب نشینی نمایند .

چون روسها بامسلمین وکسانیکه طرفداری از ایران می‌نمودند بسیار بدرفتاری

میکردند . عباس‌میرزا مجبور بود تمام این پناهندگان را بعقب جبهه هدایت نماید .

عباس میرزا پسر فتحعلی شاه مرد لایق و شجاعی بود .



قوای ایران پس از سه روز بایروان رسید. درجبهه شرقی گنجه که تحت‌فرماندهی حسین قلی‌خان بود ، بی‌نظمی عجیبی رخ داد که منجر بقتل و غارت صدها نفر سرباز ایرانی گردید. درموقع عقب‌نشینی قوای ایران عده زیادی مردم بی‌پناه از ترس روسها داخل اردوی ایران شده وتقاضا داشتندکه‌آنها را بعقب جبهه ببرند .

در نتیجه قوای ایران بادادن تلفات زیادکه بیش از ده هزار نفر تخمین زده شده است توانست در۱۹ جمادی‌الاول‌ازپل خداآفرین عبور نموده درعقب‌رود ارس‌مستقرشود

از طرفی میرزا موسی منجم باشی در محل پیره بازاررشت بقوای روس شکست سختی‌وارد ساخت و آنها را مجبور بعقب نشینی نمود عباس میرزا که خبر شکست‌روسها را در پیره بازار شنید بسوی گنجه حرکت نموده مجدداً آنجا را از روسها پس گرفت بدین ترتیب یك خطر حتمی (سقوط تهران) برطرف شد .

قتل سیسیانوف فرماندهی قوای روسی :

عباس میرزا پس از استردادگنجه برای تهیه قوای کافی عازم تهران گردید تا از شاه اعتبار لازم را دریافت دارد زیرا او می بایستی بادر آمد آذربایجان این جنگ بزرگ را اداره کند شاه مایل نبود از خزانه دولت وجهی باو بدهد .

در غیاب عباس میرزا ژنرال شفت‌که در پیره بازارشکست خورده بباکو حرکت نموده‌بود، باقوائی عازم‌گنجه شد ولی ژنرال شفت‌دراینجاهم‌کاری ازپیش نبرده‌وازقوای حسین قلی خان شکست خورد. مجبور بعقب نشینی گردید .

سیسیانوف نیز در حوالی گنجه موفقیتی بدست نیاورد بطرف باکو عقب نشست فرمانده قوای روس میدانست‌که بیشتر موفقیتهای ارتش‌ایران مرهون رشادتهای حسین قلی‌خان است نیرنگی بنظرش رسید و تصمیم گرفت او را بقتل برساند لذابرای اجرای طرح خود پیکی نزد حسین‌قلی خان فرستاده پیشنهاد ملاقات جهت مذاکره‌صلح نمود.

سردار ایرانی که این پیشنهاد غیر مترقبه را ناشی ازیك نیرنگ احساس‌نموده بود ضمن قبول پیشنهاد چند نفر از سرداران خود را هم از نظر احتیاط باخود برد تا چنانچه سوء نظری در بین باشد خنثی‌گردد . اتفاقاً این پیش بینی بصورت عمل‌درآمد و سیسیانوف‌که دستورات لازم را بهمراهان خود برای قتل سردار ایرانی داده بود قبل از موفقیت بقتل رسید وسرش را بعنوان هدیه برای فتحعلیشاه فرستادند پس‌از قتل وی شکست بسیارزیان بخشی بقوای روسیه وارد شد وبرای مدت‌کوتاهی یك‌آرامش‌موقت در جبهه قفقاز بوجود آمد .

پس از قتل ژنرال سیسیانوف ژنرال گودویچ بجای وی منصوب گردید ژنرال مزبور پس از رسیدن بمقر فرماندهی خویش تصمیم میگیرد که از راه قزلر ایروان را

موردحمله قرارداده وطوری عمل نماید که ایران را برای قبول مذاکرات صلح وادار کند عباس میرزا هم که چنین طرحی را پیش بینی کرده بود باقوای کافی بجلوگیری او میرود.

متأسفانه دراین موقع بواسطه قحطی بزرگ که در تمام صفحات آذربایجان پیدا شده بودارتش ایران دچارمشکلات فراوانی شد لیکن با وجودتمام این مشکلات عباس میرزا از پا نایستاد و با دشمن مشغول نبرد شد .

در نتیجه پیشرفتهای ناپلئون در اروپا و وحشت روسیه از حملات بعدی او به ژنرال گودویچ دستور رسیدکه باب مذاکرات صلح را با فرمانده قوای ایران باز نماید.

عباس میرزا برای شروع مذاکره استر داد تمام نواحی ازدست رفته راخواستار شد روی این اصل نتیجه مذاکرات بجائی نرسید و نماینده روسیه بدون اخذ نتیجه نزد گودویچ مراجعت نمود .

معاهده تیلیست (ژوئیه ۱۸۰۷) واتحاد روس و فرانسه ، ارتش ایران را که پنج سال بود با آنهمه اشکالات با روسیه جنگ کرده بود بخطر انداخت زیرا در این تاریخ تنهادولتیکه باآن کشور درحال جنگ بود دولت ایران بوده که روسها مسلماً تمام قوای خود را برای از بین بردن آن بکار می بردند .

عباس میرزا که وضع را بدین منوال دید تصمیم گرفت قبل از اینکه روسیه تمام قوای خود را برای جنگ با ایران بکار برد پیش دستی نموده بحمله پردازد روی این اصل در اوایل زمستان ۱۲۲۲ در جبهه طالش و قره باغ حالت دفاعی گرفته و درجبهه شوره گل شروع بتعرض نمود اگر چه ارتش عثمانی در اینسال رسماً با ایران همکاری می‌نمود . ولی کوچکترین فعالیتی ازآنها بعمل نیامده و ایران مجبور شد با۲۶ هزار نفر در مقابل ٤۰ هزار نفر بجنگ پردازد . در جبهه شوره گل ارتش ایران با دادن ۴۰۰۰ نفر تلفات عقب نشینی نموده تا اوایل بهار سال ۱۲۲۳ نتوانست کوچکترین کاری انجام دهد.

در تاریخ ۲۳ صفر۱۲۲۳ روسها برای توجیه خود دراروپا از ایران درخواست صلح نمودند ولی دولت ایران‌چون بادولت‌عثمانی متحدبود وروسیه هنوز باآن کشوردر

حال جنگ بوده ،حاضر بشروع مذاکره نشد .

تعرض بزرك مارشال گودویچ :

مارشال گودویچ پس از اینکه از مذاکرات خود با ایران نتیجه ای نگرفت از پادشاه روسیه دستوری دریافت نمودکه باقوای کافی بایران حمله نماید لذا سردارروس در ظرف مدت قلیلی با ۱۵۰ هزار سرباز زبده‌که از جبهه اروپاآمده بودند برای‌جنك باقوای ایران آماده نموده و در جبهه شوره گل بقوای ایران حمله نمود اوچ کلیسا و سردار آباد را تصرف نموده و بطرف ایروان رهسپار گردید در این عملیات اگر چه روسها خیلی زود قلعه ایروان را تصرف‌کردند ولی ادامه پیشروی برای‌آنها امکان‌پذیر نشده و با دادن تلفات زیاد مجبور بدفاع شدند در همین موقع ستون دیگر قوای روس موفق به پیشرویهائی شده و نخجوان را محاصره کردند لیکن اینجا نیز عملیات آنها خنثی شده ودر نتیجه بطرف قره باغ عقب نشینی مینمایند تا اوایل سال ۲٤ هیچگونه فعالیتی از طرفین دیده نمیشود .

روسها در چهارم صفرسال۲۴ حمله عمومی خود را درتمام جبهه‌ها شروع نموده ولی نظر باینکه ایرانیها باکمال رشادت وفداکاری توانستند ازاین حملات وسیع‌روسها جلوگیری نمایند بفرمان الکساندر اول مارشال‌گودویچ بعلت عدم لیاقت از فرماندهی خلع و ژنرال تورمسوف بجای وی گمارده شد در ارتش ایران نیز تغییراتی داده شد و دو اردوی دیگرتحت فرماندهی محمد علی میرزا پسر دیگرفتحعلیشاه تشکیل‌گردید.

ضمناً از علمای اسلام فتوای جهاد عمومی برعلیه روسها گرفته شد و در ظرف مدت قلیلی ۵۰ هزار نفر برای جنگ مذهبی آماده شدند چون در این موقع روسها مجبور بودند در دو جبهه یعنی ایران و عثمانی بجنگند لذا ژنرال تور مسوف تصمیم گرفت که با دولت‌ایران صلح نموده وتمام ارتش خود را در جبهه رومانی برای مقابله با ترکها بکار اندازد سردار روسی برای وادار نمودن دولت ایران بتقاضای صلح از جبهه های شوره گل و قره‌باغ حمله شدید خود را شروع کرده و اولین کاری که کرد قوای محمدعلی میرزا را بطرف ایروان عقب نشاند .

فرمانده قوای روس ضمن صدور دستور پیشروی نماینده خود را با نامه مفصلی نزد عباس میرزا فرستاده و او را برای شروع مذاکرات صلح دعوت نمود ، عباس میرزا این پیشنهاد را باحسن تلقی استقبال نموده ، نماینده خود رامأمور شروع مذاکرات نمود چون پیشنهادصلح روسها غیر قابل هضم بود نماینده عباس میرزا بدون اخذ نتیجه برگشت چون مذاکرات بدون نتیجه ماند حمله شدید روسها شروع وایرانیان مجبور شدند در کلیه جبهه ها بدفاع پردازند روسها برشدت حملات خود افزوده در اندك مدتی پس از یك نبرد خونین که در حوالی اصلاندوز و ایروان رخ دادارتش ایران مجبور شدبطرف رود ارس عقب نشینی نماید .

در نتیجه وساطت انگلیسها در تاریخ ۱۲۲۷ بین روس و عثمانی صلح برقرارشد ودولت عثمانی بدون اطلاع دولت ایران شرایط صلح را امضاء وباین ترتیب ایران در مقابل روسیه تزاری تنهاماند ومجبور بود دربرابر حملات شدید روسهاایستادگی نماید.

فتحعلیشاه باوجود مخالفت شدید عباس میرزا با ادامه جنگ و اصرار سفیر انگلیس برای مذاکره صلح حاضر شد و اجازه داد که مذاکرات صلح شروع گردد متارکه ۵۰ روزه برای شروع مذاکرات مورد قبول طرفین واقع شده و گفتگو آغاز گردید .

بالاخره پس ازمذاکرات زیاد در تاریخ ۲۹ شوال ۱۲۲۸ عهد نامه گلستان منعقد گردید این عهد نامه پس از ده سال جنگ موجب شد ایران از تمام قفقاز دست کشیده فقط قره باغ و شوره گل برای این کشور باقی بماند .

جنگ باقوای عثمانی :

درسال ۱۲۳۶ ه آتش جنگ در سرحدات آذربایجان مشتعل شد. باب عالی سر عسگری جدید در ارض روم منصوب کرد که سه نفر پاشا زیر دست او بودند هرکدام بفرماندهی عده ای جداگانه مأمور شدند یکی برای محاصره توپراق قلعه ، دو دسته دیگر بعزم سرحدات ایران حرکت کردند. مقصد آذربایجان بود سردار ایرانی که از ایروان برمیگشت باقوای عثمانی برخوردکرد آنها را شکست داده و فرمانده عثمانی

با هزار تن دیگر را اسیر ساخت این نفرات را نزد ولیعهد به‌خوی فرستاد، چون‌عباس میرزا بخاتمه زد و خوردی که شروع شده بود علاقه داشت تمام آنها را پیش پاشای ارض روم فرستاد و اعلام داشت که برای استقرار صلح آماده است ولی سرعسگر مغرور به پیام ولیعهد اعتنائی نکرد در این موقع توپراق قلعه استقامت میکرد عباس میرزا برای کمك بآن محل ازخوی حرکت نمود هنگام عبور ازناحیه ارمنی نشین قره کلیسا دسته ای از ارامنه برهبری اسقف بزرگ خود بملاقات ولیعهد آمدند عباس میرزا بروسای عشایر مرزی دستوراتی صادر کردکه هرچه زودتر زیر پرچم ولیعهدگردآیند چندین گروه از عشایر آذربایجان روزانه سی میل راه بطرف مقصد میپیمودند و خود را بولیعهد رسانیدند .

چون پاشاهای عثمانی پی بردند که نفرات ولیعهد کمتر است بدون فوت وقت قصد تهاجم نمودند ولی عباس میرزا آنقدر مقاومت نمود تا چند هزارنفر ازلشگریانش که از آمدنشان (حرکتشان) اطلاع داشت باو پیوستند مبارزه‌ایکه در گرفت‌طولانی وخونین‌بود بطوریکه پنجاه هزارنعش نفرات عثمانی درمیدان نبرد افتاده بودعثمانی‌ها شکست خورده و عقب نشینی کردند و تمام تدارکات سه اردوگاه سپاه عثمانی بدست ایرانیها افتاد و توپراق قلعه از محاصره نجات یافت .

در قسمت دیگر مرز نیز اغتشاش در اثر تجاوزات اکرادکوهستانی نسبت‌بسکنه مسیحی ناحیه سلماس بوجود آمد در آن اغتشاش شش هزار تن از عیسویان از بین رفتند. دراین منطقه آذربایجان جمعیت نسطوری ساکن بود مرکب از سی‌هزار تن که پنج هزارنفرشان درکوهستان بسرمی بردند و۲۵هزارنفردیگردرجلگه ارومی‌وسلماس مقیم بودند حمله بسلماس بوسیله‌قشونی که از تبریز رسیدند دفع گردید و آرامش برقرار شد .

جنگ دوم ایران و روس :

پس از امضای عهد نامه گلستان و واگذاری ایالات گرجستان و قسمتی از آذربایجان نظر اساسی دولت تزار که رسیدن برود ارس باشد تأمین نشده بود چون

عهدنامه گلستان طوری تنظیم شده بود که در هر موقع قابل تفسیر و تغییر باشد لذا دولت روسیه درصدد بر آمد که بقیه نقشه تجاوز کارانه خود را بموقع اجراء درآورد بدین ترتیب طرح تجاوزی خود را شروع نموده و چند نقطه مرزی را متصرف‌شدند .

عباس میرزا که مایل نبودمجدداً جنگ بین ایران وروس شروع شود وازطرفی متوجه این نکته بود که قشون نیرومند و قوی در دسترس نباشد حمله و هجوم سپاه فعلی ایران بروسیه که ارتش نیرومند او قوای ناپلئون بناپارت را شکست داده‌بصلاح ایران‌نیست بهتر است که از زمان، درس عبرت گرفت و بجای جنگ باب دوستی و تجارت را باهمسایه شمالی باز کرد و از تکرار جنگ و جدال خود داری نمود .

اطرافیان شاه قاجار درصدد برآمدند که ازعقیده و ایمان و تعصب کامل او در مذهب‌اسلام استفاده کرده وبشاه تلقین نمایند که چون‌غلبه دولت کفار بممالك اسلامی مخالف اصول و مذهب اسلام است شاهنشاه ایران نیز خود حامی اسلام و حافظ شعائر مذهبی است نباید راضی شود که قسمتی از دیار اسلامی بدست کفار اداره شود .

مقارن بابروز اختلافات مزبور مرگ الکساندر اول در روسیه اتفاق افتاد .

ولیعهد ایران مصمم بجنگ با روسیه شد زیرا تصور مینمود با شروع جنگ سرزمین‌های از دست رفته را باز خواهدگرفت این بود که وقتی نماینده فوق‌العاده‌تزار جدید نیکلای اول‌بایران‌آمد تامسائل مرزی را حل نماید مورد بی‌مهری عباس میرزا قرار گرفت .

از طرفی عده‌ای از علماء را تحریك نمودند که اعلان جهاد علیه کفار را صادر نمایند ومیرزا ابوالقاسم قائم‌مقام موافقت‌علمای عتبات را برای انجام امر جهاد باروسیه بعرض شاه رسانید .

پس از آنکه بحد کافی نیروی داوطلب جمع شد شاه ایران شرحی بعباس میرزا نوشته وفرماندهی قوای اعزامی راباو واگذارد ودستورحمله بقوای روسیه راصادرنمود.

در تاریخ ذی حجه‌سال۱۲٤۱ قوای ایران بروسیه حمله نمود . درابتدای‌جنگ ایرانیان پیشرفت قابل توجهی‌کرده و تمام نواحی از دست رفته را مسترد داشتند .

ژنرال یرمولوف درمحرم‌سال۱۲٤۲ باقوائی بیش از ۵۰ هزار نفر وتوپخانه‌کافی بحمله متقابله پرداخته و با وارد کردن تلفات سنگین بقوای ایران تمام سرزمین‌های اشغالی را از ایرانیان پس گرفت و قوای ایران را بعقب راند . در این جنگ محمد میرزا (محمد شاه) اسیر گردید ولی روسها او را تحویل دادند .

مرکز تبلیغات روسیه در زمان جنگ در تبریز بود وپشت جبهه فعالیت میکردند جاسوسان دشمن که بلباس‌محلی ایران ملبس بودند ، در تبریز وسایر شهرهای آذربایجان مشغول تبلیغ شده و اخبار موحش و یأس‌آوری ازخود جعل‌کرده وگوش بگوش درتمام شهرها پخش میکردند .

قسمتی از این اخبار کذائی عبارت بود از مجروح شدن عباس میرزا در جنگ تلفات دوثلث نیروی اعزامی،قتل و غارت توسط سربازان روس درشهرهای اشغال شده . و هزاران خبر موحش‌دیگر که بتدریج به‌نتیجه میرسید و باعث گردیدکه دیگرداوطلبی حاضر به‌جهادنشود، هیچگونه‌کمکی به نیروی عباس میرزادر داخل خاك دشمن نرسید ازسه‌طرف درمحاصره قوای روس وازیك طرف درمحاصره‌ستون پنجم دشمن‌قرارگرفت.

عباس میرزا نماینده خود را جهت مذاکرات صلح بدربار تزار فرستاد ، ولی او بدون اخذنتیجه‌به‌ایران‌مراجعت‌نمود. چندی‌بعدمیرزامحمدعلی‌نماینده‌مخصوص ایران عازم روسیه شد، دولت‌ایران بگمان اینکه این‌اقدامات‌منتج به‌نتیجه قطعی‌آنهم مطابق میل ایران خواهد شد . دستور ترخیص سپاه را صادر نمود ولی روسها ضمن پذیرفتن نماینده ایران‌برای‌اینکه زمینه مساعدتری راجهت تحمیل شرائط سنگین صلح فراهم نمایند دستور پیشروی قوای قفقاز را صادر ، و ژنرال مدداوف را مأمور مینمایندکه‌از رود ارس گذشته بطرف تبریز جلو برود .

عباس میرزا حاضر بقبول شرائط سنگین روسها نبود . روسها ژنرال مدد اوف را احضار و بجای وی ژنرال پاسکویچ را مأمور نموده‌که باشدت عمل بیشتری جنگ را ادامه دهد .

قوای این سردار روس در اواخر سال ۱۲۴۲ از رود ارس گذشته ، در این موقع قحطی و خشکسالی همه جا را فراگرفته بود، قوای عباس میرزا مرخص شده بودند و قوای باقیمانده در مقابل ارتش روس قدرت استقامت نداشته ، لذا عباس میرزا نماینده خود را برای شروع مذاکرات صلح نزدژنرال پاسکوویچ فرستاد . چون نتیجه‌ای بدست نیامد و روسها خواستار تمام نواحی واقع درشمال رود ارس بودند . لذا طرفین بحمله نهائی خود دست زدند .

ایرانیان توانستند تااندازه‌ای موفقیت کسب نمایند، لکن این جنگ طوری نبود که با یك حمله تکلیف آن معلوم شود دراینموقع از تهران کمك مالی نمیرسید روح عصیان و خود سری در تمام جبهه‌ها رسوخ کرده وضع بطوری وخیم شده بود که عباس میرزا نمی‌توانست کارها را کنترل نموده و تصمیم مقتضی بگیرد .

ژنرال پاسکوویچ در تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۸۲۷ تبریز را بدون هیچگونه مقاومتی بتصرف درآورد بدنبال سقوط تبریز ایلات آذربایجان سر بشورش برداشتند . عباس میرزا عقب نشینی کرده و در سلماس مستقر گشت .

قشون روس شهرهای بین راه را غارت کرده و اشیاء نفیسه که از زمان شاه عباس بزرگ درآرامگاه شیخ صفی‌الدین اردبیلی بود باآنکه لعنت نامه برای رباینده آن در خود اشیاء حك شده بود تصاحب کرده بمسکو وپطرزبورگ حمل نمودند. عباس میرزا وقتی اشغال تبریز و سایر شهرهای آذربایجان را دیدفهمیدکه هرچه تأخیر در عقدقرار دادصلح‌شود، ضررزیان دولت ایران بیشتر خواهد شد، بهمین نیت در قریه‌دهخوارقان (آذرشهر) بامارشال پاسکوویچ ملاقات نمود .

مارشال پاسکوویچ اظهارداشت دولت‌روسیه‌معادل بیست‌کرور تومان (یکصدمیلیون ریال) برای تجهیزات جنگ فعلی طلا صرف نموده است تا تبریزو شهرهای آذربایجان را بدست‌آورده اکنون دولت ایران‌یا باید شهرهای اشغال شده را بروسیه واگذار نماید و یاالااقل پانزده‌کرور تومان (هفتاد وپنج میلیون ریال) طلاغرامت بدهد تافقط‌شهرهای اینطرف رود ارس را تخلیه و مسترد نمائیم .

عباس‌میرزا موضوع را بشاه گزارش داد زمانی شاه‌رقم پانزده‌کرور را دید ازغضب برافروخت وفریادکشید وگفت که نصف این‌مبلغ را صرف تجهیزات قوای می‌کنم ویکنفر از روسها را درآذربایجان زنده نمی‌گذارم .

دراین‌موقع شایع شدکه شاه‌ایران باقوای عظیم‌ازقزوین عازم سرکوبی‌روسهاست ولی روسها چون این‌بشنیدند به پیشروی خود بسمت تهران ادامه دادند و تاقافلانکوه جلو رفتند .

دراین موقع سفیر انگلیس‌که خود ایجادکننده این‌خیمه شب بازیها بودمتوجه گردیدکه خطر خیلی نزدیك شده است وبدست وپا افتاد دراین‌گیرودار سفیر انگلیس یکپا در تهران و یکپا درآذربایجان داشته و ژنرال روسی را تهدید نمودکه درصورت تجاوز بیشتر بخاك ایران باقوای انگلستان مصادف خواهند شد، سفیرمزبور شاه ایران را متوجه ناچیزی قوای ایران نموده و او را راضی ساخت که با بستن عهد نامه صلح (بشرط پرداخت ده‌کرور طلا غرامت و تسلیم شهرهای‌آنطرف رود ارس به روسها وقید اینکه سرحد روسیه و ایران رود ارس باشد) موافقت نموده و مراتب را به‌عباس میرزا اعلام نماید .

معاهدهٔ ترکمان چای :

دراواخررجب سال**۱۲۴۳** سفیرانگلیس۲ ـمیرزا ابوالقاسم قائم مقام . ۳عباس‌میرزا ۴ ـ میرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه ایران ۵ ـ مارشال پاسکویچ در قریه ترکمان چای در نزدیکی میانه در خانه مشهد محمد نامی جمع شده و مقدرات ایران را تعیین نمودند در این محل پیمان صلحی بسته شد که مطالب‌آن ننگین‌ترین خطوط تاریخ گذشته ایران را بیاد میآورد علاوه براینکه تمام اراضی زرخیز قفقازطبق نقشه فعلی از آذربایجان جداگردید، دولت فتحعلیشاه متعهد شد مبلغ ده کرور تومان (پنج میلیون‌تومان) هم بابت غرامت جنگ بپردازد .

شورش شیخ عبیدالله :

سال ۱۲۹۷ هجری قمری است شیخ عبیدالله در قریه (نوچه) که در مرز ایران و عثمانی واقعست سکنی دارد این شیخ بعشایر صحرانشین مرز رئیس است و تسلط تام بر آنها دارد ، در بعضی دهات از طرف خود خلیفه برسر آنها مقرر داشته و شیخ را رحمت العالمین می خوانند .

اینك شیخ عبیدالله باوج قدرت خود رسیده پس از غارت قسمتی از ساوجبلاغ (مهاباد) و قتل عام اهالی میاندوآب و غارت ملك‌کندی وجنگ با قوای دولتی دربناب شکست خورده و عقب نشینی مینماید در طول راه از هیچ نوع قتل و غارت فروگذار نیست در تاریخ ۱۷ ذی القعده ۱۲۹۷ یکی از خلفای شیخ که محمد سعید نام داشت‌از طرف برادوست با چهار هزار نفر اشرار سوار و تفنگچی بطرف ارومیه یورش آورده بقلعه اسمعیل‌آقا سه فرسخی شهر رسیده و درآنجا سنگر گرفته است .

اقبال الدوله حاکم ارومیه از هجوم اشرار واقف‌گشته بادوفوج سرباز و دوعراده توپ‌رو بعشایر آورده درقلعه (بدربو) درمقابل صفوف جنگ‌آراسته است اشرارپیشروی کرده شش قریه مسیحی نشین و دو قریه مسلمان نشین را بباد غارت داده و عده‌ای را بقتل رساندند .

اقبال الدوله فرمان حمله را صادر نموده وآتش جنگ مشتعل میگردد، نزدیك غروب هردوقشون دست ازجنگ میکشند . توپهائی‌که اقبال‌الدوله همراه داشت‌هنگام مراجعت در میان نهرعمیقی گیرکرده هرقدر تلاش مینمایند نمی‌توانند بیرون بیاورند.

اقبال الدوله بسمت قلعه حرکت ودرآوردن توپها را بعهده محمدرضاخان‌واگذار می‌نماید مشارالیه نیز شصت نفر سرباز را با قلی‌سلطان نامی برای بیرون‌آوردن توپها گذاشته و خود از عقب اقبال الدوله روان میگردد .

اشرار از این واقعه اطلاع پیدا کرده و موقع را غنیمت دانسته برسرآن شصت نفر حمله میآورند . تمام سربازان و قلی‌سلطان را از پای درآورده و توپها را متصرف می‌گردند و دورقلعه راگرفته اقبال الدوله رابمحاصره میاندازند، نزدیك بودکه مدافعین

قلعه را تماماً دستگیر کنند .

شیخعلی‌خان بافوج خوی وارد منطقه شهر شده از مقدمه با خبر و باششصد نفر سرباز از فوج خود متوجه اشرار شده و بکمك محصورین میرسد . اهل قلعه دروازه‌را گشوده و بسپاه خصم تاخته پس از وارد ساختن تلفات زیاد عشایر را عقب می‌زنند .

شیخ عبیدالله چون ازجنگ محمد سعید واقبال الدوله خبردارگردید باسه‌هزار نفر سواره‌و پیاده ازاشرار از طریق مرگور بشهر ارومی یورش میآورد و دستور میدهد آب را بروی اهالی به‌بندند . محمد سعید از قلعه اسمعیل‌آقا بیرون‌آمده باردوی شیخ می‌پیوندد . نیروی‌آنها قریب هفت هزار نفر میگردد .

اهالی شهر ارومی بازار و دکان را بسته و مشغول سنگربندی دورشهر و خودرا مسلح و مهیای جنگ می‌نمودند .

شیخ عبیدالله نامه تهدیدآمیزی بشیخ‌الاسلام و مجتهد شهر ارومیه نوشت بدین مضمون‌که اگرطالب خون‌ریزی و اذیت وآزار خلق و قتل و غارت نیستید شهر را بمن تسلیم نمائید .

بعد از رسیدن نامه علماء شهر دریکجا جمع و شورا میکنند چون اقبال‌الدوله در شهر نبود وقوای‌کافی برای‌مقابله باشیخ نداشتند ، پس‌مصلحت‌را دردفع الوقت دیدند که بلکه‌کمکی از یکطرف بآنها برسد . جواب شیخ را باین مضمون نوشتند که شیخ شما ادعای سلطنت و عالم‌گیری دارید سلاطین باملوك مکاتبه مینمایند نه بارعایا . . .

شیخ بسخنان ایشان اعتناء نکرده ولی مهلت دو روزه را که خواسته بودند قبول میکند از اینطرف جریان وقایع را باقبال الدوله اطلاع میدهند .

در این اثنا خلیفه‌کاتولیکها که ساکن‌ارومیه بود بملاحظه حفظ حقوق مسیحیان وکیل‌کنسول عثمانی را باتفاق مسیو لومون بخدمت شیخ روانه میسازدکه رفته از شیخ استدعای معافیت آنها را بنمایند ، شیخ ازآنها می‌پرسد اولا شما کی هستید ؟

مسیو لومون جواب میدهد این شخص وکیل شهبندر عثمانی مقیم ارومیه است .

شیخ میگوید :من تصمیم‌گرفته‌ام‌که ایران وتوران راگرفته بعداً خاك عثمانی راتسخیر

کنم ، و رفع ظلم و تعدی از همه‌کس بکنم ، دیگر چه لزومی داردکه‌کنسول یاوزیر مختار بماند و احتیاجی باینها ندارم بروید اگرشهر ارومیه را بدون جنگ بمن‌تسلیم نکنند یقین‌بدانندکه بحالت میاندوآب انداخته چیزی ازآن باقی نمیگذارم .

در این اثنا اقبال‌الدوله بشهر مراجعت مینماید‌و افواج را بدور حصار قسمت نموده و توپها راکه درشهر بود بر برجها کشیده باتفاق اهالی مشغول استحکام و سنگر-بندی دور شهر میشود .

شیخ عبیدالله وقتی دیدکه شهر تسلیم نمیشود . شیخ صدیق پسرارشد محمد سعید خلیفه را با پنجهزار نفر مأمور تصرف شهر میکنند . اشرار ازطرف دروازه عسگرخان بشهر هجوم‌آورده تا سه روز جنگ ادامه داشت ، بر اثر شدت تیراندازی سربازان و توپخانه و دفاع اهالی شهراشرار را مجال پیش روی نداده و بعداز مقتول ساختن‌سیصد نفرآنها راعقب می‌رانند، اقبال‌الدوله دراینموقع بالای حصار بود پس‌از مشاهدهٔاوضاع دستور میدهدخانه‌ایکه پسرشیخ درآن منزل داشت باگلوله توپ بکوبند ، خانه منهدم میگردد . محمد صدیق با عجله سوار اسب شده و رو بگریز میگذارد . دومین گلوله توپ باسب وی اصابت‌کرده و خود او نیز مجروح میگردد ، اشرار از مشاهده این‌وضع پا بفرارگذارده و درآن شب قریب بچهار صد نفر از اشرار مقتول میگردند .

شیخ عبیدالله از زخمی شدن محمد صدیق و شکست لشگرش خبریافته حکم تاراج اطراف را میدهد . این شخص عاجزکش رو بهرطرف میگذارد از شرارت وقتل و غارت کوتاهی نمی‌نماید . سواران شیخ ۱۵ نفر مسافر را از اطراف شهرگرفته نزد شیخ می‌برند شیخ دستور میدهد آنها را پاره پاره میکنند .

دراین ایام راه تردد مسدود شده‌شدت قحطی درارومیه بالا میگیرد ، نان‌بقیمت جان بود . شیخ لشگر خود را از طرف غرب حرکت داده بطرف جنوب شهر آورده . باغ دلگشای اقبال‌الدوله (سربازخانه‌فعلی رضائیه) ونظرباغی و تپه شیخ‌که در بیرون شهر واقع بود سنگر نموده و فرمان حمله را صادر مینماید .

نظرباغی در مقابل ارك واقع است ، اشراربالای ساختمان نظرباغی‌آمده ارك را

هدف تیرقراردادند . توپچی‌ها که بالای برج ارك بود بدستور اقبال الدوله نظر باغی را هدف گلوله توپ نموده چندنفری راکشتند بقیه‌فرارنموده وخود را بباغ دلگشارسانیدند.

چون شیخ نتوانست بهیچ طریق بشهر غلبه نماید متوسل بحیله گردید پیغام‌فرستاد چون عهدکرده باو اجازه داده شود که وارد شهرشده و در مسجد جامع نمازگذارد .

اقبال‌الدوله چنین اجازه‌ای راباو نداد . شیخ ناچار از دروازه شهرمراجعت‌کرده محل اوتراق خود راکوه سیرقرارداده و منتظر فرصت نشست .

اقبال‌الدوله در شهرحصاری و شیخ در بیرون بمردم‌آزاری مشغول بودند . بعداز پانزده روز زد و خورد (فاتح ایران و توران) نتوانست شهر را تسخیر نماید .

قاصدی خبر رسیدن تیمور پاشاخان را باشش فوج سرباز و دو هزار سوار وشش عراده توپ به شش فرسخی ارومیه را داد . شیخ ازآمدن او مطلع‌گردیده .

نخست محمد صدیق را با پانصد نفر بمقابله او روانه ساخت خود نیز باتمامی اشرار روانه شد دو لشگر بهم رسیدند ، و زد و خورد شروع گردید . در حین جنگ اشرار سی‌شتر که حامل باروت بودند بغنیمت گرفتند ولی خود تیمور پاشاخان از عقب رسیده عده زیادی ازآنها را بخاك هلاکت انداخت وعده‌کثیری نیز اسیرکرده بقیه‌فرار کرده و بکوهها پناه بردند .

قشون تیمور پاشا بطرف شهر حرکت‌کرده چون خبر فتح بشهر رسید زن و مرد باستقبال شتافته و قشون تیمور پاشا در بیرون دروازه چادر زدند .

شیخ عبیدالله بعداز این شکست بقلعه اسمعیل‌آقا روانه شد. قریه عسگرآبادکه سیصد خانوار است اطراف آبادی خود را سنگربندی کرده و مقاومت می‌نمودند . از شکست شیخ باخبرشده جلو اشرار راگرفتند . شیخ برسرآن قریه هجوم‌آورده اهالی در مقام مقاومت برآمدند و سی‌نفر از اشرار راکشتند ولی چون گلوله و باروت آنها باتمام رسید .

شیخ بقهر و غلبه برآنها مسلط شده عموم اهالی‌آنجا را از دم شمشیرگذرانید .

تیمورپاشا و لشگرش که باین قریه نزدیك بودند ، مسامحه کرده بکمك آنها نرفتند شیخ غفلتاً باردوگاه تیمور پاشا حمله نموده فیمابین جنگ سختی درگرفت باز اشرار شکست خورده فرار نمودند . شیخ عقب نشسته بازچند پارچه آبادی که درآن حوالی بود بباد غارت داد بعداز این کشتارها قشون شیخ در اطراف براکنده شده شیخ تنها میماند و بعرضی گرفتار میشود از ترس آنکه مبادا دستگیر گردد بطرف نوچه ملك خود میرود و بدین ترتیب غائله شیخ پایان می‌پذیرد .



بخش بیستم

مشروطیت و قیام آذربایجان :

در تاریخ ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ قمری فرمان مشروطه از طرف مرحوم مظفرالدینشاه صادر گردید . ولی ولیعهد وقت (محمدعلی‌میرزا) که بنا به‌سنت دیرینه در تبریز اقامت داشت از انتشار آن در تبریز و سایر شهرهای آذربایجان جلوگیری نمود این اقدام مردم آذربایجان را سخت رنجانید .

محمد علی میرزا خود را ما فوق همه و همه را اسیر و زبون خود میدانست باو اینطور تلقین کرده بودند که تسلط برمال و منال و آزادی و ناموس مردم حق طبیعی و بخشش آسمانی اوست این تصور باطل و غرور پوچ بزبردستان او نیز انتقال یافته بود.

محمد علی میرزا بارفتارهای غیر قابل تصور در ایام ولایتعهدی در آذربایجان مردم را از خودمنزجر و یك محیط ناسازگاری بادست خود برای خود ایجاد کرده بود.

اشخاص منفور جامعه اعضای محرم دربار او را تشکیل میدادند ، چون برای ولخرجی و عیاشی اعتباری درکار نبود ، بنابر این عمال او مثل گرگ گرسنه بجان‌مردم افتاده ، باهزار بهانه جوئی جیب آنانرا خالی‌میکردند حصه خود و قسمت حضرت اقدس والا راهم تقدیم میکردند .

بطورخلاصه مردم آذربایجان در زیر فشار ظلم‌واوضاع جهنمی خرد و خمیر شده و از شنیدن نام دربار ولیعهد ـ فراشهای بیگلربیگی و نظایر آنها نفرت داشتند .

محمد علی میرزا از بیداری مردم سخت بیمناك بود تا اینکه خبر فوت مرحوم

مظفرالدینشاه به ولیعهد رسید و محمد علی میرزا باچهار هزار سربازان خود بطرف تهران حرکت کرد .

در همان ایام برای اولین مرتبه در سربازخانه یك جوان لاغراندام آتشین زبان و معمم در بالای سکوی آب انبار سربازخانه اینطور آغاز سخن کرد :

ای اهالی غیور تبریز رشادت و جوانمردی شما کجا رفته محمد علی شاه که او می بایستی حق وحقوق مارا حفظ کند کعبه آمال ما یعنی مجلس شورای ملی را بتوپ بسته است اگر کوچکترین سستی و مسامحه از خود نشان دهید کشتار در اینجا هم شروع خواهد شد دراین اثناصدای رعدآسا از مردم بلند شدوهمگی فریادکشیدند: ما برای فداکاری و جانبازی حاضریم .

تردیدی باقی نمانده بود که نقشه‌هائی برای چیدن مشروطه از ایران تهیه شده وقبل از همه میخواهند صدای فدائیان آذربایجان را خاموش گردانند .

عکس‌العمل توطئه‌ها ، بیداری‌رهبران واقدامات شدیدآزادیخواهان‌آذربایجان گردید . ابتدا مجاهدین مخزن اسلحه ارك را تحویل گرفته وآزادی خواهان محلات شهر تبریز را مسلح‌کردند این اقدام در سال ۱۳۲۵ قمری آغاز گردید .

سر موفقیت مشروطه خواهان‌آذربایجان را باید در حسن اداره جریان‌آن‌جستجو کرد رهبران آزادیخواهان سعی میکردند که اطلاعات خود را حتی الامکان از منابع صحیح و مورد اطمینان بدست‌آورند تا درهدایت و رهبری ملت توفیق حاصل نمایند.

وقتی مرحوم شیخ علی چرندابی شخصاً کفن پوشیده و شمشیر بسته در کوچه و بازار ظاهر گردید این عمل او هیجان شدیدی در تبریز بوجودآورد چون پیش‌بینی میکردندکه داشتن اسلحه بدون تعلیمات نظامی‌کافی نیست لذا ازتاریخ۱۲ ربیع‌الثانی سال ۱۳۲۵ قمری‌آموزش نظامی وهدف‌گیری معمول‌گردید بعد از ظهرهاجوانان تفنك بدست گرفته و قطار فشنك بردوش آراسته ومشغول تمرین‌نظامی گردیدند در این ایام شهر تبریز تماشائی‌بودبعد ازظهرهاکسبه وکارگر واستاددرمیادین حاضر میشدند صدای طبل وشیپور ازهرطرف بگوش‌میرسید وفریادهای (یك‌دو-یك دو) شنوندگان‌را بوجد میانداخت پس‌ازپایان مشق نظامی تمرین هدف‌گیری وتیراندازی شروع میشدهرتیری

که بهدف اصابت میکرد مورد تحسین وآفرین حضار قرار میگرفت و هر تیری که بیش از حدپرت وبخطامیرفت شلیك خنده از هرسمت بلند میشد .

مشق نظامی و تمرین تیراندازی با شوخی و تفریح و خندهآغاز گردید ولی‌طولی نکشیدکه هدفهای تختهای مبدل بسینههای جنگاوران‌و شلیك‌های خنده وشوخی بناله و فریادهای زخمیان وکشته شدگان گردید .

نمونهای از سرود جنگی دلاوران مشروطه :

مائیم که از پادشهان باج گرفتیم — زان‌پس‌که از ایشان‌کمر وتاج‌گرفتیم
در چین و ختن ولوله از هیبت ما بود — در مصر وعدن غلغله از شوکت ما بود

آذری :

ایرانلی آدی هر اورهگه لرزه سالاندور
ایرانلی لرین شهرتی مشهور جهاندور
ایرانلی لارخ جان ویره رخ نام آلاریخ بیز
دعواده رشادتله هامی کام آلاریخ بیز
جان قورخوسی یوخدور دلمزده جانمزده
هر گوشه ده بیر شیر یاتوپ تپراقمزده
قانیله قلیجدور گوروشن بیرقمزده

خبر توپ بستن مجلس وکشتن پیشوایان مشروطه چون صاعقه برسرمردم ایران مخصوصاً اهالی تبریز فرود آمد وهمه را مبهوت ساخت ولی این گیجی و بهت دوامی پیدا نکرد، هنوززمین باغشاه از خون شهدای راه آزادی رنگین بود ودود از خرابهای مجلس بلند بودکه آزاد مردان تبریز برضد دستگاه استبداد قیام کردند .

آزاد مردی بنام ستارخان پیشوائی نهضت را در کف باکفایت خودگرفت و انجمن ایالتی‌آذربایجان‌عهدهدار رهبری آن قیام شدند .

علت اینکه مردم شهر تبریز پیش از سایرین برضد حکومت استبداد قیام کرده و در این راه موفق گردیدند این بود که :

اولا ـ مردم تبریز بهتر از هر کس محمد علی شاه را می شناختند و سالها در تبریز ولیعهد بود .

۲ ـ انجمن تبریز از عناصری تشکیل شده بود که بمشروطه و حکومت ملی ایمان داشتند و بخلاف جاهای دیگر هیچوقت راه نفاق و خلاف وا بن الوقتی پیش نگرفتند.

۳ ـ برخلاف بسیاری از نقاط ایران که مشروطه طلبی‌شان ازمرحله حرف خارج نمیشد، رهبران انقلاب آذربایجان یك نیروی مسلح از عده‌ای قابل ملاحظه مجاهد فداکار در اختیار داشتند و باآن عده مسلح میخواستند جواب توپ وتفنگ حریف را باآهن وآتش بدهند .

۴ ـ خوشبختانه درآنوقت مردی ازمیان جامعه بپاخواست و زمام انقلاب مسلح را در دست گرفت که درپاکی و شجاعت و سادگی واز خودگذشتگی وایمان بمردم در ایران کمتر نظیر او دیده و شنیده شده است .

۵ ـ بر خلاف سایر شهرستانها در همان روزیکه مجلس به توپ بسته شد از جریانات مطلع شدند چون تلگرافخانه تبریز دراختیارمشروطه خواهان بود ویکی از رشید ترین سردسته‌های مجاهدین برای حفظ و حراست آنجا انتخاب شده بود .

۶ ـ خوشبختانه در آنوقت مخبر السلطنه که از زمره مشروطه خواهان بود و محمد علیشاه را بخوبی می‌شناخت واز روابط او با روسهای تزاری اطلاع کامل داشت والی آذربایجان بود و ازدر مخالفت با مشروطه خواهان برنیامد و بکنار رفتن ازپست خود اکتفا نمود و راه اروپا را پیش‌گرفت .

۷ ـ پس ازکناره‌گیری مخبرالسلطنه چون انجمن و مشروطه خواهان براوضاع شهر مسلط بودند بلافاصله قورخانه دولتی را تصرف کردند و مقدار زیادی اسلحه از قبیل توپ وتفنگ وفشنگ بدست آوردند وبا همین‌اسلحه ها بودکه شهرتبریز توانست مدت یکسال در مقابل سی هزار نفر قشون دولتی که دائماً از تهران اسلحه دریافت میکردند ایستادگی نماید و بفتوحاتی نائل آید .

قیام آزادی خواهان در ماکو :

در همه شهرهای آذربایجان جنبش آزادی پدیدآمد انجمن ایالتی تبریز بهتر آن دانست که نمایندگانی بآنجاها بفرستد که با دست آنان سرو سامانی بکارها بدهد بزرگترین اغتشاش در ماکو بود، در اینجا مردم بهجان آمده خواستار تشکیل انجمن بودند ولی اقبال‌السلطنه ماکوئی که خود وپدرانش سالیان دراز فرمان رانده ودرآنجا ریشه دوانیده بودندرضایت نداد و ازبازکردن انجمن جلوگیری‌میکرد انجمن ایالتی تبریز میرزا جواد ناطق‌را بآنجا فرستاد میرزا جواد اول بخوی‌آمده درانجمن ودیگر جاها سخنرانی‌هائی نمود سپس‌آهنگ ماکو نمود. چون اقبال‌السلطنه درچند فرسخی شهر در یکی ازآبادیها می‌نشست بدیدن او رفت اقبال‌السلطنه بهانه آورده چنین‌گفت اینجا مرز سه دولت است من جوابگوی آرامش اینجا می‌باشم اگرانجمنی برقرارشود مردم شورش میکنند و رشته نظام از هم گسیخته میشود ناطق جوابهائی داد واو را از اندیشه جنگ ودشمنی بامردم بیرون‌آورد وازآنجا روانه ماکو شدو بهمدستی‌آزادی-خواهان انجمنی برقرار ساختند.

پس از گشایش انجمن در ماکو آشوب بظهور پیوست بدین ترتیب عزت‌الله‌خان سالار مکرم هواداری از مشروطه می‌نمود روز بروز به نهضت طلبان افزوده میشد به-آبادیها نیز سرایت‌کرده ، ده‌نشینان نام مشروطه شنیده ومعنای آنراآشوب وخودسری می‌پنداشتند، در بسیاری از آبادیها پرچمی بالای مسجدها زده و در آنجاگرد آمده و بعنوان اینکه ما مشروطه شده ایم بآشوب پرداختند . سرانجام کار بدانجا کشید.که اقبال السلطنه را با سه تن دیگر با زور از ماکو بیرون‌کردند . اقبال‌السلطنه مقاومتی ننموده دست زن وبچه‌اش راگرفت و از مرز گذشته بقفقاز رفت .

ازآنطرف سالارمکرم وچندتن ازسران جنبش رشته‌کارها را بدست خود گرفته به‌خود نمائیها پرداختند جلسه‌هائی تشکیل داده و تلگرافهائی بانجمن تبریز مخابره نمودند اینك تلگرافی‌که بانجمن تبریز مخابره‌کرده‌اند در اینجا میآوریم :

(الحمدلله حالیه خوی و سلماس ومحال ماکو خیلی‌منظم وعموم اهالی ماکومشروطه

طلب و درخت قوی استبداد را که عبارت از اقبال السلطنه و سایر متنفذین ماکو بوداز بیخ‌و بن کنده‌اند . والان بقرار چند هزار تفنگچی از ماکو و اواجیق و اطراف شاکی تحت السلاح هستندکه هر کس در ضد مشروطه حرفی بزند ریشه او را از روی زمین قطع نمایند وجناب عزت‌الله خان سالار بیدق مشروطه را بر افراشته عموم اهالی ماکو که عبارت از هزار و پانصد قریه ودهات است اکراد وعشایر جلالی‌وغیره عموماً اتحاد و اتفاق نموده و آقای عزت‌الله خان سالار همه را سه‌بار بکلام الله مجید الهی قسم داده است ؛اول اینکه قسم یادکرده‌اند بخود سالار خیانت ننمایند؛ دوم اینکه با جان ومال درراه مشروطه وپیشرفت آن‌وانتشار عدل ساعی وجاهد بوده‌آنی‌غفلت نکنند. سوم‌آنکه قسم خورده‌اند که ملت هم بیکدیگر خیانت ننمایند و در حفظ و حراست مال و جان یکدیگر کوتاهی ننمایند .

تا حال ملت ماکو خواه عجم خواه کرد وعشایر این امنیت و آسودگی و راحت را ندیده بودند بجناب آقای شیخ سلیم بگوئید هرگاه مستبدین بخواهند تشکیلات مشروطه‌را بهم زده ومیان ملت نفاق اندازند اول باید تمام اهالی و مشروطه‌طلبان‌ماکو را بقتل رسانده بعد ازآن بمقصود نائل شوند والا اهل ماکو تا نفس‌آخرین درپیشرفت این امرمقدس حاضرونخواهدگذاشت‌که ظالمین اعمال منحوسه خودرا دوباره بگردن ملت بار کنند .

انجمن ماکو پس از مدتی باعزت‌الله خان نیز راه نرفته دستش را از کارهاکوتاه گردانیدند ، یکدسته از هوا خواهان اقبال السلطنه در آبادی نزدیك ماکو مقیم بودند برسرایشان رفته و بزد و خورد پرداختند . در این میان اقبال‌السلطنه در ایروان‌نشسته پیش‌آمدها رامی‌پائید و از همانجا میان او و محمد علی‌شاه و اتابك رابطه‌ای پدیدآمد چون داستان جنگ با هواخواهان خود را شنید بیاری پیروان خود رسید .

اکراد شبانه در برابر مشروطه خواهان سنگر ایجاد نمودند و بامدادان بجنگ پرداخته بآنان غالب‌آمدند و بسیاری راکشتند . سپس بشهر نیز دست یافته نمایندگان انجمن و پیشروان آزادی را دستگیر کردند و بمشروطه خواهان‌آزار و صدمات بسیار

رسانیدند . سپس عشایر رو به‌آبادیها آورده از تاراج و کشتار دریغ نکردند .

خوی و مشروطه خواهان :

خوی از شهرهائی بودکه پیروی از تبریز می‌نمود . آزادی خواهان آنجا غیرت و کاردانی خوبی از خود نشان دادند . چون کمیته بهریکی از شهرها نمایندگانی از خود میفرستاد میرزا جعفر زنجانی را باشش تن دیگر بخوی فرستاد . اینها هنگامی بخوی رسیدندکه عشایر اقبال‌السلطنه درآبادیهای خوی بقتل و غارت مشغول بودند .

میرزا جعفر از همان روز رسیدن بخوی مردانه بکار پرداخت و از مجاهدین خوی دسته‌هائی ایجاد نمود و بجلوگیری ازقوای اقبال السلطنه برخاست ، ازحاکم خوی نیز سه قبضه توپ وچند صد سرباز گرفته آنها رادو قسمت گردانید. یك قسمت را بادو توپ بسکمن آباد و قسمت دیگررا بایك قبضه توپ بقراضیاءالدین فرستادکه در برابرعشایر اردوگاه ساختند .

فرمانده قسمت سکمن آباد میراسدالله قراعینی و فرمانده قسمت قراضیاءالدین پسرش میرهدایت بودکه پدروپسرهردو بدلیری‌شناخته شده‌بودند سپس خود میرزاجعفر نیز رهسپار سکمن آبادگردیدکه از نزدیك بکارهاسرکشی کند ، این یك کار غیرتمندانه‌ای ازمیرزاجعفرواهالی خوی بود. باهمه عدم‌اطلاع ازآموزش نظامی وکمی عده بجلوگیری از عشایر زبده اقبال‌السلطنه برخاسته بودند افسوس‌که پیروزی نیافته و میرزا جعفر در این جنگ کشته شد .

جریان از این قرار بود که روز جمعه ۲۱ شهریور ناگهان عشایر از هرطرف بافراد مشروطه خواهان تاخته و باشلیك گلوله عده زیادی را بخاك هلاکت انداخته وسپس بچادرها ریخته وگروهی را نیز دستگیر ساختند توپ وابزار جنگی همه بدست عشایر افتاد در این جنگ نزدیك به شصت تن از مجاهدین کشته شدند . از عشایر نیز بهمین اندازه کشته شد یکی از کسانیکه دستگیر شده بود خود میرزا جعفرزنجانی بود ، بدین ترتیب اردوی سکمن آباد بهم خورد و بازماندگان باوضع پریشان خودرا بخوی رسانیدند و جریان را اطلاع دادند .

بدین ترتیب شهر خوی دچار آشوب گردید از یکطرف آدم کشی بی‌جا ، از طرف دیگر گرفتار زنان و اطفال بی‌پناه و تاراج آبادیها . در این هنگام فرستادگان انجمن ایالتی تبریز بآنجا رسیدند .

این نمایندگان شب جمعه بودکه بخوی رسیدند همان روز شکست قوای سکمن آباد بود و فردایش داستان کشته شدن آقا میرزا ابراهیم مجتهد و آقا ضیاء برادر امام - جمعه خوی رخ داد . نمایندگان از همان روز دست بکار شدند نخست برای جلوگیری از تاخت و تاز عشایر که در آبادیها بتاراج مشغول بودند و عداوت اهالی خوی را از مردم بی‌پناه آنجا می‌جستند پیغامها داده و نامه‌ها نوشتندکه دست از تاراج و برادرکشی بردارند و بکسان کشته شدگان راه دهند که هر کسی کشته خود را بخاك سپارد، سپس باقبال السلطنه نامه نوشته فشار آوردند که سربازان و دستگیر شدگان را آزاد گرداند .

میرزا جعفر را که دستگیر کرده بودند چون دلیرانه جواب آنها را داده بود جوان غیرتمند را کشته بودند و چنین قرار شدکه ده نفر از اهالی خوی به‌نمایندگی انتخاب تا همراه فرستادگان انجمن بچورس رفته ، با سران عشایر و گماشتگان اقبال السلطنه بگفتگو پردازند و بجنگ و خونریزی پایان دهند . فرستادگان آهنگ چورس کردند نتیجه این شد که بکشاکش پایان داده وقرار گذاشتندکه عشایر دیگر بتاراج وکشتار نه‌پردازند و راهها را ایمن گردانند سربازان و دیگران که دستگیر شده بودند اقبال-السلطنه رها گرداند و آنچه از روستائیان بتاراج رفته بآنان باز گردانند .

از طرفی اسمعیل آقا سمیتقو نیز در سلماس و قطور تاراج وکشتار میکرد سپاه فرستادن جهت دفع او اشکالاتی داشت از این‌رو قرار گذاشتند که او را با نوازش رام گردانند بدین ترتیب که دولت فرمانروائی قطور را باو بسپارد، بااین شرط که دیگر شرارت نکند و آنچه‌ازمردم برده‌بآنان بازدهد واقبال السلطنه اورا باین‌عمل‌وادار نماید.

دراین ضمن قراردادی بسته شد و اقبال‌السلطنه بسربازان اسیر رخت نوپوشانید و با دستگیر شدگان روانه خوی نمود، فرستادگان نیز چون کارهای خود را بپایان رسانیدند آهنگ بازگشت بخوی و تبریز را نمودند بدین ترتیب جنگ مردم خوی

با اقبال السلطنه بپایان رسید .

چون مجاهدین خوی را گرفته عمواوعلی و امیر حشمت‌ازتبریز بآنجارفتند. از آنسوی اقبال السلطنه آسوده نه نشسته دسته هائی از عشایر را بآبادیهای اطراف خوی فرستاد که تا سه فرسخی شهر را بدست گرفتندهم چنین بدستور او اسماعیل‌آقاسمیتقو باعشایر خود باطراف خوی در آمدند .

عمواوغلی از یکطرف سپاه بسیج می‌نمود و یکدسته ازارمنیان نیز بسردستگی سامسون نامی که از سر جنبانان داشناکسیون بودند بآنان‌پیوستند وکسانی ازگرجیان که بمب میساختند بآنجاآمدند. در شهر ارومی نیز جنبشی در میان مجاهدان پیدا شده بود و یکدسته از ایشان بسر دستگی میرزا محمود سلماسی و مشهدی اسماعیل بیاری مجاهدان خوی شتافتند . عشایر به پیرکندی تاختند مردم از مجاهدان یاری طلبیدند . مجاهدان سواره و پیاده بآنجا شتافته و بهمدستی مردم آبادی بجنگ پرداختند پیکار خونینی رویداد بدین ترتیب جنگ با عشایر روز بروز سخت تر میشد در این هنگام جوان غیرتمندی بنام سعید سلماسی با دسته ای از جوانان آزادی‌خواه عثمانی بیاری آزادی خواهان رسیدند . این زمان در خاك عثمانی نیز مشروطه شروع بفعالیت کرده ولی سلطان عبدالحمید هنوز برتخت‌جای داشت و دسته (اتحاد و ترقی) پنهانی فعالیت می نمود و درنتیجهٔ‌کشاکش مرزی میان ایران و عثمانی‌سپاهیان عثمانی در نزدیکیهای درهٔقطور مستقر شده بودند .

سپاه آزادی خواهان در سعد آباد در برابر سپاه ماکو گرد آمده و جنگ در گرفت . خلیل بیك بادستهٔ خود بآنها پیوست مجاهدان بفرماندهی خلیل بیگ همراه میرزا سعید از سعدآباد حرکت کرده از رود قطور گذشته و خود را بکنار هشترود رسانیدند هنوز آفتاب نزده بود که با دشمنان بجنگ پرداخته مجاهدان دلیری‌زیادی ازخود نشان دادند، شادروان سعید خطاب بمجاهدان میگفت : برادران بزنید نترسید خونهای‌ماپایداری مشروطه است نام نیك مارا در تاریخها خواهند نوشت . ازمجاهدان شجاعت بی نظیری مشاهده شد درکنار رود قطورآنقدرکشته وزخمی بود که ازجریان

خون آنها رنگ آب تغییر یافت از اینطرف شادروان سعید سلماسی با شش تن دیگر شهید گردیدند و جنگ بنفع مجاهدین پایان یافت .

آزادی خواهان سلماس (شاهپور)

در ماه آبان در هرگوشه از آذربایجان پیش آمدی رخ میداد . مجاهدین چند دسته سپاه بخارج از تبریز فرستادندکه هریکی از آنها داستانی داشت دسته اول بسلماس رفته از آنسوی حاجی پیشنماز که از آخوندهای مشروطه خواه سلماس بوداز دیر زمانی خود را بقره باغ ارومی کشیده و در آنجا مقیم شده بود این زمان دسته‌ای بسر خود گرد آورده او نیز از سوی دیگر رو بسلماس آورد در این موقع سلماس و خوی و ماکو در دست اقبال‌السلطنه بود و وی امیر امجد نامی را بحکمرانی خوی و سلماس فرستاده بود امیرامجد در خوی و نماینده ای از او در سلماس مقیم بودند ولی در این هنگام عده‌ای سپاهی بسر کردگی حاج حیدر خان امیرتومان‌بدانجا فرستاد و پسر خود را نیز همراه ساخت‌لیکن مجاهدین‌شب ۲۳آبان‌ماه یکساعت پیش از افق بسلماس تاخته جنگ کنان بشهر در آمدند و امیر تومان و سپاه او را شکست داده و عقب راندند بدین ترتیب سلماس‌گشوده شد و درآنجاانجمن برقرارگردید .

در آذر ماه که سرمای شدید آغاز شده بود یکی از پیروزیهای آنموقع‌گشودن خوی بودکه بآسانی انجام گرفت . خوی یکی از کانون جنبش آزادی محسوب میشد ولی چون مجلس بمباران شد دستگاه مشروطه از آنجا نیز برچیده شد و اقبال‌السلطنه امیر امجد نامی را بایکدسته از عشایر بفرمانروائی آنجا فرستاد امیر امجد یکی از مشروطه خواهان خوی را بنام میرزا حسینی دستگیر کرده و بزندان انداخت و چون میخواستند فردای آنروز او را بدهانه توپ گذارده و تکه های تنش را بهوا پر تاب نمایند مرد غیرتمند شبانه در زندان خود را کشت بهرحال چون مجاهدین بسلماس دست یافته و اقبال السلطنه از چگونگی آگاهی یافت سپاهی بسر کردگی عزوخان و اسمعیل آقا (سمیتقو) و نعمت الله خان ایلخانی بر سر مجاهدین فرستاد .

این سپاه که سه هزار تن سوار و پیاده بود آهنگ سلماس کرد ، در جنگی که بین خوی وسلماس رخ داد پس ازخونریزی بسیارمجاهدین راشکست داده وعقب راندند مجاهدین بدژ دیلمقان پناه برده و حصاری شدند عزوخان نیز در کهنه شهر در مقابل آنان اردو زد وکسان از دراطراف شروع بتاراج نمودند بدین ترتیب کار برمجاهدین سخت گردید لیکن در همان روز ها خبر رسیدن میرزا نورالله خان و قوچعلی خان از سوی مرند منتشر گردید عزوخان ناچار با مجاهدین گفتگوی صلح بمیان آورد و در آن میان سپاه خود را بیرون برد اما سپاه مرند بخوی تاخته و با یك دلیری آنجا را گرفتند .

پس از تصرف خوی عزوخان و دیگر سران عشایر که از سلماس باز میگشتند در بیرون خوی ناگهان با مجاهدان برخوردند و جنگ سختی درگرفت از سپاه ماکو بسیاری کشته شدند. عزوخان شکست خورده توپ و قورخانه را جاگذاشته باهمراهان خود فرار کردند این پیروزی دیگری برای مشروطه خواهان بود و خوی دو باره کانون آزادی گردید و تا پایان جنگهای تبریز در آنجا نیز جنگهای سپاه ماکو در میان بود .

رضائیه و مشروطیت :

یکی ازشهرهای آذربایجان که ازسال ۱۳۲۵ (نخستین سال آزادی) شوروهیجانی در آن پیدا شد شهر ارومیه (رضائیه) بود که به پیروی از تبریز مجاهدان جانبازی پدید آمدند و روز نامه منتشر گردید وکسانی ازآخوندهای بنام بهوا داری ازمشروطه و یا مخالف باآن برخاستند و در منبرها بستایش و یا نکوهش از آن کوشیدندچنانکه از آنان نام آقای عسگرآبادی و حاجی میرزا ابولقاسم را شنیده ایم که اولی هوادار مشروطه و دومی بدخواه آن بود .

رضائیه سومین شهر آذربایجان بود که کانون جنبش بشمار میرفت لیکن چون در آنهنگام جریان کشاکش مرزی میان ایران و عثمانی پیش آمد دولت عثمانی سپاه بمرز های ایران آورد و عشایر را بتاخت و تاراج آبادیها تحریك نمود رضائیه بجهت

نزدیکی بمرز صدمات بسیار دید از تهران هیئتی را برای گفتگو با نمایندگان عثمانی فرستادند. نمایندگان در رضائیه گرد آمده و محمدعلی میرزا فرمانروائی این شهر را بحاجی محتشم السلطنه رئیس کمسیون واگذاشت این بود چون مجلس در تهران بسته شد محتشم السلطنه نیز انجمن شهر را بست ودستگاه مشروطه را برچید معهذا آزادی خواهان ازکار نایستادندهنگامیکه اهالی خوی باعشایر می‌جنگیدند مشهدی باقرخان و مشهدی اسمعیل و آقا میرزا محمود که سردسته مجاهدان رضائیه بودند با دسته ای بیاری امیر حشمت و عمواوغلی رفتند و تا زمانی درآنجا بودند بعداً چون امیرحشمت از خوی آهنگ رضائیه نمود و آنجا را بگشود دوباره آزادی در رضائیه بر قرار گردید و آزادی خواهان بکار افتادند.

در این موقع فرمانروا در رضائیه اجلال الملك بود او جزء مشروطه خواهان بشمار میرفت ولی همیشه احتیاط می‌نمود و بادشمنان و مخالفان مشروطه مدارامیکرد در این موقع خواست باروسها و صمدخان نیز کنار بیاید، روزهای اول راهها بسته و ارتباط قطع بود و خبر صحیحی از تبریز نمیرسید و آزادی خواهان از اوضاع تبریز نگران بودندکم‌کم اطلاع‌حاصل شدکه اوضاع تبریز وخیم است ومجاهدانکه ازتبریز گریخته و بسلماس رسیده بودند میخواستند با امیر حشمت برضائیه بیایند.

امیرحشمت تلفناً از شاهپور بااجلال‌الملك صحبت نمود معلوم بودکه در رضائیه نیزکارهائی درشرف وقوع است روز ۱۷ دیماه که بگیروببند شروع گردید اول اجلال الملك و بعداً روسها کسانی را باز داشت نمودند.

اجلال‌الملك قبلا پیامی بآزادی خواهان فرستاده و متذکر شده بودکه روسها از من میخواهند شما را دستگیر کنم و من ناگزیرم این عمل را انجام دهم اگرمی‌توانید تا دیر نشده خودتان را نجات بدهید.

اشخاصی‌که این‌پیام‌را شنیدند، خودرانجات داده و بعضی ازآنها بهشبانه‌درخانه عثمانی پناه بردندکنسول‌عثمانی در این موردبآزادی خواهان‌کمك زیادی نموده وآنها را مورد حمایت خود قرار داد.

ازآنطرف مأموران اجلال الملك مشهدی اسماعیل یکی دیگر از سران مجاهدین و حاجی آقاکشی بیگ مؤید التجار و بعضی دیگر را گرفتند و سپس خود روسها آقای ابوطالب علیزاده و حاجی سید حسین ملك التجار وحاجی عباسقلی وکیل التجار و برخی دیگر از شناختگانرا از خانه‌هایشان گرفتند و باردوگاه خود برده و زندانی نمودند هریکی را بنحوی شکنجه میدادند ولی داستان مشهدی اسماعیل ازهمه دلسوزتراست.

او را مدت ده روز در حکومت نگهداشتند سپس او را بکنسولخانه فرستادند ده روز نیز درآنجا بود روسها میخواستند ، او را زنده نگذارند بدترین دشمن ایشان بشمار میرفت بدستور خود آنان صمد خان ویرا از اجلال الملك خواسته و او را از کنسولگری خارج و بیکدسته سواران قراجه داغی سپرد که او را به‌تبریز ببرند .

مشهدی اسماعیل میدانست که چون به‌تبریز رسد کشته خواهدشد این بود شبانه آهنگ خودکشی کرد ، و چون دسترسی بابزاری نداشت با یك کارد ازکارافتاده وکند رگهای گردن خود را برید و باآن نتوانست بیکبار خود را آسوده گرداند . سواران که محافظش بودند ازچگونگی آگاه شدند وجلوگیری نمودند جریان را باجلال الملك اطلاع دادند .

چون اورا باحالی که داشت نتوانستند به تبریز برسانند در میدان توپخانه ارومیه (زندان شهربانی فعلی) طنابی از درخت توت آویختند و مرد دلیر را باگلوی نیم بریده روز نهم بهمن ماه بمیدان آورده طناب بگردنش انداخته و بیجانش ساختند .

رضائیه بدین ترتیب یك قربانی شایسته‌ای را در راه‌آزادی تقدیم نمود .

اجلال الملك تا چندی فرمانروائی داشت . بعداز مدتی روانه تهران گردیده و والی نامی ازمردم رضائیه بجای‌او نشست که اورانیز باآزادی خواهان داستانهائی‌هست.

فرمانفرما در ساوجبلاغ (مهاباد) :

فرمانفرما از تبریز روانه ساوجبلاغ گردید چون بمیاندوآب رسید یکدسته از سواران خود را ازپیش فرستاده فردای‌آنروز خود با بازمانده سپاه بدانجا شتافت مردم شهر به پیشواز شتافته شادیها نمودند .



رضائیه وانقلاب مشروطیت - ۱۲۸۵

بدین ترتیب شهر دوباره بدست آمد، لیکن محمد فریق پاشا فرمانده عثمانی که در چند فرسخی نشسته و عشایر را باآشوب برمی‌انگیخت این بارکوشش بسیار نمود. عشایر درآبادیهای اطراف ساوجبلاغ از آنچه توانستند مضایقه نکردند، آبادیها ویران گردید بفرمانفرما پیغام فرستادندکه شهر را بما بازگذارده و ازآنجا خارج گردد.

فرمانفرما باآنکه ۱۲۰۰ نفر سرباز بیشتر همراه نداشت و عشایر ده برابر آنها بودند، پاسخ درشتی داده و فرستاده را بازگردانید، این بودکه ناگهان دوازده هزارتن روی بشهر آورده و همه تپه‌های اطراف را گرفتند و بجنگ و خونریزی پرداختند.

فرمانفرما سربازان را بگوشه‌های شهر تقسیم کرده ودستور جنگ وجلوگیری داد دو قبضه توپ در سرای حکومتی مستقر کرده و شلیك میکردند چون یکی از توپچی‌ها

تیر خورد ، فرمانفرما خود پشت توپ جا گرفت ۱۲ ساعت جنگ ادامه داشت ویکصد تن از سربازان فرمانفرما کشته شدند بااین همه ،عشایرکاری از پیش نبرده بازگشتند. ولی درآبادیها همچنان تاراج میکردند وراهها را بسته بودند همانروزکه جنگ‌ادامه داشت بین راه ساوجبلاغ و میاندوآب را عشایر سنگربندی کرده ، قورخانه و مبلغ هشت هزار تومان پولیکه برای فرمانفرما فرستاده شده بود ربودند .

در این میان فرمانفرما ومردم ساوجبلاغ چشم براه بودکه از تبریزکمکی برسد ولی بیست روزگذشت و جز دسته‌کوچکی از شاهسون بآنجا نرسید . از تهران پیغامی بفرمانفرما رسیدکه چون عثمانیها اعلان جنگی نفرستاده‌اند ما نباید باسپاه‌آنان‌جنگ کنیم و تنها باید بسرکوبی عشایر یاغی بکوشیم . در حالیکه عثمانیها از مرزگذشته و داخل خاك ایران شده بودند .

چون در ساوجبلاغ عشایر نتوانستند کاری از پیش ببرند خود فریق‌پاشا دست بکار شد . با سپاه عثمانی و توپخانه روی بشهر نهاد ، فرمانفرما نماینده‌ای فرستاده و پیغام دادکه هنوز اعلان جنگ بدولت ایران نداده‌اید چگونه بشهر حمله میکنید ؟ فریق پاشا پاسخ داد اعلان جنگ بالاتر از این چه میخواهید باشد که بابیست هزار سپاهی و شش قبضه توپ‌تا نیم‌فرسخی شهرآمده‌ایم اگر تا شش ساعت دیگر ازشهر بیرون نروید بی‌درنگ جنگ‌آغازخواهد شد. فرمانفرما ناچار شهررا رهاکرده وبمیاندوآب برگشت . عثمانیها وارد ساوجبلاغ شده و مدت دو ماه درآنجا بودند بعداز دو ماه بنا به مصلحت خودشان شهر را رها کرده و عقب نشستند و عشایر هوادار آنها نیز بشیوه همیشگی خود از در پشیمانی درآمدند و اظهار فرمانبرداری نمودند .

سپاه ماکو :

سپاه ماکو یکی از نامهائیست که در تاریخچه جنگهای آزادی خواهانه تبریز نامی ازخود باقی‌گذاشته . دریازده ماه جنگهای تبریز هیچ سپاهی در برابر شهرتبریز آن دلیری و چابکی را نشان نداد . این سپاه که از عشایر جنگ‌آزموده ایل‌شکاك و جلالی و از سواران خودماکوآراسته شده بود سه هزارتن سوار و دارای پنج قبضه‌توپ

با توپچیان ورزیده بودند .

اقبال‌السلطنه این قشون را باتجهیزات کامل بسرپرستی خواهرزاده‌اش عزوخان بسر تبریزیان فرستاده بود . این سپاه ازخوی باینطرف بهرآبادی‌که میرسیدند .تاراج نموده وآتش می‌زدند تا به نزدیکی‌های تبریز رسیدند مجاهدین که در سالاوان بودند باایشان بجنگ پرداختند لیکن در مقابل این سپاه زیاد نتوانستند مقاومت نمایند و شکست خوردند . در اندك زمانی ۳۸ نفرازآنان بقتل رسید و ۷۵ تن اسیرگردید.

عزوخان دستور دادکه چهارتن از سران مجاهدین را بدهانه توپ‌گذارده‌گوشت و استخوان آنها را بهوا پرتاب نمایند

چون خبراین‌کشتار به‌تبریزرسید مردم سخت بیمناك شدند ازآنطرف دسته‌های سپاه از تهران (بختیاری - قزاق و دیگر دسته‌ها) بواسمنج رسیدند و شهر را محاصره کردند ، در این هنگام شماره دولتیان سی هزار تن بودند .

روز جمعه ۱۹ شهریور قوای دولتی از هرطرف حمله را شروع نمود ، تاآنروز جنگی باین سختی روی نداده بود ، صدای گلوله و غرش توپها بهم‌آمیخته بود در این میان پیکار بس خونینی درحومه امیرخیز برپا بود ستارخان باهمراهان خود میان‌آتش دست و پا زده با دشمنی‌که از هرطرف پیش‌آمده بود جنگ میکردند .

قوای دولتی در محله امیر خیز شکست خورده عقب نشست . ستارخان بکمك مجاهدین‌که باسپاه ماکو می‌جنگیدند رسید ، دراین موقع جنگ بسخت‌ترین مراحل خود رسیده بود عشایر از هرطرف خود را میان‌آتش میدیدند مقاومت را بیفایده دیده و عقب نشستند .

مجاهدین‌آنها را تعقیب‌نموده بسیاری را در همان حال فرار از پای درآوردند بدین ترتیب قوای دولتی را از شهر بیرون راندند ، قورخانه‌که به‌این طرف پل‌آورده بودند هنگام فرار جاگذاشتند ، قورخانه سپاه ماکو بدست مجاهدین افتاد. این بودکه داستان سپاه ماکوکه باآن‌چابکی خود را بشهر رسانیدند و بدین دست پاچگی خودرا از شهر بیرون انداختند .

مقاومت دلیرانه ستارخان :

ستارخان که از سالها پیش در تبریز بدلیری شناخته شده بود در این جنگهای بازپسین که کلیه مجاهدین اسلحه بزمین گذارده بودند ، مردانگی بسیار از او سر زد با دسته کوچکی از اطرافیان خود مقاومت می نمود و خوفی از این پیش آمدها نداشت ، در دو روز آخر که دیگر کوچه‌ها و محله‌ها دست از جنگ کشیدند و دولتیان بشهر در آمدند مجاهدان معدودی و بعضی دیگر از مردانی که تسلیم نمیشدند بمحله امیرخیز پناهنده و بدور ستارخان گرد آمده بودند ، اینها با این عده کم مقاومت می نمودند از آنطرف ارك راکه خودیك سنگر بسیار محکم و محل قورخانه بودچند تن ازمجاهدین در دست داشتند و ازهمدستان صمیمی ستارخان بودند .

قوای دولتی بآخرین مقاومت مشروطه خواهان ارزشی قائل نبود و هرکسی می پنداشت ستارخان یادستگیر میشود یاگریخته جان بدر می برد- هیچ کس گمان نمیبرد که او در برابر آنهمه دشمنان خواهد ایستاد و پیروز هم خواهدگردید .

در تاریخ مشروطیت ایران هیچ کاری باین بزرگی وارزشمند نیست اینمردعالی از یکطرف نهایت مردانگی و کاردانی خود را نشان داد و از یکطرف مشروطه را به ایران بازگردانید مشروطه ازهمه شهرهای ایران رخت بربسته تنها در تبریز مانده‌بود در تبریز هم ازتمام محله‌هارخت بربسته درکوچه امیرخیزآخرین تلاش خود رامی نمود در سایه دلیری و کاردانی ستارخان بار دیگر بهمه محلات تبریز بازگشت بعدبه‌تمامی شهرهای ایران بازگردید . ستارخان نه تنها مشروطه را به‌ایران باز گردانید ، بلکه هزارها نفر وطن پرست را ازکشته شدن و آسیب رهانید .

روز چهارشنبه ۲۴ تیرماه بار دیگر دولتیان بکوی امیرخیز تاخته بسنگرهای ستارخان فشار می‌آوردند وبشدت‌گلوله باران میکردند چون ازپیشرفت نومیدگردیدند به تیراندازی توپ پرداختند لیکن از این جنگ نیز نتیجه‌ای بدست نیامد و هنگام غروب هردوگروه بجای خود عقب نشستند .

فردای آنروز کنسول روس برای ملاقات ستارخان بامیر خیز آمد و به‌ستارخان پیشنهاد کرد که پرچمی از کنسول خانه بفرستد و او زیر پرچم روسیه در امان باشد.

ستارخان چنین گفت جنرال کنسول من میخواهم هفت دولت بزیر پرچم ایران بیاید من زیر پرچم بیگانه نمیروم. کنسول چون برخاست برود ستارخان هفت نفر از اسیران را که دستگیر شده بودند همراه کنسول آزاد ساخت کنسول از این نیت او خوشحال گردید.

فردای آن روز ستارخان با مجاهدان خود بیرون رفت و چون چشمش به‌پرچم بیگانه افتاد که در بالای خانه ای افراشته بودند باگلوله آنرا پائین انداخت سپس به بیرق های سفید پرداخته یکایك آنها راسرنگون گردانید.

نتیجه این کار آن بود که مردم دو باره بتکان آمده و نومیدی را از خود دور نموده‌برای فعالیت‌آماده شدند درآن دوسه روزورود سربازان دولتی (سربازان ملایری و قره داغ) مردم را بسیار رنجانیده و بنام جستجوی اسلحه جیب هر کسی را خالی میکردند. ستارخان پیغامی‌که بباقر خان فرستاد بسیاربجا افتاد و مجاهدین خیابانی‌که از کرده خود پشیمان بودند دو باره تفنگها را برداشته آماده جنگ و فعالیت شدند این بود که اندکی نگذشت مجاهدان از خیابان و نوبر و دیگر جا ها جمع شدند و همگی رو بباغ شمال آورده و آنجا را محاصره‌کردند رحیم خان فرمانده قشون‌دولتی در باغ نشسته از همه جا بی‌خبر بود همینکه صدای شلیك برخاست سواران بهم‌آمده‌و نمیدانستند چه‌کنند کمی اینطرف و آنطرف دویدند سرانجام‌جز فرار چاره‌ای ندیدند رحیمخان و افسران دیگر قشون نیز همین کار را کردند مجاهدین هنگامی بباغ در آمدند که دیگ های ناهار را برروی اجاقها و سماور ها را در حال جوش دیدند بدینسان رحیم خان و لشگریانش از شهر بیرون رفتند.

بدین ترتیب لشگرهای دولتی هردسته‌ای پس از دیگری ازکنار شهر برخاسته بمحل خود رفتند و تبریز پس از یازده ماه جنگ آشوب بآرزوی خود رسیدگرسنگی و قحطی از میان رفت از آنطرف در نتیجه یکرشته گفتگو هائی که محمدعلی شاه در

تهران و در تبریز انجام میگرفت و در نتیجه پیشرفتی که شورشیان گیلان و اصفهان نموده و رو بجانب تهران نهاده بودند محمدعلی‌میرزا خواه و ناخواه رام‌گردیده‌گردن بمشروطیت نهاد این بود که در آذربایجان بجشن و چراغانی پرداختند و با نوشته ای عفو عمومی اعلام گردید و کسانی که از ایران بخارج رفته بودند بازگشتند .



ستارخان - باقرخان

سردار ملی - سالار ملی

بخش بیست و یکم

آذربایجان درجنگ جهانی اول

تعرض قشون روس در آذربایجان

از نیکی تین کنسول روس در ارومیه

برای روشن شدن وقایع آذربایجان باید بکلیات اوضاع سیاسی و نظامی اشاره کنیم دولت روسیه تصمیم گرفته بود که فعالیت نظامی خود را در خاك ایران توسعه دهد و از نفوذ عثمانی در طی زمستان ۱۵ ـ ۱۹۱۴ جلوگیری نماید زیرا عثمانیها موفق شده بودند که بطرف ارومیه و تبریز پیشروی کرده و این نواحی را متصرف شوند لشکر خلیل بیك در امتداد محور ارومیه مشغول عملیات نظامی بود و چند واحد منظم عثمانی در امتداد محور مراغه و تبریز عملیاتی میکردند اما قسمت عمده قشون ترك از افراد غیر منظم کرد تشکیل یافته بود .

قبایل کرد مسکون در خاك عثمانی و ایران با آنها یکی شده و در زیر پرچم جهاد جمع شده بودند شرکت اکراد ایرانی با ترکها از نقطه نظر سیاسی بر وخامت اوضاع افزوده بود دولت ایران بیطرفی خود را بطور تئوری اعلان کرد اما حفظ این بیطرفی برای او غیر ممکن بود و همین باعث شد که ایران صحنه جنگ و عملیات نظامی روس و عثمانی شده و مصائب حاصله از آن را تحمل نماید. اوضاع ایران صورت مبهمی بخود گرفته بود نمایندگان کنسولی و نیروی نظامی طریقه عملشان باأمورین ایرانی موافقت و مطابقت نداشت .

سیاست روسیه باطناً با اوضاع قفقاز بستگی داشت ما می‌بایست بنگهداری قفقازی سرحدات قفقازی خودمان بپردازیم روی این منظورازسرحد تجاوزکرده درخاك ایران بفعالیت نظامی پرداختیم .

جنگهای صوفیان ـ خان تختی ـ ارومیه که قشون ما باقوای ترك در زمستان سال ۱۵ ـ۱۹۱۳ در آذربایجان کرد بنفع قشون روس تمام شد و ترکها تبریز وارومیه را موقتاً تخلیه کردند .

تاچندی عثمانیها در مراغه و روسها در تبریز بودند در این میان قوای عثمانی در ساری قمیش بر روسها غلبه کرده بقوای عثمانی مقیم مراغه دستور رسید آنها نیز پیشروی نمایند روسها تبریز راگذاشته در مرنداردو زدند عثمانیها نیز تبریز راگرفتند و در صوفیان در مقابل روسها اردوگاه درست کردند ولی چون بعداً روسها در قفقاز شکست خود را تأمین نموده و بر عثمانیها غلبه کرده بودند بچرنوزیف فرمان دادند که آذربایجان نیز مناطق از دست رفته را پس بگیرد . این بودکه در دیماه مبادرت بجنگ نمودند و عثمانیها را از صوفیان راندند عثمانیها از راهی که آمده بودند باز گشتند .

من توانستم بجلفا برسم پس از مختصر توقفی در جلفا درشکه‌ای پیداکرده بطرف تبریز رفتیم در بین راه به نیروی بزرگ شارپانتیه برخوردیم که بدون شتاب بطرف تبریزمیرفت . این لشگر که در جبهه آلمان دارای افتخاراتی گردیده مرکب بود از رژیم'ن های سواره نظام نیزه دار گوروداسکی و سورسکی که در تاریخ نظامی روس مشهور هستند علاوه براین یك بریگارد قزاق هم باتوپخانه مکمل راه می پیمودند.این نیروی مهم که برای صحنهٔ جنگ ایران مافوق لزوم بودبایستی دریاچه ارومیه رادور زده و این نواحی را از وجود عثمانیها پاك کند و موقعیت مـا را مجدداً در آنجـا مستحکم سازد .

پس از مختصر توقف در مرند که تاریخ افسانه قبرمادرنوح را در آنجا نشان میدهد راه تبریز را پیش گرفته تا به تبریز رسیدیم این نکته را هم باید ذکر کرد که

فعالیت نظامی ما برضد عثمانی بقدرت دولت ایران لطمه ای نمی زد (؟ مؤلف) و سیاست خوبی که ما در ابتدا بکار بردیم این بود که با ورود ولیعهد به تبریز رضایت دادیم (!) .

قاجاریه از قدیم روشی داشتند که همیشه باید ولیعهد های آنها فرمانفرمای آذربایجان باشند .

ضمن ملاقاتهای رسمی باکنسول‌های فرانسه ـ انگلیس ـ امریکاوقتی درخواست کردم که برای تقدیم احترام بحضور ولیعهد بروم در روز و ساعتی که تعیین گردید باتفاق کفیل کنسولگری روس بمقر حکومتی رفتیم ازحیاط بزرگ (ارك قدیمی مغول) پردرختی عبور کردیم ناگاه در فاصله کمی جوانی را دیدم‌که سرگرم تیراندازی بطرف گنجشگان‌است‌فهمیدم این جوان شاهزاده ولیعهد است‌چون نزدیك شدم مراسم‌احترام را بجای آوردم .ولیعهد مارا بسالن پذیرائی برد ومدت یکربع باما صحبت‌کردولیعهد موسوم به حسن میرزا بود که با وجود صغرسن در این موقع خاص در رأس حکومت ایالت بزرگ آذربایجان که آنجا نیروهای روس وعثمانی باهم تصادم حاصل‌کرده‌بودند قرار داشت .

چند هفته در تبریز اقامت داشتیم دستور رسیدکه بارومیه منتقل شوم. بنابراین با درشکه و لوازم مختصری بطرف ارومیه رهسپار شدم قبلا دستور داشتم که قبل از رسیدن بارومیه بمیانجوق سلماس رفته باژنرال چرنوزیف که فرمانده این قسمت‌جبهه ما بود تماس بگیرم پس از ملاقات ، ژنرال بمن اطمینان داد که تمام نواحی دریاچه ارومیه از وجود دشمن پاك شده و مهاجرین مسیحی می توانند بخانه های خود باز گردند .

پس از مذاکرات با ژنرال براه خود ادامه دادیم در طول راه بمهاجرینی که بارومیه برمیگشتند بر میخوردیم . روز سوم مسافرت بعد از ظهر ارومیه را در میان باغاتی که آنرا احاطه کرده بودند دیدیم اعیان و اشراف و میسیونرهای فرانسوی و امریکائی استقبال شایانی کردند پس از پذیرائی از آنجاحرکت و در منزل تاجر باشی

روسی وارد شدم درصدد بودم که محل مناسبی پیدا کرده کنسولخانه را دایر کنم زیرا که کنسول خانه قدیمی را ترکها و کرد ها آتش زده و باخاك یکسان کرده بودند .



اعتمادالدوله حاکم ارومی

برخلاف انتظار نیروی سواره نظام شارپانتیه بفاصله کمی مأمور شد که بطرف خاك عثمانی برود وساخلوی ارومیه منحصر شد بیك گردان توپچی قفقازی و چنددسته صد نفری قزاق . در اواخر ماه ژوئیه سال ١٩١٥ عثمانیها در جبهه اصلی یعنی در ملازگرد فشار زیادی بر قوای روس وارد آوردند و روسها تلفات سنگینی را تحمل

کردند گردان قفقازی نیز بقسمت تهدید شده منتقل گردید . نزدیك بود ارومیه برای مرتبه دوم تخلیه شود .

اما من تصمیم گرفتم که از پست خودکناره گیری نکنم محض احتیاط خانم خود را بخوی فرستادم و خود رفتم روی تپه‌ای که در حوالی شهر واقع و موسوم بود بکوه یهودیان بادویست نفرقزاق و دو قبضه توپ که باقی مانده بودموضع گرفتم پس از چندی یك گردان پیاه نظام بماملحق گردید تقریباً مدت یکماه روی تپه‌ماندیم در مدت اقامت روی تپه ارتباط خود را باحاکم شهر قطع نکردم گاهی نامه‌ای باو می‌نوشتم وگاهی هم بایکنفر گزمه برای ملاقات اوداخل کوچه‌های تنگ ارومیه میشدم وحاکم را باجمله‌های دوستانه تهدید میکردم و میگفتم که ما نیروی زیادی داریم و توپها همه بطرف منزل شما متوجه است اگر مختصر بی‌نظمی روی دهد دست باقدامات مسلحانه خواهیم زد و یقین دارم که همین تهدید من باعث نظم وآرامش شهر گردید .

اکراد باپشتیبانی عده قلیلی از نظامیان ترك بخیال افتادند که بسنگر ما حمله کنند ولی ما موفق شدیم آنها را بعقب برانیم در طی این مدت وضع جبهه اصلی جنگ بنفع ما مستحکم گردید .

در پائیز ۱۹۱۵ لازم شدکه مسافرتی بساوجبلاغ کرده بتحقیقات محلی به‌پردازم زیرا بقراریکه شنیده بودم دوباره در آنجا اجتماع عثمانیها و کردها شروع شده . عملیاتی که درآنجا کردیم بی‌نتیجه نبود درآنجامقصود باطنی خود را پنهان کرده وگفتم که برای تحقیق قتل کنسول روس کلنل یاس که در دسامبر ۱۹۱۴ واقع شده باین نواحی آمده‌ام بطوریکه معلوم شدکلنل یاس بطرز فجیعی کشته شده بود .

جریان ازاین قرار بودکه کلنل یاس دراواخر سال ۱۹۱۴ ازساوجبلاغ بمیاندوآب رفت تا وقایع را از نزدیك مشاهده کرده و در اوضاع آنجا دخالت کند حاکم قدیمی تبریز دست باقداماتی زد و عملیاتش در حوالی میاندوآب درجنگ با اکراد بشکست خاتمه یافت در همین موقع بودکه کلنل یاس هم بقتل رسید .

مردی که کنسول را بخاك هلاکت انداخت باین هم اکتفا نکرده سر کنسول مقتول را بریده بساوجبلاغ آورد و در مقابل یکی از معاریف کردموسوم بقاضی فتاح درمعرض تماشا گذارد و همه از این جنایت اظهار خوش وقتی میکردند ، خلاصه پس از تماشا سر بریده را بدست بچه‌های کرد دادند معلوم نشدکه در کجا مفقود گردید، جسد اورا در میاندوآب در نزدیکی رودخانه دفن کردند بطوریکه شنیده شد طغیان آب بهاری قبر راباخود برده است. چندی بعد ژنرال ریبال چنگو (مغولی) بتلافی این جنایت خانه قاضی فتاح را آتش زد و باخاك یکسان نمود .

برای مذاکره رؤسای قبایل کرد اقلا یکماه وقت لازم بود زیرا منازل آنها در کوهستان پراکنده و فاصله زیادی از شهر داشت بایستی قاصد ها فرستاده و مراسلاتی رد و بدل کرد تابتوان بملاقات یکی از آنها موفق گردید .

باری من در مراجعت درهیچ جا توقف نکرده با شتاب به‌ارومیه‌آمدم و قبل از و رود لشگر باراتوف درآنجا بودم اوضاع شهر بصورت بسیار بدی درآمده بودتوضیح اینکه قبایل نسطوری پس ازمقاومت‌سختی در مقابل حملات عثمانیها دربالای‌رودخانهٔ زاب بزرگ بواسطه فقدان ذخیره مجبور شدندکه بطرف خطوط جنگی ما عقب‌نشینی کنند در پائیز سال ۱۹۱۵ مانند سیل بنواحی خوی ـ سلماس و ارومیه آمدند ما نمی‌توانستیم از آنها نگهداری کنیم اشکالاتی‌که برای آنها در تابستان پیش‌آمدمقارن باعقب نشینی قشون روس‌بود .شکست نستوری ها وعقب نشینی‌آنها باتمام اغنام‌واحشام برای ما سرباری شد و بکلی اوضاع را مختل ساخت پناه دادن چهل هزار نفر نستوری شکست خورده آنهم در ناحیه ای که بواسطه جنگهای‌قبلی‌بکلی‌غارت شده بودکار بسیار مشکلی بود استقرار این کوهستانیهای وحشی که هنوز آثار وحشت و اضطراب‌جنگ در سیمای آنها پدیدار بود در مجاورت مسلمانان آرام و زراعت پیشه ابداً امکان پذیر نبود .

بهر حال من حاضر شدم که ۱۰ تا ۱۵ هزار نفر آنها را در نواحی ارومیه به پذیرم زیرا تمام دهکده های عیسوی نشین ویران شده و باقی مانده ها بزحمت‌درآنجا

زندگی میکردند اگر میخواستم این وحشیان کوه نشین را درقراء مسلمان نشین جادهم فوق‌العاده خطرناك بود .

در همین ایام بودکه‌خطر بلشویسم روسیه راتهدید میکرد ، اوضاع‌ما روز بروز وخیم ترمیشد من شخصاً توانستم آثار شورش قشون را مشاهده کنم یکروز صبح‌کمیسر مخصوص از طرف سربازان در دفتر من حضور پیدا کرد و گفت که من از طرف‌کمیته لشگر وکالت دارم که در عمل و رفتار شما نظارت‌کنم ظاهراً معلوم میشد که تأثیر و نفوذ بالشویست در صفوف لشگر چندان قابل ملاحظه نیست اما انتظامات و انضباط سربازان ما با سرعت تحیر آمیزی روبزوال میرفت ،در ارومیه تقریباً ۸۰ هزار سرباز روسی بود که خوب میخوردند و استراحت میکردندکارآنها منحصر باین‌بودکه در سه نوبت بازارهای فقیرانه این شهررا غارت‌کنند و بعد اموال غارتی و لباس های‌نظامی‌و ذخایر جنگی حتی تفنگ و فشنگ خود را بفروشند.عثمانیها ناظرجریان پیش‌آمدها بودند در موقع سرکشی بجبهه یکی از افسران روسی بیانیه‌ای بمن داد که‌عثمانیها در این بیانیه سربازان ما را ترغیب بصلح کرده و اطمینان داده بودند که فرمانده قوای روسی خود را بانگلیسها فروخته است و چنین و چنان‌کرده موقعیکه در ارومیه در مذاکرات سربازان حضور پیدا کردم و خطابه های سخن رانان قزاق و افسران روسی را شنیدم احساس بلکه یقین‌حاصل کردم که برد با بالشویسم است .

تشکیلات نظامی مسیحی :

بی‌نظمی وشورش‌قشون روس ومتارکه‌عملیات جبهه،مسیحیان رابوحشت‌انداخت ناچار هیئتی‌درماه اکتبر ۱۹۱۷ به تفلیس رفت واز زمامداران روسیه‌درخواست‌حمایت نمود-پس از مراجعت این هیئت بلافاصله فرمانده قوای قفقاز تلگرافی بمن اطلاع داد که تصمیم‌گرفته شده است‌که در ارومیه قشون مسیحی تشکیل شود (البته‌وابسته‌نظامی متفقین هم مانند کلنل شاردینی ـ کاپیتان مارچ ـ ماژور استکس ـ کلنل پیك هم‌بااین تصمیم موافقت دارند) این تشکیلات جدید علاوه برتأمین‌مسیحیان عملیات جبهه عثمانی ها را نیز تعقیب خواهدکرد .

از طرف متفقین هم وعده مساعدتهای فنی و مالی بما داده شد بلافاصله سه نفر افسر فرانسوی شروع به تشکیلات نمودند مستر ماك مورای رئیس کمسیون عالی انگلیسی در همدان اقامت داشت .ژنرال کارپوکه در ارومیه بود تلگرافی باین مضمون مخابره کرد بمحض اینکه تشکیلات شروع و ارزش نظامی آن تعیین گردید وجوه لازم فرستاده خواهد شد .

کاپیتان گراسی انگلیسی بارومیه وارد شد برای اینکه با ملت آشوری تماس بگیرد متینگ بزرگی در آنجا تشکیل داد رهبران آشور بیانات و نقشه عملیات او را تصویب کردند .قرار شد ۲۵۰ نفر افسر روسی بارومیه فرستاده شود تا نیروی آشور را تشکیل دهند این نیرو باید حافظ خط بحراسود تا بغداد باشد پول و لوازم جنگی هم بقدر احتیاج برای آنها فرستاده میشود باعتماد این وعده ها ملت آشور حاضر شد که تحت سلاح رفته و بجنگ ادامه دهد در این متینگ مارشیمون ودکتر شت آمریکائی و دکتر گوژل فرانسوی و من (کنسول روس) نقشه عملیات کاپیتان گراسی را باخلوص نیت تصدیق کردیم .

تشکیل قشون مسیحی باشکالات زیادی برخورد اولا کادر نظامی کافی نبود زیرا کلنل گوزمین (روسی) علاوه بر سه افسر فرانسوی سی نفر افسر روسی با درجات مختلف در تحت امر داشت ،این عده برای تشکیلات قشون مسیحی بمنزله قطره آبی بود امکان نداشت که نستوریهای خشن کوهستانی راکه باهیچگونه نظمی آشنائی نداشتند در حوزه تشکیلات وارد و آنها را اداره نمود اما ارمنیها که از حیث عده قلیل بودند نسبتاً افسران لایقی داشتند، ثانیاً ذخایر و مهمات جنگی ضروری بود که می بایستی در این موقع پس از مذاکرات طولانی از واحدهای روسی که در شرف عزیمت بودند گرفت رئیس کمیته بالشویك سربازان روسی حاضر شد برای مساعدت و حمایت ارمنی‌ها مقداری اسلحه و ذخایر جنگی تحویل بدهد .

تشکیل چنین واحدهای نظامی از نظر زمامداران ایرانی قانونی نبود بلکه بر عکس بمنزله تهدیدی نسبت بمسلمانان بنظر میآمد. دراواخر ژانویه ۱۹۱۸ یك جمعیت

انقلابی ملی در تبریز بنام دموکرات (تحبیب بین‌المللی) در تحت رهبری و مجاهدت نوبری ایجاد شد و بزودی بر اوضاع مسلط گشت عده‌ای از آنها بخط نظامی شرفخانه دست اندازی کردند و هر چه ذخایر جنگی روسی بود تصرف نمودند حتی بکشتیهای



از راست ۱ ـ عظیم‌السلطنه سردار ارومیه ۲ ـ اجلال‌الملك ۳ ـ تقی‌زاده ۴ ـ حاجی میرزا علینقی گنجه‌ای سال ۱۲۸۹

کوچك بحریه نیز دست یافتند و در شرفخانه جبهه‌ای تشکیل دادند. این اقدام انقلابی تبریز باعث شد که ما در ارومیه مانند یك پادگان محصور و محبوس باشیم. در نهم فوریه در میان مسلمانان و مسیحیان جنگ شدیدی در کوچه‌های ارومیه بروز کرد که پس

از سه شبانه روز بنفع مسیحیان خاتمه یافت دنباله این جنك بسیار تأثر آور بودزیرا که و حشیت قومی مانند نستوری هنگامی که غالب میگردد حد و حدودی ندارد .

در اینجا نوشته کنسول روس را بپایان میرسانیم و بذکر حوادث و وقایع بعدی می‌پردازیم و خواهیم دید که در اثر دخالت اجنبیان و بیگانگان چه اتفاقات ناگواری در این سر زمین بوقوع پیوست .

جیلوها چه کسانی بودند :

کسانی که با تاریخ سر و کار دارند نامهای آسوری - کلدانی بگوش آنها آشنا خواهدآمد اینها از مردم سامی نژاد بودندکه درقسمت غربی‌آسیا بنیادپادشاهی گذارده و بخش بزرگی از تاریخ باستانی را با داستانهای خود پر کرده‌اند پیش از اینکه قوم‌آریائی وارد فلات ایران شوند تمدن جهان در دست آنان بود ولی بعد جای خود را بمردم آریائی داده و خود روی بنابودی گذاردند تا بالاخره‌اساس‌حکومتشان بدست حکومت آذربایجان (مادها) بر چیده شد وکم‌کم دسته‌های‌کوچك وپراکنده‌ای در اینجا و آنجا مقیم شده که ما اینك در کشاکش جنك جهانگیر اول یکدسته از آنان را در نزدیکیهای دو دریاچه رضائیه و وان می‌یابیم که زبان وخط‌باستانی خود را نگهداشته‌اند ولی‌کیش باستانی خود، بت پرستی را از دست داده‌مسیحی شده‌اند همه آنها نژاد آسوری داشته و نام آسوری بهمه آنها اطلاق میشده ولی معلوم نیست نام (جیلو) از کجا پیدا شده‌که‌آسوریان خاك‌عثمانی با این نام ساخته‌شده‌اند و نام‌آسوری اغلب بآسوریان‌خاك‌ایران‌گفته میشودو نام‌جیلوقبل‌ازظهوراسلام‌نیزدرتاریخ دیده میشود.

شماره اینها رانزدیك بدویست‌هزار تن نوشته اندکه در ایران و درخاك‌عثمانی مقیم بودندو چون کیش نسطوری داشتند بهیچ یك از کلیساهای کاتولیك وارتودکس پیروی نکرده و خود کلیسای جداگانه‌ای داشتند . بزرگ خود را بنام (**مارشیمون**) خوانده و در همه کارها از او پیروی میکردند.آسوریهای ایران در اطراف ارومیه در آبادیها مقیم بوده و از مردم مهر و محبت دیده و زندگانی آسوده ای داشتندتادرزمان قاجاریه که میسیونر های آمریکائی و فرانسوی بایران آمدند و در ارومیه‌سازمانهائی

ترتیب داده وسعی داشتند آنها را از کیش نسطوری برگشته و بکیش های پروتستان و یا ارتودکس یا کاتولیك درآیند .

شورش جیلوها :

جیلوها در خاك عثمانی زیسته و آبادیهای آنها نزدیك بهم بود و از زمانهای پیش اسلحه داشتند. عثمانیها یکدسته از اکراد را برسر آنان فرستادند وسپس دسته ای سپاه روانه کردند جیلوها به پشت گرمی سنگرهای خود بجنگ پرداختند وتا مدتی مقاومت کرده تا اینکه شکست خوردند وعده زیادی از آنها کشته شد بقیه زنان وفرزندان خود را برداشته وبنیامین مارشیمون و خانواده او را در وسط گرفته رو بسوی ایران حرکت کردند و بسلماس وارد شدند. دسته اول در حدود ۲۵ هزار نفر بودند، روسها و مسیحیان آنها را پذیرفته وکسی از ایرانیان مزاحم آنها نشد چون بسیاری از آنها لخت و گرسنه بودند وپولهائی که امریکائیها و ارامنه و دیگران می پرداختند بهمه ایشان نمی رسید اغلب درآبادیها پراکنده شده دارائی مردم را می ربودند وکسی جلوگیری نمیکرد ویا نمی توانست. کار بآنجا رسیدکه در زمستان سال ۱۳۳۵ قمری باپیشنهاد کارگذاری شهر ارومی وزارت خارجه آگهی در روزنامه های تهران منتشر ساخت و ازتمام ایرانیان درخواست کمك و مساعدت برای آنان نمود .

پس از شورش داخلی روسیه و تغییر رژیم آندولت قزاقان روسی درهمه جا رشته انتظام را گسسته واز افسران خود فرمان نمی بردند چند دسته ازقزاقان روس میخواستند بقفقاز بازگردند و چون پول رایج ایران داشتند خواستند آنهارا بمنات تبدیل نمایند پنجاه هزار منات می طلبیدند و چون این مقدار منات دربین نبود قزاقان روس برآن شدند که پس از تاراج و آتش زدن بازار که در تیرماه ۱۲۹۶ شمسی (مطابق ۱۳۳۶ قمری) مرتکب شده بودند. شهررا تاراج کنند. کار بجائی رسیدکه خودافسرانشان میانجی شده و ازخودشان مقداری منات بآنان دادند .

درآبادیها گذشته از روسهای تزاری جیلوهای تاراجگر بجان مردم افتاده وتنها بتاراج قناعت ننموده بکشتار نیز می پرداختند در همین روزها چند آبادی را تاراج

و بعضی‌را نیز آتش‌زدند در این‌هنگام روسها از ایران می‌رفتند و درشهرهای آذربایجان اسلحه و مهمات می‌فروختند ایرانیان بجای آنکه همه را بخرند بعنوان اینکه ما بی‌طرف هستیم از خرید اسلحه آنها خودداری نمودند و کلیه اسلحه سربازان روس بدست قوای مسیحیان افتاد ، جیلوها میخواستند ارومی و پیرامون آنرا بدست گرفته یك کشور آزاد برای خود پدید آورند . مارشیمون و دیگر سران آنها فرمانروائی می‌خواستند و درصدد ایجاد نیروئی برآمدند که جانشین نیروهای روسی در ارومیه شود ومانع‌هجوم عثمانیها گردد، اسلحه ومهمات زیادی دست‌مسیحیان بود تصمیم‌گرفتند تشکیل نیروی منظمی‌را داده ودرکمترین مدت عده سی‌هزار نفری‌مسلح ومجهزشدند .

مسلمانان که توسط قزاقان روسی بکلی خلع سلاح شده بودند دراین مدت از گوشه و کنار اسلحه جمع آوری کرده و در حدود چهارصد قبضه اسلحه با کالیبرهای مختلف و تعداد کمی فشنگ آماده ساخته بودند .



دستهٔ از جیلو ها

بدین ترتیب روزها گذشت جیلوها دست بهم داده و آماده میشدند و مسلمانان با بی‌خبری روزگار میگذراندند، جیلوها برای نیل بمقصد می‌بایست مسلمانان را خلع سلاح کنند و رشته امور را در دست گیرند و آنگاه آنها را یا ازشهر و آبادیها بیرون کنند و یا همه آنهارا نابود سازند چنین نقشه شومی‌را دنبال می‌نمودند، زمانیکه گرسنگی و بیماری و سرما مردم را سخت گرفتارساخته بود چنین پیش‌آمد ناگوار نیز فرا رسید.

جیلوها چه در شهر و چه در بیرون از شهر شورش را آغاز نمودند و بهمدستی مسترشت امریکائی بسیج شده و بدستور آنان مسلمانان بی‌پناه را کشتار میکردند یکدسته از جیلوها داخل شهرآمده و در سرای حاجی مستشار مستقر شدند و سنگر گرفتند دربرابر اینها نیروی دولتی جز یکدسته کوچکی از سربازان ایرانی نبود اجلال الملك حاکم ارومیه از والی تبریز کمك خواسته بود و بخواهش او دویست تن سوار قره داغی بەارومیه اعزام گردیدند.

جنگ داخل شهر ارومیه:

اواخر بهمن ماه (۱۲۹۶ شمسی) بود که یکنفر جیلو، دوتن مسلمان و یکنفر یهودی را در بازار بکشت دو روز بعد جیلوها در کوچه و بازار جلو مردم را گرفته و بنام جستجوی اسلحه بآزار و لخت‌کردن مردم پرداختند. روزچهارشنبه ۳۰ بهمن‌ماه دربازارمیان‌پاسبانان وجیلوها زدوخوردی رویداد یکتن‌ازجیلوها کشتەشد ولی‌جیلوها هنگام فرار چهار تن از مردم بیگناه را کشتند و درهمان روز بین سربازان و جیلوها زد و خوردی رویداد و دوتن جیلو کشته شد.

اجلال الملك کوشید که موضوع آدمکشی را خاتمه دهد، جلسه‌ای از سران جیلوها و مسلمانان در اداره حکمرانی تشکیل داد و خواست از راه مسالمت آمیز قضیه حل و فصل گردد.

دراینموقع خبررسید که یکدسته از جیلوها دراطراف شهر دست بکشتار مردم زده‌اند مسیحیانی که درجلسه بودند دلسوزی میکردند درصورتیکه خودشان دستور

آدم کشی را صادر کرده بودند و نمی‌خواستند جلوگیری گردد بلکه سعی داشتند درشهر نیز کشتار آغاز شود ولی مسلمانان خودرا فریب داده و نمی‌خواستند بفهمند که با چه‌کسانی طرف هستند درآنروز یکصدتن از دهاتیان‌کشته شدند روزجمعه سوم اسفند ماه دوتن از مسلمانان بنام قرداش و داداش برآن شدند که با تنی چند رفته و کشته ها را بخاك سپارند هنگام عصر بود که باین فکر افتادند ولی نزدیك دروازه هزاران بجیلوها برخوردند ناگزیر جنك آغاز گردید همینکه صدای شلیك آنان برخاست ،جیلوهادرهر کجاکه بودند بجنك وآدم‌کشی پرداختند هر که‌را دیدندکشتند از این آمادگی جیلوها معلوم شد که دستور قبلی داشتند همینکه شلیك شروع شد مشغول کار شوند و کشت و کشتار راه بیاندازند .

آنهائیکه در سرای حاجی مستشار در میان شهر بودند پنجره‌ها را سنگر کرده بمردم تیراندازی میکردند مسیحیانیکه در شهر اقامت داشتند در محله‌های‌خود بخانه همسایگان ریخته و دست بتاراج گشودند و بخانه ها آتش زدند . مسلمانان نیزهر که تفنك‌داشت بنگهداری‌خودوخاندانش می‌پرداخت‌و از پشت‌بامها و پنجره‌ها تیراندازی میکردند ولی مسلمانها اسلحه درستی نداشتند و جنگ‌آزموده نبودند گذشته از اینها فرماندهی نداشتند و خودشان نمیدانستند چکار میکنند ،مسیحیان‌گذشته ازآزمودگی و داشتن اسلحه خوب بمب وتوپ پشت‌شان بکنسولگریها گرم بود و از روی یك نقشه حساب شده بدست اجنبیها کار میکردند با این همه پیشرفت با مسلمانان بود جنگ تا دو ساعت از شب گذشته ادامه داشت اگر چه جیلوها کسانی را کشتند و خانه های بسیاری را تاراج‌کردند و بهر کجا دست یافتند ازکشتن زن و بچه خودداری نکردند ولی پیشرفتی حاصل ننموده دست از جنگ کشیدند .

بدین ترتیب مقصود جیلوها آشکار شد و مسلمانان سرنوشت خود را دانستند و اهالی‌کوچه های نزدیك بمسیحیان از یورد شاه ـ عسگر خان ـ مهدی القدم ، زنان و فرزندان خود را بجاهای دور فرستادند و خود آماده جنگ ایستاده فردای آنروز بار دیگر جنگ آغاز گردید .

جنگ از اول صبح شروع شد و از اطراف آبادی دیاله و کوههای یهودیان شهر را بتوپ بستند،اهالی که از بودن توپ در دست جیلوهـا بی خبر بودند بوحشت افتادند جیلوها از هرطرف بشهر حمله آورده ومحلات شهر را مورد حمله قرار دادند عصر همان روز سربازان قره داغی بدون آنکه کاری انجام دهند از راه سلماس فرار نمودند ،جیلوها درمقابل مقاومت سرسختانه مسلمانان نتوانستند کاری ازپیش ببرند و چندان تلفاتی وارد نیامد .

در همان هنگام پیش آمد دیگری در قزاق خانه رویداد قزاقان ایرانی که در قلعه نصرالدوله کنار شهر بودند (استادیوم ورزشی فعلی رضائیه) جیلوها بآنجا تاخته و قزاقان آماده نبرد شدند ،ولی فرمانده ایشان‌که افسر روسی بود دستور شلیك نداد و گفت باید از کنسولگری اجازه بگیرم این بود که رضاقلی خان را که‌نایب دوم‌قزاق‌خانه بود ازقلعه‌بیرون فرستاد و روانه‌کنسولخانه گردانید وخود پرچم‌سفید برداشت‌اما جیلوها همینکه پرچم سفید را دیدند تصور کردند که قزاقان تسلیم خواهند شد چون فرمانده آنها پرچم سفید برداشته بی‌محابا دست بحمله زدند و از هرطرف فشار آوردند و بدرون قزاقخانه ریختند قزاقان رشید تا آخرین نفر و آخرین فشنگ بجنگ‌ادامه دادند قورخانه و مهمات‌دیگر هرچه بود بدست جیلوها افتاد معاون فرمانده چون‌وضع را دید با اسلحه کمری فرمانده و خود را کشت رضا خان که بکنسولگری میرفت او را نیز جیلوها گرفته و کشتند بدین ترتیب قزاقخانه نیز از بین رفت .

فردای آنروز جیلوها جلسه‌ای داشتند گویا مارشیمون و دیگران کار راخاتمه یافته میدانستند و میگفتند باید بجمع آوری‌تفنگ و فشنگ از مسلمانان پرداخت ولی مستر **شت** راضی‌نشده میگوید هنوز شهر بدست نیامده بایدباجنگ‌کاررا پیش‌برد.

شب یکشنبه مسلمانان مبادرت بجنگ نمودند ولی جیلوها از پا ننشسته و تا صبح شلیك قطع نشد طبق گزارشات معلوم شد شبانه وقایع ناگوار و اسف آوری روی داده است .

جیلوها بچندین محله هجوم آورده قساوت و شقاوتی از خود بروز داده اند که

در هیچ قرن و در هیچ دوره ای نظیر آن شنیده و در هیچ قانون دیده نشده است .

با این پیش آمد های شب عده ای از اهالی قبل ازطلوع آفتاب بخانه مسترشت وارد شدند جمع کثیری در حیاط ماندهجیلوها نیز ازهرطرف رو بشهر آورده وصدای شلیك تفنگ و نالهٔ زن و بچهآسمان ارومیه را تیره و تار می نمود از طرف مسلمانان نیز کسی مقاومت نکرده منتظر اقدامات این هیئت بودند .

سردار عظیم‌السلطنه که در میان این هیئت بود بنوکرمستر شت حیدر علی نام گفت بکنسول بگوید که به بیرون تشریف آورده در مورد اتفاقات دیروز و دیشب صحبت نمائیم هر دفعه حیدر علی رفت و بر گشت گفت مستر شت خوابیده و کسی قادر نیست او را بیدار نماید و حال آنکه کسی که در همین ساعت دستور قتل عام یك شهر را داده چطور میخوابد مقصود این بود که مسلمانان باقدامات این هیئت اتکاء نموده و منتظر باشند و از اینطرف جیلوها کار خود را بلا مانع در شهر انجام دهند .

کار بجائی رسید که سران مسلمانان خواستند از کنسول لگری خارج شده و بشهر دستور دفاع بدهند معلوم شد که کلیه راهها را جیلوها گرفته‌اند همینکه این اشخاص از کنسولگری‌خارج شوند در کوچه‌ها کشته خواهند شد،کارفوق‌العاده‌مشکل گردید از طرفی جیلوها در شهر قتل عام مینمایند و از طرف دیگر عموم اهالی چشم براه دوخته در انتظار رؤسای خود هستند که با جیلوها قرار صلح یا ادامه جنگ را داده و تکلیف روشن شود از این طرف مستر شت حاضر نمیشد تا سه ساعت از طلوع آفتاب گذشت مستر شت باطاق وارد شده با حال عصبانیت چنین گفت شما اطاق مرا پر از دود سیگار و چپق کرده‌اید من نمی‌توانم در این اطاق تنفس کنم پنجره‌ها را باز کنید تا هوای اطاق عوض شود ومن میآیم این را گفت‌و برگشت‌مسلمانان‌فوری‌سیگارها را خاموش نموده و پنجره‌ها را بازکردند باز دکتر شت نیامد مقدرات ۱۸۰ هزار نفر جمعیت ارومیه و حومه آن بسته بوجود او بوده آنهم در همچو موقعی از دود سیگار رم کرده‌و بلکه بهانه نموده باز پیدا نمیشود .

صدای شیون زنان و اطفال شهر توأم با صدای تفنگ بگوش حاضرین‌این‌اطاق

میرسید. سه ربع ساعت طول کشید تا آقا وارد اطاقشده و گفت (باز چه میخواهید؟) آقای صدر خطاب بدکتر شت آمریکائی چنین گفت (آقای کنسول فعلادر دنیا جنگ بین‌المللی است بسیاری از شهرها را بمباران و اهالی آنجا را قتل عام نموده‌اند ولی نه باین وضعیت که شما پنهان شده و از طرفی نیز جمعی او باش‌بسر اهالی ریخته از ساعتی که ما باینجا آمده‌ایم چقدر جمعیت تلف شده است) مستر شت گفت تقصیر از خودتان بوده و از این قبیل حرفهای بی‌خودی بمیان آورد آخر سر چنین ادامه داد اگر امنیت میخواهید ۱۲ نفر از مسیحیان و ۱۲ نفر از مسلمانان مجلسی تشکیل داده و داخل مذاکره شوید اینها گفتند آقای شت تاتشکیل جلسه و انتخاب اعضاء شهر از شهریت خارج شده وتبدیل بتوده‌خاکستر خواهد شد شماالساعه دستور امنیت رابدهید بعد هرطوری‌که میخواهید همانطور می‌کنیم.

در نتیجهٔ مستر **شت** فوراً چند دسته سوار احضارکرده و چند نفر مسلمان را نیز همراه ایشان بمحلات فرستاده ،ساعت پنج بعد از ظهر جیلوها از شهر خارج شدند.

اولتیماتوم جیلوها :

هنگام عصر جلسه بر پاگردید جیلوها مطالبی چندبنام اولتیماتوم بجلسه‌آورده و خواندند که اینك ذیلا درج میگردد :

(چون دولت ایران قدرت ندارد که درآذربایجان بیطرفی خود را حفظ نماید و نگذارد قشون اجنبی بآذربایجان داخل شود باین جهت بامر حکومت و بتصویب متفقین در آذربایجان قشون ملی تشکیل میدهند ، بمقصود اینکه همین نیرو نگذارد دشمن خارجی بآذربایجان داخل شود که صدمه سختی برای قفقاز خواهد بود لهذا حالیه در آذربایجان قشونی مرکب ازارامنه و نصاراتشکیل می‌یابد متأسفانه یك حصه از اهالی ارومی که چند نفر برای آنها سردسته شده و آن سر دسته ها از متنفذین هستند یعنی‌معلوم میشودکه طرفدار دشمنان مامی‌باشند همیشهٔ بااین تشکیلات‌مخالف بوده و تزلزل میکردند و در روز های آخر بی نهایت مناسبات ملت مسلمان و مسیحی

را تیره نموده و نسبت بیکدیگر دشمنی بهم رسانندکه‌کار بتلفات منجر شده و ازاین مسئله نه تنها اهل شهر متضرر گشتند بلکه نمایندگان قشون روس و فرانسه هم دچار صدمات گردیدند چون متفقین از این تشکیلات جدید نمی‌توانند منصرف شوند و از طرف دیگر بملاحظه نوع پرستی لازم است که بفوریت این قتل و غارت را خاتمه داده و آنهائیکه بمنافع متفقین مانع و بصدمات اهالی راضی هستندما امضاءکنندگان زیر خیلی لازم میدانیم که این شروط ذیل را بمسلمانان اظهار و اجرای آنهارا بدون سؤال و جواب بخواهیم :

اولا ــ بایدمجلسی مرکب ازشانزده نفر بدستورالعمل بارون استپانیانس بفوریت تشکیل یابد .

ثانیاً ــ شهر در تحت حکومت نظامی بوده و رئیس پلیس را اعضای مجلس تعیین نماید .

ثالثا ــ هرقدر اسلحه‌که در نزدمسلمانان است باید در ظرف ٤٨ ساعت بمجلس متشکله تحویل بدهندکه مال‌ملت ایران خواهد بود .

رابعاً ــچهار نفر اشخاص‌که مظنون هستند از قرار ذیل در مجلس‌حاضر نمایند:

۱ ــ صدر ۲ ـ ارشد همایون ۳ ـ ارشد الملك ٤ ـ حاجی صمد زهتاب .

خامساً ــ اشخاصیکه بصاحب منصب روس و فرانسه و یا بیك سالدات روس هجوم کرده هر گاه مقتول نماید باید اهالی شهر ارزمی باهل و عیال و یا بخود آنها معاش بدهند .

سادساً ـ حکومت بایدبه‌مجلس زمان اغتشاش و علت‌آنرا توضیح دهد .

سابعاً ـ قزاقهای ایرانی باید به تحت اطاعت صاحب منصبان روسی در آیند)

امضاء ژنرال پالتافیف	پولکونیك‌گوزمین	لوتنانت‌کاسفل
(سرتیپ)	(سرهنگ روسی)	(ستوان)

بهرحال‌این‌اولتیماتوم بسیارخواندنیست‌کسانیکه میخواهند بدانندکه‌بیگانگان چون بکشوری مسلط شوند چه بهانه‌جوئیها می‌کنند و چه رفتار خشنی پیش میگیرند

این نوشته را خوب بخوانند و دقت نمایند نتیجه سستی و بی‌احتیاطی را بدانند .

بدین ترتیب جیلوها مقصود خود را عملی ساخته و رشته‌کارهای شهر را بدست گرفتند از فردای آنروز سردار عظیم السلطنه حکمران و آقای پطرس رئیس امنیه و ابراهیم خان از مهاجرین قفقاز سر شهربانی گردید .

از اینطرف جلسه ۱۶ نفری تشکیل و تفنگ وفشنگ را از اهالی جمع‌می‌نمود از یکسو مردم کشته شدگان را از خانه‌ها وکوچه‌هاگرد آورده بخاك می‌سپردند چند روزطول‌کشید تاتوانستند همه‌آنها را بخاك سپارند .

دراین موقع موضوع نان وگرسنگی و سرمای زمستان نیز در بین بود بازار را که روسهاآتش زده بودند هنوز ساخته نشده و اکنون‌کشتارگاه‌گردیده بود .

جیلوها چون بشهرمسلط‌شدند روبدهات‌آورده بسیاری از اهالی راکشتار نموده وآبادیها خالی ازسکنه‌گردید ، درآن زمستان سرد و سال‌گرانی زنان و اطفال از ترس جان سر به‌بیابانها نهاده و عده‌کثیری ازآنها دربیابان روی برفها جان سپردند این‌عمل تاآمدن عثمانیها حکمفرما بود .

کشته شدن مـارشیمون :

اسمعیل آقا (سمیتقو) و برادرش جعفر آقا و پدرش محمد آقا داستان طولانی دارند ایل‌شکاك چون درنزدیکی‌مرز ایران وعثمانی مستقر هستنداینها از گرفتاریهای دولت استفاده کرده نافرمانی مینمودند در زمان مظفرالدین شاه جعفر آقا یاغی شده و نظام السلطنه والی آذربایجان او را به تبریز خواست و او با هفت تن از کسان خود وارد تبریز گشت داستان کشته شدن او در تبریز یکی از حوادث فراموش نشدنیست .

پس از او نوبت به سمیتقو رسید که گاهی مطیع شده و گاهی نافرمانی می نمود و چون روسها قشون وارد آذربایجان نمودند او نیز بایشان گروید وسپس هم‌بعثمانیان پیوست . .

هنگامیکه روسها از ایران می‌رفتند اسلحه زیادی از آنها بدست آوردوقدرتی بهم رساند و یکی از سرجنبانان آذربایجان بشمار آمد .

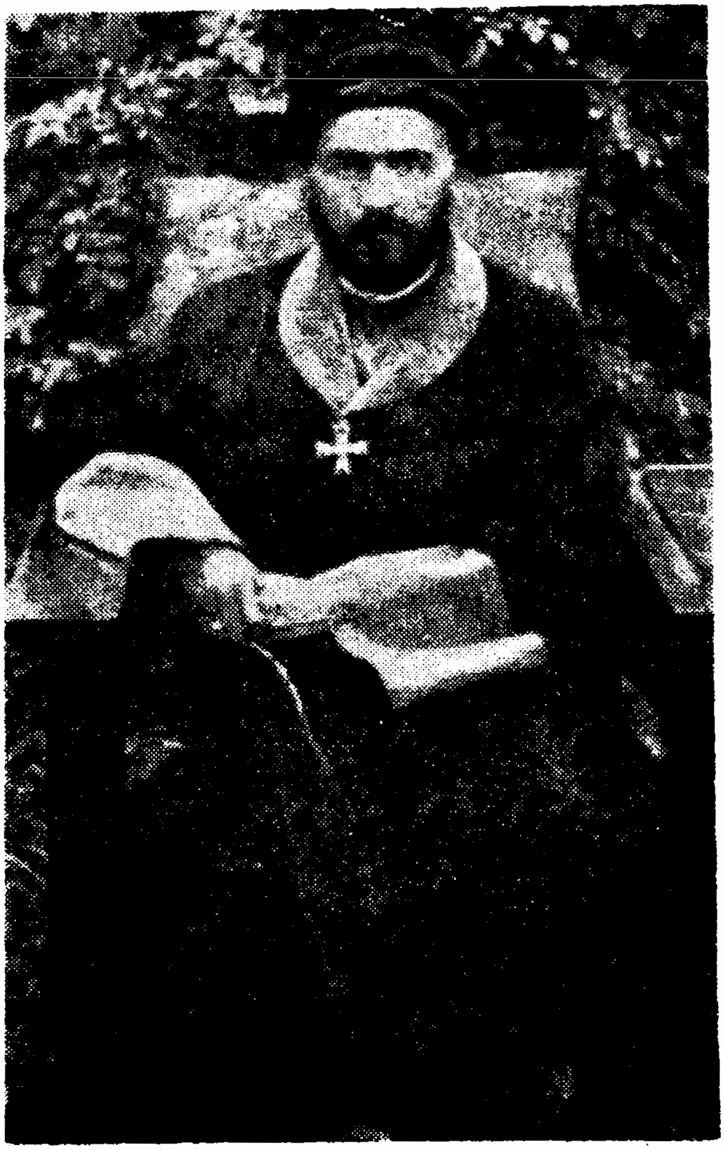
جیلوها که در این هنگام در ارومی دست بکار شده بودند و میکوشیدند که

بیاری بیگانگان یك نیروی جداگانه یا بهتر بگوئیم کشوری در برابر دولت ایران پدید آورند وچون عده‌خود راکم میدیدند بر آن شدندکه اکراد رانیز با خودهمدست گردانیده و برای گفتگو در این زمینه سمیتقو را انتخاب نمودند پس از پیش آمد وقایع ارومیه که شهر بزرگی را بآن آسانی بدست آوردند و بزیر فرمان گرفتند در اسفند ماه مارشیمون بادسته‌ای از جیلوها آهنگ سلماس کرد،میرفت تاسلماس‌واطراف آن را نیز بزیرفرمان در آورد از آنسو با سمیتقو ملاقات کرده او رابطرف مسیحیان بکشد این بودکه توپ و قورخانه و دسته های سواره و پیاده باخود برد .

و در قریه خسرو آباد سلماس اقامت گزید جیلوها بخانه هائی که دو سال پیش پناهنده گردیده و نان آنها را خورده بودند بد رفتاری و ستمگری بسیار نمودند مارشیمون پیامی به سمیتقو فرستاد که در محلی باهم ملاقات کنند و قرارشد روز شنبه ۲۵ اسفند ماه ۱۲۹۶ شمسی هنگام عصر هردو به‌کهنه‌شهر بیایند و درآنجادرخانه‌ای باهم ملاقات نمایند چون آنروز فرارسید مارشیمون بایك شکوه و آرایش راه افتاد خود درکالسکه نشست و یکصدو چهل تن‌سوار برگزید.جیلو بالباس واسلحه‌یکنواخت که پس و پیش اوراگرفته بودند بکهنه شهررسید، مارشیمون پیاده شده و بداخل منزل رفت سواران نیز پیاده شدند و هریکی جلو اسب خود را گرفته در صف ایستادند از آنطرف سمیتقو با چند تن از سواران برگزیده آمده ولی سپرده بود که دسته‌ای هم‌از پشت سر بیایند .

چون دونفری باهم نشستند مارشیمون بسخن پرداخت آنچه از زبان سمیتقو شنیده شده اینست که‌مارشیمون‌باو گفته این سرزمین که اکنون‌کردستان نامیده میشود میهن همه ما ها بوده ولی جدائی در کیش ما را از هم پراکنده و باین حال انداخته اکنون باید همدست شویم و این سرزمین خود را بدست بگیریم و باهم زندگی‌کنیم و نیز گفته ما سپاه بسیج کرده‌ایم‌ولی سوارکمتر داریم اگر شما با ما باشید چون‌سواران شما زیاد است میرویم تبریز را تسخیر می‌کنیم .

دراین‌میان سواران شکاك رسیده‌وپشت‌بام منازل را سنگر گرفته بودند مارشیمون چون‌حرفهای خود رابپایان رسانید ، و سمیتقو باو نوید همدستی داد، برخاسته‌که برود سمیتقو با چهره خندان او را بدرقه مینماید اطاقیکه نشسته بودند پنجره آن با در حیاط روبرو بود وکالسکه مارشیمون راکه جلو درنگهداشته بودند از اطاق دیده‌میشد



مارشیمون رئیس‌روحانی مسیحیان

مارشیمون چون از در بیرون شد و بجلو کالسکه رسید و میخواست پا بر کاب بگذارد ناگهان صدای شلیك سمیتقو برخاست وگلوله از پشت مارشیمون خورده و بزمین افتاد درآن هنگام شکاکها از پشت بام بیکبار شلیك کرده و جیلوها که هریکی در پهلوی اسب خودایستاده بودند بخاك افتادندجز یك یا دوتن نجات پیدا نکردند ، مارشیمون که با تیر سمیتقو افتاده بود هنوز جان داشت علی‌آقا برادر سمیتقو تیر دیگری باو می‌زند و بیجانش میگرداند .

این‌داستان را خودسمیتقوگفته وچنین ادامه میدهد چون مارشیمون مرا خواند من بقصد کشتن او رفتم من بارها در تفلیس به تأتر رفته و تماشای زیاد کرده بودم ولی هیچ تماشائی آن لذت را نداده بود که دیدن یکصد و چهل تن سوار جیلو همینکه شلیك شد همگی بزمین افتادند اسمعیل‌آقا همیشه این داستان را باز گفته و آنرا شاهکاری از خود می‌شمرد وگله میکرد که‌ایرانیان قدراین‌کار اورا ندانسته‌اند درصورتیکه این خود یك عمل نسنجیده‌ای بود و سبب قتل عام ده هزار تن مرد و زن بی‌گناه گردید .

جیلوها همان‌شب بکهنه شهر تاخته و جسد مارشیمون را پیداکرده و برداشتند و هرکه را از مردم دیدند کشتند فردای آنروز باز بآنجا تاخته و گروهی را کشتند چون بمردم ازهیچ جاکمکی نمیرسید نتوانستند مقاومت نمایند عده‌کثیری زن‌وفرزند خودرا برداشته بدیلمقان و خوی گریختند و دیگران بدست خونخواران جیلو افتاده و کشته شدند .

در دیلمقان چون مردم مقاومت نمودند و از تبریز نیزکمك رسیده بود جیلوها نتوانستند کاری از پیش ببرند .

قتل عام در ارومیه :

در ارومی که پس‌از آنهمه کشتار و تاراج اندك آرامشی پیدا شده و مردم کمی آسایش یافته بودند از رسیدن این خبر دوباره آشوب برپا شد .

جیلوها سخت شوریده و از سران خود دستور خواستند که تلافی کنند و خون پیشوای خودرا بگیرند سران جیلوها دستور دادند که مدت ۱۲ ساعت قتل عام شود شب‌چهارشنبه (۲۷ اسفندماه ۱۲۹۶ شمسی) بخانه‌های مردم ریختند وآنچه توانستند ازکشتن وغارت و ناجوانمردی دریغ نکردند چون صبح شدبکشتارآشکارپرداختند، دراین قتل عام ۱۲ ساعته قریب بده هزار تن از مسلمانان و کلیمیان کشته شدند و بعلماء و سادات نیز نظر بمقتول شدن رئیس روحانی ابقاء نکردند و عده زیادی از سادات و علماء بنام را کشتند.

کاربجائی‌رسیدکه‌کمسیون ۱۶ نفری‌را تشکیل‌دادند فوراً پطرس امر بخارج‌شدن جیلوها ازمحلات داده دوساعت بغروب مانده‌کم‌کم جیلوها ازمحلات خارج‌گردیدند.

پس از این کارها پطرس آهنگ رفتن برسراسمعیل نموده و با توپ و توپچیان روسی و بسیج تمام روانه چهریق گردیدند.

سمیتقو که درکشتن مارشیمون نادانی کرده بود درنگهداری چهریق نیز عمل نظیر آنرا انجام داد، بادشمنی زورمند از در بی‌احتیاطی درآمد و زنان و کودکان را ازچهریق بیرون نفرستاد و جیلوها چون بآنجا رسیدند جنگ سختی را آغاز نمودند اکراد مقاومت‌نموده ولی اسلحه و عده‌شان کم بود پس‌ازیك شبانه‌روزجنگ چهریق‌را رها کرده و گریختند جیلوها بآنجا دست یافته هرکه را از زن و مرد پیدا کردند کشتند و زنان را که یکی ازآنها ما در سمیتقو و دیگری دختر برادرش جعفرآقا بود دستگیر کردند.

درچنین هنگاهی گذشته از گرسنگی و قتل و غارت که همه جا را گرفته بود بیماری تیفوس نیز فراوان شده و در ارومی و سلماس‌گروهی نیز از این بیماری بدرود زندگی گفتند.

پطرس و قوای مسیحیان :

قریب به ۱۲ هزارخانواده جیلو که با مارشیمون ازخاك عثمانی‌آمدند درحدود

۲۰ هزار خانواده ارمنیان وآسوریان خود ارومی و سلماس و سلدوز بودند که بآنان پیوستند . پنج هزارارمنی از ایروان و نخجوان گریخته داخل این عده شده بودند همه با هم متحد شده برای اجرای طرحی‌میکوشیدند حقیقت این بودکه مسیحیان فریب دیگران را خورده و بامید یك نوید بی‌اساس بچنین جنایاتی تن در دادند از اینها سی هزار تن سپاهیان ورزیده بودند ۸۰۰ نفر افسر و قزاقان روسی که با روسها نرفته در ایران مانده بودند و ۷۲ نفر افسران فرانسوی این عده را رهبری میکردند .

اسلحه‌شان عبارت بود از ۲۵ قبضه توپ و یکصد قبضه شصت‌تیر و چندین هزار قبضه تفنگ و اسلحه‌کمری .رشته سیاست و راهنمائی در دست (نیکی‌تین) کنسول‌روس (مسترشت) کنسول امریکا و مسیو (گوژول) رئیس بیمارستان بود .

گفتیم‌که آبادیها راکشتار و غارت‌کردند کسانی از آنها خود را از ورطه نجات داده و چندآبادی‌که قلعه وحصارداشته‌درآن‌گردآمده و بنگهداری خود تلاش‌میکردند قریه‌قوشچی وعسگرآبادکه دلیرانه مقاومت‌مینمودند جیلوها سپاه منظم فرستاده و بایك جنگ خونینی بقریه دست یافتند و تمامی را بکشتند .

اسماعیل‌آقابخوی‌گریخته بود یکدسته از جیلوها راکه ازدو سال پیش دربیرون شهر سکنی داده بودندکشتار نمود .

این بودکه دوراندیشان مسیحی اندیشناك شده بفکر چاره‌جوئی بودند در این موقع دو پیش‌آمد ، وحشت‌آنها را زیادتر نمود :

یکی آنکه افسران فرانسوی که در ارومی بودند در نتیجه اعتراض تهران از ارومی اخراج و از طریق تبریز روانه‌گردیدند دیگرآنکه خبرازنزدیك شدن‌عثمانیها می‌رسید .

درارومی مسیحیان سران‌مردم راگردآورده وبآنها پیشنهاد نمودندکه شما بایستی تعهد کنید که دولت ایران لشگر برسرما نفرستد و راه‌آمد و رفت را باتبریز باز کند هم چنین باید تعهدکنیدکه در شهرهای دیگر به‌مسیحیان‌آسیب نرسانند، بیچاره مردم را به‌تنگنا انداخته و چنین در خواستهارا از ایشان می‌نمودند ، بسیاری ازآسوریان و

ارمنیان پنهانی بدوستان و آشنایان خود پناهنده شده‌وازآنان قول‌میگرفتندکه در روز سختی در نگهداری از ایشان دریغ نورزند .

با این همه در همان حال جلوآدمکشان را نمی‌گرفتند ، یکی ازکسانیکه در این میان‌کشته شد عظیم‌السلطنه حاکم ارومی بودکه‌بدست شمشه‌فرهاد نامی ازآسوریان بقتل رسید .

داستان دلگداز سلماس :

هنگامیکه جیلوها درارومی دست بکارشدند وآن جنگهای خونین‌وکشتارهای بی‌رحمانه رخ داد .

ارتباط تلگراف وتلفن بین ارومی وتبریز ودیگر جاها قطع شد وخبری‌به‌تبریز نمی‌رسید . مگر پس از چند روزکه‌کسانی ازآنجاگریخته و خود را به‌تبریز رساندند و چگونگی را بازگفتند و از تبریز به تهران اطلاع داده شد .

در تبریز مردم بهیجان‌آمده و بفکرچاره افتادند نخست بوالی‌ومحمدحسن‌میرزا ولیعهد روی‌آوردند ودرخواست چاره نمودند ولی‌ازآنها‌جز،چه‌کارکنم‌چیزی‌نشنیدند.

مردم دسته دسته بسرای والی می‌رفتند وبهیچ نتیجه‌ای نمی‌رسیدند چون‌داستان شرفخانه هم در میان بود و ذخایر بی‌پایان قوای از هم‌گسیخته روس درآنجا انبارشده بود و بیم‌آن میرفت‌که‌جیلوها بآنجا حمله‌کنندکه هم اسلحه و مهمات و ذخایرفراوانی بدست‌آورند و هم پایه را محکم‌تر ساخته دریاچه را در دست داشته باشند این بودکه مردم ناگزیرگردیده خود بکار برخاستند .

داوطلبانی برای جنگ تهیه دیدند در نتیجه سعی و کوشش مردم چند صدتن سپاهی بسیج‌کردند که هم شرفخانه را نگهدارند و ذخایر را به‌تبریز بفرستند و هم در برابر جیلوها تاچهریق پیش رفته و موضع بگیرند .

این کار آنها بسیار سودمند افتاد از آنطرف والی نیزدرسایه‌فشار مردم دسته‌ای از قزاق و دسته‌ای از سواران مرند را بسرپرستی شجاع نظام و حاجی موسی خان بسلماس فرستاد آنها هم دیلمقان و بعضی آبادیها را گرفتند .

از آنطرف پطرس با توپخانه و سپاه نیرومند جیلو بطرف چهریق آمده و پس از پایان کار آنجا بدیلمقان رسید و باسواران مرند بجنگ پرداخت بعلت کمی عده قوای دولتی نتوانستند استقامت نمایند شهر را رها کرده و بخوی عقب نشستند. بدستور دولت امیر ارشد باچهارصد سوار قره داغی بآلما سرای آمده و موضع گرفتند از آنطرف قوای پادگان خوی بکمك این عده رسیدند. کوشش این قوا در مقابل سپاه جیلو ها بجائی نرسید امیر ارشد از آلما سرای و قشون خوی از آنطرف بجنگ پرداختند در این میان پطرس قشون خودرا برداشته روانه ارومی گردید در نتیجه مسلمانان به پیشرفتهائی نائل گشتند .

شب ۲۹ فروردین ۱۲۹۷ شمسی بدیلمقان تاخته و بدون جنگ آنجارا گرفتند و کسانی از جیلوها که آنجا بودند گرفته و کشتند قشون دولتی و مردم بدفاع شهر مشغول گشتند تا ده روز مرتب از طرف خوی و تبریز کمك میرسید جیلو ها نیز به نیروی خود در بیرون شهر میافزودند زدو خورد های پراکنده با جیلو ها ادامه داشت . اسعدهمایون بااردوی خود دهات لکستان را مرکز قرار داده مشغول محاربات جزئی بود و سالار همایون و حاجی موسی خان باقشون خودشان درشهر دیلمقان اقامت داشتند و یك قسمت از اردوی خوی هم در میانجوق مشغول محاربه بودند در این ایام اردوی پطرس از ارومیه بحومه سلماس وارد شده قدرت جیلو ها زیادگردیدومحاربات جزئی شدت یافت دو روز تمام بلاانقطاع جنگ بود بالاخره اردوی اسعد همایون شکست خورد از این واقعه اردوی خوی بیمناك شده از میانجوق عقب نشستند .

جیلوها از هرطرف راه کمك را بسته و رو بشهر نهادند و شهر را زیر آتش توپخانه قرار دادند ، طرف عصر جنگ شدت یافته بطوریکه مردم دست زن و فرزند خود را گرفته در پشت دروازه صدقیان جمع شده منتظر تاریکی شب وعازم فرار بودند.

نیمساعت از غروب گذشته سپاه جیلو باقهر وغلبه ازدروازه اهرنجان داخل شهر شده اهالی را مقتول و خانه‌ها را آتش میزدند قشون محاربه کنان خارج میشدند جیلوها

از هر طرف فراریان را تیر باران می‌نمودند اطراف شهر پر ازجنازه بود خندق‌ها از نعش‌ها پر گردید.

جیلوها یکشبانه روز بکشتن مردم بی دفاع مشغول بودند، اولادپیش چشم مادر و برادر را روبروی چشم خواهر می‌کشتند بعضی را پس از کشتن‌اعضایش‌رامی‌بریدند و بعضی را هم در آتش می‌سوزانیدند.

در این‌گیرودار مرض وبا شدت نمود خصوصاً در شهر خوی روزانه دویست‌نفر جان می‌سپردند از صبح تا شام حمال‌ها جنازه حمل می‌نمودند و سی تا چهل تن را در یك قبر دفن میکردند این بود سرگذشت دلگداز سلماس بدین‌ترتیب‌جیلوها برسراسر ارومی و سلماس و اطراف آنها دست یافتند.

مقاومت اهالی خوی:

عثمانیها دسته کوچك ۷۰ یا ۸۰ نفری در آنجا باز گزارده بودند باینها خبر رسیدکه اندرانیك‌که یکی از سران ارامنه بود با گروه انبوهی از ارمنیان که شماره آنها تا سه هزار نفر میرسد بقصد خوی میآیند که بآنجا دست یافته پشت سر عثمانیها را در دست داشته باشند.

فرمانده عثمانیها که در خوی بود مردم را نزد خود خوانده چگونگی را خبر داد و درخواست کرد که داوطلبانی از شهر با ایشان همراهی نمایند که‌بجلوارمنیان رفته آنان را باز گردانند جز دسته کمی بآنان نه پیوستند هر چه بود عثمانیها بجلو شتافتند و در نزدیکی ایواوغلی بارمنیان برخوردند چون جنگ آغاز شد عثمانیها شکست سختی خوردند و بسیاری از آنان کشته شد و دیگران گریخته و خود را بخوی رسانیدند.

مردم خوی از این ماجرا بدست و پاافتادندبسیاری ازتوانگران،شهرراگذارده روانه تبریز شدند ولی غیرتمندان‌آنرا نه پسندیدند وتصمیم‌گرفتندکه‌ایستادگی نمایند شبانه در یکی از مسجدها گردآمده و بگفتگو پرداختند و کسانی را بنام کمسیون

جنگی برگزیده و رشتهٔ امور را بدست آنان سپردند آنها نیز بید رنگ دست بکار شدند همان شبانه تفنگچیانی گرد آوردند و دروازه‌های شهر را بسته و نگهبانانی بآنها گماردند و برای جنگ آماده ایستادند .

فردا صبح ناگهان دسته‌های ارمنی پدیدار شدند و تا سیصدمتری شهر نزدیك شده و توپهای خود را بکار انداختند از اینطرف نگهبانان از پیشروی ارامنه جلوگیری کرده و شجاعانه جنگیدند ارامنه میکوشیدند که از هر طرف گرد شهر را بگیرند ، ساعت بساعت طول جبهه را توسعه میدادند تا هنگام ظهر سه چهارم اطراف شهررا گرفتند .

اهالی خوی باهمه خرابی ابزار و نداشتن توپ واسلحه خوب می‌جنگیدند آن چندتن زخمیان عثمانی نیز بیاری برخاستند هریکی بسنگری درآمدند .

زنان وپسر بچه ها نیز ازکمك ومساعدت مضایقه نکردند و برای مردان جنگی خودشان آب و شربت و خوردنی می‌آوردند و این حس بدلاوری آنها می‌افزود از طرفی چندتن سوار از آواجیق بیاری مردم آمدند .

در این میان دوتن از جوانان خوی شجاعت و دلیری بی‌نظیری از خود نشان دادند یکی خلیل نام که از مجاهدان آغاز مشروطه بود در گرماگرم جنگ ارمنیان عقب نشستند سه تن از آنها که لباس عساکرعثمانی درتن داشتند و بزبان ترکی‌عثمانی سخن میگفتند در جلو دروازه سلماس پیدا شده و چنین وانمود کردند که فرستادگان سپاه عثمانی می‌باشند و آنان از پشت سر میرسند و درخواست باز کردن دروازه را نمودند چون مردم آمدن عثمانیها را میدانستند باور کردند و بسیار شاد شدند و خواستند در راباز نمایند ولی دور اندیشان نگذاشتند ،خلیل داوطلب شد که باطناب از دیوار پائین رود و آنان را از نزدیك به‌بیند و بشناسد بچنین کار خطرناکی تن در داد و چون پائین رفت و بآنان رسید و شناخت و دید نارنجك هائی آماده در دست دارند آندوتن را بغل‌کرده و بانگ زد اینها دشمنند اینها را بزنید مراهم بزنید باین صدا از بالا شلیك کردند و آن دوتن را زدند و عجیب آنکه بخود خلیل تیر نخورد

ولی در آن کشاکش به ته خندق در غلطید از آنجا با طناب ببالا کشیدند .

دیگری محمد نام (ممی) چوپانی بود که یکی از توپهای کهنه زمان‌فتحعلیشاه را از انبار شهر خوی بیرون آورده و بر سر برج کشید وخود استادانه آنرا پر میکرد و بجای گلوله زنجیر بدرون آن میریخت چون‌آتش میکرد دانه‌های‌زنجیر یك‌میدان وسیعی را برای خود باز کرده و بارمنیان آسیب زیاد میرسانید .

این نمونه‌ایست که در چنین پیش آمدها اگر سرانی مقاومت کنند و مردم را بکار وادارند چه فداکاری و جانبازی از آن بظهور می‌پیوندد .

بدین‌ترتیب جنگ ادامه داشت ناگهان سپاه عثمانی از طرف سلماس نمایان‌شد همینکه رسیدند توپهای خود را بالای کوه کشیده‌بیدرنگ بشلیك پرداختند‌ازرسیدن عثمانیها اهالی شادمان گردیده از آنطرف ارامنه خود را در میان دو آتش یافته و از پیروزی نا امید گشتند تصمیم گرفتند که جنگ‌کنان فرار نمایند .

عثمانیها حمله سختی نموده بسیاری از آنها راکشتند، ارامنه زنان و فرزندان خود را نیز همراه داشتند آنها را عقب جبهه نگهمیداشتند توپخانه عثمانی بسیاری‌از آنها را نابود گردانید .

تاغروب آفتاب جنگ بود چون شب فرارسید ارامنه دست از جنگ برداشته شکسته وپراکنده‌ازراهیکه‌آمده بودند باز گشتند. اندراینك فرمانده ارامنه میخواست خوی را بتصرف آورده و در آنجا حکمرانی نماید ولی مردانگی‌اهالی خوی ورسیدن بهنگام سپاه عثمانی نقشه او را بهم زد .

جیلوها در ارومی باجرای یك‌نقشه میکوشیدند جریان آن از این قرار بودکه روسها یك‌کشتی بخاری بنام (چرنوزیف)دردریاچه‌ارومیه بکارانداخته بودندکه دارای توپی نیز بود این‌کشتی در دست جیلوها بود. جیلو ها ۱۸۰ تن از جنگجویان‌ورزیده خود را برگزیده و یکدسته را درآن کشتی و دسته دیگر را دریك کشتی بادی‌نشانده و یك توپی نیز بآنها داده روانه شرفخانه نمودندکه غفلتاً در آنجا پیاده‌شده وشرفخانه

را بگیرند و هر چه کشتی در آنجا هست به بندراورومی بفرستند، اینها روانه گردیده و شب بشرفخانه رسیدند در یك جایگاه دوری کشتی ها را بکناری رانده ولی پیش ازآنکه بتوانند وارد عملیات شوند ایرانیها باخبر شده ومحاصره شانکردند و همه را کشتند و نابودگردانیدند .

بدین ترتیب این نقشه باشکست روبرو شد ولی این شکست ها که به مسیحیان میرسید کینه و تلافی آنها را از مردم ارومی میگرفتند و میگفتند شما عثمانی ها را خواسته اید .

در همان روز ها دو باره با عثمانیها جنگ‌آغازگردید مسیحیان سخت به‌تنگنا افتاده راه چاره‌ای نمی یافتند، یگانه چاره شکافتن صفوف عساکرعثمانی و بیرون‌رفتن از داخل دشمن بود ولی نمیدانستند بکجابروند و درکار خود در مانده و هزار لعنت برکنسول های خارجی که مسبب این کار شده و آنها را فریب داده‌بودندمیفرستادند .

دراین هنگام عثمانیها از طرف سلماس بمسیحیان فشار آورده پی در پی حمله می نمودند جنگ سختی ادامه داشت مسیحیان در برابر آنها تاب مقاومت نیاورده عقب نشستند از این رو مسیحیان ماندن در شهر را جایز ندانسته و بفکرکوچ‌افتادند فردای آنروز از یکطرف مسیحیان با زنان و فرزندان و چهار پایان و ارابه های‌خود براه افتادند و از طرف دیگر عثمانیها نزدیك میشدند و اندکی نگذشت که یکدسته سوارعثمانی خود را بشهر رسانیدند. مردم پس از ششماه گرفتاری خود را آزاد دیدند زنان و مردان که نیمه جانی داشتند بیرون آمده از عثمانیها استقبال نمودند .

بدین ترتیب ارومی بدست عثمانیها افتاد و آنجا را لشگرگاه گردانیدند اما مسیحیانیکه از ارومی‌خارج‌شدند بطرف‌سلدوز روان‌گردیدند عثمانیهاقدری تعقیبشان کردند وکسانی ازآنان‌که درپشت‌سر بودند کشته شدند و یکدسته از زنان و اطفال را دستگیر ساخته بازگشتند، در راه دیگر کسی بجلوگیری نپرداخت ولی میان خودشان بی‌ترتیبی ایجاد گشت و هر کسی جز درفکر خود نبود درنزدیکی میاندوآب درمحلی

بنام سولی تپه مجدالسلطنه (جمشید اردشیر افشار) با یکدسته سوار و یکتوپ درکمین نشسته‌بود همینکه مسیحیان رسیدند یکدفعه بشلیك پرداخته ومسیحیان غافلگیر شدند هرکس بخلاصی جان خود میکوشید بسیاری از آنان زنان و فرزندان خودرا گذاشته فرارکردند عده زیادی نیزکشته شدند پس از آن اکراد دنبالشان افتاده تا نزدیکیهای صائین قلعه بسیاری از آنها را کشتند و غنیمت فراوانی که همه را از تاراج ارومی و سلماس بدست‌آورده بودند پس گرفتند مسیحیان با این وضع خودرا بصائین قلعه نزد انگلیسها رسانیدند .

دکترشت درمیان راه نزدیکی صائین قلعه مرده و اورا در بیابان پهلوی یك تیر تلگراف بخاك سپردند .

بدین ترتیب آشوب ارومی فرونشست و نتیجه‌ای که دکتر شت و همدستان او از افروختن این آتش بردند آن بود که یکصدوسی‌هزار مسلمان و مسیحی‌کشته شدند، و سراسر شهر و اطراف آن تبدیل به ویرانه گردید و سرانجام همه مسیحیان دربدر گردیدند. اینست نتیجه بودن دستهای خارجی درمیان یك ملت .

پس از مدتی عثمانیها مجبور به تخلیه‌آذربایجان شدند. سران اهالی ارومی را جمع نموده و بآنها پیش نهاد کردند که اسلحه‌های غنیمتی‌که از مسیحیان گرفته شده بخرید و بعداز رفتن سپاه عثمانی ازخودتان دفاع کنید ،دراین موقع یکی‌از محترمین شهر اظهار میدارد که دولت ایران بیطرف بوده‌و ما سرجنگ با کسی را نداریم که اسلحه بخریم .

سردار عثمانی عصبانی شده و اظهار میدارد فردا همین‌ها (اشاره بعشایرمنطقه) بعداز رفتن ما شما را مورد تاخت و تاز وغارت قرار میدهند شما بایستی بتوانید اقلا از خود دفاع کنید با این همه تفاصیل ،سران مردم قبول نکرده و عثمانیها در حدود بیست هزار قبضه تفنگ و مقدار زیادی مهمات درمقابل ۲۰۰۰ لیره دراختیار سمیتقو قرارمیدهند و اسماعیل‌آقا باهمان اسلحه شروع بقتل و غارت نموده و درمقابل دولت پایداری میکرد .

بخش بیست و دوم

شورش سمیتقو

اسماعیل آقا معروف به سمیتقو رئیس ایل شکاك بود و قوائی در دست داشت داستان اورا با جیلوها نوشتیم که مارشیمون بدست‌او کشته شد و جیلوها نیرو فرستاده چهریق را متصرف شدند سمیتقو شکست سختی خورده و بخوی گریخت .

پس‌ازآمدن عثمانیها بآذربایجان که جیلوها از ارومی و دیگر جاها گریختند این نیز آسوده گردیده و درچهریق نشسته بامور قوای خود پرداخت باهمه نیکی که‌از عثمانیها دیده بود با آنان یاری ننموده و در جنگهائی که میان عثمانیها و انگلیسها جریان داشت خودرا کنار کشید .

همانا از فرصت استفاده نموده بجمع آوری نیرو می‌پرداخت زیرا آشفتگی اوضاع و فرمان‌برداری عشایر و جنگجوئی‌آنان و زیادی اسلحه این‌مرد را بآرزوهای بزرگی میانداخت عشایرمز بورهروقت فرصت می‌یافتند یاغی‌میشدند. برادر اسمعیل‌آقا و پدرش محمدآقا درزمان خود بارها نافرمانی نموده و آشوب راه انداخته بودند ولی سمیتقو این زمان خود مختاری میخواست و چنین شایع شده بود که بیگانه ها اورا باین‌کار واداشته‌اند و چون نتوانستند با دست مسیحیان کاری ازپیش ببرند سمیتقو را برای این‌کار انتخاب کردند .

اکنون سمیتقو آزادی میخواهد آیا قانون اساسی برای‌کردستان می‌نویسد ،آیا به برانداختن اختلافات‌که درمیان‌عشایرحکمفرماست میکوشد؟ نه،آزادی‌که با این‌ها نیست پس‌چکارمیکند آبادیهارا غارت‌کرده مزارع‌را لگدمال‌میسازد بمردم غارت‌دیده

لکستان پیغام فرستاده پول میخواهد مردم سلماس و اطراف آن که از مسیحیان صدمات جانی و مالی دیده و متفرق گردیده‌اند اکنون که بآبادیهای خود برگشته و میخواهند دوباره بزندگی ادامه دهند ناگهان خودرا گرفتار چنگال عشایر یغماگر و آدم‌کش سمیتقو می‌یابند، اینست معنی آزادی ! همین است نتیجه‌ای که سیاستمداران خارجی میخواهند.

در بهمن ۱۲۹۷ سردارفاتح از تبریز بحکمرانی ارومی فرستاده شد عشایر همچنان در تاخت و تاز بودند سردارفاتح چاره‌ای که اندیشید این بود که بچهریق نزد سمیتقو رفته و با پند و اندرز اورا رام گرداند و امنیتی پدید آورد این رفتار نتیجه آنرا داد که سمیتقو دلیرتر و عشایر درقتل و غارت جری‌تر گردد .

بدین‌ترتیب سلماس و ارومی بار دیگر گرفتار ناامنی گشته و هرروز تلگرافات ناله وفریاد ازمردم میرسید مردم لکستان دست بهم داده و بعشایرراه نمیدادند و اتصالا از تبریز کمك میخواستند .

بمب ساعتی و حواله پستی :

مکرم‌الملك (نایب‌الایاله) چون سپاهی نداشت که بجلوگیری ازعشایر بفرستد ناگزیر بر چارهٔ دیگری اندیشید وآن اینکه خواست بمب ساعتی برای سمیتقو بفرستد و اورا نابودگرداند چون درسال ۱۲۸۷ خورشیدی هنگام جنگهای تبریز حیدرعمو-اوغلی و اشخاص دیگری از آزادی‌خواهان این‌شهر برای‌کشتن شجاع نظام این‌عمل‌را انجام داده و جعبه‌ای بنام امانت پستی برایش فرستاده و اورا کشته بودند مکرم‌الملك میخواست همان معامله را با سمیتقو انجام دهد .

دراین هنگام همدستان او ارمنیان بودند بمب را هم آنها ساختند مکرم‌الملك آنرا بخوی فرستاد چون مادر زن سمیتقو در یکی از آبادیهای خوی می‌زیست بنام آنکه جعبه‌شیرینی‌است وآنزن برای داماد و نوه‌اش فرستاده بچهریق نزد اسماعیل‌آقا فرستادند، اما سمیتقوهشیارتر ازشجاع‌نظام بود وخودرا ازاین ورطه نجات داد دراینجا عین‌گفته سمیتقو را میآوریم:(چون جعبه را آوردند پسرم بنام آنکه شیرینیست و

مادر بزرگش فرستاده با بی‌تابی بازکردن آنرا میخواست من بیاد داستان شجاع نظام افتاده به‌محتویات‌جعبه مظنون‌گشتم چون روی چمنی نشسته‌بودیم گفتم همانجا بازکنند همینکه نخش را پاره کردند روشنی از آن برجست من فرصت نداده با پایم زده آنرا دور انداختم و پسرم را بآغوش‌گرفته روی سبزه‌ها درازکشیدم و درزمان صدای انفجار بمب درچند قدم دورتر از ما برخاست) .

بدین ترتیب سمیتقو از مرك رهائی یافت ولی بمب درجائیکه ترکید برادر او علی‌آقا و چندتن دیگر از اکراد را نابود گردانید این خود بهانه دیگری بدست سمیتقو داد .

نظام‌السلطنه درسال ۱۲۸۴ خورشیدی (یکسال قبل ازجنبش آزادی‌خواهان) بجعفرآقا برادر بزرگتر سمیتقو امان داده و بقرآن سوگند خورده و او را به تبریز آورده بود، سپس دست یافته ، او را با دوتن از همراهانش بکشت و دیگران گریخته جان‌بدر بردند. سمیتقو دراین‌اغتشاش خود قتل ناجوانمردانه برادرش را بهانه ساخته و دولت را خونی خود می‌نامید و پیمان شکنی دولتیان را برخ اکراد کشیده و آنهارا بعدم اطاعت از دولت وادار میساخت اکنون که این پیش‌آمد رخ داده بهانه دیگری بدستش افتاده و نمونه دیگری ازنیرنگ کاری دولتیان را باکراد بازگو مینماید .

درهمان روزها سپهسالار بوالیگری آذربایجان تعیین گشته و یکی از کارهای او این بود که کسان بسیاری با خود همراه آورده چون به تبریز رسید هریکی را بحکمرانی جائی‌فرستاد ازجمله ضیاء الدوله نامی‌را بدارومی و مکرم‌الدوله را بخوی اعزام داشت .

مقاومت ضیاء الدوله :

این مرد دویست نفر سرباز مراغه‌ای ویك قبضه توپ همراه خود داشت، دراین موقع ،گذشته ازآسیب عشایرکه پیاپی بآبادیها می‌تاختند یك‌کانون آشوب نیز درشهر پدیدآمده سبب وحشت مردم‌گشته بود، جریان ازاین‌قرار بود که دکترپاکارد امریکائی

(حکیم صاحب)از چندی پیش به‌ارومی برگشته و در همان ساختمان آمریکائیها جا گرفته و بازماندگان مسیحیان را در آن عمارت جمع نموده‌و نگهداری‌میکردمسلمانان با همه صدماتیکه از مسیحیان دیده بودند آزاری بآنها نمی‌رسانیدند با این وضع مسیحیان در پی بدخواهی بودند چنانکه دکتر پاکارد سران عشایررا پیش خود خوانده و بآنان مهربانی بسیار می‌نمود و پولهائی بآنان می‌بخشید و بدین ترتیب عشایر را با خود همراه و با شیعیان دشمن‌میگردانید .

هر روز سران عشایر نزد حکیم صاحب رفته و اسامی خود را ثبت نموده وپول از اومیگرفتند، مردم از این رفتار دکتر و رفت و آمد مکرر بدگمان شده و می‌گفتند عشایر با مسیحیان بر علیه شیعیان دست یکی شده و بیم یك جنگ‌خونین میرودچون ضیاءالدوله وارد ارومی شد و دویست سرباز ویك قبضه‌توپ‌همراه‌داشت اهالی‌خوشحال شدند چون سمیتقوورودحکومت جدید را به‌ارومیه شنید خواست‌که حاکم رادستگیر نموده تاوالی جدید آذربایجان حساب‌کار خود رابکند مدت پنج روزازورود حکومت میگذشت که شصت نفر از عشایر مسلح صبح زود اطراف خانه او را محاصره کرده‌و بصحن و حجرات مقبره که نزدیك خانه های حکومتی است داخل شده و آنجا را سنگربندی کرده و شروع بشلیك نمودند .

از این طرف حکومت نیزسربازان خود را بدورخود جمع‌نموده باکمال جدیت دفاع‌کرداهالی‌ارومی که‌تاحال همچوقدرتی‌ازحاکمی ندیده بودند ودرچنین‌مواقعی‌دست و پای مردم را بسته و بدست دشمنان می سپردند و چون آن شهامت را از ضیاءالدوله دیدند فوراً اشخاصیکه اسلحه داشتند بکمك حکومت رسیده و عشایر را از مقبره خارج نموده و جنگ کنان از شهر نیز بیرون راندند، عشایر با دادن تلفاتی از شهر بیرون رفتند (۲۷ شعبان ۱۳۳۷ قمری) اهالی ارومی چون این تجاوزات اخیر رااز تحریك دکترپاکارد (حکیم صاحب) تصور می نمودند عده ای از تفنگچیان پس از بیرون کردن عشایر بدون اطلاع حکومت بعمارت دکتر پاکارد هجوم‌آورده ، بداخل

ساختمان وارد و بمردان و زنانی که در اطاق های آنجا اعاشه میشدند حمله نموده بکشتار پرداختند و خود حکیم صاحب را عده ای با زحمت زیاد از دست اهالی نجات داده و بحکومت می برند .

ضیاء الدوله پس از اطلاع از قضیه فوری سرباز فرستاده آن اشخاص را از ساختمان آمریکائیان خارج و مسیحیان را با زن و بچه و مجروحین باداره حکومتی انتقال داده در تحت نظر حکیم صاحب مجروحین معالجه شدند عده کشته شدگان بطور تحقیق شصت نفر بوده .

دفاع اهالی از شهر :

با این اقدام غیر منتظرانه کانون فساد درشهر منحل گردید و اکنون تنها کارمهم ضیاءالدوله حفظ شهر از حمله عشایر سمیتقو بود و برای حل این موضوع فوری کمسیون جنگی ازخود اهالی تشکیل شده وعده تفنگچیان شهر احضار و دروازه های شهر را بین آنها تقسیم نموده و بمواظبت شهر مشغول گشتند کمسیون با جدیت تمام مشغول تعمیر دیوارهای بدنه شهر گردید و یکدستگاه باروت کوبی و تهیه فشنگ درپشت خانه‌های حکومتی دائرساختند و آن حیاط را تبدیل به قورخانه نمودند .

وقتی خبرشکست عشایر به سمیتقو رسید فوراً یکدسته از سواران ایل شکاك را به بندر ارومی (گلمانخانه) مأمور نمود که قبلا آنجا را بدست آورند تا از تبریز ازطریق دریاچه کمکی نرسد این دسته به بندر که بدون محافظ بود رفته و آنجا را اشغال نمودند و کلیه مال‌التجاره که درانبارهای آنجا بود بچهریق حمل نمودند .

ازطرف دیگر دسته‌های انبوهی ازعشایر برای محاصره شهر شتافتند ، همچنین گروهی ازایشان بدهات هجوم برده بنای قتل و غارت را نهادند .

خلاصه عشایر ارومی را محاصره نموده و سعی داشتند که داخل شهر شوند از آنطرف اهالی پافشاری نموده در نگهداری شهر میکوشیدند .

بدین ترتیب دوباره ارومی گرفتارجنگ و قحطی گردید مردم گرفتاریهای زمان مسیحیان را فراموش نکرده دچار این گرفتاری شدند ضیاء الدوله غیرت و مردانگی

از خودنشان داده و بکمك اهالی‌جلو عشایر را میگرفت مدافعین شهر با شکم گرسنه ولی با تصمیم راسخ بدفاع از خود و موطنشان پرداخته و در تحکیم و تقویت موقعیت خود میکوشیدند،در یکطرف حیاط سردار از سرب گلوله می ریختند در طرفی سایر مهمات جنگی تهیه ودر گوشه‌ای نیز باروت میکوبیدند بااین‌همکاری شهر رامحافظت نموده و در پشت‌سرآنان سایر مردان بااسلحه های مختلف باستقبال مهاجمین‌می‌شتافتند بدین طریق شهر ارومی بوسیله فرزندان غیور خود محافظت میگردید ، آنچه لازمه فداکاری و ابراز شهامت و شجاعت بود بنحواحسن انجام داده و چشم براه کمك سایر



اسماعیل آقا (سمیتقو) و نیکی تین کنسول روس

برادران هم میهن خود بودند چهل روز جنگ در اطراف ارومی برپا بود، در این میان آبادیها پایمال گردید نیمه های تیر ماه بود که یکدسته از لشگریان هندی بهمراهی کنسول انگلیس باین شهر وارد شدند در این موقع عشایر نیز دست از جنگ کشیده بچهریق بازگشتند .

این بار از جانب حکومت سردار فاتح با معیت کنسول انگلیس و مقدار کافی پول و یك قبضه شمشیر مرصع بجواهرات قیمتی و یك طغراحکم اعطای منصب (سردار نصرتی) برای ملاقات سمیتقو بچهریق روانه شدند و دولت وقت با کمال فضاحت بیکنفر آدم کش که چند هزار نفر برادر دینی خود را بخاك و خون کشیده وآبادیها را غارت نموده با اعطای این منصب (به پیروی از سیاست بیگانه) و تقبل مقرری ماهیانه بسواران آدم کش وی او را بشرارت های بعدی تشویق می‌نماید وحفظ امنیت این نواحی را بعهده وی مفوض میدارد، درواقع گوسفند را بگرگ می‌سپارد .

اسمعیل‌آقا بشرطی این‌هدایا را قبول میکندکه‌ضیاءالدوله را ازحکومت‌ارومی معزول و خود سردار فاتح از جانب سمیتقو حاکم ارومی شود .

سردار فاتح جریان مصاحبه را در مراجعت به تبریز گزارش میدهد این بار مجدداً پنجاه نفر سرباز افغانی انگلیسی ویکصد سوار قراجه داغی ازطریق شرفخانه و دریاچه عازم ارومیه میگردند کشتی آدمیرال حامل نیروی افغانی و یکنفر افسر انگلیسی و یك کشتی دیگر حامل یك عده تجار و مهاجرین ارومی وارد بندر گلمانخانه میشوند .

طابور آغاسی که از جانب اسمعیل آقا مأمور حفاظت بندر بود باستقبال آنها آمده و خود اسمعیل آقا نیز در قریه میاوق ۶ کیلو متری بندر منتظر این هیئت بود این هیئت در همان قریه باتفاق کنسول انگلیس و سردار فاتح بملاقات اسمعیل آقا رسیده و بعد از ٤٨ ساعت وارد شهر ارومی شدند .

در اوایل مردم که از سر پرستی وحکومت ضیاء الدوله بسیار راضی بودند از

تعویض وی ممانعت میکردند ولی کم‌کم در مقابل تهدیدات عوامل انگلیسی و نیروی اسمعیل‌آقا، ضیاءالدوله را مجبور کردند سواران و توپخانه خودرا برداشته وعازم تبریز گردد بعد از این زبان اعتراض مردم باز شد و شایع گردید که مردم خود در مقابل غارت گران استقامت کردند و شهر را از دست ندادند ولی عوامل دیگری شهر رادو دستی تقدیم نیروی اسمعیل آقا نمودند بدین ترتیب پای عشایر بشهر باز شد و از طرف اسمعیل آقاکسانی بنام مستحفظ بدهات وجاهای دیگر گمارده میشدندکه خودشان مایه‌گرفتاری بودند و مردم ازدست اینها بستوه‌آمدند دراین موقع آزادی خواهان تبریز تعدی وتجاوزکسان اسمعیل آقا را بحکومت باز گفته و تقاضای اعزام نیرو باورمیه را مینمایند .



ضیاء الدوله

در نتیجه از طرف حکومت تبریز اسدآقاخان مشهور بفشنگچی مأموریت یافت که تشکیلات انتظامی در ارومی دائر ساخته و نظم عمومی را در دست گیرد .

اسدآقاخان برابر دستوریکعده ازافسران جوان وتعلیم‌دیده باخودهمراه‌آورده‌و عده‌ای پاسبان از اهالی ارومیه استخدام‌کرده وتشکیلات جدید نظمیه را درارومی دائر و خود انتظامات شهر را در دست گرفت کسان اسمعیل اقا که بغارت و چپاول‌خوگرفته بودند راحت نمی‌نشستند دائماً زد و خوردهائی میان عشایر با اهالی وپاسبانهای‌محلی روی میداد محافظین دهات که از جانب اسمعیل آقا منصوب شده بودند بنای تاخت و تاز را گذاشته و می‌گفتند سردار فاتح نیز باید شهر را ترك‌گوید .

سردار فاتح‌که اول از همه از در تسلیم درآمده بود این بار نیز بخواهش اکراد گردن نهاده ارومیه را ترك و بجای خود علی اکبر خان مشهور بکنسول رابحکومت ارومی میگذارد .

در این موقع چون راه ارتباطی ارومیه و تبریز منحصر براه دریاچه بودعلی‌اکبر خان بمنظور جلوگیری از قطع ارتباط دستور داد در هر سه کیلو متر راه‌اقدام بساختمان برجهای ارتباطی کنند که در آنها محافظین مسلح گمارده و مانع‌قطع‌راه بوسیله‌عشایر شوند این اقدام مفیدی بود که برای ارتباط و ایجاد امنیت در راهها لازم بنظر میرسید چون سواران اسمعیل آقا فقط تفنگ داشتند نمی‌توانستند آسیبی باین برجها برسانند وکاری از پیش ببرند .

ولی در این موقع کمکی بسیاست آدم کشان رسید پنجاه نفر عساکر عثمانی و چهار عراده توپ و چندین مسلسل در اختیار قوای اسمعیل‌آقاقرارگرفت ، اسمعیل آقا با این نیروی تازه از غیب رسیده تجاوز بشهر را شروع کرد .

کسان سمیتقو بکمك اکرادیکه قبلا در شهر بودند وارد شهر گردیده و بدون زد و خورد حاکم‌راتوقیف و امورشهر را در دست گرفتند .

(مرحوم حسین ارشد ملقب به ارشد الملك‌که در دوره تسلط اسمعیل آقاسمیتقو حاکم شهر رضائیه بوده ، برای حفظ شهر از غارت اطرافیان سمیتقو و تعدی آنان ناچار متعهد شده بود که مبالغی بعنوان مالیات باسمعیل آقا بدهدالبته چون‌اعتباری وجود نداشت و می بایستی این مالیات را از مردم وصول نماید و باسمعیل آقا بدهد تا اهالی از گزند او در امان باشند . متأسفانه اخذ این مالیات برای عده ای که از موضوع بی‌اطلاع بودندگران‌آمده واین‌موضوع‌راتعدی‌آنمرحوم‌محسوب داشتند وحال آنکه اگر ارشد الملك مالیات مزبور را ازمردم نمیگرفت اطرافیان سمیتقو خودشان مستقیماً و بزور از مردم میگرفتند و اگر کسی پیدا میشد که مقاومت نماید خود و خانواده‌اش بقتل میرسید و اموالش غارت میشد چنانچه بعدها اسمعیل آقا بیش از حد انتظار از آنمرحوم مطالبه‌مالیات نمودارشدالملك فقط ازحق مردم دربرابراسمعیل‌آقا دفاع نمودوروی‌این‌اصل بدستور اسمعیل‌آقاکشته شد واین واقعیتی است‌که برای‌روشن شدن تاریخ رضائیه ذیلا درج‌گردید) .

جنگ گلمانخانه :

اسد آقا خان رئیس نظمیه شهر وضع را وخیم دیده نیروی انتظامی خود را بزودی بگلمانخانه منتقل ساخت که بتواند در خواست نیروی امدادی نموده و برای نجات شهر اقدام نماید از تبریز وعده‌های نویدآمیز واخبار مساعدمیرسید واورا بصبرو انتظاررسیدن نیروی امدادی وامیداشت، چون اسد آقا خان بوسیله برجها دائم باشهر در تماس بود و از اوضاع آن اطلاع داشت یکشب غفلتاً با عده‌ای ازکسانش وارد شهر شده و تصمیم میگیرد نماینده سمیتقو را توقیف وخود حکومت شهر را در دست گیرد.

چون نماینده سمیتقو در اداره حکومتی نبوده باین کار موفق نمیگردد درعوض تمام اموال ادارات‌دولتی را باچند تن از رؤسای ادارات مزبور بگلمانخانه منتقل واز دستبرد کسان اسمعیل‌آقا مصون نگهمیدارد .

اسدآقا خان باجدیت درحفظ برجهای بین راه استقامت نشان میدادکه ناگهان در اینموقع عمر خان شکاك باتوپهائیکه اخیراً باسماعیل‌آقا رسیده بود مأمور سرکوبی اسدآقاخان شده‌وارد ارومیه‌گردید .

مأمورین برجها ، در مقابل توپهای عمرخان ایستادگی میکردند ، ولی بدون پشتیبانی نگهداری برجها کار آسانی نبود لذا یکی پس از دیگری خراب و محافظین آنها از پای درمیآمدند بعضی‌ازآنها دستگیر و بعضی خودرا بگلمانخانه عقب‌کشیدند.

قوای عمرخان سه روزه خود را بگلمانخانه رسانید در عرض این سه روز اسدآقاخان مکرر از تبریز استمداد می‌طلبید چون اسمعیل‌آقا از مذاکرات‌گلمانخانه و تبریز اطلاع داشت لذا بعمرخان دستور داد هرچه زودتر نیروی اسدآقاخان را قلع و قمع وگلمانخانه را بتصرف درآورد .

در نتیجه بین طرفین زد وخورد شدیدی شروع گردید، دراین اثنا کشتیهای‌حامل نیروی امدادی دیده شد عشایر بکشتیها تیر اندازی‌کردند و چند تیرتوپ شلیك‌گردید کشتیها بدون‌اینکه بخواهد ازچگونگی اوضاع‌ساحل و بندر ونیروهای دولتی‌اطلاعی

بدست‌آورد از همانجا مراجعت و یکعده مدافعین غیور را در خطرناکترین وضعی تنها گذاشته وبشرفخانه برگشتند .

درآن فصل زمستان چنان برف سنگینی باریده بودکه تاآن موقع درآن حوالی سابقه نداشت و این خودکار مدافعین را مشکل ساخته با نبودن وسائل دفاعی و قوای‌کافی کار بوضع خطرناکی رسیده بود از این جهت اسد آقاخان مجبورگردید خود را از طریق کنار دریا بطرف تبریزکشیده و جان عده‌ای را نجات دهد .

در نتیجه زد و خوردهائی که در میان طرفین روی داد عده‌ای از نفرات‌اسدآقا خان مقتول و عده‌ای اسیر وزخمی‌ها نیز در بین راه ازبرف وسرما تلف وعده معدودی بااسدآقاخان باهزار زحمت و مشقت خود را به‌تبریز رسانیدند و جریان را بمقامات حکومتی گزارش دادند .

در این روزها که اسدآقاخان خود را به‌تبریز رسانیده بود باعده‌ای در حدود ۸۰۰ نفر ژاندارم و قزاق بفرماندهی ماژور ملك زاده و بمعاونت اسدآقاخان از طریق میاندوآب و ساوجبلاغ بصوب ارومیه مأمور شدند .

این عده تاساوجبلاغ (مهاباد)آمده درآنجا منزل‌کردند و مقدمات حمله‌بارومیه را فراهم میساختند ولی اسماعیل‌آقا پیشدستی‌کرده ناگهان بساوجبلاغ تاخته و نیروی دولتی راغافلگیر نمود، بعدازاندکی زد و خورد چون نیروی دولتی در محاصره بودند بعدازکشته شدن اسدآقاخان اسیرمیشوند .

اسمعیل‌آقا دستور میدهدکه سیصد نفر اسیر را بمسلسل بسته و همه را تیرباران نمایند . بعدازاین جریانات عشایر وکسان سمیتقو یکه تازمیدان‌گردیدند و روزی‌نبود که به بهانه‌های مختلف مردم راتحت شکنجه قرار ندهند و درخواست چهل هزارقبضه تفنگ از اهالی ارومی را می‌نمودند و مردم را در طویله‌ها محبوس میکردند و بعداز گرفتن پول و اسلحه رها میساختند با این طریق مردم ارومی برای‌چندمین‌بار ازهستی ساقط شدند عاقبت از طرف تبریز قوائی باساز و برگ و مهمات کافی تحت فرماندهی

امیر ارشد قره داغی‌ازراه طسوج براه افتادند در محال سلماس باعشایر مواجه گردیده و زد وخورد شدیدی روی‌میدهد درنتیجه امیرارشد شهید میگردد و قوای دولتی بعداز دادن تلفاتی خود را به‌تبریز میرساند .

این شکست‌های پی در پی قوای حکومتی بجرأت و جسارت نیروی سمیتقو و بدبختی و فلاکت اهالی افزوده واین وضع رقت بار تاطلوع سعادت ایران (سوم‌اسفند) ادامه داشت .

بفرمان سردار سپه عده‌ای از نیروی نظامی بفرماندهی تیمسارسرتیپ امان‌الله ـ جهانبانی مأمور ختم غائله سمیتقوگردید . قوای سمیتقو در مقابل این نیروی مصمم و منظم تاب مقاومت نیاورده متلاشی میگردد خود اسماعیل‌آقا نیز در نتیجه یك نقشه ماهرانه نظامی کشته میشود و بسزای اعمال و جنایات خودمیرسد بدین ترتیب نیروی دولتی درآذربایجان غربی مستقر ودوران جدید وحیات نوین این ملت‌آغاز میگردد.

مردم بپاس این خدمات و نجات از فلاکت و بدبختی از سال ۱۳۰۵ شمسی که مصادف با ورود نیروی ارتش شاهنشاهی بارومیه بود این شهر را بنام نامی اعلیحضرت همایون رضا شاه پهلوی **رضائیه** نامگذاری مینمایند.

وقایع جنگ سمیتقو :

بطوریکه قبلا شرح داده شد اسماعیل آقا (سمیتقو) قلعه مستحکم چهریق را مرکزعملیات ومسکن‌خود قرارداده باسواران‌شقاوت پیشه‌خود تمام شهرهای‌آذربایجان غربی را لگدکوب سم ستوران خود کرده بود و درتمام نقاط مزبور نا امنی و اغتشاش حکمفرما بود واین‌قطعه زرخیز که سرایران را تشکیل میدهد بتدریج میرفت‌که‌بدامان سمیتقوی جنایتکار معروف افتاده و با تحریك اجنبیان ازحکومت ایران مجزا گردد .

بدستور سردار سپه تیمسار سرتیپ حبیب‌الله خان باسمت فرماندهی کل قوای آذربایجان بانیروی کافی بسمت تبریزعازم‌گردید تیمسار امان‌الله جهان‌بانی که درآن موقع ریاست ستاد ارتش را دارا بود نیز بسوی آذربایجان حرکت کرد سر لشگر

امیرفضلی که فرمانده لشگر شمالغرب بود از یکطرف و خالوقربان با چهارهزارنفر ازچهریکهای‌خود ومختصری عده نظامی‌ازطرف دیگرمدتها درصدد اشغال استحکامات چهریق برآمدند ولی براثر وقایعی که منجر بعقب نشینی قوای سرهنك دوم فولادین گردیده بودعملیات‌بازری‌انجام نگردید وضمناً‌لاهوتی که‌ازافسران‌سابق ژاندارمری‌بود ودوباره‌استخدام‌گردیده‌موقع‌راغنیمت‌دانسته وژاندارمها رااغواوسرهنك‌دوم فولادین را زندانی میکندوخودبرعلیه دولت‌قیام‌کرده شهرتبریز را دچارآشوب‌گردانیدسرعت‌عمل تیمسارسرتیپ‌شیبانی‌تبریزرا ازاغتشاش ویغماگری نجات‌داده‌وعملیات مزبور موردتوجه سردارسپه واقع گردید تیمسار سرتیپ شیبانی رسماً بسمت فرماندهی‌نیروی‌آذربایجان مشغول‌تدارك و تهیه قوا برعلیه سمیتقوگردید و سرلشگرامیرفضلی به‌تهران فراخوانده شد . در این اثنا سید طه پسر شیخ عبیداله معروف از همکاران سمیتقو شبانه با ۸۰۰ سوار بقصد پیکار بطرف اردوی خالو قربان میآیند خالو قربان که بی‌نهایت رشید و از یاران مهم و عمده میرزا کوچك خان جنگلی بود و هنگام رفتن سردار سپه بگیلان تسلیم شده و بعداً با عده‌اش مأمور زنجان و تبریز گردید در این نبرد پیش سرهنگ کیکاوسی رئیس ستادش تیری بقلبش خورد و نقش زمین گردید و چریکهایش متفرق شدند .

سرهنگ کیکاوس و بهادرالسلطنه و سرهنگ شهاب بهیچ‌وجه‌موفق‌بجمع‌آوری نیروی چریك نشدند شکست نیروی خالو قربان اطمینان همه را از ختم غائله سمیتقو سلب نمود .

سردارسپه که دقیقاً وضعیت را بررسی میفرمود رئیس ستادارتش تیمسار سرتیپ امان‌الله جهانبانی‌را باسمت‌فرماندهی‌کل‌نیروی‌آذربایجان مأمورختم غائله‌سمیتقونموده و تیمسارسرتیپ شیبانی را بتهران احضار نمودند .

تیمسار سرتیپ جهانبانی پس از مطالعه اوضاع نقشه عملیات جنگی خود را طرح نمود .

قوای دولتی عبارت بود از هشت‌هزار نفر پیاده و یکهزار نفر سوار و هفت‌هزار نفر چریك و جنگجویان غیر نظامی مجموعاً ۱۵ هزار نفر بودند.

از تعداد قوای سمیتقو اطلاعات کافی دردست نیست ولی می‌توان عظمت نیروی اورا ازهمین‌جا قیاس نمود که تمام شهرهای آذربایجان‌غربی وکلیه کوهستانهای مرتفع این استان در اختیار قوای عظیم سمیتقو بوده .

جمع کثیری از عساکر فراری عثمانی که از عمل سلاح های مختلفه اطلاعات کافی داشتند با اسلحه و تجهیزات خود باین قوا ملحق شده بودند هم چنین اکرادیکه باتفنگ همیشه در برابر قوای دولتی ایستادگی میکردند اکنون با چندین عراده توپ و چندین قبضه مسلسل سبك وسنگین مسلح بودند وبوضع محل آشنائی داشته وخوب می جنگیدند و دارای روحیه بسیار قوی و انتقام جویانه بودند .

بدواً کشتی‌های دریاچه برحسب دستور تیمسار جهانبانی مجهز و تحت السلاح درآمدند و عملیات برعلیه سمیتقو آغاز گردید از چهارم‌مرداد ۱۳۰۱ شمسی درنتیجه حملات شجاعانه ارتش بندر گلمانخانه و سپس سلماس و دیلمقان یکی بعد ازدیگری بطوریکه خواهیم دید از دست عشایر خارج و بتصرف ارتش درآمد .

بکلیه قوای مختلط دولتی مقیم کاظم داشی دستور داده‌شد از جاده‌های کوهستانی بسمت چهریق حرکت نمایند و تمام نیروهائی که در بندر شرفخانه متمرکز گردیده بود دستور داده شد ازطریق شمال دریاچه بطرف قلعه چهریق‌حمله نمایند بدین‌ترتیب چهریق بوسیله دو ستون نیروی دولتی محاصره گشت و امید میرفت که در کمترین وقتی سقوط نماید .

طرح عملیات جنگی :

الف ـ ستون گارد تحت فرماندهی تیمسار سرتیپ فضل‌الله زاهدی (بصیردیوان) بایستی از روی ارتفاعات قزل داغ و میشو داغ بسمت چهریق پیشروی نمایند .

ب ـ ستون شمالغرب تحت‌فرماندهی تیمسار سرتیپ حسین مقدم‌بایستی ازروی

ارتفاعات شکریازی بطرف چهریق عزیمت نمایند .

ج - جنگجویان غیر نظامی که تحت سرپرستی افسران ارامنه تشکیل شده‌بود وظیفه داشتند درجدار مسطح شمالی ساحل دریاچه پیشروی نموده خود را بقلعه چهریق برسانند .

د - عملیات ستون متمرکز درکاظم داشی تحت‌فرماندهی سرکارسرهنگ ابوالحسن پور زند بایستی با عملیات نیروی بندر شرفخانه کاملا هم آهنگ بوده و با هم در تماس باشند .

طرح عملیاتی مزبوراز طرف تیمسارجهانبانی برای کلیه فرماندهان ارسال گردید.

روز عاشورای سال ۱۳٤۱ قمری عملیات کلی با نهایت شدت برعلیه سمیتقو آغاز گردید، درحین نبرد به تیمسار جهانبانی خبررسید که هدف دشمن متوجه ستون گارد گردیده است و هنگهای پیاده ستون مزبور در ارتفاعات قزل داغ با عشایر تلاقی و عشایر با سرسختی و رشادت فوق‌العاده می‌جنگند و موفق بایجادشکاف نسبتاً عمیقی بین واحدهای پیاده شده‌اند و درحال پیشرفت می‌باشند .

ضمناً اطلاع رسید که آتش شدید مسلسل و توپخانه عشایر جناحین ستون گارد را تهدید نموده و ممکن است ارتباط ستون‌مزبور قطع وواحد بواحد درروی‌ارتفاعات قزل‌داغ محاصره و نابود شوند .

تیمسار جهانبانی پس از دریافت این اطلاعات فوراً بستون سوار که در احتیاط فرماندهی بود دستور داد بین دو قسمت پیاده باحرکت سریع پیشروی نموده وعشایری که میان خطوط قوای دولتی نفوذ کرده اند نابود سازند. ضمناً توپخانه‌آتش شدیدخود را روی نفرات دشمن متوجه ساخته و دستور داد مواضع آنان را بانهایت دقت وشدت در هم کوبند .

یك شبانه روز جنگ بسیار سختی درگرفت و عشایربااز جان‌گذشتگی ورشادت زایدالوصفی میکوشیدندکه مواضع خودرا حفظ نموده وشکافیراکه در بین خطوط‌قوای

دولتی بوجود آورده‌اند حتی المقدور در دست نگهدارند . ولی سرانجام قدرت آتش توپخانه و دسته ادوات و حمله سواره نظام که درموقع بسیار مناسبی شروع گردیده بود آنانرا پس از یك نبرد خونین شکست داده و مجبور نمود که بطرف قلعه چهریق و سلماس عقب نشینی کنند.

دو روز بعدشهر سلماس نیز بعلت سرعت حرکت نیرو وپس‌از مختصر زد وخوردی سقوط نمود و عشایر ناچار بقلعه چهریق یعنی آخرین پناهگاه خود روآورند .

دراین‌موقع بکلیه نیرودستورداده شد بمنظور استفاده ازموفقیت بدون کوچکترین تأملی بقلعه چهریق حمله‌ور گردند ، نیروی دولتی پس ازهشت فرسخ راه پیمائی معجل درجاده‌های کوهستانی جنگ کنان خود را باطراف قلعه‌چهریق رسانیده وآنجا رامحاصره نمودند . عشایر که از سرعت عملیات نیروی دولتی غافلگیر شده بودند در چهریق نیز مقاومتی نکرده پس از نبردکوتاهی منکوب و متواری گردیدند .

سمیتقو و نزدیکانش بترکیه فرار وبلافاصله ازطرف تیمسار جهانبانی بمرزداران کشور مزبور پیشنهاد گردیدکه یاغی معروف ایران راگرفته و تحویل ارتش دهند .

اما چون ترکها شنیده بودند که همراه قوای شکست خورده سمیتقو تعدادی قاطرهای بار شده از لیره یافت میگردد برای تصرف طلاهای مزبور شبانه باو تاخته و گروهی از همراهانش منجمله خانم و پسرش را مقتول و بنه سمیتقو را غارت میکنند ولی خود سمیتقو موفق بفرار گردید چون چاره‌ای نداشت بوسیله مکرم السلطان ده هزار لیره‌ترك فرستاده وازتیمسار سرتیپ جهانبانی تقاضای‌تأمین‌نمود تیمسارجهانبانی در جواب پیغام دادکه جز تسلیم چاره نداشته و هیچگونه تأمینی باو داده نخواهدشد.

چند نفر از نزدیکان اسمعیل آقا از جمله عمر آقا شکاك که باسمیتقو متواری گردیده بود پس از چندی مجدداً بخاك ایران برمیگردد و از نویاغیگری را شروع مینماید ولی این دفعه بکلی شکست خورده و در سال ۱۳۰۷ شمسی کشته میشود وریشه فساد قطع میگردد .

توضیح اینکه یکمرتبه دیگر قبل از وقایع اخیر با ۷۰۰ نفر سوار ناگهان وارد ایران میشود پس از زد و خورد با قوای دولتی شکست خورده مجدداً بخاك ترکیه فرار مینماید .

بااین فتوحات ارتش نیرومند پهلوی در آذربایجان و فتح قلعه چهریق باغتشاش وگردنکشی عشایر یاغی این سامان خاتمه داده میشود وناامنی بزرگی‌که در این‌سامان وجود داشت بدست نیروی ارتش پایان یافته وآذربایجان مستعد اصلاحات میگردد .

سمیتقو چگونه کشته شد :

اسمعیل‌آقا برای سرهنگ نوروزی فرمانده وقت پادگان اشنویه پیغام میفرستد که مایل است سرهنگ صادق خان نوروزی را در مرز ملاقات نماید سرهنگ دعوت او را قبول کرده ودر مرز حاضر میشود، سمیتقو باتفاق خورشید آقا رئیس ایل هرکی سرهنگ نوروزی را اغفال نموده باشنویه وارد میشوند درمحل نیز عده ای از عشایر با سمیتقو تماس گرفته و اشنویه را تحت اختیار خود قرار میدهند در این موقع تیمسار سرلشگر مقدم فرمانده لشگر ۳ تبریز بوده و برای مرخصی بتهران رفته بود بمحض اینکه خبر نیرنگ جدید سمیتقو به تهران رسید اعلیحضرت شاهنشاه فقید بسرلشگر مقدم دستور میدهد شخصاً برای سرکوبی اسمعیل‌آقا حرکت کند تیمسار مقدم بمحض رسیدن به تبریز بسرگرد هاشمی‌که فرمانده هنگ سپهبان بود دستورمیدهد باتفاق یك واحد از اسواران حرکت، وقتیکه بشرفخانه میرسند برضائیه تلگراف مینمایندکه‌یك گردان پیاده برای عملیات حاضر باشند تیمسار مقدم و سرگرد هاشمی نیمه های شب برضائیه وارد میشوند . سرگرد هاشمی‌گردان پیاده را بدون تأخیر از راه دره قاسملو برای اشغال ارتفاعات مشرف باشنویه حرکت میدهد سه‌نفر استوار و گروهبان‌ازطرف تیمسار مقدم باشنویه رفته و در محل شایع مینمایند که تیمسار مقدم برای ملاقات سمیتقو میآید طرفهای عصر سمیتقو باتفاق پسرش و خورشید آقا از خانه خارج وبقصد استقبال تیمسار مقدم بطرف سرباز خانه میرود .

ولی طبق نقشه قبلی ورود تیمسار مقدم بتأخیر میانجامد درحقیقت تیمسار مقدم

قرار نبود بیاید و این نقشه‌ای بود که برای گرفتاری سمیتقو طرح شده بود سمیتقو ناچار بطرف منزل مراجعت میکند سرهنگ صادق‌خان با دوربینی که متعلق باسمعیل آقا بود و سمیتقو آنرا بسرهنگ داده بود با چند نفر دیگر در بالا خانه‌ای که پنجره آن رو بجاده بوده نشسته و منتظر مراجعت اسمعیل آقا بودند بمحض اینکه سمیتقو در تیررس قرار میگیرد از داخل بالاخانه تیری بسوی اسمعیل آقا شلیك میشود پس از اصابت تیر به سمیتقو ـ سمیتقو داخل کوچه ای شده میخواهد فرار کند ولی پس از طی چندقدم متوجه میشود که پسر کوچکش جا مانده بقصد بردن فرزند دوباره مراجعت و این بار بر اثر اصابت دومین و سومین گلوله مقتول و بلافاصله خورشید آقا نیز کشته میشود .

درهمین موقع سرگرد هاشمی ارتفاعات مشرف با شنویه رامتصرف وشبانه اتباع سمیتقو را از اشنویه خارج میکند فردا صبح اشرار سه مرتبه بمواضع سربازان حمله میکنند ولی چون سرگرد هاشمی قبلاموضع گرفته بود موفق نمیشوند. جنازه سمیتقورا برضائیه آورده و مدت سه روز درانظار عامه گذارده میشود و جهت خاطرجمعی یکی از زنانش که در رضائیه بوده احضار و جسد را باو نشان میدهند وی تصدیق نموده و میگوید انگشت سبابه سمیتقو را مار گزیده و وی با خنجر خود بند انگشتش را بریده است و این نشانه اوست بالاخره جسد سمیتقو را بیرون دروازه هزاران رضائیه نزدیکی دهوار بخاك میسپارند .

بخش بیست و سوم

آذربایجان درزمان سلطنت اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر :

قبل‌ازکودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ میهن‌ما آخرین‌مدارج انحطاط وخطرناکترین ادوار ضعف مادی و معنوی را طی مینمود در وضعی قرار داشت که نجات آن کمتر بتصور می‌گنجید دراین دوران ضعف وفتور رشته امورکشوردرکلیه شئون ازهم‌گسیخته و سرتاسر مملکت را فساد بی‌سابقه‌ای فراگرفته بود .

خزانه دولت کاملا خالی بود تاجائیکه حقوق کارمندان ادارات ماهها بتعویق افتاده وگاه ازشدت ضعف مالی حواله بدریافت گچ و آهك و آجرمیشد .

برای اعزام دسته‌ای ژاندارم نخست وزیر وقت ناگزیر شد فرش خانه خود را بفروشد و هزینه راه آندسته بی‌ساز و برك نماید .

از استقلال سیاسی و قضائی کوچکترین اثری آشکار نبود .

ازتجارت و اقتصاد جز دلالی اجانب اثری دیده نمیشد .

مراکزفرهنگی‌آنزمان دربیغوله‌ها و دکه‌خرابه‌های پس‌کوچه نزد خانم‌باجی‌ها و شیوخ محله تشکیل میشد .

بهداشت عمومی بدست دعانویسان اداره میشد .

از آبادانی جز خانه های خشتی و گلی اثری نبود. مطالب فوق ترسیمی بسیار سریع از اوضاع مادی یك‌کشور کهنسال درسنوات قبل‌ازکودتاست ولی خرابی و فساد اوضاع معنوی آن چنان بود که بهیچ توصیفی درنمی‌گنجد .

اجانب و بیگانگان از آب گل آلود استفاده نموده و بهرج و مرج و آتش انقلاب دامن میزدند بالاخره کشور را بمناطق نفوذی خود تقسیم کردند در این موقع اشراف و سیاستمداران وقت از هرگونه راه حلی مأیوس و عاجز مانده بودند .

ناگهان در سوم اسفند ۱۲۹۹ خورشید سعادت ایران طلوع نمود یگانه فرزند برومند میهن اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر قدمردی ومردانگی علم کردند و بارشادت و از جان‌گذشتگی دشمنان مملکت را تارومار و ملت را ازخواب غفلت بیدار نمودند تاریخ ، خدمات درخشان و ارزنده اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر را هرگز فراموش نخواهد کرد .

یکی از خدمات برجسته آن راد مرد بزرگ ایجاد ارتش توانا و نیرومند کنونی ایران است که کشور عزیز ما را از ورطه سقوط حتمی نجات بخشید .

اگر بخواهیم تمام اقدامات اصلاحی و عمرانی زمان سلطنت رضا شاه کبیر را بطور مفصل در اینجا ذکر نمائیم باید کتاب جداگانه‌ای در این مورد تهیه نمود لذا برای اطلاع خوانندگان فقط فهرست وقایع و اقدامات شانزده سالهٔ بانی ایران نوین را ذکر مینمائیم تا معلوم شود که این راد مرد بزرگ و ناجی تا چه حددرراه‌پیشرفت و ترقی و تعالی این کشور کوشش نموده است :

۱ -ایجاد ارتش نوین و بر قراری نظم در کلیه نقاط ایران و سرکوبی اشرار و یاغیان .

۲- اعزام دانشجوی نظامی جهت تحصیل فنون نظامی باروپا وکوتاه نمودن‌دست افسران خارجی از امور نظامی .

۳- توجه بامورکشاورزی -برای تشویق و ترغیب کشاورزان در امرزراعتی قدمهای مؤثری برداشته شد .

٤ - وضع‌قانون نظام وظیفه - بدین ترتیب کلیه جوانان کشور بایستی دو سال خدمت زیر پرچم انجام دهند .

۵ ـ نظم و ترتیب عمومی برای پیشرفت امور فرهنگی ـ تشکیل پیش آهنگی و تأسیس کلاس درس برای بزرگ سالان (اکابر) .

۶ ـ ایجاد ساختمان راه‌آهن سرتاسری ایران با استفاده از عوارض قند وشکر.

۷ ـ الغاء کاپیتولاسیون

۸ ـ قانون متحد الشکل نمودن لباس

۹ ـ وضع قانون ثبت املاك

۱۰ ـ قانون آمار و ثبت احوال ـ در هر نقطه از کشور سکنه آن می‌بایستی ورقه هویت دریافت دارند .

۱۱ ـ افتتاح بی‌سیم پهلوی

۱۲ ـ اعزام محصل باروپا



اعلیحضرت فقیدرضاشاه‌کبیر هنگام تشریف فرمائی برضائیه در جلو فرمانداری باتیمسار شاه‌بختی دیده میشوند بسال ۱۳۱۵ هیجدهم‌مهر

۱۳ ـ افتتاح بانک ملی ایران

۱٤ ـ منع برده فروشی

۱۵ ـ تنظیم و تعادل بودجه مملکتی

۱۶ ـ بنای شهر شاهپور ـ بجای سلماس که در اثر زلزله با خاك یکسان گردیده بود

۱۷ ـ تصویب قانون ازدواج و طلاق

۱۸ ـ جلوگیری از حمام های خزینه دار و تبدیل آن بدوش برای حفظ سلامتی مردم

۱۹ ـ لغو القاب و عناوین

۲۰ ـ تغییر نام بعضی از شهرستانها

۲۱ ـ نصب نخستین سنگ بنای دانشگاه

۲۲ ـ تصویب قانون اوزان ومقیاسها

۲۳ ـ افتتاح کارخانه های صنعتی ـ اسلحه سازی ـ مهمات سازی ـ کارخانه‌قند دخانیات ـ پارچه بافی ـ نخ ریسی و صدها کارخانه دیگر .

۲٤ ـ افتتاح رادیوی ایران

مطالبی که در بالا بآنها اشاره شده است جزئی از اقدامات اصلاحی اعلیحضرت فقید می‌باشد فقط برای جلب توجه نسل‌حاضر بوضع این سرزمین قبل از سلسله‌پهلوی و مقایسه آن باوضع فعلی بچند نکته اشاره گردید .

وقایع شهریور ۱۳۲۰

در زمان سلطنت اعلیحضرت رضا شاه فقید که شروع دوران آزادی از سلطه نفوذ بیگانگان و عصر ترقی و تعالی علمی و صنعتی و کشاورزی این کشور کهن سال بود برای اینکه در زمینه صنعتی پیشرفت سریعی نموده و عقب افتادگی زمان قاجاریه و پیش از آن را جبران نماید با کشور آلمان که‌درصنعت پیشرفت‌قابل

توجهی نموده بود و با شرایط مناسبتری حاضر بهمکاری با ایران بود روابط اقتصادی خود را بتدریج توسعه داد بطوریکه در ظرف مدت قلیلی قسمت عمده کارهای فنی و راه سازی - صنایع ساختمان - بیمارستانها و کشاورزی زیر نظر متخصصین آلمانی انجام و در همه مورد پیشرفت های قابل ملاحظه ای حاصل شد .

در موقع شروع جنگ دوم جهانی ایران رسماً بیطرفی خود را بدنیا اعلام‌کرد وروابط خویش را باتمام دول مانند زمان قبل‌ازجنگ براساس دوستی‌متقابل ادامه داد .

حمله‌آلمان در ژوئن ۱۹٤۰ بروسیه تمام این نقشه را تغییرداد زیرا دولت‌امریکا و انگلستان برای تأمین مقاومت روسیه درمقابل دولت نیرومندآلمان بایستی اسلحه و مهمات‌جنگی بآن‌کشورحمل نمایند. ولی برای انجام این منظور یك شاهراه مطمئن‌و سهل‌الوصول لازم بود . وآن‌کشور ایران بود که با استفاده از راه دریایی و خط آهن سرتاسری ایران بهتر بهدف خود نائل میشدند .

لذا در تاریخهای ۱۹ ژوئیه و ۱۶ اوت ۱۹۴۱ یادداشتهائی از طرف دولت روس و انگلیس در مورد خروج اتباع‌آلمانی بدولت ایران رسید و در ضمن بوسیله‌رادیوها تبلیغات تحریك‌آمیزی برعلیه ایران شروع گردید .

دولت‌ایران ضمن‌اعتراض شدید جواب‌دادکه چون این‌کشور دولت بیطرفی‌است و با تمام‌کشورهای متخاصم روابط حسنه دارد نمی‌تواند اتباع‌آلمانی را اخراج نماید و این امر برخلاف اصل بی‌طرفی است .

درخلال این‌اقدامات چون جنگ شدت‌یافت وکمك فوری بروسیه ارزش‌حیاتی پیدا کرد .نمایندگان روس و انگلیس روز دوم شهریور ۲۰ در ساعت چهار بعداز ظهر آخرین پیام دول متبوعه خویش راکه بصورت التیماتوم بود تسلیم دولت ایران نمودند و بدون اینکه منتظر جواب باشند در ساعت چهار نیمه شب همان روز از طرف شمال و جنوب قوای روس و انگلیس به ایران حمله نمودند ارتش سرخ در سه ستون بشرح زیر وارد ایران شد :

ستون اول از جلفا بسمت تبریز حرکت کرد . ستون دوم از آستارا بجانب بندر پهلوی و رشت بسوی تهران شروع به پیشروی نمود .

ستون سوم شمال شرقی ایران را اشغال کرد بدین ترتیب نقاط مهم شمال ایران مانند آذربایجان و خراسان بوسیله قوای شوروی اشغال گردید .

البته عملیات نیروی زمینی شوروی باعملیات دریائی وهوائی همراه بود مخصوصاً نیروی هوائی آنکشور شهرهای بی‌دفاع آذربایجان را بمباران نمود، در نتیجهٔ حمله ناگهانی قوای روس و انگلیس بایران از طرف شاه فقید دستور مقاومت صادر گردید ولی عناصر دست نشانده صحنه را طوری ترتیب دادندکه واحدهای ارتش ایران مجبور بعقب نشینی شده و در ظرف چند روز رشته نظام از هم گسیخته گردید .

مدافعین غیور :

یکی از پاسگاههای مرزی ایران در کرانه رود ارس بنام گلوز بود در وقایع شهریور ۲۰ یکنفر گروهبان ژاندارم بنام صد آخرین باتفاق چند نفر ژاندام دیگر نگهبان این پاسگاه بودند .

در نخستین ساعات حمله قوای شوروی ژاندارمها در خاك و خون می‌غلطندولی گروهبان صد آفرین بمقاومت ادامه داده و به تنهائی موفق میشود که بیست نفر از نفرات دشمن را نابود سازد فرمانده قوای شوروی علاقمند میشود که این گروهبان شجاع را زنده دستگیر نمایند و بدین جهت هر لحظه حلقه محاصره را تنك تر میکردند .

گروهبان صد آفرین پس از اینکه مشاهده میکند مهماتش تمام گردیده و بزودی دستگیر خواهد شد و برای اینکه دامان پاکش به ننگ تسلیم آلوده نگردد خودکشی میکند .

پاسگاه در آن روز باتوپ خراب‌گردیده واهالی محل ژاندارمها را در همانجا بخاك می سپارند قریب هفت سال‌کسی بفکر این ژاندارمها نیفتاده بود تااینکه‌بدستور

مرحوم تیمسار سپهبد شاه بختی پاسگاه مزبور مجدداً ساختمان گردید و آرامگاه آبرومندی برای ژاندارمهای شهید ترتیب داده شد و نام پاسگاه گلوز با حترام فدا کاری این گروهبان ژاندارم و حفظ خاطره تاریخی بنام پاسگاه صد آفرین نامیده شد .

بخش بیست وچهارم

از شهریور ۲۰ تا غائله آذربایجان

نخستین پیام‌شاهنشاه بملت‌ایران - ۲۶شهریور ۱۳۲۰

اکنون‌که مقتضیات داخلی‌کشور ایجاب نموده است‌که من وظائف خطیر‌سلطنت را عهده دار شوم و در چنین موقعی سنگین مهام‌امور کشور را مطابق قانون اساسی تحمل نمایم لازم میدانم با توجه وافی باصول مشروطیت و تفکیك قوا لزوم همکاری دائم و کامل را بین دولت و مجلس شورای ملی خاطر نشان نموده برای تأمین مصالح عالی کشور متذکر شوم‌هم من و دولت و هم مجلس‌شورای ملی وعموم افراد ملت‌هریك باید مراقبت تام نسبت بانجام وظائف خود داشته باشیم وهیچگاه و بهیچوجه ازرعایت کامل قوانین فروگذار نکنیم .

آذربایجان درسال ۱۳۲۱ :

چند ماه پس از ورود قوای بیگانه بآذربایجان اشرار ماجراجو مسلح شده و بتحریك بیگانگان بنای قتل و غارت راگذاشتند پس از غارت وخرابی آبادیها بحومه شهر رضائیه تجاوز کرده وشهر در محاصره اشرار قرارگرفت شبانه به‌پاسگاه‌ژاندارمری حمله کرده و همگی را کشتند هم چنین کلانتری شهر مورد حمله اشرار قرار گرفت دراین موقع اهالی اغلب دهات اطراف با خانواده و چهار پایان خود در شهر گردآمده و درکوچه وخیابان‌ها اتراق کرده بودند آذوقه کمیاب ، اغنام و احشام در اثر نبودن

علیق تلف میشدند ، جلو دکاکین نانوائی مملو از جمعیت و برای گرفتن یك کیلو نان که جیره بندی شده و با کوپن مخصوص می‌فروختند ازصبح تاشام منتظرمی‌ماندند اهالی از روی اضطرار و پریشانی درتلگرافخانه متحصن گشته و وضع خودرا به تهران اطلاع میدادند در جلسه روز یکشنبه ۱۳ اردیبهشت ۲۱ نماینده مجلس شورای ملی آقای افشار سئوال زیر را ازآقای نخست وزیر نمودند که ازطرف آقای نخست وزیر سهیلی درهمان جلسه پاسخ داده شد .

آقای افشار : این چندروز اخبارموحش و جانگدازی هرآن از رضائیه رسیده و میرسد که بایستی خلاصه آن بعرض آقایان محترم و ازاین‌کرسی باطلاع ملت ایران برسد. مطابق تلگراف و گزارش‌ها هشت روز است همان اشراریکه در اواخر جنگ بین‌الملل گذشته باعث خرابی وغارت نقطه زیبای آذربایجان شده و بعد ازآن جنگ اینجارا بتل خاکسترمبدل کردند اینك دست بهم داده و هشت روز است بقتل و غارت اهالی سیصد پارچه دهات آباد افشارنشین رضائیه پرداخته‌اند بموجب کلیه تلگرافات واصله در طرف این هفته اغنام و احشام خواروبار اهالی تماماً بغارت رفته و بقیه شصت‌هزار نفر اهالی دهات که اغلب اطفال آنها موقع فرار در رودخانه‌ها غرق‌گردیده است بشهرپناهنده شده لخت و عریان با شکم گرسنه و پریشان حال درکوچه‌های شهر رضائیه ازطرف اشرار درتهدید و خطر بوده تاحال فقط امنیهٔ فداركار است که با قوای فوق‌العاده کمی درمقابل چندین برابرخود باشهامت شایان تقدیری مقاومت مینماید .

دهات‌که براثرزحمات چندسال رنجبران زحمت‌کش افشار مانند بهترین‌قسمت اروپا آباد گردیده بود کاملا خراب و زحمات اهالی بهدر رفته امروز اهالی فلك زده از هستی ساقط از ملك و مال خود گذشته برای نجات جان اهل و عیال و ناموس خود میخواهند که موطن خودرا ترك و بیك مأمنی پناهنده شوند حال که‌آقای نخست‌وزیر درمجلس‌تشریف دارند میخواهم سئوال‌کنم که برای رفع این‌غائله و حفظ جان اهالی رضائیه و اطراف آن چه اقدامی فرموده و میفرمایند .

آقای نخست وزیر : هیئت دولت نسبت به بیاناتی که آقای افشار نماینده محترم رضائیه نموده‌اند در اظهار تأسف شریك هستند از چند روز باینطرف که خبر رسید عشایر بنای شرارت را گذاشته و مشغول قتل و غارت دهات رضائیه شده و باطراف شهر تجاوز کرده وشهر را محاصره نموده‌اند دولت اقدامات مؤثر کرده و از وظایفی که داشته است غفلت ننموده و البته اقدامات خودرا هم ادامه خواهد داد مطابق خبری که دیشب رسیده اشرار ازشهر دور شده‌اند امیدوارم با اقداماتی که میشود اوضاع بهتر شود .

چون علت بروز این حوادث معلوم نیست و اخبار متضادی نسبت بعلت حمله اشرار میرسد اینست که بنده مصمم شده‌ام که آقای وزیر جنگ تیمسار سرلشگر جهانبانی را باین ناحیه اعزام بدارم که ایشان ازنزدیك وضعیت را مشاهده و درمحل عملیات لازم را انجام داده و گزارش کاملی در این باب تهیه نمایند تا اقدامات مؤثر و لازم برای آینده بشود .

ساعت ۸ بعدازظهرروز ۱۷ اردیبهشت ۲۱ تیمسارسرلشگرجهانبانی‌وزیرجنگ باتفاق آقای فهیمی استاندار استان سوم و آقای مرزبان استاندار جدید استان چهارم و تیمسار سرتیپ مقتدر و سایر همراهان برضائیه وارد شدند .

صبح۱۸ اردیبهشت کشاورزان با اهل و عیال خود وجمعیت‌کثیری ازاهالی‌شهر که چندین هزارنفررا تشکیل میدادند برای ارائه وضعیت دلخراش و رقت‌انگیزخود در خیابانها ازدحام نموده و محوطه ساختمان استانداری را احاطه نموده و منتظر دیدار واردین بودند . آقای وزیرجنگ بالای پله‌های استانداری قرارگرفته و پس‌از اظهار تأسف از پیش‌آمدهای این استان خطاب بدهاتی‌ها و شهریها چنین گفتند .

من‌ازطرف دولت‌شاهنشاهی‌مخصوصاً باینجا آمده‌ام تا باتفاق آقایان استانداران بوضع شما رسیدگی‌کرده ، وسائل‌آسایش شمارا فراهم نموده و احقاق حق بعمل آورم و از شرارت و مزاحمت عشایر نسبت بشما اطلاع‌کافی پیدا نموده‌ام‌ودرنتیجه تصمیمات زیر اتخاذ شده است که بیدرنگ اجراء شود .

۱ ـ با مأمورین دولت متحد شوروی مشغول اقدامات سریع و جدی شده‌ایم تا درسراسر این منطقه امنیت برقرار شود .

۲ ـ برای حفظ دهستانها و آبادی ها نظامی اعزام شده و از هرگونه نا امنی جلوگیری خواهد شد .

۳ ـ آنچه ازشما غارت شده پس گرفته بشما خواهند داد و اموالی که از بین‌رفته دولت جبران خواهد کرد .

٤ ـ شما می‌توانید اطمینان داشته باشید که امنیت سریعاً برقرار میشود و همه بمنازل و محل های خود مراجعت می‌کنید و باآسودگی خیال مشغول کشت و زرع خواهید شد .

۵ـ بمحض اینکه پست‌های نظامی درهرمحل برقرارشد توسط دهبان‌هردهستان باهالی آنجا ابلاغ میشود که بی‌درنگ بمحل خود برگردند .

بیانات وزیرجنگ خطاب باهالی موجب‌آرامش و آسایش خیال اهالی‌شهرشده وهمه امیدوار شدند که هرچه زودتر پست‌های نظامی در دهستانها برقرار وکشاورزان بمحل‌های خود برگردند .

روز ۲۶ اردیبهشت ۲۱ ازلشگریك مرکز نیروی اعزامی بآذربایجان و رضائیه حرکت کرده نیرو دارای ساز و برگ کامل و تانك بود ورود این نیرو برضائیه با شور و شعف مردم استقبال شد و سربازان در کامیون های خود با خواندن سرودهای میهنی و کف زدن وارد شهر گردیدند .

اوضاع آذربایجان در سال ۲۴ ـ ۱۳۲۵ :

چون هدف اساسی بیگانگان نفوذ در مناطق شمالی ایران و در صورت امکان اشغال دائمی‌آن نواحی بود لذا پس‌از امضاء پیمان سه جانبه سال ۱۹٤۲ مبنی‌بر تخلیه کامل ایران (حداکثرتاشش ماه پس از خاتمه جنگ)، بیگانگان باین فکر افتادند که‌زمینه‌ای برای تجزیه بهترین نقاط ایران یعنی‌آذربایجان فراهم نمایند تادرصورت

خروج قوای بیگانه ازکشور شاهنشاهی، دست نشاندگان نیات آنها را اجراء نمایند برای اجرای این منظور چون اهالی آذربایجان حاضر بهمکاری با خارجیها نبودند ناچار عده‌ای مهاجر باسرعت هرچه تمامتر و بعناوین مختلف وارد نواحی آذربایجان نموده ویك نیروی چریك‌را بوجود آوردند تادرموقع لزوم از وجود آنها استفاده شود نظر باینکه از شهریور ۲۰ تا ۲۵ دولت مرکزی کنترل درنواحی اشغالی شمال نداشت درظرف این مدت بیگانگان هرگونه اقدام سیاسی و تبلیغاتی‌که مایل بودند درمناطق اشغالی خویش انجام و زمینه مساعدی را برای منظور خود فراهم ساختند.

پس از خاتمه جنگ ۱۹۴۵ چون طبق قرارداد بایستی قوای خارجی درظرف شش‌ماه خاك ایران را ترك نمایند لذا درصددانجام طرح خود برآمده دست‌نشاندگان خود را مأمور نمودند که نقشه شورش و آشوب را شروع نمایند در نتیجه در تاریخ ۳۰ آبان ۲۴ عده‌ای از فرقه دموکرات از جمله جعفر پیشه‌وری تلگرافی بنام اهالی آذربایجان بحضور اعلیحضرت همایونی و مجلس شورای ملی مخابره نموده و تقاضای خود مختاری مینماید دولت وقت که از جریان اقدامات و طرحهای ماجراجویان اطلاع کامل داشت و ازطرفی مایل نبود در لحظات آخر جنگ جهانی دست آویزی بدست بیگانگان بدهد لذا جریان این اوضاع را بکنفرانس لندن کشانید ولی‌اقدام اساسی صورت نگرفت از طرفی شدت اقدامات مهاجرین تازه وارد روز بروز افزایش می‌یافت تا اینکه در تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۹۴۵ اعضاء حزب توده با کمك مهاجرین تازه وارد فرقه دموکرات آن ناحیه را تشکیل دادند.

اینك بشرح وقایع و حوادثی که بعداز تشکیل فرقه اتفاق افتاد می‌پردازیم:

گزارش لشکر ۳

ریاست ستاد ارتش:

گزارش‌های رسیده بژاندارمری و گزارش فرمانده پادگان مراغه حاکی است:

۱ ـ ازقریه قلی‌کندی بین میاندوآب ومراغه عده‌ای مسلح شده‌اند ژاندارمری برای تحقیق مأمور بمحل اعزام میدارد مأمورین ژاندارم بمحض نزدیك شدن مورد

شلیك واقع میشوند درنتیجه دونفر مسلح به تفنگ برنو را جلب و بمراغه میآورند .

۲ - درمحل دیزیار دو کامیون اسلحه تقسیم شده و عده‌ای بدسته ژاندارمری عجب شیرحمله فعلا ژاندارم ها درمحاصره قرار گرفته‌اند .

ضمناً بعرض میرساند ممکن است در نقاط دیگر نیز اتفاقاتی رخ داده باشد بواسطه قطع ارتباط اطلاعی دردست نیست . **سرتیپ درخشانی :**

در این هنگام چون ایجاب میکرد برای تقویت پادگان های آذربایجان‌ستونی از مرکز اعزام شود روز ۲۶ آبان ستون مرکب از گردان های پیاده ویك واحدتانك بفرماندهی سرهنگ‌دوم امجدی حرکت کرده عصر روز ۲۸ آبان ازکرج بسمت‌قزوین براه افتاد ولی در ساعت ۱۵ روز ۲۹ با تهدید قوای زرهی بیگانه در شریف آباد متوقف میگرددبفرمانده ستون ابلاغ میشود که باید در ظرف دو ساعت ستون ازشریف آباد خارج و بتهران باز گردد فرمانده ستون بازگشت را موکول باوامر ستاد ارتش کرده در شریف‌آباد متوقف میگردد .

در اثر این اتفاقات آذربایجان‌که اهمیت جدی بخودگرفته بودهم چنین مبادله یادداشتها بین دولتین موضوع در رادیو ها و مجامع سیاسی دنیا مورد بحث قرارگرفته عمال بیگانه نیز بیکار ننشسته مرتباً مشغول تقسیم اسلحه بودند چنانکه گزارش های زیر بخوبی اوضاع آنروز را روشن میسازد :

از اردبیل به تبریز خیلی فوری

فرماندهی لشکر ۳ آذربایجان :

۱ - اطلاعاتیکه از صبح جمعه ۲۵ ماه جاری متعاقب یکدیگر رسیده حاکی است که ظرف ٤۸ ساعت اخیر از طرف عمال بیگانه در تمام دهات اردبیل و سراب و نمین و مشگین شهر و فولادلو بعناصر فرقه اسلحه داده شده‌که تعداد تقریبی آن طبق اطلاع در حدود هشت هزار تفنگ برنو و بهر نفر ۲۰۰ تیر فشنگ داده شده که از

دیروز در محل به تمرین تیراندازی شروع نموده اند هدف این اقدام بطوریکه‌اطلاع واصله تائید مینماید بغتتاً بشهر حمله نموده قبلاز ندان شهربانی - بانك‌ملی - تلگرافخانه را اشغال نمایند .

۲ - طبق اطلاع رسیده شب گذشته درحدود ۵۰۰ نفر مسلح پادگان وژاندارمری سراب را محاصره پس از سه ساعت زد و خورد پادگان خلع سلاح وستوان یکم‌ضیائی مهر و فرمانده دسته ژاندارمری ستوان یکم فاطمی دستگیر در ساعت ٤ از نیمه شب‌از سراب خارج کرده اند فعلا دسته‌ژاندارمری نمین در محاصره است تعیین تکلیف‌سریع مورد استدعا است .

سرهنگ زریو

همانطوریکه فرمانده تیپ‌گزارش کرده بود ساعت ۱۲ شب ۲۵ آبان عده‌زیادی از مهاجرین و متجاسرین مسلح باسلحه خودکار و نارنجك ، پادگان وژاندارمری‌سراب را محاصره پس از چند ساعت زد و خورد شدید با آتش زدن پادگان بداخله آن راه یافته ستوان‌یکم ضیائی‌مهر فرمانده پادگان و افراد او را دست بسته زندانی‌کرده چون ستوان یکم فاطمی فرمانده دسته ژاندارمری هنوز مقاومت میکرد با قید قسم قرآن او را اغفال و دستگیر و با ستوان ضیائی مهر و هفده نفر از اسراء به درهٔ بیجند برده با وضعی فجیع و وحشیانه زنده زنده اره نمودند .

متعاقب سقوط سراب دسته ژاندارمری عجب شیر و پادگان اهر و میانه در اثر حملات شدید و دامنه دار عده های کاملا مجهز و مسلح متجاسرین با وجود مقاومت شدید سقوط مینماید و متجاسرین پس از مقتول نمودن یحیی سالاری فرماندار مراغه و سرهنگ معین آزاد رئیس ایلخی مراغه شاهین دژرا نیز اشغال کردند سپس زنجان وآستارا راهم متصرف و سرهنگ ظهیر نیا راکشتند .

پادگان مشگین شهرکه از یك گروهان ۹۰ نفری سرباز بفرماندهی ستوان یکم صدوقی و یکدسته ژاندارم بفرماندهی ستوان‌یك اردبیلی تشکیل شده بود بسختی‌حمله برده و بابکار بردن‌نارنجك، ژاندارمری را تسخیر ستوان یك اردبیلی و ۱۲ نفرژاندارم

را قطعه قطعه کردند سپس با قید قسم قرآن شرایط تسلیم به ستوان صدوقی پیشنهاد کرده چون امید هیچ نوع کمکی در کار نبود قبول کردند ولی بمحض اینکه ستوان صدوقی و ستوان شعفی و استوار هوشیار از سرباز خانه خارج شدند هرسه را با گلوله از پشت سر مقتول ساختند .

پادگان میاندوآب نیز براثر قطع ارتباط و فشار فوق العاده در ٢٤ آذر تسلیم شد سرانجام تیپ اردبیل دراثر کارشکنی و مخالفت های شدید و ناروای مأمورین بیگانه بعد از تسلیم شهربانی و ژاندارمری و اینکه عملا از تیپ جز فرمانده رشیدآن چیز دیگری باقی نمانده بود متلاشی شد .

صبح چهارشنبه ۲۱ آذر شهر تبریز مورد حمله واقع و تمام سازمانهای دولتی اشغال و پادگان تبریز سقوط مینماید .

بلافاصله بعد از اشغال تبریز مجلسی بریاست شبستری مفتوح و جعفر پیشه‌وری بسمت نخست وزیر دولت آذربایجان مشغول کار شده و با سرتیپ درخشانی فرمانده لشکر ۳ تبریز قرار دادی منعقد مینماید که خلاصه آن بشرح زیر است :

۱ ـ هیچکس از افراد پادگان نباید تا دستور ثانوی ازسرباز خانه خارج شود.

۲ ـ کلیه سلاحها باید جمع آوری و دراسلحه خانه‌ها نگهداری شود .

۳ ـ هر يك از افسران مایل باشند می‌توانند بموطن خود بروند .

۴ ـ هر يك از افسران بخواهد در ارتش ملی آذربایجان خدمت نماید پس از انجام مراسم تحلیف بخدمت پذیرفته خواهد شد .

تیپ قهرمان رضائیه :

تقسیم اسلحه و اعمال فشار مقامات بیگانه در رضائیه دیرتر از تبریز واردبیل شروع شد و چون تیپ رشید رضائیه تا آخرین لحظه یعنی هنگامیکه ستادش توسط سربازان بیگانه محاصره نشد از مقاومت دلیرانه خود دست برنداشت .

بطورکلی همان اقدامات و تحریکات و برنامه هائی که برای خلع سلاح ونابود

کردن پادگان های مختلف و تصرف سایر مراکز آذربایجان انجام یافته بود با مقیاس بزرگتری برای پادگان رضائیه در نظر گرفته‌شدسه روز قبل از تسلیم پادگان تبریز در اطراف شهر رضائیه توسط عمال بیگانه اسلحه توزیع گردید .

از رضائیه به تبریز ـ تیمسار فرماندهی لشکر ۳ :

محترماً معروض میدارد طبق گزارش شهربانی‌رضائیه در تاریخ۱۷جاری‌حوالی سپیده صبح یکدستگاه‌کامیون در جلو درب ساختمان فرقه دموکرات متوقف ، دو عدد صندوق محتوی‌فشنگ پیاده‌وسیله عمال‌فرقه‌بداخل ساختمان‌حمل‌نمودند ۱۳۲٤/۹/۱۹

از رضائیه به تبریز ـ تیمسار فرماندهی لشکر ۳ :

محترماً معروض میدارد طبق گزارش ژاندارمری رضائیه در تاریخ ۱۷ جاری یکدستگاه کامیون عمال بیگانه در قریهٔ وینه ـ بی‌مان و قریه ساعتلو توقف و بین اعضاء فرقه دموکرات اسلحه پخش نموده است . ۱۹ / ۹ / ۲٤

از بررسی تلگرافات مزبور چنین نتیجه گرفته میشود که همان محدودیت‌ها و تهدیدات برای این‌منطقه دور افتاده که از هر طرف بوسیله دسته‌های بزرگ‌متجاسرین که پس از خلع سلاح پادگان‌های دیگر روی بآنجاآورده‌اند وجود داشت .

ولی فداکاری و وظیفه شناسی سر پرستان این پادگان و ایمان اهالی این شهر اشکالات زیادی برای اجرای مقاصد شوم ماجرا جویان فراهم نمود اگر چه این‌پادگان نیز بالاخره پس ازدادن قربانیهای بی‌شمار و تحمل سختی‌ها و زجرهای فراوان از بین رفت ولی وظایف خود را تا آخرین مرحله امکان انجام داد و مردم‌میهن پرست‌رضائیه با تحمل هزاران مشقت و انتقام وحشیانه ماجرا جویان از بذل همکاری و مساعدت با پادگان دریغ ننمودند .

همکاری نزدیك پادگانهای‌ارتش و ژاندارمری و همفکری فرماندهان آنها در ادای وظیفه مقدس و هم چنین تشریك مساعی و پیروی استاندار و دوایر کشوری از اقدامات و دستورات فرماندهی تیپ بعبارت دیگر تمرکز و همکاری اداری از عوامل

موفقیت‌های مدافع این شهر محسوب میگردد .

از روز ۲۵ آذر ۲۴ حملات دموکراتها به پاسگاههای اطراف شهر رضائیه که توسط ژاندارم اشغال شده بود آغاز گردید این پاسگاهها با آنکه از لحاظ استعداد قابل مقایسه بامهاجمین نبودند جداگانه بایستادگی ودفاع پرداختند ودرمقابل‌حملات دسته‌جات ۱۰۰ و ۲۰۰ نفری دلیرانه مقاومت می‌نمودند .

دروازه های این شهر توسط پاسگاههای نظامی اشغال شده تحت مراقبت قرار گرفته بود بدین ترتیب آزادی عمل و ابتکاریکه در تمام نقاط آذربایجان در دست دموکراتها بود در این منطقه از آنان سلب شده بود .

شایعاتی از طرف دموکراتها مبنی بر حاضر شدن پادگانهای خارج به تسلیم و خلع سلاح ونزدیك‌شدن ساعت حمله بشهررضائیه داده‌میشد ضمناً تظاهرات‌متجاسرین دراطراف شهر شدت یافته و بدین ترتیب وضع شهر وخیم و اهالی مضطرب و متوحش بودند در عین حال‌گشتی‌های مسلح‌قوای بیگانه به تعداد زیاد در شهر پراکنده‌گردیده و بر محدودیت‌تیپ افزوده واعتراض فرمانده تیپ سرهنگ‌زنگنه راجع‌به‌کمك‌نیروی بیگانه به متجاسرین بلا اثرمی‌ماند .

دراین‌موقع که اخبارتصرف ادارات و شهربانی تبریز ازطرف متجاسرین منتشر میشد رؤسای ادارات و شهربانی و ژاندارمری برای‌کسب تکلیف دردفتر فرماندهی‌تیپ حاضرشدند فرمانده تیپ تصمیم خود را دائر بایستادگی در مقابل تجاوز متجاسرین بآنان ابلاغ و دستور مقاومت تا آخرین نفس صادر می‌گردد .

کنسول پیغام میفرستد که چون حمله دموکراتها بشهرضمن امروز وفردا حتمی است توصیه مینماید که بمنظور اجتناب ازخون‌ریزی پادگان رضائیه نیزمانند پادگان تبریز تسلیم و ترك مقاومت نماید .

فرمانده تیپ که تصمیم خود را گرفته بود دستور داد پاسگاههای ژاندارمری اطراف شهر بمقاومت پردازند و بقیه واحدها بشهر مراجعت و مواضعی را جهت دفاع

ازشهر و حفظ راههای نفوذی اشغال نمایند .

چون تهیه آذوقه برای واحدهای ژاندارمری با اغتشا شاتی که درشهر لحظه به لحظه ایجاد میگشت غیرمقدور بود لذا ژاندارمهائی که ازخطوط مقدم عقب‌نشینی کرده بودند بین پادگانهای پنجگانه تیپ تقسیم شده و تحت‌نظر تیپ قرارگرفتند .

روز ۲۲ آذر اطلاعات ستاد تیپ حاکی ازاین بود که ستونی از اشرار متجاسر درنزدیکی اهر بدموکراتها ملحق شده بطرف رضائیه پیشروی میکنند و درنظردارند باکمك و همکاری عده‌ای مهاجر داخلی شهر پادگان های نظامی را تصرف کنند جهت مقابله با این تهدید فرمانده تیپ ستونی مرکب ازسرباز و ژاندارم سوار مأمور اشغال یك موضع دفاعی درخط ارتفاعات قریه چهار بخش و دیزج و سپس اشغال ارتفاعات کوتالان و متلاشی ساختن تجمعات دموکراتها نمود .

ستون برای اجرای مأموریت‌خود حرکت وبمحض‌اینکه موضع پیش‌بینی‌شده‌را اشغال نمود حمله متجاسرین با پشتیبانی مسلسل‌های سنگین شروع گردید .

ستون ازحمله آنها جلوگیری و پس‌از رسیدن یك دسته مسلسل سنگین تقویتی بمتجاسرین حمله ،پس از وارد ساختن تلفاتی موضع دموکراتها را که مشرف برجاده عمومی‌رضائیه - شاهپوربود تصرف‌مینماید سپس برای خاتمه‌دادن بمقاومت متجاسرین در آن حدود با یك حمله ناگهانی ارتفاعات کوتالان و تپه‌های غربی را متصرف و دموکراتها رابقریه کوتالان عقب میرانند .

پاسگاه قوای بیگانه که قبلا در این آبادی مستقر بود دراین موقع از ادامه پیشروی ستون جلوگیری کردند .

درنتیجه ستون اعزامی بسمت‌چهاربخش مراجعت هنگامیکه بچهاربخش رسید بادستجاتی ازمتجاسرین مسلح درگیرشد چون حرکت ستون بدون ازبین‌بردن مقاومت آنها غیرممکن بود پس از زد و خورد شدید و تخریب یکی دوخانه که محل تقسیم اسلحه بود عملیات متجاسرین را خنثی و شبانه بشهر مراجعت نمود .

دراین‌هنگام وضع شهر کاملا ازحال عادی خارج‌شده وتعداد زیادی ازخانه‌های مسکونی مهاجرین و مسیحیان تبدیل بدژ مقاومت‌گردیده وازهرطرف بسوی سربازان اعزامی وگشتی‌ها تیراندازی میشد درنتیجه عبورومرور درشهرقطع‌گردید وعده زیادی بقتل رسیدند .

روز بیست و سوم آذر تحریك و انقلاب و تیراندازی کماکان در شهر ادامه داشت و جهت تسریع در سقوط پادگان رضائیه عناصر تقویتی زیادی برای متجاسرین از تبریز و سایر جاها اعزام گردید این عناصر بشهر نزدیك شده مقدمات حمله را فراهم میکردند زدو خورد بین پاسگاههای خارج شهر و عناصر ماجراجوی مسلحی که قصد نفوذ بشهر داشتند ادامه داشت و تلفاتی بطرفین وارد آمد مقامات بیگانه نیز در ورود و رسوخ متجاسرین بشهر کمك نموده و از نزدیك شدن گشتی‌های نظامی به محل‌های موردنظر جلوگیری نمودند مرکزمقاومت قریه بالانج که درمحاصره کامل متجاسرین واقع شده شجاعانه جنگیده چون مهمات و خواروبار آن رو باتمام بود اطلاع داده در صورتیکه تدارکاتش فراهم نگردد تا ۲٤ ساعت دیگر براثر فشار متجاسرین نابود خواهد شد .

اطلاعات واصله حاکی بود که دموکراتها حلقه محاصره خودرا در قریه بالانج محکمتر کرده ، باتقویت عناصرخود درسر راه مهاباد درنظر دارند ضمن نزدیك شدن عناصر تقویتی از تبریز اولا گردان بالانج را نابود ثانیاً از طرف جنوب بشهر حمله و عملیاتی را که از سمت شمال خواهد شد تسهیل نمایند .

تیپ درنظر گرفت برای تقویت و خارج‌ساختن گردان بالانج ازمحاصره ستونی به‌بالانج اعزام دارد. ستون روز ۲٤ آذر ازرضائیه حرکت وتارسیدن به‌پل (شهرچای) مواجه با مقاومتی نشد اما پس از رسیدن برودخانه مزبور دموکراتها که در کنار آن موضع گرفته بودند ازعبور ستون ممانعت کردند ولی با مانور کوچکی مقاومت آنها درهم شکست اشرار و متجاسرین با دادن تلفاتی بکوه (الله اکبر) عقب‌نشینی وستون بحرکت خود ادامه داد .

در قریه گوی تپه که خانه و کوچه های آن سنگربندی شده بود با مقاومت لجوجانه دموکراتها و مهاجرین و مسیحیان جنگ آزموده روبرو شدند در نتیجه زدوخورد نه تنها مهمات ستون تمام گردید بلکه مهماتی را که برای ستون بالانج برده میشد بمصرف رسید ، در این نبرد تلفات دموکراتها بحدی زیاد بودکه پس از بازداشت فرمانده تیپ و رئیس ستاد تیپ در دادگاه صحرائی یکی از اتهامات وارد بآنان را تلفات مزبور قلمداد نمودند .

پس‌از وصول مهمات ستون بطرف قاراقان حرکت‌کرده پس‌ازگذشتن ازاین‌نقطه در ارتفاعاتی که مشرف بجاده است مجدداً با مقاومت شدید متجاسرین مواجه گردید پس از زدوخورد شدیدی ارتفاعات مزبور و اطراف آنرا اشغال کرد بعلت خستگی زیاد نفرات واز کارافتادن ارابه ها ادامه حرکت برای ستون غیرمقدورگردید ازاین‌رو درقریه ساعتلو مواضع دفاعی گرفته شد .

فرمانده قوای بیگانه مقیم رضائیه شبانه بافرمانده تیپ ملاقات وعملیات پادگان و فرمانده آنرا تقبیح نمود و متوسل به تهدید گردید .

فردای آنروز نماینده ای از طرف پیشه‌وری نزد فرمانده تیپ حاضر شده و پیغامهای تهدیدآمیزی جهت وادار ساختن اوبه تسلیم وتبعیت ازعمل فرمانده لشکر۳ ابلاغ داشت .

ولی فرمانده تیپ بفرمانده قوای بیگانه پاسخ داد تا وقتیکه متجاسرین اقدام به تجاوز ننمایند قوای نظامی عکس‌العملی از خود نشان نخواهد داد و به نماینده پیشه‌وری نیز جواب داده شد تیپ رضائیه تبعیتی از لشکر ۳ نمی‌نماید و پیشه‌وری را برسمیت نمی‌شناسد .

چون متجاسرین نتوانستند تیپ و ژاندارمری رضائیه را مجبور به تسلیم سازند ستون محمول از فدائیان در منطقه تبریز و نقاط بین راه را با دویست کامیون بسمت رضائیه اعزام داشتند روز ۲۵ این ستون بشهر نزدیك شد ولی در مقابل تیراندازی و دفاع پاسگاههای نظامی و ژاندارمری متوقف گردید تیپ نیز بلافاصله با اعزام

واحدهائی مرکب از سرباز و ژاندارم پاسگاههای مزبور را تقویت نمود ، در نتیجه عناصر مقدم متجاسرین با جاگذاردن هشت کامیون و هزار قبضه تفنگ و ده قبضه مسلسل سنگین و ۲۰ قبضه مسلسل سبك و تعداد زیادی جعبه فشنگ عقب نشینی نمودند.

در این موقع متجاسرین تجدید سازمان داده و تجاوزات خودرا گسترش دادند و کلیه نقاط مرتفع اطراف شهر را گرفته و بدون هیچگونه رعایتی تمام نقاط شهر را زیرآتش گرفته و عده‌ای را کشتند بدین جهت عبور و مرور را در داخله شهر قطع واز رساندن تدارکات به پاسگاهها جلوگیری نمودند .

در همین روز ستون اعزامی به بالانج پس از دریافت مهمات و تدارکات و وآماده کردن ارابه‌های معیوب به پیش روی خود ادامه داده ، باگرفتن تماس با قسمت محصور بالانج مقداری مهمات و تدارکات بآنان تحویل داد ولی چون متجاسرین درنظرداشتند ستون را نیزمحاصره و ارتباطش را باشهر قطع وبسرنوشت گردان بالانج دچار سازند ، لذا ستون مزبور درهمان محل موضع گرفته و برای دفاع آماده گردید .

بدین ترتیب از روز ۲۶ محاصره ومحدودیت پادگان های تیپ شدیدتر گردید بخصوص پادگان شماره ۲ که مقر فرماندهی و ستاد تیپ بود توسط گشتی های سوار و پیاده قوای بیگانه ازهرسمت محصور شد و هرفردی از پادگان خارج میگشت آناً هدف تیر واقع میشد .

با اجرای این اعمال وحشیانه علاوه بر انتقام جوئی میخواستند روحیه کادر تیپ‌را بکلی تخریب و شرائط تسلیم را بآسانی بآنها تحمیل‌نمایند مخصوصاً منظورآنها گرفتن یك تعهد کتبی بود ولی از این اقدامات نتیجه معکوس گرفتند فرماندهان واحدها ازغروب روز۲۷ به‌تخریب وازکار انداختن‌سلاحهای خودپرداختند پس‌ازتقسیم پوشاك و خواروبار و لوازم موجود بین افراد جمعی خود با استفاده از تاریکی شب نفرات را از معابر مخفی خارج ،متفرق و مرخص نمودند .

پس از متلاشی شدن پادگان عده‌ای از اشرار بشهر ریخته استانداری و سایر

نقاط مختلف شهر را غارت و حتی اثاثیه و لوازم خود دموکراتها را به یغما بردند دموکراتها وسیله اعزام اسراء را به تبریز فراهم نمودند .

اما سرهنگ زنگنه فرمانده تیپ سرهنگ نوربخش فرمانده ژاندارمری و سرگرد بهاروند رئیس ستاد تیپ را که مقصراصلی تشخیص داده بودند با مراقبت قوای بیگانه زندانی نمودند ، سپس به تبریز اعزام داشته‌درمحکمه صحرائی آنهارا محکوم باعدام نمودند ولی براثر تحولات سیاسی این مجازات یکدرجه تخفیف پیدا کرده محکوم به حبس ابد شدند که خوشبختانه عملی نگردید .

دراین نبرد تلفات متجاسرین ۲۳۰۰ نفر و تلفات قوای دولتی ۲۵۰ نفر قلمداد شده‌است بدین‌ترتیب پادگان رشید رضائیه بافداکاری وجانبازی‌خود فصل درخشانی‌را درتاریخ ارتش شاهنشاهی کشور باز نمود .

بدین ترتیب کلیه نواحی آذربایجان بدست متجاسرین افتاده بلافاصله پس از انقلاب‌آذربایجان شورش دیگری درکردستان انجام گردید و حزب کومله در مهاباد قاضی محمد را بسمت نخست وزیر کردستان انتخاب نمود .

دولت ایران برای جلوگیری ازخون‌ریزی ضمن تماس بامقامات سیاسی بیگانه از آنها خواست که در راه پیشرفت اقدامات دولت تولید اشکال ننمایند و بموجب قرارداد ۱۹۴۲ رسماً درخواست نمود که قوای خودرا از ایران خارج نموده تا دولت مرکزی‌بتواند نظم وامنیت‌را درمناطق آذربایجان برقرارنماید، شورویها اعلام داشتند درصورتی حاضر بایجاد تسهیلات خواهد بود که دولت ایران شرایط زیررا قبول‌کند :

۱ ــ نیروی شوروی پس‌ازخاتمه‌جنگ دربعضی نواحی ایران بطوردائم بماند .

۲ ــ حکومت خود مختاری آذربایجان برسمیت شناخته شود .

۳ ــ شرکتی بین ایران و شوروی درمورد نفت شمال ایجاد گردد .

دولت ایران ضمن رد پیشنهاد روسها موضوع را در شورای سازمان ملل متحد مطرح نموده و خواستار اخراج قوای روس از ایران گردید .

تصمیم و پافشاری و فداکاری شاهنشاه در راه حفظ استقلال کشور و عدم قبول هر نوع پیشنهادی که برخلاف اصل تمامیت ارضی این‌کشور باشد باعث گردید که در تاریخ ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ کلیه قوای شوروی از ایران اخراج و ازطرف دولت به نماینده ایران در شورای سازمان ملل متحد اطلاع داده شد که شکایت ایران را از دستور خارج نماید .

عزیمت هیئت نمایندگی پیشه‌وری به تهران جهت مذاکره :

دولت ایران برای اینکه نشان دهد که این هیئت حاکمه نماینده قاطبه ملت آذربایجان نیست ضمناً از برادر کشی جلوگیری نماید از آنها خواست که نمایندگان خود را جهت مذاکره به تهران بفرستند . لذا در تاریخ ۸ اردیبهشت ۲۵ هیئتی بریاست جعفر پیشه وری به‌تهران وارد وپس از مذاکرات زیاد دولت مرکزی هفت ماده بشرح زیر پیشنهاد نمود :

۱ ـ طبق اصول قانون اساسی انجمن های ایالتی و ولایتی تشکیل و رؤسای فرهنگ ـ بهداری ـ شهربانی ـ دادگستری ـ دارائی ازطرف انجمن های مزبور تعیین شوند احکام رسمی آنها از طرف دولت مرکزی صادر شود .

۲ـ تعیین استاندار ضمن جلب نظر انجمن ایالتی بادولت خواهد بود .

۳ ـ زبان رسمی فارسی است دفاتر کار های محلی بفارسی و آذربایجانی تنظیم میشود .

٤ ـ درموردآبادی‌شهرها واصلاح فرهنگ‌وبهداری‌وغیره دولت‌سهم‌آذربایجان را در بودجه درنظر خواهدگرفت .

۵ ـ فعالیت سازمان های دموکراتیک آذربایجان مانند سایر نقاط کشور آزاد است .

٦ ـ نسبت بکسانیکه با انقلابیون همکاری کرده اند تنبیهی اجرانخواهدشد .

۷ ـ با افزایش عده نمایندگان آذربایجان به تناسب افزایش نمایندگان سایر

نقاط کشور موافقت حاصل است .

ولی هیئت نمایندگی تبریز هیچکدام از این پیشنهادات را قبول نکرده و در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ماه بسوی تبریز رهسپار شدند .

پس از مراجعت نمایندگان پیشه وری هیئتی بریاست مظفر فیروز از تهران به تبریز فرستاده شد تاجریان مذاکرات را ادامه دهند این هیئت پس از مذاکرات زیاد در تاریخ ۲۳ خرداد ۲۵ موافقت نامه ای باپیشه وری امضاء نمود که اصول آن بشرح زیر است :

۱ ـ رؤسای فرهنگ ـ بهداری ـ شهربانی ـ دادگستری ـ دارائی از طرف انجمن ایالتی تعیین واحکام آنها از طرف دولت مرکزی صادر شود .

۲ ـ بجای انجمن ایالتی جمله (مجلس ملی) انتخاب گردد .

۳ ـ استاندار آذربایجان ازمیان چند نفرکه ازطرف انجمن ایالتی تعیین‌میشود انتخاب گردد .

٤ ـ قوای محلی آذربایجان جزء ارتش منظور شود و کمسیونی از نمایندگان دولت مرکزی و انجمن ایالتی در محل راه حل آنرا جهت تصویب نهائی پیدا خواهند نمود .

۵ ـ ۲۵ ٪ از عوائد آذربایجان جهت مخارج عمومی بمرکز فرستاده شود .

۶ ـ در ساختمان راه آهن از میانه به تبریز تسریع شود .

۷ ـ فدائیان فرقه‌دموکرات‌به ژاندارم تبدیل‌خواهد شدنمایندگان دولت‌مرکزی و انجمن ایالتی ترتیب‌کار را خواهند داد .

۸ ـ خالصه جات پس‌از تصویب دولت بین روستایان تقسیم خواهند شد .

۹ ـ دولت مرکزی قبول مینماید قانون انتخابات جدیدی که شامل شرکت بانوان هم باشد بمجلس ۱۵ پیشنهاد نماید .

۱۰ ـ تدریس تا کلاس پنجم ابتدائی ترکی وکردی باشد .

تبصره ـ عواید پست و تلگراف و گمرك و راه‌آهن و کشتی رانی آذربایجان متعلق بدولت مرکزی است و مخارج این سازمان‌ها هم با مرکز خواهدبود. هیئت‌مرکز در تاریخ ۲۵ خرداد ۲۵ بتهران‌حرکت نمود.

وقتی این موافقت نامه را بعرض‌اعلیحضرت همایون‌شاهنشاه رسانیدند و تصویب معظم‌الیه را خواستند بهیچوجه‌حاضر بقبول‌آن نشده وفرمودند (**اگر دستم را قطع کنند چنین چیزی را امضاء نمی‌کنم حاضرم از سلطنت کناره بگیرم ولی اقدام برخلاف مصلحت مملکت نمی‌کنم.**

در این اوضاع بحرانی که نغمه‌های تجزیه طلبی در گوشه و کنار ایران بلند بود شخص شخیص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تنها کسی بود که پیوسته در فکر راه چاره و خاتمه دادن باین جریان غم انگیز بودند تا اینکه در آبانماه سال ۲۵ تصمیم گرفتند که شخصاً با یك اقدام نظامی غائله آذربایجان را خاتمه دهند.

تا روز ۱۶ آبان ماه قوای دولتی تمام نواحی زنجان را اشغال و یاغیان را بعقب راند روز ۲۰ آذر ماه ۲۵ میانه بتصرف قوای مرکزی در آمد و راه پیشرفت بطرف تبریز بازگردید و اینك‌شرح وقایع :

فرمان‌مبارك شاهانه:

روز ۱۵ آذر ماه اعلیحضرت همایون شاهنشاه با هواپیما درفرودگاه‌زنجان‌پیاده و پس از تشریح اوامر و دادن دستورات لازمه برای پیشروی نیرو فرمان زیر را صادر فرمودند :

افسران ـ درجه داران ـ افراد ارتش :

شماکه درکردستان ـ زنجان و نواحی گیلان برای آزادی میهن گرامی وعزیز گرد آمده و گوش بفرمان‌منتظر اطلاع ازساعت عمل میباشید . باید بدانید ایران‌عزیز قرون متمادی است که باعظمت و سر بلندی در دنیای قدیم و جدید شناخته شده است و با آنکه ملل و کشور های بسیار در طول این مدت بر اثر سیر اوضاع جهان از بین

رفته و از صحنهٔ تاریخ حذف شده اند ولی نام ایران میهن عزیز ما که کهن سال ترین کشور های جهان است همیشه پا برجا و همیشه با قدرت و اهمیت باقی مانده است .

تصور نکنیدکه این کشور دچار حملات وتجاوزات نشده سراسر تاریخ پرافتخار ما از تجاوزات اقوام خارجی یا عناصری که تحت فریب خارجی برای نقض استقلال آن عمل کرده اند حکایت میکند، ولی تصور می‌کنم درتمام طول تاریخ هیچگاه چنین پیش آمد شومی که در ۲۱ آذر۲۴دامن گیر میهن‌عزیزشده ودرنتیجه مشتی‌ماجراجوی بی وطن منطقه مهم و سر سبزی چون آذربایجان یعنی روح ایران را ازمام میهن جدا ساخته اند رخ نداده است ، و روی افکار پلید و نظریات شومی کـه جز از بین رفتن استقلال و عظمت باستانی چیز دیگری‌نیست بآن عمل و اقدام مبادرت نموده‌اند.وظیفه جوانان کشور و فرد فرد ملت خاصه قوای تأمینه کشور است که این لکه بدنامی رااز دامان کشور بزدایند و این بدبختی را باطرزی مطلوب و اسلوبی پسندیده از تاریخ پرافتخارکشورخود پاك نمایند . شما و همه افراد ملت ایران باید بدانیدکه‌اگرما فوراً و با تمام قوابرای نجات‌کشور اقدام نکنیم واین لکه بدنامی را از دامان میهن نزدائیم با کارهائیکه در جریان است و با طرح نقشه‌ایکه مشتی وطن فروش برای ایران عزیز تهیه و آماده‌کرده اند درآتیه عمل بسیار دشوار و تقریباً غیر ممکن خواهد بود. پس برما است که بدون اتلاف وقت وپیش از آنکه‌نقشه های شوم درآن منطقه‌کاملاصورت عمل بخود گیرد این منطقه زرخیز را ازچنگ اهریمنان ماجراجو نجات دهیم‌ووظیفه میهنی خود را انجام دهیم .

برای همین منظور مقرر میداریم که قوای تأمینه بطرف‌آذربایجان عزیزحرکت و هر نوع مقاومت و ایستادگی را بکلی درهم شکنند و هم میهنان عزیز را از زیر یوغ استبداد خلاصی بخشند و ماجرا جویان را محو ونابود سازند و پرچم شیروخورشید را در تمام نقاط این سر زمین باهتزاز درآورند و گرد غم و بیچارگی را از ناصیهٔ هـم میهنان عزیز کـه در مدت یکسال اخیر منتهای بدبختی و مذلت را دارا بوده اند پاك نمایند .

نیل باین مقصود و اجرای این وظیفه مهم جز بافداکاری شما امکان پذیر نیست و نام کسانیکه در این اردوکشی و برای نجات میهن عمل خواهندکرد همیشه در تاریخ پرافتخار کشور باقی خواهد ماند .

من دائماً مراقب اعمال شما هستم و از نزدیك شجاعت وشهامت شما وافراد تحت امر شما را ملاحظه خواهم کرد و اشخاص فداکار مورد توجه خاص و نوازش مخصوص خواهند بود .

جنگ مهیب وشگرف قافلانکوه :

حمله و عملیات اردوکشی بآذربایجان در سه جبهه آغاز گردید :

۱ ـ ستون مرکزی :

تحت فرماندهی تیمسار سرتیپ هاشمی از دو گروه جنگی تشکیل میشد .

که اولی بفرماندهی سرهنگ دوم فولادوند و دومی بفرماندهی سرهنگ دوم سردادور . معاونت کل فرماندهی نیز باسرهنگ ستاد زنگنه بود .

۲ ـ ستون غربی :

بفرماندهی سرهنگ بایندر از دو قسمت تشکیل شده بود یك هنگ سوار ویك آتشبار کوهستانی و یك گروهان خمپاره انداز بفرماندهی سرگرد بختیار وافراد جنگجو و رشید ذوالفقاریها ـ امیرافشاری ـ یمینی ـ اسلحه دار باشی قسمت دوم ستون غربی را تشکیل میدادند .

۳ـ ستون شرقی:

از ژاندارم وعده‌ای از سواران محلی تحت فرماندهی سرگرد ژاندارم فرخ زاد قرارداشتند. فدائیان در این قسمت دریك جبهه بطول دوفرسخ در ارتفاعات فوق العاده مهم استقرار یافته بودند .

ستون شرقی: مأمور حمله و تسخیر ارتفاعات رجئین که درسمت چپ جاده وراه آهن قرار

گرفته است گردید، ستون مزبور با استفاده از شیارها و حمله در پناه آتش مسلسل و خمپاره خودرا به رجئین رسانید جنگ بسیار سختی بین افرادستون غربی بادموکراتها درگرفت که سرانجام به پیروزی ستون غربی پایان یافت در ساعت ۱۷ روز ۱۸ آذر حرکت ستون بطرف قافلانکوه شروع گردید .

درهمین موقع حرکت ستون مرکزی بسمت قافلانکوه شروع شده وسرهنگ ۲ فولادوند بانفرات ورزیده خودعازم حرکت گردیدند، این ستون نیز بافدائیهای دموکرات درگیر شده وزدو خورد آغاز گردید .

ستون غربی درتاریکی شب و با استفاده از هرج و مرج و بی انضباطی فدائیان پیشروی قابل ملاحظه‌ای نمود (فدائیان براثر سرمای شدید شبها سنگرهای خود را رها نموده درپائین کوه بآبادی پناه می‌بردند و روزها بسنگر خود برمیگشتند ستون از این موقعیت حداکثر استفاده را نمود) ساعت ۶ صبح روز نوزدهم پیشروی عمومی سه‌ستون آغازگردید واحدهای تحت فرماندهی سرهنگ۲ فولادوند بسمت نوروزآباد حرکت نمود از مقابل تیراندازی بسیار شدیدی شروع شد ، جلودارها متوقف شدند تیراندازی شدت یافت وگلوله مثل باران می‌بارید چهار ارابه جنگی‌که درجلو ستون حرکت میکردند برسرعت خود افزودند با مسلسل وتوپ مشغول تیراندازی شده واین تیراندازی نیم ساعت ادامه داشت . بسربازان فرمان هجوم داده شد سربازان بحالت دست فنگ و سرنیزه هورا کشیدند با دو وارد نوروزآباد شدند و آنجا را بسرعت تصرف کردند، بدون اینکه عملیات قطع شود پس از استقرار توپخانه در نوروزآباد جلودارها بسمت جمال آباد حرکت نمودند .

دموکراتها دارای استحکامات بسیاری قوی و وسائل وعده کافی واسلحه های خودکار و غیر خودکار بودند . توسط مسلسل های سنگین و سبك و نارنجکهای دستی آتش شدید بطرف واحدهای ارتش باز نمودند یك گردان پیاده در پناه ارابه جنگی برای عقب زدن و متفرق نمودن این عده از فدائیان که جناح چپ ستون مرکزی را تهدید میکردند اعزام شد .

درحدود ساعت ۱۰ پس‌از یك جنگ شدید جمال‌آباد نیز اشغال شد ، فدائیان هنگام فرار پل جاده را که قبلا خرج‌گذاری‌کرده بردندمنفجر ساختند .

ارتفاعات طرفین تنگه قافلانکوه با استحکامات و سنگرهای زیاد که با دست مهندسین خارجی قبلا تهیه شده دردست فدائیان بود آنها معابر اجباری و تنگه‌ها را با مهارت تشخیص داده و خرج گذاری نموده بودند همچنین نقاط حساس را بشدت زیرآتش مؤثرگرفته دفاع مینمودند باوجود مین‌گذاری وخرابی پلها وجاده و احتمال ایجاد دام (تله) برای ارابه‌های جنگی و آتش شدید و مقاومت لجوجانه بهرقیمتی‌بود تاصبح روز ۲۰ آذر ستون تانزدیکی پل اصلی قافلانکوه پیشروی و اشغال نمود .

ساعت ۱۱ اولین دسته نیروی هوائی‌که ۹ فروند بودند سنگرهای متجاسرین‌را در قافلانکوه بمباران کردند هواپیماهای اکتشافی نیز اخبار وضع نیروهای دشمن و موقعیت سربازان ارتش شاهنشاهی‌را بوسیله لوله‌های فلزی بروی پارچه‌های سفیدی که‌بعلامت مخصوص‌پاسگاه فرماندهی روی زمین‌گسترده میشد نزدیك شده میانداختند در تمام مدت اعلیحضرت همایون شاهنشاه مراقب عملیات بوده و اغلب با هواپیما طرز حرکت و عملیات نظامی ستون‌ها را مشاهده میفرمودند .

عملیات درتمام مدت روز ادامه داشت بطوریکه هنگام تاریك‌شدن‌هوا گزارش رسید که ستون غربی کلیه ارتفاعات سمت چپ رود قافلانکوه را اشغال نموده است فرماندهی‌کل نیروی اعزامی با تیمسارسرتیپ هاشمی بود وشورائی‌که درآن تصمیمات متخذه مورد بررسی قرارمیگرفت ازافسران مجرب که دارای سوابق نظامی درخشانی بودند تشکیل میشد :

سرهنگ ستاد احمد زنگنه ـ سرهنگ ستاد ورهرام ـ سرهنگ ستاد مغروری سرهنگ ستادوفا،سرهنك ستادغفوری.فرماندهی‌نیروی‌احتیاط باتیمسار سرتیپ ضرابی بود ضمناً تیمسارسر لشگررزم‌آرا ریاست ستاد ارتش با مخابرات حضوری دائماً مراقب جزئیات عملیات‌بودند .

در روز ۲۰ آذر توپخانه کلیه ارتفاعات قافلانکوه را زیر آتش شدید قرار داده وازطرفی هواپیماها نیزفدائیان‌را بمسلسل بستند واستحکامات آنهارا بمباران میکردند.

انفجار بمب و انعکاس صدای توپخانه در کوهستانها اثرات مدهشی در روحیه دموکراتها بخشید شب هنگام صداهای وحشتناك و عجیب از طرف دشمن شنیده میشد انفجارهای شدید از دره قزل اوزن با روشنائیهای خیره کننده شنیده و دیده میشد بامدادان معلوم گشت پل دختر و پل سیمانی جاده و پل راه آهن را درهمان نیمه شب منفجر کرده‌اند تا نیرو نتواند بطرف تبریز سرازیر گردد .

ضمناً غلام یحیی فرمانده کل نیروی دموکراتها دستور حملات شدیدی میداد نیمه شب حمله مزبور با تیراندازی بسیار شدید آغازگردید چون روحیه افراد ارتش خوب بود و موفقیت‌های بزرگی بدست آورده بودند،حملات دشمن را دفع نمودند .

صبح روز بعد خبر رسید (۲۱ آذر) که درهمان اوان حمله فدائیها ژنرال غلام یحیی و دانشیان شهرمیانه را غارت و دو ملیون ریال پول نقدی که در بانك میانه بود باخود برده اند .

این خبر انعکاس عجیبی در تقویت روحیه سربازان بخشید هواپیماها مجدداً به پرواز درآمدند و مرکز ستاد غلام یحیی را بمباران کردند و شعاع عمل خود را تا ۶۰کیلومتری بالاتر از میانه در روی محور تبریز ــ میانه توسعه دادند در مراجعت بفرماندهی نیرو گزارش دادند که درآن سمت اثری از دشمن مشهود نیست .

دراین‌موقع پست شنود نیز تلگرافی بدین مضمون‌ازمیانه دریافت داشت : (این تلگرافچی میانه است خبرمیدهد بس است ، بس است رحم کنید بمباران بس است فدائی‌ها همه رفتند شهرخالی است بیائید ...) .

پیشروی سریع بسوی میانه تحت نظر تیمسار سرتیپ هاشمی شروع شد ستون گردنه اصلی قافلانکوه را اشغال و بسمت میانه سرازیرگردیدند درنتیجه حملات‌شدید مخصوصاًسرعت پیشروی، فدائیها تاب مقاومت نیاورده متلاشی‌شدند وبوسیله کامیونهای

متعددی که درمیانه تمرکز داده بودند بسمت تبریز فرار وباقیمانده آنان نیز باطراف متواری شدند .

تیمسار هاشمی با عده‌ای از افسران و با یك کامیون سرباز وارد میانه شده و برای گزارش عملیات خود بمرکز به تلگرافخانه رفت سرهنگ زالتاش بسمت فرماندار نظامی میانه تعیین و دستور جمع آوری اسلحه صادر گردید .

خبر تسلیم میانه دربین افراد ستون شرقی که درطول جبهه مشغول زد و خورد بودند و هنوز خبری از آنها درمیان نبود اثر فوق‌العاده بخشید و فدائیها را متوحش ساخت ۳۰۰ نفر فدائی با افسران خود منجمله ماژور انصاری تسلیم گردیدند .

درمیانه سه ستون مجهز بترتیب زیر بنقاط مورد نظر اعزام شدند :

الف ـ یك ستون مرکب از قسمتهای سوار و پیاده وتوپخانه از میانه بمراغه .

ب ـ یك ستون کامل متشکل از چند واحد پیاده و توپخانه و ارابه جنگی وچند واحد ژاندارم ازمیانه به تبریز برای استقرار درآذربایجان واشغال نقاط مرزی.

ج ـ چند واحد پیاده و خمپاره از سمت میانه ـ بستان‌آباد بسراب و اردبیل همچنین سه ستون مکمل ازکردستان بآذربایجان غربی حرکت‌کرده مأمور اشغال آن مناطق و اخذ تماس با ستون‌های دیگر شدند .

اولین واحدهای ستون دوم ، روز ۲۲ آذر به‌تبریز وارد شدند در حالیکه تا آبادی باسمنج مردم باستقبال ستون آمده و عده‌ای از میهن پرستان متجاسرین را خلع سلاح و انتظامات شهر را در دست گرفته بودند و فقط چند مرکز مقاومت باقی مانده بود که بلافاصله پس از ورود ستون قلع و قمع گردید .

احساساتیکه مردم شهر تبریز و سایر شهرستانهای آذربایجان هنگام ورود ستونهای اعزامی ابراز داشتند باندازه‌ای شورانگیز بود که هیچ نویسنده و مورخی ازعهده توصیف آن برنخواهد آمد .

عده‌ای از رؤسای فرقه مانند پیشه وری ـ غلام یحیی و دیگران دست و پا کرده

سریعاً خودرا بمرز رسانیده ازطرف جلفا ازکشورخارج و بخاك بیگانه پناهنده شدند بدین طریق داستان حکومت دموکرات آذربایجان خاتمه پذیرفت همه ساله بیاد این پیروزی و نجات آذربایجان روز ۲۱ آذر را که دراثنای آن کلیه واحدهای ارتش شاهنشاهی ازمقابل تمثال مبارك شاهنشاه رژه رفته ودرسرار کشورایران بیاد این پیروزی عظیم جشنها برقرار میگردد .

وقایع بارزانیها :

بارزانیها چندین سال بودموجبات ناراحتی دولتین ترکیه وعراق بخصوص دولت اخیر رافراهم نموده ولی جرأت تعرض بطرف خاك ایران را نداشتند تااینکه پس از آذر ۲۴ بآذربایجان داخل شده با دمکراتها تماس گرفته بودند ، پس از نیروکشی بآذربایجان ملامصطفی بارزانی بتهران آمد و دولت چند پیشنهاد مفید بآنها کرد باین ترتیب که اسلحه و مهمات خودرا گذاشته بخاك عراق بازگردند یا اینکه تسلیم شده دریکی از نقاطیکه دولت انتخاب خواهد کرد مشغول زراعت شوند .

چون مذاکرات مسالمت آمیز برای جلوگیری از خون ریزی و کشت و کشتار بیهوده بجائی نرسید فرماندهی تصمیم گرفت کاررا یکسره وآنهارا درمنطقه محدودی محاصره و خلع سلاح کند، روز۲۲ اسفند ۲۵ فرماندهی اوامر خود را بواحدها ابلاغ نمود. بارزانیها نیز زنها و کودکان خودرا به نقده فرستاده آماده شده بودند . ستون سرهنگ نیساری برای جلوگیری ازپیشروی بارزانیها بطرف منطقه ایل شکاك حرکت کرد و ستون تیمسار سرتیپ زنگنه دراین موقع در دره قاسملو بازرو بیک درگیر بود.

بارزانیها از رشید ترین و جنگجو ترین طوایف روی زمین بوده ودر قدرت تحرك و تحمل شدائد و تیراندازی بی نظیرهستند . و از این گذشته اوامر و دستورات ملامصطفی و برادر او را چون وحی تلقی کرده و آناً با سر و جان در پی اجرای آن میرفتند .

ستون سرهنگ نیساری پیشروی خودرا بطرف ترگور ادامه داد .

طرح عملیاتی این بود که ستون سرهنگ فولادوند و سرهنگ مجیدی بارزانیها را دور بزنند و بطرف این ستون برانند که درنتیجه بارزانیها محاصره شوند طی این مدت زد و خوردهائی درگرفت که درنتیجه آن هنگ فوزیه تلفات زیادی داده ستوان جهانبانی اسیر و ستوان هاتفی و امامی کشته شدند .

شب اول فروردین بارزانیها حمله شدیدی بمرکز فرماندهی در ارتفاعات ترگی نمودند که اگر توپخانه خودی فعالیت دامنه داری نمی‌نمود ستون بکلی متلاشی میشد ولی در اثر تیراندازی شدید توپخانه بارزانیها از حمله خود نتیجهٔ مثبتی نگرفتند فردای آنشب حمله خودرا بصورت شدیدتری آغاز نمودند .

بارزانیها ۲ قبضه توپ ۷۵ ازستون مرحوم سرگرد کلاشی و ۲ قبضه از رضائیه بدست آورده بودند که دوقبضه آن قابل استفاده بود یکی را در برده‌سو و دیگری را در ارتفاعات خلج برابر ستون سرهنگ نیساری بکار می‌بردند .

بارزانیها از یك قبضه توپ خود که در ارتفاعات خلج‌درپناه تخته سنگ بزرگی قرار داده طوری آن رامخفی‌کرده بودندکه هواپیماهای‌اکتشافی قادر به‌تشخیص‌وتعیین محل آن نمیشدند حداکثر استفاده را برده پیشروی ستون را متوقف کرده و ممکن بود تلفات‌سنگینی بآن واردآورند در این موقع‌سروان‌توپخانه‌ضیاءفرسیو(تیمسارفعلی) پشت توپ قرارگرفت تعیین مسافت نموده از فاصله ۵۸۰۰متری علیه توپ بارزانیها تیر-اندازی کرد اولین گلوله توپ که از لوله خارج شد توپ بارزانیها و کارکنان آن را متلاشی نمودوبهواپرتاب‌کرد این‌تیراندازی ممتازموجب تخریب روحیه بارزانیهاشد در نتیجه در حملات آنها تخفیف کلی حاصل گردید و ستون حمله متقابله خود را با پشتیبانی آتش توپخانه آغاز نمود .

تیمسار همایونی و تیمسار زنگنه از افسر مزبور قدر دانی و با او رو بوسی نمودند این تیراندازی که در نوع خود بی‌نظیر بود موجب شد که بارزانیها از این

ببعد از توپخانه خود مأیوس گشته از این سلاح علیه نیرو های دولتی استفاده نکنند .

بارزانیها خطوط دفاعی خود را ترتیب داده درمواضع طبیعی و مستحکم برده‌سو مستقر گشته بودند. ارتفاعات برده‌سو که‌درمنطقه ترگور واقع شده ازجنوب بنقطه‌مرزی دشت بیل ممتد و موقعیت دفاعی بی‌اندازه مستحکمی دارد و نقطه اتکاء بسیار مناسبی بشمار میرود .

روز ۱۳ فروردین بدستور فرماندهی حمله اصلی چهار ساعت بعد از نیمه شب بدین ترتیب شروع گردید :

ستون سرهنگ‌فولادوند ازسمت‌چپ‌ارتفاعات برده‌سو. یك‌گردان‌پیاده‌بفرماندهی سرگرد دولو برای کمك بستون سمت چپ از شمال بجنوب .

ستون سرهنگ نیساری‌درجبهه مقابل‌ارتفاعات مزبور(قرارگرفت‌ازوجودسواران عشایری نیز در این حمله استفاده میشد) ساعت ۷ بامداد نبرد بمرحله شدیدی رسید .

ستون سرهنگ نیساری و گردان اصفهان با کمك ارابه جنگی و نیروی هوائی پیشروی کرده تا ساعت ۱۳ همانروز ارتفاعات برده سو را متصرف و بارزانیها با دادن تلفات زیادی بطرف دشت بیل عقب نشستند .

در حقیقت عملیات وحله‌اول علیه بارزانیها دراین موقع بپایان رسیده، بارزانیها چون نقطه اتکائی نداشتند خوار و بار و مهماتشان نیز روباتمام بود بطرف مرز عراق عقب نشینی کرده از دره قادر عبور و بخاك آن کشور داخل شدند .

سرهنگ مجیدی با سرعت فوق‌العاده بارزانیها را تعقیب و مجبور بعقب نشینی بطرف دره قادر نمود و ستون سیلوانا پس از اشغال‌ارتفاعات مرزی ترکیه مانع از عقب نشینی آنها بخاك آنکشور شده و به بارزانیها حمله نمود و تلفات زیادی بآنها وارد آورد و اسلحه و مهمات هنگ فوزیه را که بدست آنها افتاده بود پس گرفت در این عملیات سواران عشایر هرگی و بیگزاده با ستون سیلوانا تشریك مساعی می‌نمودند .

پس از سرکوبی بارزانی ها توسط نیروهای نظامی ایران چون درخاك عراق‌نیز مورد تعقیب مأمورین‌آندولت واقعشده بودند مرتباً درحال جنگ وگریز ودرارتفاعات

مرزی ترکیه و عراق بسر برده همینکه مورد حمله سربازان عراقی واقع میشدند بخاك ترکیه‌داخل گشته و چون از آنطرف نیزعلیه‌آنها اقداماتی‌میشدبخاك عراق بازمیگشتند بارزانیها شب ۲۶/۳/۵ بخاك ایران داخل میشوند ، در همین‌موقع‌اعلیحضرت‌همایون شاهنشاهی دررضائیه تشریف داشته پس ازوصول این خبردستورات صریح برای تعقیب بارزانیها و قلع وقمع آنها صادر میفرمایند .

این مرتبه بارزانیها با عده های زبده و مجهزآمده ومقاصد سوئی درسر داشتند سرهنگ سردادور مأمور شد بایك ستون مجهزی حرکت‌کرده وجلو پیشروی بارزانیها را بگیرد ملا مصطفی باو پیغام میدهد ما قصد جنگ نداریم وبرای قبول پیشنهادهای مسالمت آمیز دولت حاضریم اما شبانه فرار کرده بطرف منطقه ایـل شکاك میرود بلافاصله به نیروهای مقیم شاهپور دستور سرکوبی بارزانیها صادرمیشود، مطلعین‌نظامی عقیده داشتند بارزانیها از یکی از پنج دهلیز واقع در منطقه ماکو عبور خواهند کرد تاخود رابخاك روسیه برسانندولی نظر بمراقبت شبانه روزی ستون ماکو، بارزانیها برای خروج خود از خاك ایران و رسیدن بخاك شوروی محور شوط هاسن را انتخاب نموده از این خط پیش رفتند .

ستون ماکو برای تعقیب‌بارزانیهاحرکت‌کرد، ستون‌اول بفرماندهی تیمسارسرتیپ زنگنه در محور ماکو ـ هاسن وستون‌دوم بفرماندهی تیمسار سرتیپ بیگلری درمحور ماکوـ اوزون دیزه‌قره‌قویون .

بارزانیها که‌این بار از دالامپرداغ واقع در نزدیکی مرز سه‌کشور (ایران ـ عراق ـ ترکیه) وارد خاك ایران شده از خطوط مشترك مرزی ایران ـ ترکیه حرکت و هرکجا با ستون نظامی مصادف میشدند داخل خاك ترکیه شده و پس از دور زدن مراجعت میکردند در نزدیکی چهار ستون در نتیجه تعقیب‌سواران عشایری‌بفرماندهی سرگرد صلحجو بخاك ترکیه داخل ، یك پاسگاه ترکها رامرکب‌از۲۵ سرباز وچندنفر افسر بکلی نابود وازدرهٔ قطور وارد خاك ایران شده بودند .

بارزانیها در طول مرز رو بشمال حرکت ، بواسطه اطلاعاتی که درسیه چشمه‌از آمادگی و مراقبت ستون ماکو بدست آورده بودند از آنجا بطرف ارتفاعات دره نیاز منحرف گشته پس از درهم شکستن خط مقاومت ستون شوط بهاسن عزیمت کردند که بلافاصله موردحمله‌سریع‌سواره‌نظام ستون ماکو قرارگرفتند و ناچار شدند باجاگذاردن قسمت اعظمی از اسلحه و مهمات در یك کیلو متری شمال قره قویون از رود ارس عبور و بخاك شوروی پناهنده شوند .

واحد های سوار ستون ماکو هنگامی باین نقطه رسیدند که بارزانیها هنوز در داخل رود مشغول شنا بودند، درنتیجه تیراندازی‌سربازان‌چند نفرازآنها کشته شدند .

سربازان شوروی باتیراندازی شدید خودبسواران‌ما پاسخ داده مانع‌ازدستگیری و نابودی قطعی بارزانیها شدند .

تعداد ۲۵۰ قبضه تفنگ و ۴۰ قبضه افتومات و ۲۵ هزار تیر فشنگ و مقداری وسائل دیگر بدست سربازان افتاد .

بارزانیها هنگامیکه برای‌اولین بار بخاك ایران‌داخل شدند ۱۰۵۰۰ نفربودند درصورتیکه پس از عقب نشینی بیش از ۴۵۰۰ نفر از آنان باقی نمانده و بقیه در اثر زدو خورد از بین رفته بودند .

بخش بیست و پنجم

تشریف فرمائی موکب ملوکانه بآذربایجان

سال ۱۳۲۶

پس از فراهم شدن مقتضیات لحظه‌ای که دلها درانتظارش می‌طپید فرارسید. در چنین دوران سعادتمند شاهنشاه ما اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه‌پهلوی برآن‌شدند که بآذربایجان روند و آذربایجانیان را که از اهریمنان بدکنش آذرها بجان داشتند با الطاف خسروانه تسلی دهند و قلبهای افسرده پدران ماتمزده و مادران داغدیدهٔ اینسامان را شفابخشند.

دراین موقع استقبال بی‌سابقه واحساساتی‌که مردم‌تبریز نسبت بشاهنشاه محبوب خود ابراز کردند برای آخرین بار ثابت کرد که آذربایجان در شاهدوستی و میهن پرستی اگر سرآمد سایر هموطنان خود نباشد هیچ دست‌کمی‌ازآنان ندارد، شهرتبریز شاهنشاه خود را در زیر طاقهای نصرت مجلل و مزین باپرچمهای سه رنگ با آغوش باز پذیرفته و عموم مردم آن از خرد و بزرگ، پیر و جوان‌بدور پادشاه جوان‌خویش حلقه زده‌اند و فریاد زنده بادشاهنشاه و پاینده باد ایران از هر طرف شنیده میشود صدای کف و هلهله شادی گوشها را کر میکند شاهنشاه باتبسم پاسخ میدهند و با سلام نظامی باین احساسات‌پاك‌که نشان‌دهنده صفای‌باطن‌مردم‌اینسامان است‌جواب‌میگویند.

ولی ملت باین حداکتفا نمی نمایند و باین زودیها راضی نمیشوند که شاهنشاه خود را ترك گویند لذا تماماً باطراف اتومبیل شهریار ایران هجوم آورده و از هرسو آنرا درمیان میگیرند و هیچ چیز مانع ابراز احساسات آنان نمیشود حلقه جمعیت

بدور اتومبیل تنگتر میگردد، یکی گل نثار میکند ، دیگری دست شاه را می بوسد لبخند مخصوصی برلبان شاهنشاه نقش می بندد جمعیت انبوهی که در طرفین خیابان صف بسته‌اند با کف‌زدنهای ممتد برزیبائی این‌منظره می‌افزایند با این‌ترتیب اتومبیل شاهنشاه آهسته به شهرداری تبریزمیرسد و رایت شاهنشاهی برفراز عمارت شهرداری تبریز باهتزاز در می‌آید ، اعلیحضرت همایونی مردم را در تالار شهرداری بحضور می‌پذیرد و خیرمقدمهائی که ازطرف استاندار و وجوه اهالی بعرض میرسد همه‌حاکی از صمیمیت و خلوص آذربایجانیان بشاهنشاه خود می باشد . روز شنبه نهم خرداد ۲۶ موکب همایونی پس از لطف و مرحمت نسبت باهالی بطرف خوی و رضائیه حرکت نمود، ساعت ۱۲/۵ موکب شاهانه ازمیان از دحام شهرخوی عبور نموده و ساعت دو بعد از ظهر بشاهپور نزول اجلال فرمودند ناهار دراین شهر صرف شده و اعلیحضرت همایونی پس از سرکشی به بهداری و سایر مؤسسات این شهر ساعت سه بعد از ظهر بطرف رضائیه حرکت فرمودند .

محترمین شهر ، روحانیون و رؤسای ادارات و افسران ارشد لشگر ۴ رضائیه باستقبال شتافته مرحوم‌آقای اصولی‌که یکی‌از مجتهدین بزرگ شهربود وقتی‌که‌آقایان علماء را حضور ملوکانه معرفی میکرد اشك در چشمش حلقه زده بود (توضیح اینکه مرحوم اصولی هنگام تشریف فرمائی اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر برضائیه علماء و روحانیون این شهر را بحضور ملوکانه معرفی می‌نمودند -۱۳۰۷ - ۱۳۱۵شمسی) .

آقای اصولی(میرزا محمودآقا) وسایرروحانیون‌رضائیه درزمان‌تسلط‌دموکراتها نهایت فداکاری را از خود بروز داده ومردم شهر را همیشه امیدوار میساخته‌اند که‌شاه جوانبخت با ارتش منصور ایران آنها را نجات خواهد داد و امروزکه‌بچشم خودشاهد این حقیقت بود از شادی‌گریه میکرد و حق هم داشت .

اهالی‌شهررضائیه بحدی‌صمیمانه‌ومؤدب‌ازشاهنشاه خوداستقبال‌کردندکه حقیقاً باید گفت که‌درنوع خودبی‌نظیربود احساسات مردم‌بحدی‌تحریك‌شده بودکه اصول‌تشریفات

ازبین رفت ، اتومبیل روباز همایونی از میان یك جمعیت هفتاد هزار نفری که شاد و خندان و پای کوبان و گل ریزان مقدم شاهنشاه خود را گرامی‌میداشتند از خیابانهای شهر عبور نموده و بعمارت استانداری رسید و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به تالار استانداری نزول اجلال فرمودند ، میدان سپه رضائیه بلافاصله مملو از جمعیت گردید واعلیحضرت همایونی‌پنج شش‌باربنا به تقاضای مردم بایوان تشریف فرما و نسبت باهالی شجاع و میهن پرست رضائیه ابراز لطف و مرحمت فرمودند .

ساعت ۸ بعدازظهرآتش بازی مجللی درمیدان سپه انجام‌گرفت ومخارج این آتش بازی رایك زن شصت ساله‌پرداخته بود .

زن مزبور با خدای خود عهد کرده بودکه اگر روز ورودموکب ملوکانه‌برضائیه زنده باشد قربانی کند و صدقه بدهد و آتش بازی مجللی تهیه‌به‌بیند در این روز این زن بعهد خود وفا کرده‌بود

ساعت ۸ صبح روز دهم خرداد میدان سپه رضائیه مملو از جمعیت بود ساعت۹ رژه افراد لشگر ٤ شروع میشد مردم با یکدنیا التهاب آمیخته بوجد و سرور منتظر تشریف فرمائی ذات ملوکانه بکاخ استانداری بودند زیرا محل استراحت اعلیحضرت همایونی دروسط باغ استانداری بود.

ساعت ۹ ذات مبارك بایوان استانداری نزول اجلال‌فرمودند غریوهلهله وشادی مردم طنین انداز گشت و بلافاصله رژه لشگر ٤ آغاز گردید تیمسارسرلشگرهمایونی و تیمسار سرتیپ زنگنه در پیشاپیش سربازان در حرکت بودند رژه افراد لشکر و هنگك ژاندارمری رضائیه بفرماندهی سرلشگر کمال مورد توجه ذات شاهانه قرار گرفت .

ساعت ده و سه ربع رؤسای ادارات و نمایندگان اهالی و قهرمانان شهر رضائیه در تالار استانداری کهٔ از آثار دورهٔ اعلیحضرت فقید رضا شاه پهلوی است بحضور شاهانه معرفی شدند .

ساعت ۱۲ عـده‌ای از افسران بـا شهامت ارتش کـه در مبارزه علیه بارزانیها ابراز شهامت نموده بودند در تالار استانداری صف کشیدند و سینه آنها بدست مبارك بنشان افتخار زینت یافت .

بیانات شاهنشاه خطاب بمردم رضائیه :

یکربع بعدازظهر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در تالاراستانداری جلومیکروفن خطاب بمردم میهن پرست وغیور رضائیه فرمودند :

محبت و علاقه‌ایکه نسبت بمن نشان میدهید مرا بکلی متأثر ساخته است بدانید که من بهمان نسبت بشما علاقه دارم امتحانات عدیده و رشد ملی و وطن پرستی شما قابل ستایش و تقدیر است من بشما برای این خصائص تبریك میگویم وچیزیکه برای من بسی جای‌خوشوقتی است استعداد بی‌نظیر خاك رضائیه واطراف‌آن می‌باشدبازحمت و پشتکاری که دارید درسایه امنیت قضائی و انتظامی‌وتوجهاتی‌که نسبت بامور اقتصادی و فرهنگی و بهداشتی شما باید انجام بگیرد امید است در اندك زمانی آسوده ترین زندگانی را داشته باشید شما لایق بهترین زندگانی هستید خدا پشت و پناه شما .

ساعت ۵/۵ بعدازظهراعلیحضرت‌همایونی برای بازدید قریه و رودخانه بندنزول اجلال فرمودند این قسمت از رضائیه بسیار دیدنی و جالب است همه جاسبز وخرم ، پرازگل و لاله و مزارع وسیع و باغات پراز میوه است در آنطرف پلی که روی رود خانه بند ساخته شده طاق نصرت باشکوهی از طرف خوانین ایلات مرگور وترگور تهیه گردیده بود، چندنفر از رؤسای آن قسمت ایل شکاك‌که درمغرب رضائیه‌سکونت دارندشرفیاب شدند آقای عبدل خورشیدی مترجم احساسات عشایر گردیده وگفت: اعلیحضرتا عشایر مرگور و ترگور برای هرگونه فداکاری و جانبازی آماده اند این حرف نیست ماعملا این ادعا را ثابت کردیم در مبارزه اخیر بارزانیها شرکت کردیم ده نفر کشته و ده نفر مجروح داشتیم خون این افراد که در راه اجرای منویات شاهنشاه وحفظ شرافت‌میهن بخاك ریخت مایه افتخار ایل ماست . نمایندگان عشایرموردتفقد ملوکانه واقع شدندد ر

این موقع خبر مراجعت مجدد بارزانیها بخاك ایران بسرعت انتشار یافت .

نمایش مام میهن :

دانشسرای شهر قهرمان رضائیه شب آنروز نمایشی در حضور شاهنشاه ترتیب داده بود که بسیار جالب توجه و عالی بود پیام مام میهن باندازه‌ای مؤثر و دلنشین بود که اعلیحضرت همایون شاهنشاه را متأثر ساخت در پایان نمایش دوشیزه صدریه پرچمی را که از زری تهیه شده بود بشاهنشاه تقدیم و معروض داشت :

اعلیحضرتا درروزهای تیره وغمناك تسلط خائنین بمیهن من بیکار نبودم این پرچم زربفت را تهیه میکردم تارهای زرینی که شیروخورشید را نشان میدهد دیدگان پرامید مرا که بسوی پایتخت مجذوب شده بود روشن میساخت اکنون اینجانب سعادتمنداست که این هدیه را بوسیله شاهنشاه محبوب بارتش تقدیم نمایم اعلیحضرت همایونی بنام ارتش از این دوشیزه قدردانی فرمودند و پرچم را به تیمسار شاه‌بختی دادند که بعنوان یادگار درلشکر ٤ نگهداری شود .



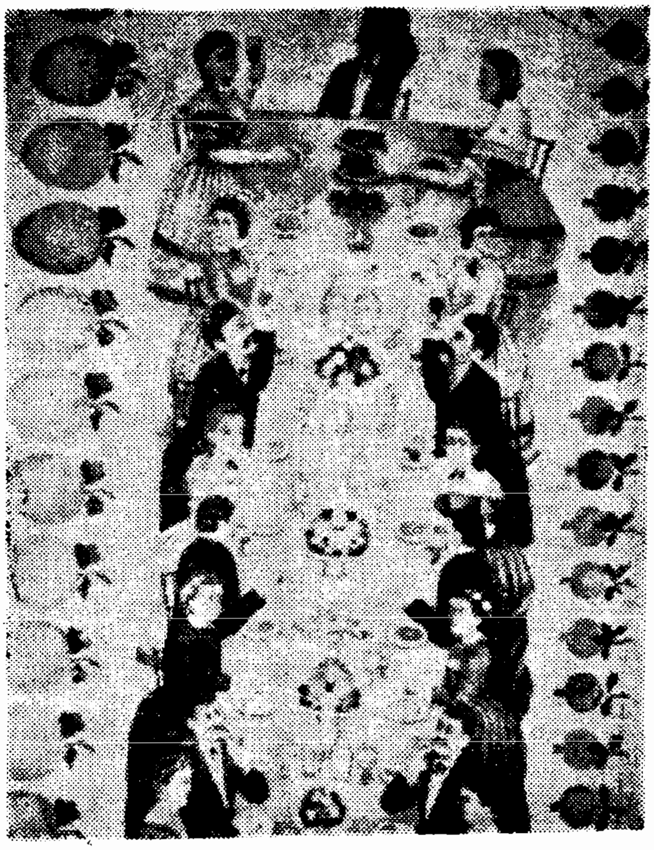
ایل شکاك در انتظار تشریف فرمائی ذات مقدس اعلیحضرت همایونی

ساعت‌چهار بعداز ظهر اعلیحضرت همایونی بدویست نفر ازقهرمانان شهررضائیه که برعلیه متجاسرین قیام‌کرده ووظیفه ملی خود را درقبال شاه ومیهن انجام داده‌بودند نشان و مدال افتخارآذرآبادگان اعطاء فرمودند .

ساعت ۹/۵ صبح روز ۱۲ خرداد موکب همایونی شهر رضائیه را در میان ابراز احساسات شدید و بی نظیر مردم آن ترك فرمودند و دستجات مختلفی از مردم شهر پنج و شش فرسخ قطار اتومبیل ها را بدرقه‌کردند و از اینکه مهمانان عزیز این شهر خیلی زود رفتند مکدر و ملول بودند .

ساعت ۱۱ موکب مبارك در قریه (دیزج دول)توقف فرمود اهالی این ناحیه‌که مردمانی شاه پرست و فداکار هستند برقص چوبی مشغول بودند ، زنان و مردان این ناحیه دست درکمرهم انداخته وازدیدار شاهنشاه خود اظهار شادمانی میکردند .

اعلیحضرت همایونی باعلاقه خاصی درحدود بیست دقیقه‌برقص دست جمعی‌آنها تماشا فرمودند و هنگام حرکت آنها را مورد تفقد و مراحم شاهانه قرار دادند .



بخش بیست و ششم

برگهای زرین دوران سلطنت شاهنشاه آریامهر

از خداوند متعال درخواست دارم که مرا موفق بدارد بهمان

طریقی که آرزو دارم بتوانم باین مملکت خدمت کنم و

در مدت حیات خود ایرانی آباد و با عظمت

و سر بلند را به بینم .

از کتاب مأموریت برای وطنم ـ بقلم شاهنشاه آریامهر

موقعیکه جنگ بین‌الملل دوم پیش آمد متأسفانه‌مملکت ما بطور غافل‌گیرانه ساعت چهار صبح مورد تجاوز قرارگرفت و بمباران شد و بالاخره اشغال گردید .

من در آنروز بعنوان ولیعهد و برای ادامه دادن سلطنت موروثی بمقام سلطنت رسیدم و خاطرم هست که از همین منزلی که الان در آن زندگی می‌کنم تا رسیدن بمجلس برای ادای سوگند شاید قریب یکساعت طی این مسافت طول کشید .

برای اینکه مردم پایتخت چنان احساساتی ابراز میکردند که فکرمی‌کنم این احساسات تنها نسبت بەولیعهدی که ظاهراً محبوب آنها بود اختصاص نداشت . بلکه عکس العمل احساسات وطن پرستانه‌ای بود که خواستند در آن موقع که مملکت و شاید در همان روزیکه پایتخت‌کشور بوسیله قوای خارجی اشغال میشد ، نسبت بشاه

خودشان نشان بدهند واین احساسات را دنیا یك احساسات میهن‌پرستانه تلقی‌میکند .

بهرصورت وقتیکه مستقیماً وارد کار شدم ضمن اشکالات مملکتی هرروزی ازهر نقطه‌ای خبرهای بدی میرسید .

... روز بروز قیمتها مستقیماً بطور سرسام‌آوری بالامیرفت و البته قدرت خرید مردم بطور مصنوعی دربعضی نقاط بالا رفته بود .

ولی بطور کلی درهمه جای دیگر پائین رفته بود در آنموقع من ناظر بودم که یکعده ای در کوچه‌های تهران از سرما گوشه خیابان یخ می‌زدند بعضی ها حقیقتاً از گرسنگی بیمار میشدند .

دراین ضمن بعضی‌از عشایری که سالها بود ازطرف پدرم خلع سلاح شده بودند ازسربازان فراری و افراد و انبارهای ارتش بطور قاچاق اسلحه خریده و مجدداً دست بغارت و تاراج دهات زدند .

قندوشکر وسایرمواد خواروبار که مایحتاج عمومی‌را تشکیل میداد جیره‌بندی شده بود و هنگامی که متفقین کوپنهای جیره بندی را برای توزیع بین افراد یکجا برؤسای عشایر میدادند اغلب آنها کوپنها را میفروختند و ثروتی را که بدین ترتیب بدست میآوردند برای عملیات مسلحانه خود صرف میکردند .

درسال ۱۳۲۱ برای بار اول شانزده هفده نفر باصطلاح از وکلای آنروز و بعضی از وزراء را درمنزل خودم جمع کردم و بآنها گفتم که وضعیت اینست واگر ما تحولی ازبالا شروع نکنیم مسلماً دچار یك انقلابی ازپائین خواهیم شد .

... بیائید درمطامع خودتان یك حدی قائل باشید و بیك منافع مشروع ، قانع باشید ، ولی یك حداقل زندگی را برای همه تأمین بکنید .

کمی بعد از آن پنج اصل معروف آن زمان را عنوان کردم و آن پنج اصل این بود :

۱ ــ نان برای همه

۲ ــ مسکن برای همه

۳ ــ بهداشت برای همه

۴ ــ فرهنگ برای همه

۵ ــ کار برای همه

از همان موقع من همواره از این اصول کلی دفاع کرده‌ام که برای عموم افراد داشتن حداقل معینی از نظر بهداشت ـ فرهنگ ـ غذا ـ مسکن ــ لباس لازم است .

بحث عدالت اجتماعی از آن پس دنبال شد و هروقت موقعیت اجازه میداد دراین باره اقدامات مقتضی صورت میگرفت .

درطول مدت اشغال کشور یکدم از غم و اندوه آسوده نبودم و شبهائی را تاصبح ازشدت نگرانی بیدار بودم .

من اصولا و عملا با عمل متفقین در اشغال ایران مخالف بودم و بنظرمن بدون جهت باستقلال و حق حاکمیت ما لطمه زده بودند ، بهرطرف چشم میانداختم مردم کشور را گرفتار بدبختی و مشقتی که ثمرهٔ روش سیاسی و اقتصادی متفقین بود میدیدم و روح من از آزمندی بعضی از ثروتمندان ایرانی که پشت پا بمنافع کشور و رفاه مردم این سامان زده بودند بیشتر ازهمه چیز رنج می‌برد ...

متفقین تعهد نمودند که تمامیت و حاکمیت و استقلال سیاسی کشور مارا محترم داشته و شش ماه پس از خاتمه جنگ با آلمان قوای خود را از خاك ایران خارج سازند و قول دادند که مشکلات اقتصادی ایران را که درنتیجه جنگ ایجاد شده بود تسهیل نمایند .

مداخلات پی‌درپی متفقین در امور سیاسی کشور ، من و مردم ایران را کاملا متنفر کرده بود . متفقین ظاهراً مصمم بودند که اختیارات مرا تضعیف نمایند زیرا تصور میکردند بدان وسیله تسلط آنها برکشور آسان خواهد بود .

دیری نگذشت که درهمان سال عده‌ای آشوبگر بنای اغتشاش را گذاشتند .

... تا رسیدیم به قضایای آذربایجان ، همین بی‌توجهی و همین بی‌عدالتی های اجتماعی خودش‌هم یك قدری بیشتر باین مطلب کمك کرد و ضعف داخلی و نفوذهای گوناگون و ندانم کاری‌های هیئت حاکمه باعث این شد که یك آدم مضحکی که همه میدانند تحت چه نفوذهائی بود توانست به یك اتکائی تا یکسال تمام این‌استان محبوب ما را ازمملکت جدا بکند و تزلزل عجیبی در ارکان حیات ما بوجود بیاورد .

دراین‌موقع به پیروی ازندای وجدان دستور دادم که نیروئی بآذربایجان اعزام شود و شورشیانرا بدون درنگ منکوب سازد .

در همان موقع نیز شخصاً برفراز استحکامات شورشیان پرواز نمودم تا میزان نیروی آنها بدست آید .

... و روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ نیروی ما فاتحانه وارد تبریزشد وحکومت‌شورشیان سرنگون گردید .

مردم آزادی‌خواه تبریز و رضائیه که درتاریخ کشور درآزادی‌خواهی‌مشهورند درامر برانداختن حکومت پوشالی درحقیقت پیشقدم بودند .

قضیه آذربایجان واقعاً یکی از سوانح و اتفاقات تاریخی خاورمیانه در دوره معاصر است .

اهمیت وقایع مزبور بقدری آشکار است که ملت ایران روزی را که مصادف با ختم این غائله عظیم است بنام روز آذربایجان عید ملی اعلام نموده واز سال ۱۳۲۵ باین طرف همه ساله در آن روز بیاد آذربایجان و اعادهٔ حق حاکمیت ما برآن خطه جشن میگیرد .

پس از نبرد آذربایجان احساسات ملی مردم ایران بواقعی ترین وجهی بجنبش و هیجان درآمد وتمام افراد و طبقات مردم ازآن واقعه درس عبرت‌گرفتند و بهروسیله و درهرمقام و مکانی که بودند مراتب وفاداری خودرا نسبت بمن اظهار داشتند .

بهرصورت مشکل آذربایجان بخواست خداوند و همت مردم غیور این مملکت برطرف شد ...

موقعی که من از آذربایجان برگشتم در نزدیکی های شریف آباد قزوین بود و به یك چند نفری که پیشواز آمده بودند **گفتم که سلطنت بریك مشت مردم فقیر برای من هیچ افتخاری ندارد.**

موقعی‌که به تهران رسیدیم از میدان فعلی مجسمه تا منزل من طی این مسافت سه ساعت طول کشید ، یعنی احساسات مردم تا این حد زیاد بود .

واقعه عجیب و تلخ دوران سلطنتم در ۱۵ بهمن **۱۳۲۷** هنگامیکه در جشن سالیانه تأسیس دانشگاه شرکت میکردم روی داد .

در آن روز لباس نظامی برتن داشتم و هنگامیکه از اتومبیل پیاده شده و در شرف ورود بدانشگاه حقوق و محل انعقاد جشن بودم ناگهان صدای شلیك گلوله بگوش رسید و تیرهایی بجانب من شلیك شد .

با اینکه بظاهرعجیب جلوه میکند ولی سه گلوله بکلاه نظامی من اصابت کرد و آسیبی بسرمن وارد نیامد . ولی گلوله چهارم ازسمت راست‌گونه وارد وازلب‌بالائی و زیر بینی من خارج گردید .

شخصی که نسبت بمن سوء قصد کرده و بعنوان عکاس بآن محل راه یافته بود دومتر بیشتر بامن فاصله نداشت و لوله طپانچه خودرا بسینه من قراول رفته بود .

من و او هردو در رو‌بروی هم قرارگرفته بودیم وکسی نزدیك ما نبود که بین ما حائل‌باشد ، ازاینرو میدانستم هیچ مانعی برای‌اینکه تیرش بهدف‌برسد درپیش‌نداشت عکس‌العملی که درآن لحظه فراموش نشدنی ازخود نشان دادم هنوز درخاطرم است .

فکرکردم که خودرا بروی او بیاندازم ولی فوراً متوجه شدم که اگر بطرف او جستن کنم نشانه گیری او را آسان خواهم کرد و اگر فرار کنم از پشت‌سر هدف قرار خواهم گرفت .

ناچار فوراً شروع بیك سلسله حرکات مارپیچی کردم تا مطابق یك تاکتیك نظامی طرف را در هدف‌گیری گمراه کنم .

ضارب مجدداً گلوله دیگری شلیك نمود که شانه مرا زخمی کرد.. آخرین گلوله در لوله طپانچه او گیر کرد و خارج نشد و من احساس کردم که دیگر خطری متوجه من نیست و زنده‌ام .

ضارب با غضب بسیار اسلحه را بزمین زد و خواست فرار کند ولی از طرف افسران و اطرافیان من محاصره و متأسفانه بقتل رسید و محرکین اصلی او درست معلوم نشدند. ..

خون از زخمهای من مانند فواره می‌جست ولی بخاطر دارم که درهمان حالت میل داشتم بانجام مراسم آنروز بپردازم .

اما ملتزمین من مانع شدند و مرا به بیمارستان بردند و در آنجا به بستن زخمهایم پرداختند .

این حادثه نیز **ایمان مرا بمبدأ حقیقی وحمایت ذات بیچون احدیت‌قوی‌تر ساخت و پیوند ناگسستنی مرا باخدای بزرگ مستحکمتر نمود .**

من برسبیل اخلاق فطری خودم هیچوقت نسبت بکسانیکه بشخص خود من فهمیده یا نفهمیده صدمه‌ای وارد کرده باشند کینه‌ای در دل نمیگیرم و بطوریکه بارها نشان داده‌ام همیشه آنها را می‌بخشم .

ولی نمی‌توانم بهیچ‌قیمت ازگناه آنهائیکه بوطنشان صدمه می‌زنند صرفنظر کنم و چشمم را برچنین خیانت یا خطائی ببندم و بهمه نصیحت میکنم که برحذر باشند و فهمیده یا نفهمیده کاری نکنند که بکشورشان آسیب و زیانی وارد آید . زیرا من بعنوان پادشاه ایران ، یعنی مدافع و نگهبان حقوق و منافع این مملکت و این ملت نه مایلم و نه حق دارم که در راه انجام این مأموریت خطیرخود کوچکترین کوتاهی و قصوری بکنم .

در سال ۱۳۲۹ مجلس شورای ملی قانون ملی شدن صنعت نفت را که من کاملا باآن موافق بودم تصویب نمود. درآن هنگام دولت انگلیس اعلام داشت که نیروی چترباز خود را روانه خواهد نمود و شهرت یافت که این نیرو برای اعزام بایران آماده میشود و شایع بود که قسمتی از نیروی دریائی انگلیس بسوی آبهای ایران بحرکت درآمده است .

سفیرانگلیس را احضار کردم و به او خاطرنشان ساختم که اگردولت انگلستان قصد تجاوز بحق حاکمیت ایران داشته باشد من شخصاً در رأس نیروی ایران قرار گرفته و در برابر هرتجاوزی ایستادگی خواهم نمود .

درتمام این مدت تأسیسات معظم نفت آبادان که هنوز از بزرگترین پالایشگاههای جهان است کاملا عاطل و بلا استفاده ماند ، و هیچگونه درآمدی برای ایران نداشت.

سراسرکشور دستخوش نا امنی و هرج و مرج بود دستگاههای تولیدی تقریباً بکلی فلج شده و چرخهای اقتصادی مملکت ازکار افتاده و فعالیتهای مثبت و مولد جای خودرا بتظاهرات و جنجال داده بود .

قیامی که در ۲۸ امرداد ۱۳۳۲ صورت گرفت نشان داد که آنهائیکه در آرزوی ازهم گسیختگی این رشته ارتباط شاه و ملت در ایران هستند در انتظار امری واهی و غیرممکن نشسته‌اند .

در قیام ۲۸ امرداد نیرو های پلیس و ارتش بعد از صفوف پا برهنه ها بمیدان آمدند و بانگ اصلی این رستاخیز عظیم قبل ازآنکه ازدهان دستجات انتظامی برخیزد از دهان این افراد فداکار و گمنام بیرون آمد و همین است آن عاملی که این قیام را بصورت یکی از اصیل ترین ودرخشانترین قیام‌های تاریخ ایران در آورده است .

در این چند سال سرتاسر کشور ما بصورت یك میدان فعالیت مثبت و ثمر بخش درآمده که مظهر زنده آن کارخانه ها ـ جاده ها ـ راه آهن ها ـ بنادر ـ سدهای عظیم تراکتورها ـ آموزشگاهها ـ دانشگاهها ـ درمانگاهها ـ بیمارستانها ـ بنگاههای خیریه

پرورشگاهها - ریشه‌کن کردن تریاك و مالاریا - ایجاد شرکتهای تعاونی و غیره است که تعداد آنها پیوسته رو بافزایش میرود .

در سال ۱۳۳۷ یکدستگاه یکصد کیلوواتی پخش صدا درتهران نصب گردید و هم اکنون صدای ایران که از این دستگاه روی امواج کوتاه پخش میشود در اغلب کشور های جهان شنیده میشود .

درسال ۱۳۳۷ اولین دستگاه تلویزیون تهران راافتتاح نمودم و اینك درتهران دوایستگاه تلویزیون و در آبادان یك ایستگاه وجود دارد و امید وارم روزی برسد که در تمام قراء و قصبات ایران این دستگاهها نصب و مورد استفاده قرار گیرد .

وضع بازرگانی وصنعتی کشور ما نیز بطور محسوس و با سرعت تمام پیشرفت نموده و هرروز بتوسعهٔ آن میافزاید .

. . . فکرمن آن بود که برای خود همسری انتخاب کنم که نـه تنها برای من فرزندان بوجود آورد بلکه در اجرای وظیفه وجدانی و دائمی من نیز با من شریك و دستیار و از اوضاع اجتماعی مردم کشور من و آرمانها و تمنیات آنها آگاه باشد و با رقت عواطف ویژه زنان ، هم خستگی ناپذیر خود را بخدمت و تأمین آسایش و رفاه و بهبود حال آنان وقف نماید .

روزی دخترم شاهدخت شهناز باچشمانی‌که بیش‌از معمول ، فروغ شادی درآن میدرخشید نزدمن آمده واظهار داشت که‌وی و شوهرش بادوشیزه جوانی بنام‌فرح‌دیبا آشنا شده اند که بنظر آنها برای احراز مقام ملکه ایران ازهرحیث شایستگی دارد .

من طبعاً میخواستم از سوابق خانوادگی و تربیت و میزان تحصیلات و شخصیت این دوشیزه جوان اطلاعاتی داشته باشم ، معلوم شد که پدر وی از یك خانواده مشهور قدیمی تبریز و مادرش از یك خانواده محترم روحانی گیلانی است .

دوشیزه فرح بدواً بمدرسه ایتالیائیها در تهران گذاشته شد و تا سن ده سالگی در آنجا بتحصیل مشغول بوده ، چندی بعد مادرش او را بمدرسه دخترانه دیگری در

تهران بنام ژاندارك سپرد و تا سن شانزده سالگی درآن مدرسه بتحصیل پرداخت .

. . . و دوره متوسطه را در دبیرستان رازی بپایان رسانید .

در رشته های تحصیلی ریاضیات و علوم علاقه بیشتری نشان میداد و در ردیف بهترین شاگردان محسوب میگردید و در دبیرستان رهبری یکدسته ازپیش آهنگان خردسال دبیرستان فرانسوی دیگر را بعهده داشت .

دوشیزه فرح بفضای آزاد و مناظر طبیعی مانند کوه و دهکده و زندگی روستا و دریا علاقه بسیار داشت و ذوق وی در ترسیمات و نقاشی هائی که میکرد از همین‌مناظر متأثر بود و همین ذوق هنری توجه دائی وی را که مهندس معماری بود جلب‌کرد ودر اثر تشویقات وی دوشیزه فرح در رشته های هنری رغبتی فراوان پیدا نمود .

هرچند در ابتدا میل وی بتحصیل در رشته میکرب شناسی یا پزشکی بود ولی درنتیجه همان تشویقات به تحصیل رشته معماری مصمم گردید و بمدرسه مخصوص معماری پاریس داخل شده و مدت دو سال بفراگرفتن این رشته همت گماشت .

دوشیزه‌فرح برای‌گذراندن‌تعطیلات تابستانی خود درسال ۱۳۳۸ به تهران‌آمد .

من دوشیزه فرح‌را چند ماه‌پیش ازآن در هنگام دیدار دسته جمعی دانشجویان ایرانی در پاریس دیده بودم . ولی چون عده دانشجویان بسیار زیاد بود ، درمیان آن ازدحام درست در خاطرم نمانده بود .

پیش ازآنکه بدوشیزه‌فرح پیشنهاد ازدواج‌کنم او رامتوجه‌ساختم‌که‌مسئولیتهائی که از آن ببعد متوجه او خواهد بود باوظایف یك دوشیزه مهندس تفاوت فراوان دارد وی پس از ازدواج ما باطیب خاطر و با تمام قلب بانجام وظایف سنگین سلطنتی همت گماشت و علاقه وی بخدمات اجتماعی آنقدر صمیمی و از دل و جان بود که برای من نیز الهام آور بشمار میآمد . در همین‌حال وظیفه همسری را نیزهرگز از خاطر نمی‌برد تقریباً سه هفته بعد ، مراسم عقد ما طبق آئین و مراسم اسلامی بعد از ظهر دوشنبه ۲۹ آذر ۱۳۳۸ برگزار و در همان شب شام و ضیافت با شکوهی در کاخ گلستان منعقد گردید .

✩✩✩

در اواسط سال ۱۳۳۶ساختمان سدرودخانه بمپوردرمغرب ایرانشهر باتمام‌رسید.
بتون ریزی سدکرج در اواسط ۱۳۳۷ آغاز گردید ...

... هم چنین سدی در حوالی گلپایگان ساخته شد . سدهای کوچك ومتعددی نیز که درنواحی شمال شرقی استان‌آذربایجان احداث شده‌رویهم رفته ۱۸۰۰۰هکتار زمین را آبیاری مینماید و باز هم برای ایجاد سدهای بزرگ و کوچك دیگر درنقاط مختلفه‌کشور مطالعاتی درجریان است ، از مسئله احداث سد مهمتر ایجاد وسائل حمل و نقل و مواصلات نوین درکشور است و از همین جهت دربسط و توسعه شبکه‌راه‌آهن جنب وجوش فعالیتی شگرف بعمل آمده است .

سالهای ۱۳۳٦ و ۱۳۳۷ را باید دوران پیشرفت راه‌آهن بشمار آورد زیرا در ظرف این دو سال ساختمان دو راه آهن جدید خاتمه پذیرفت‌که یکی راه‌آهن تهران به تبریز بطول ٦۴۳/٦ کیلو متر و دیگری راه آهن تهران به‌مشهد بطول ۹۰۱/۰٤ کیلو متر است .

ما هم اکنون در صدد امتداد و اتصال راه آهن کشور ایران براههای آهن بین‌المللی هستیم .

در سال ۱۳۳۷ تجدید ریل از تبریز به جلفا که شهری در مرز روسیه است خاتمه یافت .

با نموو توسعه مداوم اقتصاد کشور و فریبائی مخصوصی که آثار تاریخی‌فرهنگ باستانی ما دارد عده بازرگانان و دانشمندان و جهانگردان خارجی که بایران میآیند هرروز روبتزاید است و با توسعه شبکه هوائی ایران برای این میهمانان عزیز ومردم کشور مسافرت به تمام نقاط ایران بسهولت میسر خواهد بود .

باآنکه‌کشتی های سایر ملل به‌بنادر ما رفت وآمد نموده و قسمت اعظم‌واردات و صادرات ما بوسیله کشتی های آنها انجام پذیر میگردد . نمی خواهیم برای حمل

و نقل کالاهای خود ازطریق دریا فقط بکشتی های دیگران متوسل بشویم وازاین‌جهت درسال ۱۳۳۳ شرکت کشتیرانی ملی ایران را تأسیس نمودم .

در طی چندسال اخیر نیروی نظامی کشور ایران پیشرفتهای شایانی کرده و بنیه جنگی سرباز ازان چندین برابر شده و سرعت عمل و قابلیت آنهـا بمراتب افزایش یافته است .

ما به تعلیم و تربیت در ارتش اهمیت بسیار میدهیم و بسیاری از افراد روستائی که بخدمت ارتش وارد شده و سواد نداشته و بهیچ حرفه ای آشنا نبوده اند در پایان خدمت خود بامعلوماتی که درزندگانی‌عصرامروز درمحیط دموکراسی موردنیازآنهاست خارج شده‌اند .

☆☆☆

انقلاب سفید شاه و مردم :

در سال ۱۳۲۹ فرمانی مشعر بر تقسیم و فروش املاك اختصاصی خود صادرکردم امید من این بود که از این راه نه فقط کشاورزان املاك خودم ازصورت رعیت بیرون آیند و بدل بمردمی آزاد بشوند .

بلکه این اقدام‌سرمشقی برای سایر مالکین‌کشور شودکه آنان نیزوظیفه‌اخلاقی و اجتماعی و ملی خود را در این مورد انجام دهند .

متأسفانه نه‌فقط این امید من برآورده نشد ، بلکه‌اندکی بعد نخست وزیر وقت که با تظاهر باحساسات ضد انگلیسی روی کارآمده بود باتمام قوا از اجرای برنامه تقسیم املاك شخصی من جلوگیری کرد و آنرا متوقف گذاشت و این‌وضع درهمه‌مدتی که وی برسر کار بود ادامه یافت و فقط بعد از سقوط او بود که مجدداً کار تقسیم این اراضی آغاز گردید .

باتوجه بآنکه سرمشق من مورد پیروی سایرمالکان کشور قرار نگرفته بود، در سال ۱۳۳۸ دولت وقت بدستور من لایحه ای قانونی بمجلس تقدیم‌کردکه بموجب آن

میزان اراضی مزروعی که یك نفر و یا یك دسته مشترکا درملکیت خویش داشتند محدود میشد و می بایست هرچه اضافه بر آن داشته باشند بدولت بفروشند تادولت بنوبه خود آنها را بقطعات کوچك و باشرائط آسان بکشاورزان خرده مالك بفروشد .

ولی این قانون در مجلس بکلی مسخ شد و بصورتی درآمد که بهیچوجه بامنظور اصلی مطابقت نداشت و بامداخله مقام غیر مسئولی که از ترقیات اجتماعی دنیا بی اطلاع بود ، مجلس که طبیعتاً بیشتر افرادآن را نمایندگان هیئت حاکمه یعنی همان ملاکین و سرمایه داران تشکیل میدادند آن لایحه اصلاحات ارضی را بکلی بی‌معنی و بی اثر کرد .

بنابراین بطور وضوح احساس کردم که دادن سرمشق شخصی ؛ یانصیحت وارشاد و موعظه ، و یا توسل بطرق عادی پارلمانی هیچکدام نتیجه مطلوب را نمی بخشد ، زیرا هر بار بدست عوامل گوناگون آن اتحاد غیر مقدسی که بین دو قطب کاملامتقابل یعنی ارتجاع سیاه و قوای مخرب سرخ برای جلوگیری از پیشرفت واقعی کار مملکت بوجود آمده بود ، این اقدامات فلج میشد .

تحلیل و تجزیه این مسائل ؛ مرا متوجه آن مسئله اساسی و حیاتی کرد که کلید واقعی حل این معما است .

باین نتیجه رسیدم که با استفاده از امکانات خداداد این مملکت و با بهره برداری از ثروتهای طبیعی و فراوان آن البته میشود، باصطلاح پول هنگفتی بدست آورد و با این پول احیاناً راههای درجه یك ساخت و سدهای عظیم بنا کرد و ساختمانهای رفیع و بسیار زیبا ایجاد نمود .

ولی از این سدها و ساختمانها و راهها و امثال آن ، چه کسانی می بایست استفاده بکنند ؟ و چند نفر می بایست استفاده بکنند ؟ .

آیا می بایست از این راه فقط مالکینی که ثروتمند بودند ثروتمند تر بشوند ؟ آیا می بایست تنها عدهٔ معدودی که بنام هیئت حاکمه مملکت همه منابع و ثروتها را

در دست خود تمرکز داده بودند مغتنم‌تر و قوی‌تر شوند ؟

بدیهی است اگر می‌بایست تمام فعالیتها و همه بهره برداریها از منابع طبیعی و انسانی مملکت فقط باین نتیجه برسد ، این کار هیچ نفعی برای ملت واقعی ایران دربر نداشت و در واقع کوشش بیهوده و حتی ظالمانه‌ای بود . ما میدیدیم که دنیای مترقی در تحت هر رژیمی که هست اصول واحدی را رعایت میکند ، وآن تولید هرچه بیشتر برای توزیع هرچه بهتر ثروت بین افراد ملت است .

با مطالعات کافی دراجتماع ایران ، و تشخیص و تعیین نقاط ضعف و احتیاجات و امکانات خودمان ، و بامطالعه درمقررات و سازمانها و برنامه‌های اجتماعی دیگران و با تحلیل و تجزیه مرامهای گوناگونی که سایرین اجرا کرده بودند ، با بررسی ونتیجه‌گیری ازهمه‌آنها ، بالاخره بدین نتیجه‌رسیدم که مملکت‌ما احتیاج بیك انقلاب عمیق و اساسی دارد که در یك زمان و با یك جهش بتمام تناقضات اجتماعی و همهٔ عواملی‌که باعث بیعدالتی میشود و همچنین بتمام جنبه‌های ارتجاعی‌که‌مایه جلوگیری از پیشرفت و ادامه دهندهٔ ، عقب افتادگی است خاتمه دهد ، و برای ساختن اجتماع جدیدی درجای آن راههائی ارائه نماید که بیشتر و بهتر بدرد خود ما بخورد ، یعنی با روحیات ایرانی سازگار و هم آهنگ باشد .

درتمام این طرح ریزیها و نقشه‌ها ، دوعامل می‌بایست بهرحال برای‌ما اساسی و مقدس باشد : یکی اتکاء باصول معنویت و اعتقادات مذهبی که طبعاً در مورد ما عبارت ازمذهب اسلام است ، دیگری حفظ آزادیهای فردی و اجتماعی و حتی تقویت آنها ، زیرا هرقدرهم پیشرفت مادی درخشان باشد باجتماعی که در آن ایمان مذهبی و اصول معنوی و آزادیهای فردی و اجتماعی وجود نداشته باشد قابل دوام نیست .

وقتی که پس از مطالعات دائمی باین نتیجه رسیدم که چنین انقلاب اجتماعی همه جانبه‌ای برای نجات کشور و ارتقاء بصف مترقی‌ترین ملل وجوامع امروزی‌جهان امری ضروری است ، خوب احساس کردم که وظیفه من دراین مورد چیست .

توجه بحوادث گوناگون گذشته که در آنها هر بار بطور معجزه آسا از مهلکه رهائی یافته بودم ، وتوجه‌بدانکه در مدت سلطنت خود من مملکتم نیز بکرات بهمین معجزه‌طریق‌آسا از خطر سقوط نجات یافت ، مرا متوجه این حقیقت میکرد که هنوز مأموریت من درخدمت باین آب و خاك بپایان نرسیده است ، و شاید رازی را فاش نکرده باشم اگر بگویم برای خودم مسلم بود که خداوند مایل بود کارهائی بدست من و برای خدمت بملت ایران انجام بگیرد که شاید ازدست دیگری ساخته نبود .

من درتمام آنچه کرده‌ام ، و آنچه خواهم کرد ، خودرا عاملی برای اجرای مشیات الهی بیش نمی‌بینم ، و فقط از درگاه احدیتش مسئلت دارم که همواره مرا درانجام مشیات کاملهٔ خویش براه راست هدایت فرماید واز اشتباه دور دارد .

در سال ۱۳٤۱ بعد از طی نشیب و فرازهای گوناگون در موقعیتی قرار داشتم که اجازه این کار را بمن میداد .

ملت ایران بمن اعتماد کامل داشت و آن پیوند قلبی و روحی که قبلا بدان اشاره کردم ازهروقت دیگری میان من و ملتم استوارتر بود .

ملت ایران شاهد آن بود که من در تمام مدت سلطنتم برای حفظ استقلال مملکت مبارزات گوناگونی کرده بودم که یکی‌ازآنها بازگرداندن آذربایجان بآغوش مام وطن بود .

شاهد آن بودکه باتقسیم املاك خودم بزارعین و بابخشیدن بیش‌از هشتاد درصد ثروت شخصی‌خویش باموزخیریه ویا برای پیشرفت کارهای مملکت ، تا آنجا که برای شخص من امکان داشت درخدمت بمملکت و ملت خودم کوشیده بودم .

با اتکاء بهمین اعتماد کامل ملت و با توجه بدانکه هدف من در ایجاد تحول چیزی جزسعادت جامعهٔ ایرانی نبود .

حاصل مطالعات خودم را در یك برنامه انقلابی بمعرض افکار عمومی گذاشتم و برای تصویب برأی ملت ایران واگذار کردم .

روز ششم بهمن ماه ۱۳٤۱ مردم ایران این برنامه را با اکثریتی قاطع تصویب کردند و بدین ترتیب انقلاب اجتماعی عظیم ایران با دموکراتیك‌ترین صورت ممکن وارد مرحلهٔ عمل گردید .

بدیهی‌است دراین انقلاب‌اصیل ماهمه‌جا آن دو اصل مقدس وکلی‌راکه ذکرکردم یعنی توجه بمعنویات و مذهب و حفظ آزادیهای فردی و اجتماعی ، ونیز این‌اصل‌کلی که هر نوع آثار استثمار و هر وضعی که فقط بنفع یك اقلیت محدود و بزیان اکثریت باشد ازمیان برود، رعایت شده بود .

بخاطر تحقق این هدفها بود که می‌بایست اصلاحات ارضی انجام گیرد و روابط ارباب و رعیتی ازمیان برود ؛ می‌بایست روابط‌کارگر با کارفرما براساس جدیدی قرار گیرد که کارگر خودش را استثمار شده احساس نکند ؛ می‌بایست نیمی از جمعیت مملکت یعنی جامعهٔ زنان ایرانی دیگر در زمرهٔ دیوانگان و بدکاران از حقوق اجتماعی‌خود محروم نباشند؛ می‌بایست ننگ و بلای بیسوادی از مملکت ما ریشه‌کن شود و آن عده بیسواد که طبعاً نمی‌توانستند حقوق خودرا بشناسند تا ازآن دفاع‌کنند بدل بمردمی مطلع و آشنا بحقوق خود گردند ؛ می‌بایست دیگر کسانی پیدا نشوند که براثر فقدان وسائل بهداری و نبودن پرستار و دلسوز یا از بیماریهای مختلف تلف شوند ویا با رنجوری و فلاکت و بدبختی عمر بگذرانند ؛ می‌بایست آثارعقب‌افتادگی در دهات کشور از میان برود و روستاهای فقیر و غیر آباد با شاهراههای مواصلاتی مملکت مرتبط گردانند و وضعی هماهنگ با تمدن امروز دنیا پیداکنند .

ازطرف دیگر فلسفه انقلاب ما ایجاب میکرد که ما در طرز استفاده از منابع ثروت مملکت اصول صحیح منطق و عدالت را رعایت کنیم .

لازمه این امر این بود که ثروت خدادادی کشور ، یعنی‌چیزی که افراد در خلق‌آن دستی‌نداشته و زحمتی نکشیده‌اند ، ازقبیل‌معادن بزرگ زیرزمینی یا ماهیهای دریاهای ایران یاجنگلها ومراتع بزرگ طبیعی وهمچنین صنایع بزرگی که تعیین‌کنندهٔ

قیمتها میشوند و جنبهٔ تراست و کارتل پیدا میکنند در اختیار افراد و یا شرکتهائی قرار نگیرند که عملا جانشین اقلیتهای سابق و یا هیئت‌های حاکمه از بین رفته ،شوند .

باین جهت تشخیص دادیم اموری که جنبهٔ عمومی دارد و مربوط بهمه افراد مملکت است ، نمی‌تواند صورتی غیردولتی یعنی درواقع غیرملی داشته باشد . راه‌آهن پست و تلگراف ، خطوط هوائی ، صنایع نفت و فولاد و امثال آنها باید درخدمت همه اجتماع ایران قرار بگیرند و باقی بمانند .

همینطور جنگلها و مراتع ایران و شیلات ایران و سدها و رودخانه‌ها وهرچیز دیگری از این قبیل متعلق بعموم مردم افراد مملکتند و کسی حق مالکیت خصوصی بر آنها را ندارد .

☆ ☆ ☆

امروز دیگر امتیاز طبقاتی در این مملکت وجود ندارد . تمام آثار آن محو شده و از لحاظ قانون همه مساوی هستند . از لحاظ حیثیت و شرافت ذاتی نیز همه مساوی هستند .

اکنون دیگر بین یك بقال و وزیر وکارگر و یك صاحب‌کارخانه و زارع وتاجر فرقی وجود ندارد و همه درمقابل قانون یکسانند .

قبل از انقلاب ششم بهمن نیمی از استعدادهای نهفته ایرانیان که متعلق بزنان ایرانی بود خاموش و بی‌ثمر می‌ماند . مردها نیز بتعداد زیادی بیسواد بودند و گروه کثیری ازآنها نیزکه رعیت خوانده میشدند محیط عرض اندام نداشتند ونمی‌توانستند درسرنوشت خود شرکتی داشته باشند اما اکنون بندها گسیخته و استعدادها فرصت تجلی یافته است .

شك نیست که در آینده مرد و زن ایرانی با استفاده از شرایط جدید اجتماعی دوشادوش یکدیگر برای ساختن ایران نوین و آباد و مترقی خواهند کوشید .

این تحول اجتماعی و ملی که امروز در ایران روی داده است در واقع انقلاب بزرگی است که هم قانونی و هم مقدس است .

قانونی است برای اینکه شاه شما که حق وضع قانون را دارد تصویب آنرا ازشما خواست وشما یعنی ملت ایران که بموجب قانون اساسی ، قوای مملکت ناشی از اراده و خواست شماست . این انقلاب قانونی و ملی را تصویب کردید و با رأی قاطع وشکنندهٔ خود برآن صحه نهادید و بدین ترتیب تحولی بس عظیم انجام گرفت بی آنکه خونی از دماغ کسی جاری شود و کمترین تزلزلی در اساس کهن ملی ما که بعکس صد چندان قائم تر و استوارتر برجای مانده است پدید آید .

ازجانب دیگر این انقلاب ، انقلاب مقدس است برای اینکه هم اساس و روح تعلیمات عالیه اسلامی یعنی عدالت وانصاف و هم مترقی ترین اصول و آرزوهای اجتماع متمدن امروزی درپیشنهادها و لوایحی که اساس این تحول بوده ملحوظ گردیده است .

آن پنج میلیون و ششصد هزار نفری که در تصویب ملی ایران شرکت کردماند آنها تا موقعی که این انقلاب مقدس به تمام هدفهای اصلی فعلی و هدفهای نهائی خود نرسند مسلماً از پای نخواهند نشست .

این قدرت عظیم قدرتی نیست که در عرض یکروز ساخته شده و شب آنروز از هم پاشیده شود . این قدرتی که ساخته شده است خاموش شدنی نیست . روز بروز با عزمی راسخ تر بسمت جلو خواهد رفت .

امروز هرفردی از افراد ملت حتی همان چهارهزار و صد و پنجاه نفری که در مقابل پنج میلیون و ششصد هزار نفری که در ۶ بهمن باین اصلاحات رأی مخالف دادهاند . آنها نیز یا ملزم باجرای قانون هستند یا اینکه فهمیدند که این قانون حتی بحال آنها هم مفید است .

درروز سه‌شنبه ۲۶ شهریور ، ملت ایران پای صندوقها رفت برای اینکه باردیگر صحه خودرا براین جریانات و این انقلابات و آن چیزی که اکثریت مردم مملکت را

آزادکرد بگذارد(رعیت یا برده سابق ، دهقان آزاد امروز شد) زن محجور که در زمرهٔ دیوانگان شمرده میشد ، امروز جزء شیرزنان و آزاد زنان است .

شاید در این دوران ممتد هیچوقت اتفاق نیفتاده بود که بنیاد جامعه ایرانی بصورتی چنین عمیق و اساسی دگرگون گردد و این اجتماع کهن بدین طریق براساس عدالت اجتماعی و در راه ترقی و سعادت و سربلندی بقالبی چنین نو درآید .

برای مبارزه با بیسوادی سپاه دانش ایجاد شده ، همانطوریکه برای مبارزه با امراض و مداوای مریضهای این کشور سپاه بهداشت تشکیل شد .

برای راهنمائی و کمك و مساعدت بشرکتهای تعاونی و سایر کارهائیکه جنبه آبادانی و ترویج دراینمملکت دارد ، ازهمان عناصری که درسپاه بهداشت وفرهنگ کار میکنند سپاهی باسم ترویج وآبادانی تأسیس شد .

مطمئن هستم که سپاه بهداشت ما ، پا بپای سپاه دانش ما پیشرفت خواهد کرد سپاه ترویج و آبادانی یکی از آن سپاههائی است که حقیقتاً کار اساسی خواهد کرد یعنی کمك به آزادی روستاهای ایران خواهد نمود و مردم ایران را مردمی خواهد ساخت که در فعالیتی که بخرج میدهند از آن بهره برداری بکنند .

☆ ☆ ☆

لوایح نهگانه انقلاب سفید شاه و مردم

۱ ـ الغای رژیم ارباب و رعیتی از طریق اصلاحات ارضی .

۲ ـ ملی شدن جنگلها در سراسر کشور .

۳ ـ فروش سهام کارخانجات دولتی بعنوان پشتوانه اصلاحات ارضی .

٤ ـ سهیم شدن کارگران در منافع کارگاههای تولیدی و صنعتی .

۵ ـ ایجاد سپاه دانش برای اجرای تعلیمات عمومی و اجباری .

۶ ـ اصلاح قانون انتخابات (آزادی زنان) .

۷ ـ لایحه ایجاد سپاه بهداشت .

۸ ـ ایجاد سپاه ترویج و آبادانی .

۹ ـ تأسیس خانه های انصاف .

فصل دوم

اقتصاد آذربایجان

آذربایجان از حیث منابع طبیعی و انسانی یکی از غنی ترین مناطق کشور بشمار میرود و طی سالهای متمادی تاهنگام بروز جنگ جهانی اول مهمترین مرکز فعالیت اقتصادی کشور را تشکیل میداده است .

این مرکزیت تاحد زیادی ناشی‌ازعبور شاهراههای‌تجارتی مملکت بسوی‌شمال و مغرب زمین از این منطقه بوده که شهر تبریز را بصورت بزرگترین ، غنی ترین و فعال ترین مرکز بازرگانی واقتصادی‌کشور درآورده بودبطوریکه مقدارعمده‌فرآورده‌های استانهای مختلف کشور از این شهر بکشور های دیگر صادر شده و قسمت اعظم کالاهای خارجی نیز پس از ورود بکشور از این نقطه بین سایر مناطق ایران توزیع میشدند . بعلاوه بیشتر روابط سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشور با دنیای غرب نیز از طریق همین‌شاهراه انجام میگرفت ، ودرنتیجه آذربایجان‌مرکز تربیت‌روشنفکران و محل اشاعه عقاید و روشهای جدید دنیای نوین شده بود .

پیدا شدن عوامل جدید در زندگی سیاسی و اجتماعی واقتصادی ایران درعرض قرن اخیر مرکز ثقل اقتصادی کشور را بتدریج به تهران منتقل نمود .

این عوامل تاحدی مربوط بحوادث بین‌المللی و تا اندازه ای هم ناشی از پیش‌آمد های داخلی کشور بودند .

از طرفی تغییر رژیم در کشور روسیه و محدودیتهای بازرگانی و ترانزیتی بنوع دیگر از طریق ترکیه نو دولت ایران را مجبور به پیدا کردن راههای جدیدی برای ارتباط بخارج نمود .

از طرف دیگر امکان ارتباط با دنیای غرب از طریق کانال سوئز که نیم قرن قبل ایجاد گشته ومسیر تجارت شرق وغرب شده بودوهم چنین پیداشدن منابع عظیم نفتی در جنوب ایران و لزوم ایجاد ارتباط مستقیم با این ناحیه کشور ، دولت ایران را وادار بساختن راه آهن سراسری از شمال کشور بطرف خلیج فارس و ایجاد بنادر شاهپور و خرمشهر نمود. در نتیجه آذربایجان آن نقش سابق خود را از دست داد و مرکزیت تجارتی و ترانزیتی آن از میان رفت .

غیراز این‌عوامل‌مهم ، مسائل دیگری‌نیز ظاهر شدند که موجب رکود اقتصادی بیشتری در آذربایجان گشتند ویاباعث‌کاهش رشد اقتصادی این منطقه شدند .ازجمله سیاست تمرکز امور در تهران آثار نامطلوبی روی فعالیتهای اقتصادی اکثر استانهای ایران بخصوص آذربایجان بجا گذاشت و مهاجرت سرمایه داران و استاد کاران و کارگران آذربایجانی را بسوی تهران و محور های‌جدید توسعه اقتصادی ایران‌تسریع نمود . سپس جنگ جهانی دوم و نابانی های ناشی ازآن ، مهاجرت کارگران‌وسرمایه داران و روشنفکران آذربایجان را بسایر مناطق ایران تشدیدکرد .

برای مدتی شوق سرمایه گذاری و علاقه بفعالیتهای اقتصادی و بخصوص ایجاد صنایع جدید را کاملا از بین برد و در نتیجه این عوامل نامساعد ددحالیکه سرمایه و فکر و نیروی آذربایجانی در تهران و خوزستان و سایر نقاط دیگر ، آبادانی و کار و فعالیت ایجادمیکرد ، آذربایجان دوران رکودناراحت‌کننده ای رامیگذراند وشاید بتوان گفت اگر این عوامل نامساعد در مناطق دیگری از کشور جمع میشدند آنچه اینك ازفعالیت و کار در استان های آذربایجان اثر مـی‌بینیم در چنان مناطق وجود نداشتند .

آذربایجان نه‌تنها بصورت بالقوه بلکه بالفعل نیز از لحاظ تولیدات کشاورزی جزو غنی ترین استانهای کشور بشمار میرود .

این منطقه که دارای یك ششم کل نفوس ایران می باشد درحال حاضر یك‌سوم گندم ، نصف محصول جو ، یك پنجم سیب زمینی ـ یك سوم دانه های روغنی و یك پنجم انگور کشور را تولید میکنند . علاوه براین در رشته دامداری نیز آذربایجان مقام مهمی در میان استانهای کشور دارد .

چنانکه یك پنجم گوسفند و گاو و گاومیش کشور در استانهای شرقی و غربی آن پرورش می‌یابند و بدین ترتیب آذربایجان قسمت مهمی ازاحتیاجات غذائی‌کشور را رفع میکنند .

از نقطه نظر فعالیت‌های صنعتی هم باوجودعواملمساعدمذکور فعالیتهائی‌که در سالهای اخیر بوقوع پیوسته باعث ایجاد تاسیسات و تهیه محصولات جدید شده است و حتی مقدار قابل ملاحظه‌ای ازماشین‌آلات و وسایل‌کار این‌کارخانجات وکارگاههای جدید درخود آذربایجان و بدست استادکاران تبریز وشهرهای‌دیگراین منطقه‌ساخته شده است و در حدود ۱۲ در صد از جمع شاغلین بکار آذربایجان در رشته صنایع مشغولند.

ولی این صنایع جدید وماشینی چندان توسعه پیدا ننموده و اکثر این‌کارگران در صنایع دستی بکار اشتغال دارند .

هم چنین توجهی بصادرات فرآورده‌های کشاورزی ایران نشان میدهد که‌نسبت قابل توجهی از برگه ـ کشمش ـ بادام و محصولات دامی در آذربایجان تولید شده و مبالغ زیادی ارز در سال برای‌کشور بدست میآورد .

امکانات توسعه‌اقتصادی آذربایجان نسبتاً زیاد می‌باشد. بطوری‌که می‌توان‌عایدی بیشتر و سطح زندگی بالاتری را برای تمامی ساکنین این منطقه تأمین نمود که‌اساس محکمتری از فعالیت بازرگانی گذشته داشته و شالوده‌اش روی منابع طبیعی و ذخائر کافی و نیروی انسانی استوار باشد .

نیروی انسانی موجود در آذربایجان از جمله مستعدترین نیروهای انسانی سراسر کشور بشمار میرود و پیشرفتهای صنعتی و بازرگانی وکشاورزی گذشته مردم این منطقه حاکی از این حقیقت است که اگر عوامل لازم برای توسعه اقتصادی این منطقه فراهم شود ، آهنگ رشد و پیشرفت استانهای آذربایجان خیلی سریعتر از آنچه تصور میرود خواهد بود .

اولیای امور دولت در دستگاههای مختلف از چند سال قبل به پیروی از دستورات مؤکد و منویات خیر خواهانهٔ شاهنشاه آریامهر ، توسعه اقتصادی مناطق مختلف کشور از جمله آذربایجان را در رأس برنامه خود قرار داده اند و توجه زیادی برای توسعه زیر بنای اقتصادی و اجتماعی آذربایجان شده است .

در حدود چهار هزار کیلو متر راههای درجه یك و درجه دو در آذربایجان بوجود آمده و هم اکنون جاده مهم تاکستان ـ بازرگان بسرعت رو به اتمام است . همچنین راه خوی ـ مها باد نیز در دست ساختمان است که شعبه آن بسرحد ترکیه وصل میشود .

بعلاوه ساختمان جاده‌های فرعی در بسیاری از مناطق جریان دارد و بتدریج مشکل ارتباط روستاها بشهر حل میشود. از این گذشته راه آهن شرق و غرب ایران درحال توسعه بطرف مرز ترکیه است تا به شبکه راه آهن اروپا متصل شود .

پایان ساختمان این راه آهن و راهها، باضافه راه آهن تبریز- جلفا که ساختمان آن تجدید شده و هم چنین انعقاد قراردادهای ترانزیتی جدیدی باکشورهای ترکیه و اتحاد شوروی نه تنها کمك مؤثری بفعالیتهای اقتصاد داخلی این منطقه خواهد نمود بلکه بفعالیتهای ترانزیتی آن هم خواهد افزود و بخصوص کالاهای صادراتی آذربایجان را در مدت کمتر و بامخارج نازلتری بمقصد و بازارهای آنها در ممالك اروپائی خواهد رساند .

بهمین نحو برای تأمین آب و برق کافی در استانهای آذربایجان اقداماتی در

جریان است و فعالیت برای ساختن سد های نخجوان وزرینه رود آغاز شده است .

این دوطرح بزرگ باضافه دهها پروژه دیگر برای تأمین الکتریسیته موردنیاز روستاها و شهرها نه تنها برق مورد احتیاج روز افزون آذربایجان را برای مصارف صنعتی و خانگی و غیره تأمین خواهد نمود ، بلکه کمك مؤثری بآبیاری کشاورزی این ناحیه خواهد کرد .

هم اکنون اجرای چند طرح بزرگ صنعتی نیز در آذربایجان آغاز شده و مقدمات اجرای طرحهای مهم دیگری نیز تهیه میشود . از جمله این طرحها می‌توان ماشین سازی تبریز را نام برد . مرکز آموزشی این کارخانه شروع بکار کرده است طرحهای ایجاد کارخانه تراکتور سازی و ساخت مولد های بزرگ نیروی برق نیزدر این استان اجرا میشود و آذربایجان بصورت یك قطب صنعتی در میآید .

اقدامات مهم دیگری نیز از طرف دولت برای تجدید ساختمان اجتماعی و تشکیلاتی انجام گرفته‌که مهمترین آن ازبین بردن ارباب و رعیتی وآزادی روستائیان و وادارکردن این گروه و هم چنین زنان بحیات سیاسی و اقتصادی کشور می باشد و بعلاوه اقدامات مؤثری برای‌عدم تمرکز امور در تهران وتسهیل جریانات اداری‌میشود تا زمینه را برای ارشاد و تشویق مردم بفعالیتهای بیشتری دراستانها و شهرستانها فراهم سازد .

در برنامه صنعتی تهیه شده توجه‌کافی بایجاد واحدهای بزرگ صنعتی وسودمند نیز شده است و امکان آن وجود داردکه این واحدها فعالیتهای نسبتاً وسیعی دراطراف خود ایجاد نمایند .

از جمله این صنایع توسعه دوکارخانه‌پشم بافی در مهاباد و تبریز بظرفیت ۱/۵ میلیون متر در سال .

چهار کشتار گاه و سردخانه در اردبیل - تبریز - خوی و مهاباد ویك‌کارخانه چینی سازی در زنوز و ایجاد یك ناحیه صنعتی برای ساختن ماشین آلات واشیاءفلزی

در تبریز پیشنهاد شده است . هم چنین بسایر صنایع دامی و کشاورزی توجه شده واز جمله می‌توان تهیه علوفه از ملاس و تفاله های چغندر را نام برد تا درموقع خودعلوفه لازم برای دامهای این نقطه فراهم گردد .

جمع سرمایه گذاریهائی که بموجب این برنامه صنعتی باید تاآخر برنامه‌سوم در استانهای آذربایجان بعمل‌آید در حدود ۴۰۲۰ ملیون ریال برآورد شده است .

رشته های صنعتی	آذربایجان شرقی	آذربایجان غربی	کل آذربایجان
	ملیون ریال	ملیون‌ریال	ملیون‌ریال
صنایع غذائی	۵۶۱	۴۱۷	۹۷۸
صنایع قند	۱۱۵۸	۶۲۱/۵	۱۸۷۹/۵
صنایع‌نساجی	۱۶۱/۳	۴۲۶/۷	۵۸۸
صنایع سیمان	۳۸۱/۵	-	۳۸۱/۵
صنایع فلزی	۱۰۶/۶	-	۱۰۶/۶
صنایع متفرقه	۶۴/۶	-	۶۴/۶
صنایع دستی	۱۲/۷	۸/۷	۲۱/۴
جمع	۲۵۴۵/۷	۱۴۷۳/۹	۴۰۱۹/۶

طبق تخمینی‌که بعمل‌آمده این سرمایه گذاریها برای ۱۴۰۰۰ نفر بطورمستقیم کار ایجاد میکند و علاوه بر کارگرانی کـه بطور مستقیم مشغول بکار خواهند شد گروههای دیگری نیز من غیر مستقیم در صنایع و یا خدمات مختلف و یادرکشاورزی کار پیدا خواهند کرد و در آینده نزدیك بهره برداری از چندین کارخانه نیزصورت خواهدگرفت که از جمله آن کارخانه سیمان در صوفیان و کارخانه قند در میانه را می‌توان نام برد .

صنایع غذائی :

قسمت مهم‌فعالیتهای اقتصادی آذربایجان براساس تولیدات‌کشاورزی ودامپروری می‌باشد و از این رو تعداد قابل توجهی واحدهای صنایع غذائی برای تبدیل غلات و

سبزیجات و میوه‌جات و محصولات دامی و غیره بوجود آمده است . ولی وجود مواد اولیه زراعی و دامی و هم چنین امکانات توسعه کشاورزی و دامداری در آذربایجان توسعه سریع این رشته ازصنایع را امکان پذیرمیسازد . در رشته صنایع دامی‌می‌توان کارخانجات متعددی را برای استفاده بیشتر از مواد اولیه موجود و یا افزایش تولیدات بوجود آورد.

در حال حاضر تعداد زیادی دام بطور زنده از آذربایجان بتهران حمل میشود که مقداری از وزن آن حین حمل کم می‌گردد و بعلاوه متضمن مخارج بیشتری نیز می‌باشد ، هم‌چنین معمول است که دامها را زنده نگهداری نموده و بتدریج و بتناسب احتیاج بگوشت ذبح میکنند و این خود باعث مصرف مقدار زیادی علوفه میشود .

برای حل این مسائل و ایجاد صنایعی بر اساس محصولات دامی در آذربایجان ایجاد چند واحد بزرگ کشتارگاه با سردخانه توصیه شده است که البته اجرای آنها مستلزم مطالعات جامع می‌باشد . درضمن می‌توان صنایع متعدد دیگری‌که وابسته‌باین کشتارگاه‌ها می‌باشد ایجاد نمودکه از جمله آن استفاده از ضایعات و تهیه پوست وچرم و کفش سازی و روده و کنسرو گوشت و ژلاتین خون و تنظیف پشم و ریسیدن آن و غیره می‌باشد .

ازاین‌گذشته می‌توان صنایع لبنیات را توسعه داد ومحصولات جدید مانند پودر شیر و غیره تهیه نمود و کارخانجات متعددی برای تهیه علوفه حیوانات ایجاد کرد .

در باره صنایع‌کشاورزی نیزممکن است بااستفاده از فرآورده‌های این رشته‌که بتدریج رو بافزایش میرود کارخانجات زیادی دائر نمود که از آن جمله کارخانجات آرد سازی و تهیه نان و شیرینی و کنسرو سبزیجات و میوه جات و ازهمه مهمتر تولید قند و شکر می‌باشد .

فصل سوم

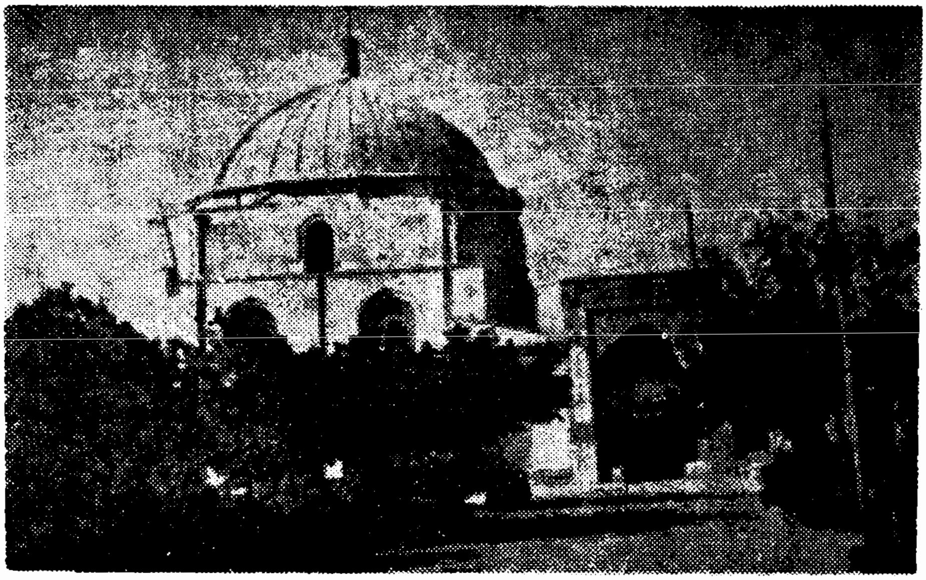
آثار باستانی آذربایجان غربی

۱ ـ مسجد جامع رضائیه :

این مسجد در داخل شهر واقع شده دارای کاشی‌کاریهای زیبا و قدیمی می‌باشد تاریخ بنای این مسجد به تحقیق معلوم نیست ولی محرابش بسال ۶۷۶ قمری است و تحت شماره ۲۴۳ جزء آثار باستانی به ثبت رسیده است .

بروایت دیگر این‌مسجد نخست معبد زردشتیان بوده و قبل از زمان انوشیروان عادل ساخته شده و درب ورودی آن از طرف محراب باز میشد اکنون نیز آثار این علامت باقیست و دوباب اطاق مانند روبروی محراب قراردارد که‌جایگاه موبدان‌بوده است ،داخل مسجد کتیبه‌ای بخط‌کوفی‌در بالاترین قسمت چهارگوشی بنا قرار دارد که از گوشه جنوبی سمت راست دیوارطرف محراب شروع وشامل: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم انا فتحنالك فتحاً مبینا» است و درگوشه جنوب شرقی باین‌کلمه ختم میشود (ینصرك) در دیوار شرقی و دیوار غربی نیزآیات دیگری نوشته شده است . در محراب بزرگ گچ بری حاشیه بین دو سر ستون قسمت پائین محراب بخط نسخ نزدیك به ثلث این عبارت خوانده میشود (عمل عبدالمؤمن بن شرفشاه النقاش التبریزی فی‌شهر ربیع الاخر سنه سته و سبعین و ستمائه) . در حاشیه اطراف قسمت معقر محراب نیز بخط‌کوفی آیه‌ای از قرآن مجید نوشته شده که قسمتی از آن از میان رفته است .

از حضرت رسول (ص) دو حدیث بخط نسخ در حاشیه دور محراب نوشته شده است .



مسجد جامع رضائیه

۲ ـ قره کلیسا :

این کلیسا که در ۳۵ کیلومتری جنوب ماکو قرارگرفته نیمی از آن باسنگ سیاه و نیمی دیگر باسنگ سفید ساخته شده است . آن قسمتی که باسنگ سیاه ساخته شده قدیمی تر است .

ارامنه معتقدند که قره‌کلیسا بمعنای آنست که در ساختمان بنای آن سنگ سیاه بکار رفته ولی اکثر معتقدند که کلیسا روزهای تلخ و خونینی را ازسر گذرانده است برای همین بآن (قره‌کلیسا) میگویند زیرا « قره » بمعنی سیاه است .

این کلیسا که در دامن دشت سرد قرارگرفته تاریخی بس‌شگفت و پرحادثهٔ دارد و حکایت از یك گذشته خونین میکند .

ارامنه این بنا را به « حواری طاتووس » نسبت میدهند . یاران مسیح (ع) که دوازده تن بودند و درتاریخ مسیحیت به « حواریون دوازده‌گانه » معروف شده‌اند

بعد از مصلوب‌شدن حضرت عیسی ﷺ بدست کفار هریك براهی رفتند تاکلام مسیح را بگوش همه مردم جهان برسانند .

طاتووس که یکی از آنان بود از راه عراق بآذربایجان آمد و همانجا ماند .

در تواریخ آمده است که شهر بزرگ « آرداز » با بدگمانی و تردید مرد خدا را بخود پذیرفت . طاتووس مردی مهربان و مبین بود در پناه پادشاه آرداز مردم را بدین تازه دعوت نمود ،کار طاتووس بزودی بالا گرفت .



قره کلیسا ـ اولین کلیسای جهان

او بکمك پادشاه پیر اولین صلیب را برافراشت و کلیسائی در آرداز در دامنه تپه‌ای برپا نمود .

پس از مرگ پادشاه آرداز پسرش که « ساندروك » نام داشت به تخت نشست ساندروك مردی بود بی‌ایمان که از نفوذ طاتووس بهراس افتاده بود . عاقبت نماینده‌ای نزد طاتووس فرستاد تا وی کار تبلیغ دین تازه را رها کند و بوطن خود بازگـردد

فرستادهٔ پادشاه رفت و پیام شاه را گفت . مرد خدا با چهره‌ای اندوهگین جوابداد : بساندروك بگو من کار دعوت مردم بآئین مسیح را رها نخواهم کرد . این من نیستم که حرف می‌زنم این‌صدای حقیقت است فرستاده بازگشت وپیام طاتووس را بشاه‌گفت .

ساندروك فرمان قتل مرد خدا راصادرنمود، جلادان شاه مرد خدا را درمحراب کلیسائی‌که خود برپا ساخته و اولین کلیسای جهان بود گردن زدند و محراب مقدس‌را با خون او رنگین ساختند .

در شهر آرداز پیروان زیادی قدم در راه او گذاشته بودند حتی « ساندخت » دختر پادشاه نیز دل بآئین تازه سپرده بود .

ساندخت دختر پادشاه وقتی از مرگ طاتووس آگاه شد نزد پدر شتافت و گفت پدر تو با این کار لعنت ابدی برای خود فراهم نمودی او نزدیکترین دوست خداوند و پاکترین مرد این سرزمین بود .

ساندروك خشمگین‌شد فرمان داد تا ساندخت زیبا را درسیاه چال به‌بندکشند ساندخت درزندان هم از پای نه نشست و تبلیغ آئین مسیح را دنبال کرد و ۳۳ نفر زندانی بی‌گناه را با تعلیمات خود با آئین تازه آشنا ساخت .

ساندروك از پایداری دخترش بوحشت افتاد عاقبت فرمان قتل او را صادر کرد جلاد سرزیبای ساندخت را از پیکر زیبایش جدا ساخت .

آرامگاه ساندخت اینك برفراز تپه‌ایست که قره کلیسا روی آن بنا شده است طاتووس مرد حقیقت‌جوی‌خدا درون کلیسائی‌که‌خود بانی‌آن بود بخاك سپرده شده‌است مرگ او در تاریخ ۴۵ میلادی اتفاق افتاد امروز که ۱۹ قرن از آن تاریخ میگذرد کلیسای وی محلی برای گردآمدن ارامنه سراسردنیا و شرکت درمراسم زیبائی است که کمتر دیده شده است .

این کلیسای مقدس که بنام « تاده‌وانك »بین ارامنه معروف است بارها مورد حمله و هجوم بیگانگان واقع شده خیلی‌ها بخاطر آن جانشان را از دست داده‌اند

اولین مرتبه استفانوس بخاطر اسم مسیح در نزدیکی این کلیسا شهید گردید .

در هجوم برق آسای مغول کلیسا صدمات فراوانی دید و بسیاری از پیروان آن درقتل عام این قوم از میان رفتند و شهرهای اطراف آن نابود گردید .

درسال ۱۳۱۹ زلزله نیمی از ساختمان کلیسا را ویران ساخت که به همت اسقفی بنام (ذکریا) ترمیم شد و از ویرانی نجات یافت .

بنای کلیسا فوق‌العاده زیبا و پراز تصاویر حجاری شده می‌باشد این تصاویر که علمای ارامنه را نشان میدهد دارای روح و سبك ایرانی است .

قره‌کلیسا دارای آثار باشکوه و زیبائی است حتی یکی از دانشمندان سوئدی بنام « رینگ بام » درکتاب تحقیقی خود می‌نویسد ممکن است « جام مقدس » که‌خون حضرت عیسی علیه‌السلام هنگام بصلیب کشیدن در آن نگهداری شده در قره‌کلیسا باشد ولی هنوز این جام که برای مسیحیان جهان ارزش فوق‌العاده ای دارد پیدا نشده است .

حال قره‌کلیسا بیش‌از همیشه متروك مانده ، ناقوس‌کهنه و عظیم آن جز یکبار در سال بصدا در نمیآید و آن موقعی است‌که هزاران تن از ارامنه ازسراسر دنیابآنجا هجوم میآورند تا در روز شهادت طاتووس مراسم شادی برپاکنند جالب اینست که این مراسم بارقص و پایکوبی و فریادهای شادی همراه است زیرادرآئین مسیح شهادت یعنی پیوستن بحق و نور مطلق . طاتووس هم مانند مسیح با شهادت خود بحق پیوست ازاین جهت روز شهادتش را بامراسم شادی و سرور برپا میکنند .

درشرق کلیسا و در اطراف قره ضیاءالدین قبرستانی بنظر میرسدکه نشانهٔ وقوع جنگهای خونینی در این منطقه بوده است در آنجا صلیب سنگی دیده میشود که‌روی صلیب این جمله نوشته شده :

« صلیب بما کمك‌کن »

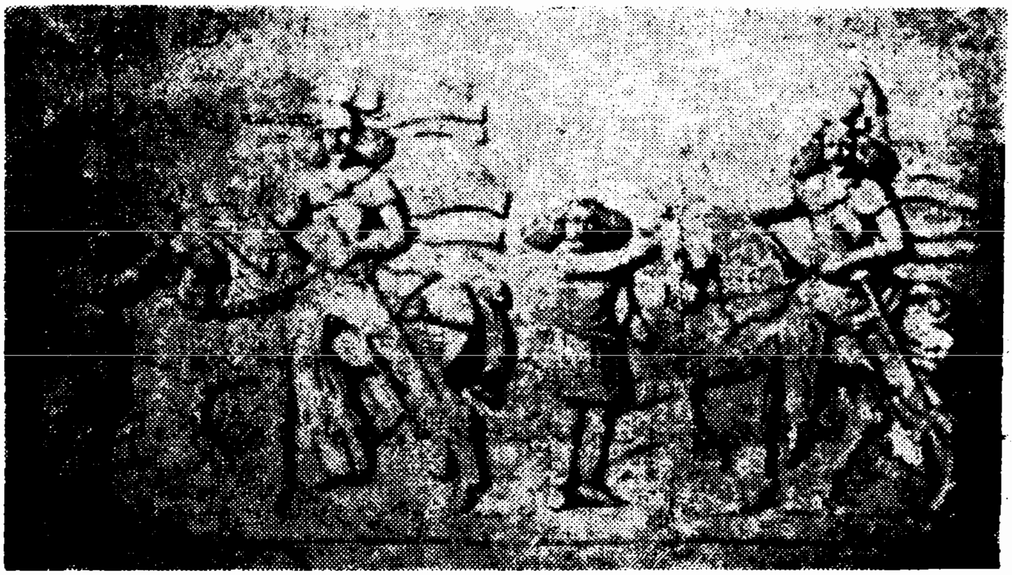
در قره ضیاءالدین در پای کوهی قبر نسبتاً بزرگی بنظرمیرسد این قبر، قبر یك سرباز فداکار بوده درجنگی‌که بین‌ارامنه‌بسرداری وارطان‌زوراور « وارطان نیرومند »

با قوای مهاجم آشور در این محل بوقوع پیوسته عدهٔ ۱۰۳۶ نفر از نیروی ارامنه بقتل رسیده اند و قبور آنها در آن نزدیکی است .

✩ ✩ ✩

۳ـ حجاری مجسمه اردشیر و شاهپور اول :

در نزدیکی شاهپور (سلماس) مجسمه و نقش اردشیر بابکان در محلی بنام خان تختی در کوه وروی تخته سنگی کنده شده دلیل برعظمت و اهمیت این ناحیه زرخیز است ، این حجاری که از نقوش زیاد برجسته نیست نمودار یکی از فتوحات اردشیر اول و شاهپور اول در ارمنستان می باشد و از لحاظ سبك حجاری باحجاریهای شاهپور و والرین امپراطور روم تطبیق مینماید .



از حجاریهای تاریخی شهر شاهپور

هرتسفلد درکتاب(ایران درمشرق قدیم) در صفحات۳۰۶ و۳۱۳ و ۳۲۸ این حجاری را ازلحاظ سبك حجاری باحجاری‌های شاهپور و والرین تطبیق نموده ولی در اطراف آن توضیحی نداده و فقط بطور اختصار گفته است :

(نمودار یکی از فتوحات اردشیر اول و شاهپور اول در ارمنستان)

بدیهی است این عکس عین حجاری نبوده و نقاش بمنظور مجسم نمودن آن تصرفاتی نموده است .

۴ - آثار تاریخی تپه حسنلو :

تپه حسنلو به پهنای متوسط ۲۷۰ متر و بلندی متوسط ۲۰ متر واقع در بخش سلدوز می‌باشد محل آن بمسافت قریب سه‌کیلومتر جنوب جاده ایست‌که از حیدر آباد واقع درکرانه جنوب غربی دریاچه رضائیه به نقده و خانه میرود. این تپه تاریخی که بعلت بیرون دادن سند تاریخی بی‌بدل و بی نهایت نفیسی از روزگاران گذشته ایران اکنون از نقاط باستانی درجه اول جهان بشمار میرود . اداره باستان شناسی از سالیان دراز متوجه اهمیت تاریخی این تپه بوده و در سال ۱۳۱۳ شمسی مبادرت بکاوش‌کوتاه و محدودی در حسنلو نموده بار دیگر در سالهای ۲۶ و ۲۸ و۳۶ بالاخره در تابستان ۱۳۳۷ کاوشهای‌علمی مشترك‌آغاز گردید و ریاست‌هیئت برعهده دکتر دایسن‌امریکائی بود، تاریخ ظروف کشف شده درتپه‌حسنلو قریب به‌سه قرن جلوتر از آثار تخت جمشید است بدین جهت باید گفت در نقش و هنرهای‌عهد هخامنشی از آثار هنری آذربایجان اقتباس و استفاده شده است .

هیئت باستان‌شناسی پس ازرسیدن لوازم حفاری ازامریکاتوانستند دامنه‌عملیات را توسعه دهند و بخاك برداری در بالای تپه درون قلعه باستانی که بقایای قلعه آجری قرن هشتم قبل از میلاد در آنجا موجود است پرداختند و حوالی غروب بکاسه مهمی از زرناب دست یافتند که دارای نقوش برجسته بسیار نفیس و بی‌نهایت جالب توجه بود نه تنها در تاریخ باستان شناسی ایران کشف بی سابقه و دارای اهمیت فوق‌العاده‌ایست بلکه از لحاظ کاوشهای علمی دنیا نیز یکی از مهمترین اکتشافات علمی و از نادر ترین آثار تاریخی و مذهبی و هنری دنیای قدیم بشمار میرود . این کاسه طلائی در صحنه جنگ و حمله آشوریان به ماد ها در دست مردی بوده کــه در حین جنگ بقتل رسیده است .

نقوش برجسته‌ایکه بربدنه‌کاسه‌که به بلندی۲۱ سانتی‌متر ومحیط دهانه‌آن‌شصت سانتی متر، وزن‌آن ۹۵۰گرم می‌باشد دیده میشود. عموماً در دوردیف ودر برخی‌قسمتها

در سه ردیف واقع گشته است در ردیف بالا سه‌گردونه جلب نظر مینماید که هرکدام آنها را یك سوار رهبری میکند برنخستین گردونه گاوی بسته‌اند ورانندهٔ، آن بصورت فرشته بالداری است که تازیانه بدست دارد روبروی این عرابه شخصی ایستاده است که زلفش بطرف بالا تابیده و جامه‌ای چون قطیفه برتن دارد و طرف بلندی دردست گرفته است . پشت سر او دونفر باهمان گونه لباس دوقوچ رابجلو می‌رانند، پس ازاین صحنه نقش پرنده بزرگی بنظر میرسد که یکنفر برپشت او سوار است و بدینوسیله درآسمانها



نقوش برجسته کاسهٔ طلائی مکشوفه در تپه حسنلو

میرود، سراین مرد و دست راست او ازکنار سرمرغ بیرون آمده است و بجانب زمین می‌نگرد و پاهای او از زیر بال چپ مرغ نمایان می‌باشد .

درطی این کاوش علمی دروازه اصلی یك قلعه مستحکم و چهار برج دفاعی عظیم با دیوارهای سنگی و آجری عریض کشف گردید درعقب این قلعه ساختمان دوطبقه ای وجود داشته که تصور میرود کاخی بوده است چگونگی سرگذشت افسانه مانندی هم که منجر به باقی‌ماندن کاسه طلائی شده است درهمین محل معلوم گردید .

در حدود ۸۰۰ سال قبل ازمیلاد لشکریان آشور از بین النهرین حرکت‌وداخل خاك دولت ماد (آذربایجان) شده و قلعه مزبور را محاصره و آنرا آتش زدند سه نفر از مدافعین قلعه‌باشمشیر وگرز در طبقه فوقانی قلعه بهر سو روی‌آورده در حال نومیدی تلاش میکردند تا کاسه طلائی را که ظاهراً میراث موطنشان بود ازدست اندازی‌دشمن مصون دارند، بنای‌کاخ فروریخت واین سه سرباز مدافع درزیرآوار های مشتعل‌مدفون مانده و بامرگ خود مأموریت خویش را بنحو کامل انجام دادند زیرا هم‌خودشان و هم‌کاسه طلا از نظرها پنهان شدند تا متدرجاً قلعه فرو ریخته و متروك در زیر خاك و شنهای باد آورده محو گردید . هنگامیکه در تابستان ۱۳۳۷ این صحنه از زیر خاك نمایان‌گشت جنگجویان مزبورکه‌بصورت اسکلت‌درآمده‌بودنددرکنارسلاح‌خویش خفته و یکی از آنان هنوز ظرف نفیس مورد علاقه خود را در بازوی استخوانی خویش گرفته بود .

☆☆☆

۵ - کلیسای نه‌نه مریم :

این‌کلیسا در خیابان خیام رضائیه واقع است ، دارای دیوار های ضخیم وسترك می باشد.تاریخ بنای این کلیسا به تحقیق معلوم نیست و از قرائن چنین بر میآید که در قرن اول میلادی ساخته‌شده است قبوری چند در اطراف آن‌کشف‌گردیده‌وخطوطی نیز روی سنگ قبر منقوش است . قسمت بزرگی از صحن حیاط آن در شهرسازی و خیابان بندی بخیابان اصابت و درخت نارون بزرگ و قطوریکه از زمان‌بسیار قدیم باقیمانده و توسط زردشتیها کاشته شده بود از بین رفته است .

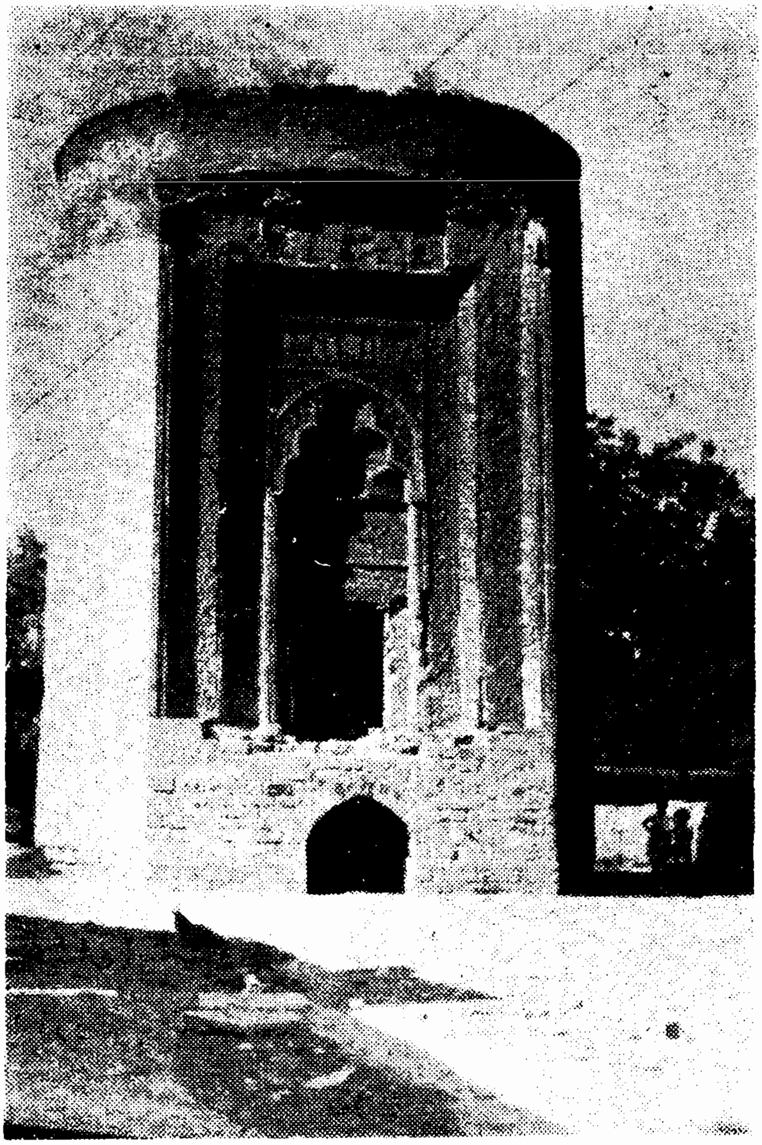
☆☆☆

۶ - برج سه‌گنبد :

این بنا عبارت از سکوی سنگی بلندیست که در بالای‌آن بنای آجری‌احداث شده و در جنوب شرقی شهر رضائیه واقع است با اینکه بیش از دوگنبد در این بنا بنظر نمیرسد باسم سه‌گنبد نامیده شده (وبنظر میرسد قبوری درداخل این بناموجود باشد و برای پوشانیدن این قبور از طاق آجری استفاده گردیده) .

درجلوخان گنبد سه‌کتیبه بخط کوفی دیده میشود و تاریخ آن ۵۸۰ قمری‌است

این بنا متعلق بعهد سلجوقیان می‌باشد و تحت شماره ۲۴۲ جزء آثار باستانی به ثبت رسیده است .



برج سه گنبد

☆☆☆

۷ ـ باغچه جوق :

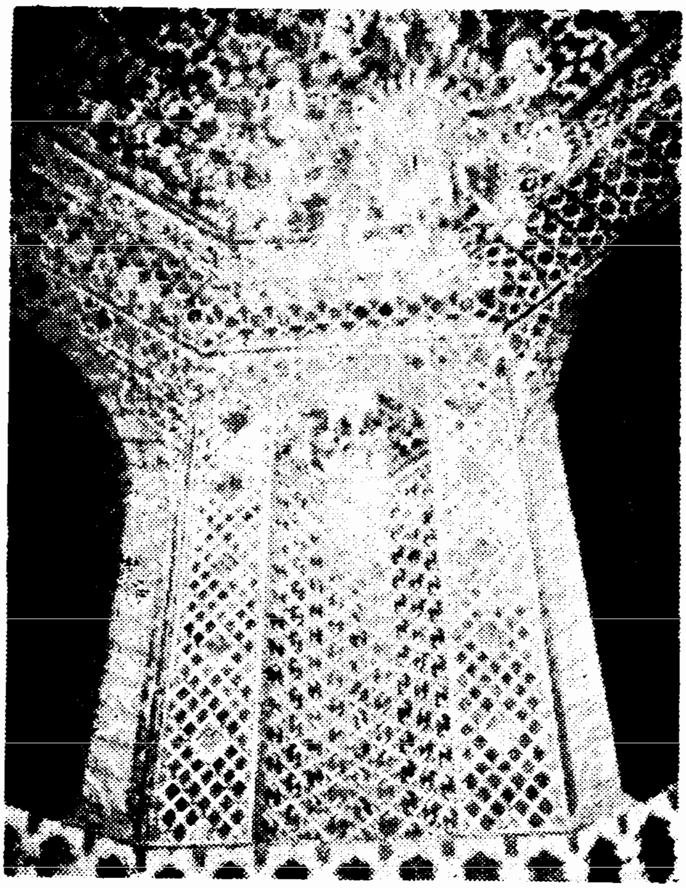
ساختمان باغچه جوق که در شمال شهر ماکو واقع‌است درزمان تیمورآقاسردار

ماکو شروع و در دوران سرداری اقبال السلطنه بپایان رسیده و تکمیل و تزئین آن سی سال بطول انجامیده است مبل ها و لوازم قصر ساخت بهترین کارخانه های وین - برلین - پاریس و پرداخته شده توسط مبرزترین استادان زمان لوئی چهاردهم می باشد هریك از سالنهای هفتگانه آن از سرتا پا یك رنگ بخصوص داشته اثاثیه ومبلهای آن نیز بهمین رنگ است ، حوض خانه قصر سقف و دیوارش آئینه کاری و کف آن چینی است .

زیبائی خیره کننده و دقت نظر کاملیکه در ساختمان آن بکار رفته بیننده را مسحور میکند .

نقاش چیره دستی لازم است که بتواند صد یك رموز و نازك کاری و ریزه کاری های آن را مجسم نماید .

داخل قصر باغچه جوق



آینه کاری و گچ بری گوشه‌ای از سالنهای قصر

کاخ باغچه جوق در ۶ کیلو متری ماکو واقع شده از ابنیه معظم و کم نظیر آذربایجان بشمار میرود .

۸ ـ لوحه سنگی کلاشین :

ستون سنگی که رنگ آن تقریباً آبی است در معبر کوهستانی در مرز ایران و عراق بوده و درست در محل تقسیم آبهای شرقی و غربی قرار گرفته در این محل آبهای قسمت شرقی بوسیله رودخانه معروف قادرچای بطرف دریاچه رضائیه سرازیرو آبهای غربی نیز بطرف دره دجله میروند در همین حدود یعنی درخاك ایران گردنه‌ای وجود دارد که بنام (کل شین) معروف است وجه تسمیه آن ازهمین لوحه آبی‌رنگ گرفته شده است .

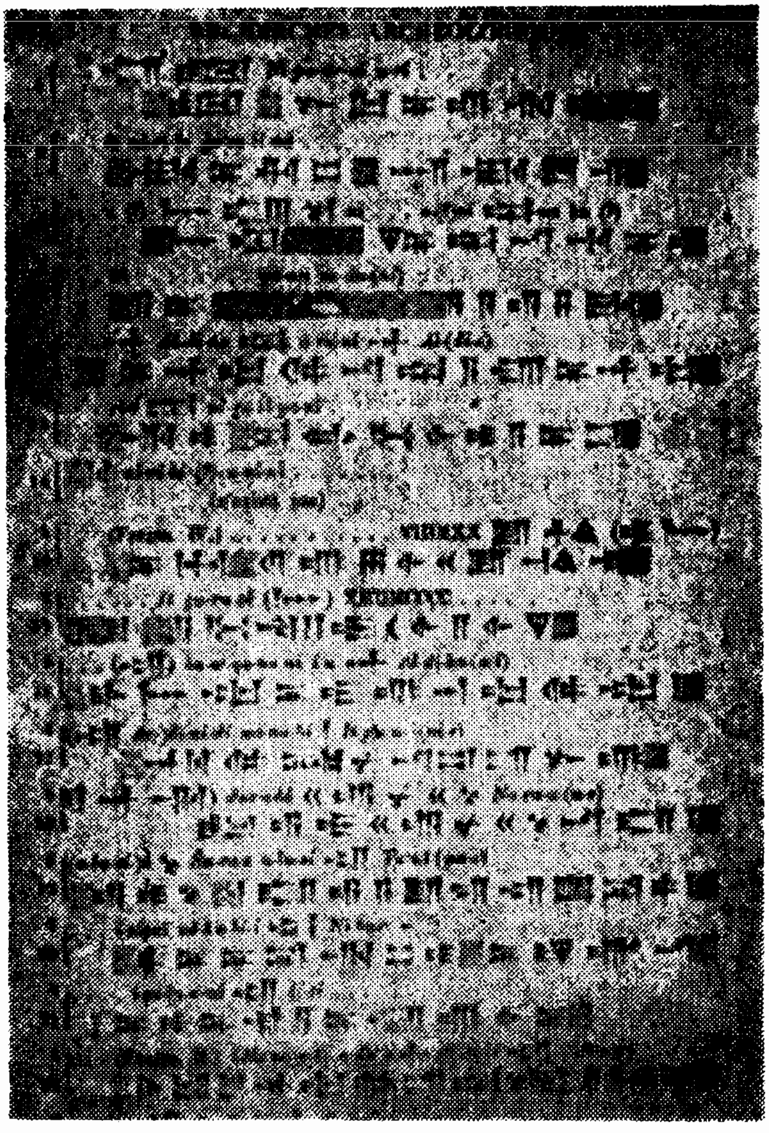
نخستین کسیکه این لوحه را بدنیا معرفی نمود (شولتس) یکی از باستان شناسان آلمانی بوده است متأسفانه این باستان شناس بقتل رسید ورونوشتی که‌ازخطوط این لوحه‌برداشته بود مفقودگردید. سالی چند پس ازمرگ شولتس (ژنرال‌راولینسن) کاشف معروف بیستون که انگلیسی بود در ضمن مسافرتهای خود بایران با این لوحه برخورد نموده و قسمتی از خطوط آنرا رونویسی نمود و در معرض مطالعه عمومی دانشمندان قرار داد .

درسال ۱٦۵۲ میلادی‌خانیکف موفق بقالب‌گیری از آن میشود ولی‌پس‌ازمدتی این قالب گیری از بین میرود .

درسال۱۸۵۸شخصی بنام (بلاو) ازمجموعه قطعاتی‌که‌آنموقع نسخه برداری‌شده بود کلکسیونی‌کامل ترتیب میدهد ولی این‌مجموعه نیز هنگام حمل و نقل‌خردمیشود سپس آقای (سایس) برروی همین قطعات شکسته و ناجور مشغول مطالعه گردیده و پس از چندی آنچه را که در باره لوحه کل‌شین استنباط نموده منتشر میسازد .

نتیجه مطالعات دمرگان ـ از سال ۱۸۵۸ تا ۱۸۹۰ شخص دیگری در اطراف این لوحه صرف وقت نمیکند تـا اینکه در این سال دمرگان باستان شناس معروف

فرانسوی شخصاً در جستجوی این لوحه برمیآید. در پائیز این سال دمرگان بآذربایجان آمده و پس از اینکه حکومت آذربایجان یکی از خوانین محلی را در اختیار اوقرار میدهد که هم راهنما بوده و هم محافظ او باشد بدین ترتیب بطرف کل‌شین حرکت مینمایند.



سطر ۸ تا سطر ۲۲ خطوط لوحه کل‌شین که از روی استامپاژ دمرگان عکس برداری شده است

پس از رسیدن بمقصد درظرف دو ساعت به نسخه برداری کامل بطریقه‌استامپاژ از لوحه نامبرده موفق میشود ولی چون جاده نا امن بوده و هر لحظه ممکن بودخطری باو برسد موفق باقامت مدت زیادی در محل نشده و حتی مجبور میشود که نسخه های

استامپاژ را قبل از خشك شدن جمع نموده و بطرف وطن خود حرکت نماید .

بعد ها (هربرت) متصدی تعمیرات فنی موزه مردم شناسی (ترکادرو) بنا به تقاضای شخصی دمرگان از روی استامپاژ های تهیه شده باگچ قالب گیری میکند و بدین طریق برای نخستین بار یك قالب‌گیری کامل از لوحه کل‌شین تهیه میشود. خطوط این لوحه بزبان آسوری و خط میخی بوده و برای اطلاع کامل از متن آن بوسیله دمرگان به‌پرشیل (آشوری شناس معروف) ارائه میگردد. پرشیل پس از مطالعات زیاد موفق گردیده و ترجمه کامل آنرا ذیل مقدمهٔ جامعی در جراید پاریس‌انتشارمیدهد .

متن اصلی کتیبه لوحه کل‌شین از ٤٢ سطر تشکیل گردیده و اینطور مستفاد میگردد که از طرف **مهر کاپوسی** و ایسپونی و فرزندش **منوآ** که هرسه از پادشاهان سرزمین توشیا بوده‌اند به‌پادشاه هالدیا اهداء شده است. محل توشیاکه دربالااسم برده شده معلوم نیست‌کجا بوده و بین باستان شناسان برسر این محل اختلاف عقیده وجود دارد ولی محقق می‌باشد که در مغرب ایران و شاید در ارمنستان بوده است .

موضوع کتیبه جنبه تاریخی ندارد وضمن‌آن فقط از قربانیها و مراسم تشریفات مذهبی زمان یاد شده است تنها آنچه‌که باعث شهرت جهانی این لوحه گردیده قدمت زمانی‌آن می‌باشد که مقدم برتخت جمشید بوده و متعلق بزمان آشور می باشد .

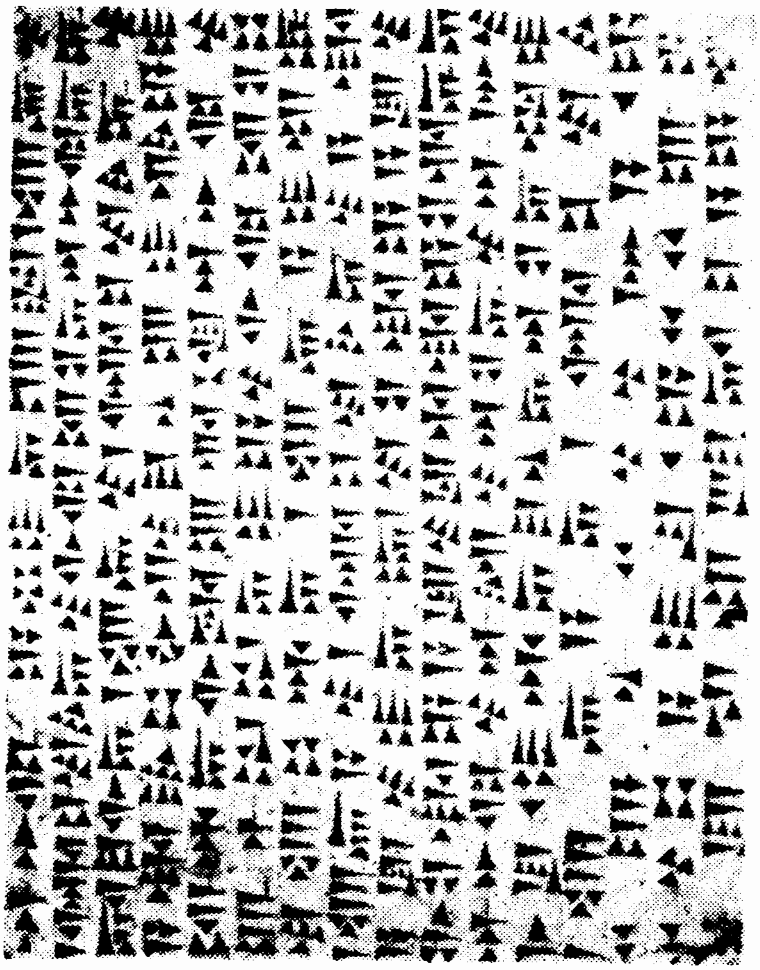
✩✩✩

٩ ـ سنگ نبشته ماکو :

بالای درب قلعه مخروبه بسطام بخش (چای پاره) از شهرستان ماکو همانگونه که‌آقای دکتر محمد جوادمشکوراستاد دانشگده ادبیات ایران درکتاب خود نوشته‌اند سنگ نبشته‌ای بطول ٧٢ و بعرض ٥٦ سانتی متر در ١٦ سطر بخط میخی روی سنگ مرمری باقی‌مانده بوداین سنگ‌که یکی ازمدارك تاریخی‌است درسه‌سال پیش(١٣٤٢) با راهنمائی آقای موسوی ماکوئی نماینده مجلس بموزه ایران باستان تهران منتقل گشته است .

آقای دکتر بهرام فره‌وشی استاد زبان‌های باستانی ایران در دانشگاه تهران سنگ نبشته متعلق بدوره (اورارتور) دانسته و باتطبیق ترجمه کونیک و ترجمه (ملیکیش ویلی) آنرا چنین ترجمه کرده است :

« برای خدای خالدی . . این معبد بلند را . . . روسا پسرارگیشتی بنا نهاده... روسای دوم چنین گوید . . . این سرزمین . . . خالی بود . . . چیزی در اینجا برپا نشده بود . . . همانطور که خدای خالدی بمن فرمان داده من اینجا را ساختم و آنرا بنام شهر روسا نامیدم . . . کسی که باین سنگ نبشته آسیب برساند خدای خالدی



کتیبه‌ای از دوران گذشته که در شهرستان ماکو بدست آمد

بوسیلهٔ خدای هوا، خدای خورشید و خدایان دیگراو را از بن برخواهد انداخت واو در زیر خورشید نامی از خود نگاه نتواند داشت .

روسا پسر ارگیشتی شاه نیرومند وشاه‌کشورها، شاه‌سرزمین‌های بیابی - شاه‌شاهان و سرور شهر توشیا »

بدین ترتیب سند معتبر دیگر مربوط بتاریخ باستانی خطهٔ آذربایجان برجمع مدارك افزوده میشود - روسا پسر ارگیشتی در حدود (۶۵٤ - ۶۷۸) قبل از میلاد حکمرانی میکرد .

فصل چهارم

مشاهیر آذربایجان غربی

تمدن باستانی :

استان آذربایجان غربی از قرنها پیش مرکز علم و دانش بوده وآثار مکشوفه‌از تپه‌های تاریخی وخرابه‌های ابنیه با عظمت باستانی گواه بارز این ادعا می‌باشد، دراثر تحولات دوران و انقلاب زمان آثار فرهنگی این مرز وبوم نابود گردیده و برای ذکر حقایق تاریخی‌سندی باقی نمانده است ،آنچه مسلم است استان‌آذربایجان غربی یکی از حوزه‌های معتبرعلوم قدیمه بشمار میرفته، علماء و فضلاء و دانشمندان متبحر اصول فقه اسلامی وحکمت وفلسفه و ادبیات فارسی وعربی را بعلاقمندان تدریس‌میکردند.

وجود هیئت های مذهبی خارجی در این نواحی وتماس مردم با آنان سبب آن گردیدکه فرهنگ وتمدن مغرب زمین زودتر از سایر نقاط در این سامان رواج یابد.

هیئت های مذهبی خارجی در حدود ۱۲۵ سال قبل برای تحکیم نفوذ فرهنگی ومعنوی خود بتأسیس مدارس مختلفی‌دست زدند حتی بیمارستان وقرائتخانه وکتابخانه ایجاد نمودندکه صرفنظر از جریانات مذهبی وتعصبات ملی دربالا بردن سطح‌معلومات اهالی این استان تأثیر بسزائی بخشیده و علاقمندان علم ودانش وفرهنگ را به‌اصلاح وضع مکاتب قدیم برانگیخته است .

شیخ ابوبکر حسین بن علی یزدان یار ارموی زینها رانی :

محل دبستان فعلی نوید فتح رضائیه سابقاً گورستانی بنام شیخ ابوبکر بود در سمت جنوب همین گورستان گنبد کوچك و مخروبه و بسیار قدیمی دیده می‌شود که شهرت داشت ،مقبره عارفی بنام حسین بن علی‌ملقب به شیخ ابوبکر بوده که‌گورستان هم مسمی بنام ایشان‌است . این گنبد درزمانی که‌گورستانها راازداخله شهر برمی‌چیدند فرو ریخت وپس از خاکبرداری از زیر گنبد یك قطعه سنگ شبه مرمر بدست آمدکه روی آن این جمله حك شده بود :

هذا القبر الشیخ الفاضل الکامل شیخ ابوبکر حسین بن علی ارموی یزدان یارزینها رانی . . .

پس از پیدایش این سنگ مقبره به بیست متری همان محل منتقل‌گردید وفعلا هم قبر در اطاقك بدون سقف در داخله بن بستی قرار دارد . تاریخ وفات شیخ ابوبکر در روی این سنگ مزار (ثلاث وثلاثین وثلاث مائه) ۳۳۳قمری، نوشته شده است وی از عرفای قرن سوم هجری بوده و در فاصله سالهای ۲٤۰ ـ تا ۳۳۳ زندگی میکرده صاحب تلخیص‌الآثار درذیل شرح (اورمیه) انتساب یزدان یارحسین بن علی را باروی تصریح کرده و چنین نوشته است :

ارمیه من بلاد آذربیجان فقال ینسب الیهاالشیخ العارف الزاهد حسین‌- ابن علی وهوقال : امسیت کردیاً واصبحت عربیا متوفی ۳۳۳ ـ و بلغات یزدان یاروزینها رانی که اجداد زرتشتی حسین بن علی ارموی بوده اند اشارتی رفته است .

☆ ☆ ☆

قطران :

در تاریخ ادبیات فارسی کمتر شاعری هست که باندازه قطران در باره شرح احوال ومحل تولد او اختلاف نظر وجود داشته باشد .

وقتی در باره شاعری تا این پایه اختلاف موجود باشد چاره جز این نیست که معتبرترین سند راکه مندرجات آن با دلائل قابل قبول تنظیم یافته مأخذ قرار دهند .

ازمحقق گرانمایه آقای سعید نفیسی استاد ارجمند دانشگاه‌که قول او دربارهٔ این قبیل مطالب اگر حجت نباشد اقوی دلیل و مدرك است ، در صفحه چهل سالنامه پارس در سال ۱۳۱۲ شمسی قطران را صریحاً ارموی خوانده و چنین نوشته‌اند : «ابومنصور قطران بن منصور ارموی تبریزی» از مردم ارومیه بوده و ازبزرگان وشعرای درجه‌دوم ایران است، در سال ۴۶۵ رحلت نموده بیشتر اوقات او در تبریز گذشته و شاعر دربار سلسله روادیه آذربایجان بشمار میرفت .

سراج‌الدین ارموی :

الشیخ سراج الملة والدین ابوالثناء محمود بن ابی‌بکر الاحمد الارموی نامی است که باین دانشمند و فقیدگرانمایه ارومی داده‌اند اورااز فحول علمای‌عهدآباقاآن نوشته اند که در سال ۵۹٤ قمری متولد و بسال ۶۸۲ قمری روی در نقاب خاك کشیده است .

سراج الدین ارموی تألیفات مهمی از خود بیادگار گذاشته است‌که ازآن جمله می‌توان مناهج و بیان الحق واز همه مشهورتر مطالع الانوار را نام برد .

سراج الدین دردوران ارشاد ومعلمی خود شاگردان زیادی تربیت‌کردکه‌عده‌ای ازآنان ازجمله خواجه‌صفی‌الدین هندی از نام‌آوران شدند، وی‌مدتها نیز قاضی‌القضات شهرقونیه (ترکیه) بوده است .

استاد صفی‌الدین ارموی :

صفی الدین‌ارموی نه‌تنها افتخار ارومی وآذربایجان بلکه افتخار ایران ودنیای شرق وعالم‌موسیقی است، او را ابوالمفاخر و عبدالمؤمن نیزمیگفته‌اند وفرزند شخصی است بنام یوسف بن فاخر از مردم شهر ارومیه که در سال ۶۱۳ قمری در همین شهر از مادر زاد .

صفی‌الدین ارموی را می‌توان شخص دوم از سه نفر موسیقی دان بزرگ ایران‌و عالم اسلام دانست که نخستین ایشان ابو نصر فارابی و سومین آنان خواجه عبدالقادر غیبی مراغه ایست .

صفی‌الدین در اوایل جوانی برای تحصیل علم رهسپار بغداد شد و در حالیکه ۱۸سال بیش‌نداشت درمدرسه معروف مستنصریه‌که بامرالمستنصربالله خلیفه عباسی بسال ۶۳۱ قمری در بغداد تأسیس یافت نام نویسی‌کرد در اندك مدتی ازفنون ادب بهره‌کافی برگرفت و علوم متداول عصر را از صرف و نحو عربی وفنون شعری ومحاضرات وتاریخ و فن موسیقی آموخت سپس بنواختن عود مشغول شد . ضمن تمرین باین نکته پی‌برد که استعداد او دراین کار بیش از فنون دیگر است پس از درك این حقیقت بود که به تمرین موسیقی پرداخت و طولی نکشید که دراین هنر سرآمد روزگار گشت .

استاد صفی‌الدین ارموی مشهورترین خطاطان این دوره بشمار میرود که در حسن‌خط بخصوص خط نسخ استاد بوده است،مقرری سالانه این‌استاد ازپنج هزاردینار تجاوز میکرد چون از باریافتگان مجلس خلیفه و مقربین حضور محسوب میشد . نقل کرده‌اند که فقط بهای سبزی سفره او بچهارصد درهم میرسید .

بعد از خلیفه فوق‌الذکر روزگارخلافت معتصم‌که برای استاد صفی‌الدین ارموی دوران خوشی و کامرانی بود با هجوم مغولان خون آشام و کشته شدن خلیفه بدست هلاکوخان پایان یافت ولی ، این هرمند نامی برای حفظ جان خود پیش هلاکو خان رفت ،نزد او نیزتقرب یافت .

در پایان این مقال لازم است از تجلیلی که از استاد صفی‌الدین ارموی درکنگره جهانی موسیقی متشکله در تهران بعمل آمد یادآوری شود ، در جریان کنگره مزبور که شرح آن در شماره ۱۹ فروردین سال ٤٠ روزنامه اطلاعات مندرج‌است آقای‌دکتر برکشلی رئیس کمیته ملی موزیك ایران درباره این استاد زبردست وعالیقدرارومیه‌ای چنین گفت :

پایه موسیقی شرق برتعدیلی است که صفی الدین ارموی از گام موسیقی ایران از پرده بندی تنبور فراشان وارد نموده است ،این‌کنگره بیاد این دانشمند و موسیقی شناس وآهنگ ساز ایرانی آغاز میگردد .

آقای دکتر برکشلی سپس تقاضا نمود که تصویر صفی الدین ارموی که توسط استاد بهزاد ترسیم‌گردیده است بکنگره بین‌المللی موسیقی اهداء شود درهمین‌کنگره جهانی بودکه یك سری تمبربیاد بود این استاد هنرمند ارومی منتشر شد تاریخ وفات استاد صفی الدین در سال ٦٩٣ قمری اتفاق افتاده .

✡ ✡ ✡

چلبی:

ابوالفضائل حسام الحق والدین حسن بن محمد بن الحسن معروف به اخی ترک الارموی از مشاهیر آذربایجان، جانشین جلال الدین مولوی وطرف خطاب وی در مثنوی بوده در سنه (٦٢٢) متولد و در سال ٦٨٣ وفات یافته و در مقبره و مزار مولانا دفن شده است.

کلمه چلبی معلوم نیست ازچه زبانی اقتباس شده ومعنی آن چیست، بعضی ریشه آنرا بکردی و مغولی منسوب داشته و برخی دیگر یونانی الاصلش خوانند و برحسب نگارش سیاح معروف ابن بطوطه در آن زبان بمعنی مولانا و سیدنا و سیدی است ودر قرن هفتم هجری اشخاص خبیر و ادیب را باین عنوان ملقب میداشته‌اند و شاید حسام الدین اول کسی است که باین عنوان شناخته شده‌است، قاسم‌الانوار ازشعرای آذربایجان در غزلیات و مناجات خود رب‌الارباب را نیز چلبی خطاب کرده، بالجمله حسام الدین چلبی ارموی مرید مولاناجلال الدین بلخی رومی و او هم مرید شمس الدین تبریزی است مولاناکه سرسلسله مولویهاست درششم ربیع‌الاول سنه ٦٠٤ در بلخ تولد یافته و در سنه ٦٦١ رحلت نموده و در شهر قونیه (ترکیه) مدفون است.

✩✩✩

شهاب الدین ابو عبدالله خوئی :

خانواده او از خوی بد مشق مهاجرت کرده‌اند و شهاب‌الدین در ماه‌رجب۶۲۶ قمری در دمشق ازمادر زاد ، نقل‌کرده‌اندکه او دراثر استعداد و قریحه ذاتی درحالیکه چهار ده سال بیش نداشت، در صرف و نحو و تفسیر و معانی و بیان و ریاضیات قدیمه متبحرشد وهنوز جوان بودکه اجلهٔ علماء وفقهای جامع دمشق بشمارآمد، شهاب‌الدین عمر خود را بمطالعه و تحقیق گذرانید و تألیف گرانبهائی بزبان عربی ازخودبیادگار گذاشت که از آن جمله می‌توان اقالیم التعالیم فی‌فنون السبعه و شرح فصول‌ابن معط در نحوونظم الفصیح الثعلب وعلوم ابن الصلاح و توضیح ابن مالك را نام برد .

✡✡✡

حسن بن عبدالمؤمن (حسام) خوئی :

مردی دانشمند وسخنور بوده‌که در قرن هفتم هجری زندگی میکرده است بیشتر عمر مرحوم حسام به تحقیق و تتبع و مکالمه در متون عربی ،فارسی وترکی گذشته و نتیجه این مطالعات کتابهائی است‌که تهیه و تألیف نموده ، چهارجلدآن بشرح مندرجه در ذیل مشهور است :

۱ ــ نزهة الکتاب و تحفه الاحباب ۲ ــ ملتمسات ۳ ــ نصیب‌الفتیان و تشبیب البیان ۴ــ تحفه حسام .

شادروان حسام‌خوئی طبع شعر نیزداشته وکتاب ملتمسات اومحتوی یکصدوهفت رباعی است . حسام اشعار وکتابهای خودرا بامرای وقت ازجمله امیر محمودبن مظفر از اخلاف چوپانیان تقدیم داشته است .

✡ ✡ ✡

حسن خان قاسملوی افشار :

شادروان فرزند اللهیارخان قاسملو افشار ارومی‌است . از جوانی وارد خدمات نظامی شد و پس ازطی درجات نظامی بدواً بفرماندهی فوج اول قزاق نایل شد و پس از ارتقاء بمقام سرداری بمنصب (آجودان باشی کل) مفتخر گردید درطی خدمات



نظامی و سیاسی خود بافتخارات زیادی نایل آمد و موفق گردید نشان قدس و حمایل آبی را که بالاترین نشانهای دوران (قاجاریه) بود دریافت دارد .

شادروان حسن‌خان قاسملوی افشار والد سناتور سیف افشار فعلی بوده است .

بزرگان و سرداران

اسم و شهرت	شغل	تاریخ تولد	محل تولد
۱ـ اقبال السلطنه	حاکم ماکو ـ ریاست ایل بیات ماکو ـ در دوره انقلاب مشروطیت		ماکو
۲ ـ امام قلیخان بیگلر بیگی ـ معروف به سردار آذربایجان		تولد ۱۱۷۲ قمری	رضائیه
۳ ـ امیر خسرو افشار ـ	سفیر کبیر شاهنشاهی در فرانسه	ـ	رضائیه
۴ ـ پرویز شهاب الدوله	فرمانده فوج هشتم افشار ارومی درجنگ جهانی اول		رضائیه
۵ ـ جمال امامی	سفیر ایران در ایتالیا		خوی
۶ ـ جمشید اردشیر افشار ـ مجدالسلطنه ـ	فرمانده فوج افشار ارومی درجنگ جهانی اول		رضائیه
۷ ـ حسن خان قاسملوی افشار	آجودان مخصوص ناصرالدینشاه		رضائیه
۸ ـ حسین افشار	نماینده مجلس شورای ملی	تولد ۱۲۷۳ قمری ـ	رضائیه
۹ ـ حسین قلی خان افشار ـ	حاکم ارومیه	درسال ۱۲۳۶ قمری وفات یافته	رضائیه
۱۰ ـ دکتر نقی صاحبقلم	نماینده مجلس شورای ملی ـ	تولد ۱۲۹۳ شمسی	رضائیه
۱۱ ـ دکتر قره‌گوزلو	استاد دانشکده پزشکی و نماینده مجلس شورای ملی	تولد ۱۲۹۵ شمسی	خوی
۱۲ ـ دکترمدنی ـ	نماینده مجلس شورای ملی از بوکان		رضائیه
۱۳ ـ رضا خان افشار	« « « از تبریز		رضائیه
۱۴ ـ رضا قلیخان ـ	حاکم باقدرت ارومیه	ـ درسال ۱۱۸۵ قمری وفات یافته	رضائیه

اسم و شهرت	شغل	تاریخ	محل تولد
۱۵ - سپهبد ورهرام - از رجال برجسته نظامی وسیاسی آذربایجان غربی است			خوی
۱۶ - سردار رشید- فرمانفرمای آذربایجان در انقلاب مشروطیت			رضائیه
۱۷ - سردارعظیم السلطنه - سردار ارومیه در جنگ اول جهانی درسال ۱۲۹۸ شمسی وفات یافته			رضائیه
۱۸ - سرلشکر محمد صادق خان کوپال - سردار رشید وکاردان			خوی
۱۹ - سناتور سیف افشار- آجودان مخصوص اعلیحضرت فقید - سناتور			رضائیه
۲۰ - یوسف خان شجاع الدوله- سردار شجاع		۱۲۶۷ قمری	رضائیه
۲۱ - عسگرخان سردار ارومی- فرمانده واحد های مقدم سپاه عباس میرزا			رضائیه
۲۲ - علی دهقان - استاندار گیلان وآذربایجان شرقی - دوره معاصر			رضائیه
۲۳ - کلبعلی خان افشار- رهبر شجاع ایل افشار		دوره صفویه	رضائیه
۲۴ - محمدکریم خان افشار- سرداررشید و حاکم ذوالاقتدار دوره نادری			رضائیه
۲۵ - محمد قلی خان افشار- مدعی تاج و تخت		- دوره فتحعلیشاه	رضائیه
۲۶ - میر اسدالله موسوی ماکوئی - نماینده مجلس شورای ملی		متولد ۱۲۹۷ شمسی	ماکو
۲۷ - میرزا حبیب خان آقا زاده - شجاع و فداکار		تولد ۱۳۰۱ قمری	رضائیه
۲۸ - میرزا علی خان والی - صاحب سیف وقلم درسال ۱۳۳۸ قمری وفات یافته			رضائیه

طرزی :

ازشعرای عهد شاه صفی اول و شاه عباس‌ثانی است ،درسخنوری طرزخاصی دارد دیوانش جدیداً جمع آوری و چاپ شده است .

☆ ☆ ☆

منشی :

میرزا علی حسین متخلص به منشی ازطایفه معروف لك سلماس است که در سال ۱۲۰۶ قمری درشاهپور متولد شد، دوران صباوت وی مصادف با غائله جعفر قلی خان دنبلی گردید و او ناگزیر همراه پدرش رهسپار ارومی شد و در این شهر مسکن گزید مرحوم منشی پس از استقرار در رضائیه بکسب علوم متداوله زمان پرداخت و چون استعداد کامل داشت طولی نکشید که در علم و ادب فارسی و عربی بحد کمال رسید و زبانش بسرودن اشعارگویا گشت، منشی شرح ماجراهای اوائل زندگی و دوران جوانی خود را در کتابی بنام غنچه زارکه‌نامش تاریخ پایان‌کتاب است برشته‌نظم‌کشیده‌است .

میرزاعلی حسین منشی درتاریخ ۱۲۸۶ درحالیکه ۸۰ سال ازعمرش میگذشت دیده ازجهان فروبست. شاعر در ساختن ماده تاریخ استادی‌کم نظیر بود، قطعه زیر را درتاریخ شهادت عسگرخان سرتیپ افشار قاسملوکه در راه حفظ‌وحراست حدودکشور شربت شهادت نوشید ساخته است :

هـزار افسوس عسگر خان سرتیپ
که رفت اندر جوانی زین جهان حیف
دریغا زان جلال و جاه و منصب
وزان روشن چ راغ دوده‌ان حیف
نبوده در میـان ایـل افشار
چنان سردار صاحب خاندان حیف

بهار زندگانی بود او را
بهار وی بزودی شد خزان حیف
سرشك از فوج ها چون موج خیزد
چو یاد آرند روز مشق و سان حیف
سعادت یافت از فیض شهادت
شد او مقتول دست دشمنان حیف
سرود این طرفه مصرع کلك منشی
بعسگر خان ناکام و جوان حیف

دبیرالممالك :

شادروان سیف‌الله صاحبقلم ملقب بدبیرالممالك درسال ۱۲۵۸ شمسی در رضائیه متولد گردیده است پدر آنمرحوم علی‌خان سرتیپ و از خانواده افشار ارومی می‌باشند



دبیرالممالك

شادروان دبیرالممالك تحصیلات خود را در مکاتیب قدیمه باتمام رسانید بعداً در رضائیه (ارومیه سابق)که در آنزمان نیز مهدفرهنگ و هنر بود بفرا گرفتن زبان فرانسه در میسیون فرانسوی پرداخت .

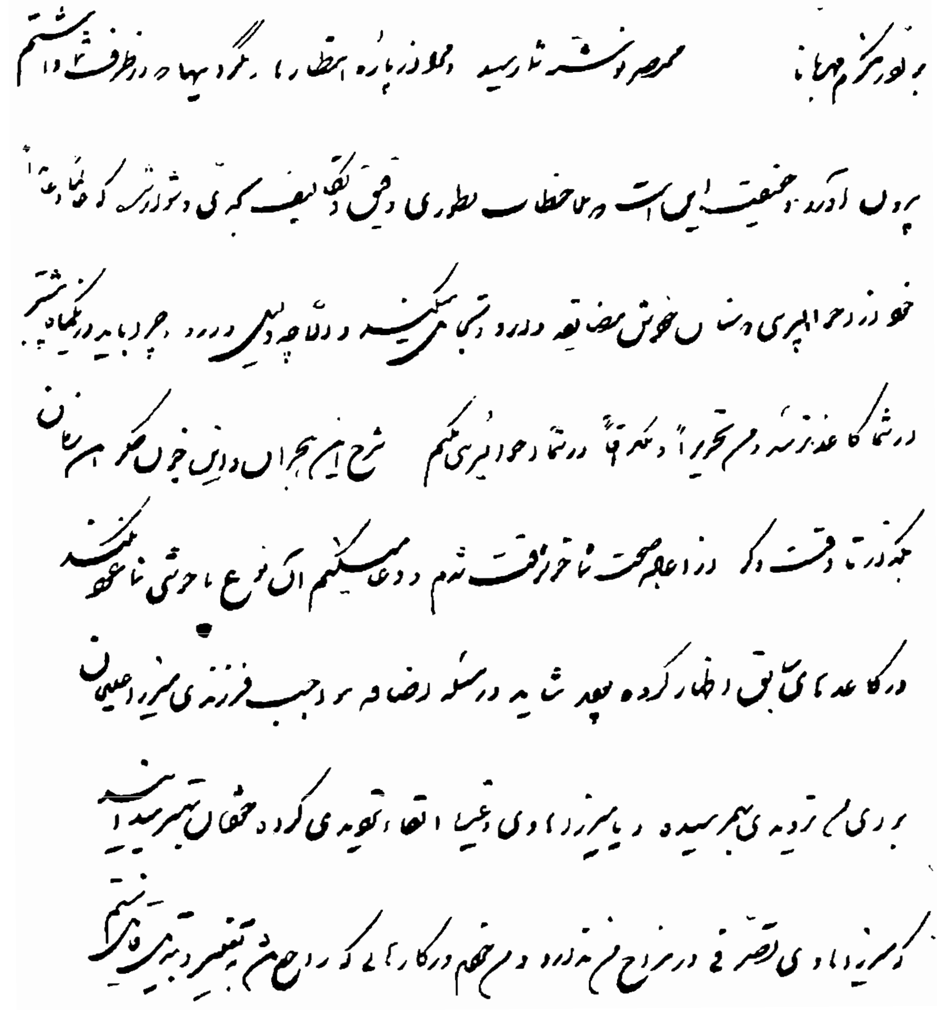
دبیرالممالك زبان روسی وعربی وترکی‌اسلامبولی را بخوبی تکلم می‌نمود و از خطاطان بنام‌آنروز بشمارمیرفت ذیلانمونه‌ای ازخطایشان‌ازنظرخوانندگان میگذرد.

درغائله رضائیه جنگ بین‌الملل اول خدمات و فداکاریهای زیادی نموده وجان صدها نفررا ازمرگ حتمی نجات داده ومدتها در خانه خود ازآن‌ها پذیرائی‌می‌نمود.

محبوبیت و نفوذ زیادی که داشت مخصوصاً تکلم بچند زبان خارجی تاسرحد امکان جلو قتل وغارت رامیگرفت .

شادروان دبیرالممالك در پنجم فروردین سال ۱۳۲٦ در تهران بدرود حیات گفت .

نمونه دستخط شادروان سیف‌الله صاحبقلم « دبیرالممالك »



محیط :

حاجی میرزا علی‌اصغر محیط یکی از شاعران نادره گفتار ارومی است بادبیات فارسی و عربی احاطه‌ای‌کامل داشت شادروان محیط درساختن ماده تاریخ به‌نظم‌مهارتی بسزا داشت و اکثر ماده تاریخ های مشهور ومربوط برضائیه در نیمه اول قرن ١٤ از رشحات قلمی اوست ، مرحوم محیط درسال١٢٥١شمسی دراورمی متولد ودرسال١٣٢٠ دیده از جهان فرو بست .

✩✩✩

میرزا محمد صادق فخرالاسلام :

وی از نسطوریهای ارومی است‌که درسلك روحانیت‌آ نقوم درکلیساهای این شهر به تبلیغات مذهبی و خطابه می‌پرداخت مردی فاضل و دانشمند و خطیبی سخنور و ارجمند بود که مدرسه عالی روحانیون نسطوری را بپایان رسانیده و در میان آن جماعت معروفیت بسزائی داشت و مورد اعتماد و احترام بود در اثر مطالعات عمیق پی به حقانیت دین حنیف اسلام برد و مذهب تشیع را باجان و دل پذیرفت و به مطالعه متون فارسی و عربی پرداخت .این مرد سپس‌عازم نجف شد پس از ١٦ سال تحصیل و اخذ درجه اجتهاد بایران بازگشت ونام محمد صادق برخویشتن نهاد او درسال١٢٦٤ شمسی به تهران عزیمت کرد و از طرف ناصرالدینشاه به فخرالاسلام ملقب گردید همیشه مورد توجه وعنایت سلطان وقت بوده از جمله تأنیفات او .

١ ــ انیس الاعلام فی نصرت الاسلام

٢ ــ برهان المسلمین

٣ ــ بیان الحق والصدق المطلق که در ده جلد تألیف شده

٤ ــ خلاصه الکلام فی‌افتخار الاسلام .

میرزا محمد صادق در سال ١٣٣٠قمری‌در تهران وفات یافت .

✩✩✩

شجاع الدوله :

یوسف خان شجاع الدوله چهارمین فرزند لطفعلی‌خان سرتیپ افشار است که همراه برادرانش فتحعلی‌خان وشیخ علی‌خان مدتی در زندان فتحعلی شاه قاجار بودند این بازداشت بسبب شورشی بود که محمد قلی‌خان بیگلربیگی علیه فتحعلیشاه راه انداخته بود، درهمانجا عهدکرده بودندکه اگر اززندان بسلامت رهائی یابند و به‌ارومی برگردند هریك بکار خیری دست زنند - بعد از سالها که سه برادر بآرزوی خود نائل میشوند شیخ علی‌خان حمام معروف به شیخ علی‌خان و فتحعلی‌خان یخچال معروف به فتحعلی‌خان و لطفعلی‌خان مسجدمعروف به لطفعلی‌خان را احداث میکنند که‌حمام و مسجد هم اکنون موجود است و زمین یخچال بساختمان دبستان بزرگمهر فعلی تبدیل یافته است .

یوسف‌خان در موقع وفات پدر هنوز بمدارج رشد و کمال نرسیده بود و تحت تربیت مادرش که دختر محمد قلی‌خان بیگلربیگی و خود زنی لایق و کاردان بود قرار گرفت او دراثر راهنمائی‌های این بانو دراندك مدت بدرجات عالیه رسید هنوز جوان بود که با درجه سرهنگی مشغول خدمت درافواج ارومی گردید. درسال ۱۲۶۷ قمری از طرف ناصرالدینشاه قاجار به تهران احضار شد و پس از نیل بدرجه سرتیپی باورمیه مراجعت نمود و بعداز چندسال خدمت دراثر ابراز لیاقت ازطرف دولت وقت تحت سرداری (مراد میزرا) حسام السلطنه مأمور تسخیر هرات شد و درآنجا بود که‌یاری فوج بهادران افشارارومی‌رشادتها بخرج داد و بالاخره درتاریخ ۱۲۷۳ قمری موفق بفتح و تسخیر شهر معروف هرات گردید .

مرحوم شجاع الدوله سرداری رشید و مردی‌نیکوسیرت و ادب‌پرور بود، تاریخ خطی افشار نیز بدستور وی وسیله میرزا رشید ادیب الشعراء برشته تحریر درآمد آخرین مأموریت شجاع الدوله حکمرانی خوی و سلماس بود که در همین مأموریت دار فانی را وداع گفت .

عندلیب :

میرزا لطفعلی فرزند میرزا محمدعلی‌یاور متخلص به عندلیب ازشعرای بالنسبه قوی و پر احساس ارومی است که درسال ۱۲۷۰ قمری در رضائیه از مادر زاد و درسال ۱۳۳۵ قمری درحالیکه ۶۵ بهار دیده بود درهمین شهر دیده ازجهان فرو بست .

از تألیفات این شاعر دیوان خطی اوست که از قافیه الف شروع و به یاء ختم میشود و مشتمل است برغزلیات و یك مثنوی و یك ساقی نامه ضمناً در اواخر همین مجموعه،اشعاری نیز به‌لهجه‌آذری آورده که ازنظر ادبی‌هم سطح غزلیات فارسی‌اوست او علاوه براینکه اغلب غزلهای خودرا درقوافی غزلهای حافظ سروده چندغزل مشهور اورا نیز تضمین‌کرده است ،این ادبیات ازاوست :

بسکه‌خوردیم غم و غصه زجان سیرشدیم در جوانی ز غم لاله رخان پیر شدیم

✿✿✿

هرکجا چهره‌گلرنگ برافروخته‌اند خرمن طاقت ما غمزدگان سوخته‌اند

✿✿✿

تاجهان باشد همیشه‌خرم ودلشادزی ازغم‌گردون وگردان دائماً آزادزی

✿✿✿

آن دختر ترسا به‌بین

عاشق شدم بر دلبری این بخت نا زیبا به بین
شغلش همه جور و ستم کارش همه ایذا به‌بین
دزدیده سرو از بوستان‌کرده است درمعجر نهان
گاهی کند آنرا عیان گوید قد رعنا به بین
ماه از فلك‌مشك از زمین‌آرد بهمدیگر قرین
مشك است زلف عنبرین مه‌طلعت زیبا به‌بین
دیدار او جان می برد دل را بآسان می برد
هم دین و ایمان می‌برد آن دختر ترسا به‌بین

✿✿✿

مفتون :

عبدالرزاق فرزند نجفقلی خان دنبلی است که درسال ۱۱۷۶ قمری درشهرستان خوی متولد شده است، وی یکی از دانشمندان و سخنوران آذربایجان غربی دردوران فتحعلیشاه قاجار است، مدت ۱٤ سال بامرکریم خان زند در شیراز تحت نظر بود در این مدت عنوان گروگان خانواده اش را داشت کریم خان زند از بیم اینکه خاندان قوی و نیرومند دنبلی سر بشورش بردارند و حکومت را بدست گیرند او را گروگان گرفته بود . مفتون در تمام مدتی که مقیم شیراز بود از تحصیل و مطالعه غفلت نکرد و بنا باستعداد و ذوق شخصی که داشت خیلی زودکتب فصحای عرب و عجم را مطالعه کرد و از آنها بهره کافی برگرفت بعداز اینکه کریم خان زند فوت نمود و حکومت شیراز پس از مدتی بچنگ علیمراد خان زند افتاد محبوسین دوران کریم خان را از شیراز باصفهان فرستادند و عبدالرزاق بیگ مدتی هم دراصفهان بود تا پس از ورود آغا محمد خان قاجار باصفهان محبوسین مرخص شدند و اجازه یافتند بهرکجا که مایل باشند بروند .

عبدالرزاق بیگ بآذربایجان آمد و مدتی مشغول تنظیم یادداشتهائی شدکه در شیراز و اصفهان فراهم آورده بود سپس بعلت اصالت خانوادگی و مراتب فضل و دانش مورد توجه عباس میرزا ولیعهد قرار گرفت و بمنصب ریاست دارالانشاء ارقام دیوانی نائل آمد و درسال ۱۲٤۳ پس از ۶۷ سال زندگی در تبریز وفات یافت .

شادروان مفتون مردی بتمام معنیادیب و فاضل بود، او در اثر مطالعات عمیقی که در ادبیات فارسی و عربی نمود برموز سخن سرائی و نویسندگی تسلط کامل پیدا کرد وددوران حیات خود بتألیفاتی چندهمت گماشت ، ازآنجمله می توان :

۱ ـ حدائق الجنان ۲ ـ حدیقه ۳ ـ روضةالادب ٤ ـ نگارستاندارا ۵ ـ مآثرسلطانی ۶ ـ مختار نامه منظوم ۷ ـ دیوان مفتون ۸ ـ شرح شاعر را نام برد .

✩✩✩

عبدالرشید ادیب الشعراء :

عبدالرشید بن میرزامحمد شفیع محمود لوی افشار مشهوربه میرزا رشید بدون تردید یکی از قوی‌ترین و پرکارترین شاعران ارومی در اواسط قرن سیزدهم و اوائل قرن ۱٤ قمری است‌او که در شعر، رشید تخلص میکرد مقدمات ادبیات فارسی وعربی را در محضر استاد محمد مفتی فرا گرفت سپس در اثر مطالعات شخصی و ممارست و تمرین در فضل و کمال بمقام ارجمندی نائل آمد از آثار ادیب الشعراء دیوان قصائد و غزلیات اوست که متأسفانه در بلوای عمومی سال ۱۳۳۶ ارومی ناپدید گردید از آثار نثری اوکه در نوع خود بسیار جالب است باید تاریخ خطی ایل افشار را شمرد که به نثری شیوا و سلیس رقم یافته خوشبختانه چون از روی‌آن چند نسخه رونویس شده از دستبرد حوادث مصون مانده است .

رشید این تاریخ‌را در سال ۱۲۸۳ قمری شروع کرده و در مدت سه سال‌بپایان رسانیده است ، بلاغت وفصاحت اشعار اوقابل توجه است،اینك چند بیت‌ازمثنوی‌مقدمه تاریخ ایل افشار :

کنون مستمع ای خداوند هوش — بگفتار منظوم من دار گوش
در این کشور نظم نامی منم — ارومی است گنجه نظامی منم
بسا سالها بگذرد تا چو من — رشیدی پدید آید اندر سخن
بکامم نگشت از فلك چند گاه — نکرد از ره مهر سویم نگاه
چو یکقرن بگذشت از سال من — قرین گشت با فرخی فال من
بیکسان نماند مدار سپهر — گهی بانفاق است و گاهی بمهر
سپاس آن خدا را که فرجام کار — بمن آشتی کرد این روزگار
شد آن جوهر ذاتیم جلوه گر — که ضایع نمانند در خاك زر
هنرهای من یك بیك شد پدید — مسلم شد آخر که هستم رشید
بزرگانم از رشد بشناختند — رشیدم بدیدند و بنواختند
چو دیدند در شاعری مایه‌ام — فزودند از دیگران پایه‌ام

قاضی فتاح :

ازقضات وفقهای مشهور مهاباد است که دردوران ناصرالدین شاه قاجار می‌زیسته است ، او مردی بتمام معنی فاضل و ادیب بود و شعر را نیکو می‌سرود شادروان قاضی فتاح علاوه بر مقام شامخ قضاوت مردی نیکو سیر بود و در اکثرامور اجتماعی شرکت داشت و اینك نمونه‌ای از اشعار دلربای او باتفصیل جالبی که دارد میگویند، یکی‌از وزراء از ناصرالدین شاه که خود شاعر بود تفسیراین بیت‌حافظ را خواست :

بلبلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت
و اندرآن برگ ونوا خوش ناله‌های زارداشت

ناصرالدین شاه تفسیر بیت را از قاضی فتاح که در آن روزگار مقیم تهران بود سئوال فرمود و او غزل زیر را درتفسیر بیت سرود :

صاحبا در حالتی کاین بنده غم بسیار داشت
یادم آمد از حدیثی کان جناب اظهار داشت
گفتم آیا مقصد حافظ چه می باشد که گفت
بلبلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت
نیمه شب غواص گشتم در محیط ابجدی
تا ببینم این صدف آیا چه در در بار داشت
بلبلی برگ گلی شد سیصد و پنجاه شش
با علی و با حسن هم با حسین معیار داشت
بلبلی همچون علی اندر غم بیچارگان
روز وشب با چشم گریان ناله‌های زار داشت

برگ گل سبز است آن دارد نشانی از حسن
چونکه در روز شهادت سبزه در رخسارداشت
وان دیگر سرخ است آن دارد نشانی ازحسین
چونکه در روز شهادت عارض گلنار داشت
این حساب ابجدی و این دلیل ظاهری
مدعی را کی توان دیگر براین انکار داشت

☆☆☆

پریشان :

نامش میرزا حسنعلی و تخلص او پریشان است ، از تاریخ تولد وی اطلاعی در دست نیست ولی از بعضی اشعارش پیداست که بین سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵ قمری روی درنقاب خاك کشیده است و بیش از ۸۰ سال عمر نموده است دریکی از رساله‌های خطی که از اشعار او نمونه هائی هست این حقیقت نوشته آمده است که اجداد شاعر دربندر بوشهر زندگی میکرده اند و خانواده آنان بعلت نامعلومی باروه‌ی نقل مکان کرده و در این شهر متوطن شده اند .

در ایام سلطان زند وکیل — که اورنگ شاهی است اوراجلیل
به بوشهر بوده است اجداد ما — بخاك اروهی شده زاد ما

پریشان بعداز اتمام تحصیلات معمول زمان بشاعری گرائیده و دراکثر اوقات در خدمت حبیب‌الله خان بیگلر بیگی روزگارمیگذرانیده‌است ، اومدتی نیزسمت منشی گری دارالحکومه اروهی‌را بعهده داشته و ازعمال حکومت بوده است ، این اشعار ازاوست:

در این بازار پر غوغای لیلی — زیان بردم من از سودای لیلی
بنای عشق بس عالی فتاده است — بطاق ابروی عذرای لیلی
متاع کفرودین جمله فروشند — برهن باده‌ی صهبای لیلی

صفای هشت خلد ما من قدس　　　بود عکس رخ زیبای لیلی
ببام چرخ یك ذره‌است خورشید　　　ز خورشید جهان آرای لیلی
شود مجنون اگر مسئول محشر　　　نگوید جز دولام و یای لیلی
حکیم عقل مانند پریشان　　　شده دیوانه در صحرای لیلی

از خلال اشعار پرتشان پیداست که مدتی مقیم تهران بوده گویا برای معالجه بدان شهر رفته است ولی محط آنروز تهران را نمی پسندد و چنین میگوید .

بخوبی همچو تهران در جهان نیست　　　ولی‌مشگل‌کسی در وی‌توان زیست
اگر بوجهل ـ اگر لقمان عصری　　　نمی‌پرسدکسی ازکس‌که این‌کیست
نه معجز گر کسی شق القمر کرد　　　همی گویند نفعی نیست این‌چیست
طبیبان را ز درد دل بگفتم　　　بگفتندم بدردت مرهمی نیست
چنان هرکس بخود مشغول گشته　　　نداند در جهان چه‌هست‌وچه‌نیست

عرب باغی :

مرحوم آقا سید حسین عرب باغی فرزند آقا سید نصرالله بن سیدصادق الموسوی از علماء و فقهای قدر اول قرن اخیر است ، او درسال ۱۲۹۴ قمری درقریه سعیدلوی



مرحوم آیة الله سیدحسین عرب باغی

رضائیه متولد شد و در ایام صباوت بشهر منتقل گردید و در زیر حمایت و سرپرستی عمویش حاج سید حسن که ازتجار ارومی بود قرارگرفت ، شادروان عرب‌باغی پس‌از کسب علوم متداوله زمان در مسجد جامع رضائیه بعزم زیارت حضرت رضا علیه‌السلام عازم

خراسان شد و مدت ۸ سال در شهر مقدس مشهد در محضر اساتید علوم تلمذ نمود و سپس ازهمانجا عازم نجف اشرف گردید و به تکمیل معلومات خود پرداخت وپس‌از اخذ درجه اجتهاد ازاعلم مجتهدان‌زمان‌راهی‌ارومی‌شد و باجتهاد وارشادمردم‌پرداخت.

شادروان عرب‌باغی درموقع اقامت در نجف اشرف و همچنین درطول اقامت‌خود در رضائیه کتب متعددی درفقه و اصول و اخبار و احادیث تألیف و منتشر نمود و شاید از لحاظ کثرت تألیفات دربین علمای نیم قرن اخیر در درجه اول باشد بحساب دیگر باندازه سنین عمرخود تألیف داشته است .

شادروان در سال ۱۳۶۹ قمری مطابق با نهم تیرماه ۱۳۲۹ در سن ۷۵ سالگی دارفانی را وداع گفت .

ازصفات بارز شادروان علاوه برتألیفات متعدد و شرکت در امور خیریه و تعمیر مساجد باید تقوی و پرهیزکاری فوق‌العاده این مرد بزرگ را یادآور شد او که درایام حیات‌خود ملیونها و میلیاردها ریال وجوه شرعیه‌را صرف امور عام‌المنفعه‌کرد درموقع مرگ جز یك گلیم مندرس و چند جلد کتاب و چند ریال پول نقد چیزی نداشت و جالب اینجاست که وصیت کرد از مختصر اموال باقیمانده او قبلا مهریه زنش را به پردازند و اگرچیزی ماند بین فقراء تقسیم کنند .

همین تقوی و پرهیزکاری موجب آمد که آیت‌الله عرب باغی پس از وفات نیز ازاحترام عظیم عمومی برخوردارگردد مقبره مرحوم دررضائیه زیارتگاه عمومی‌است.

مرحوم جناب آقای میرجلال صابر ابیاتی چند در این مورد سروده که ذیلا درج میگردد :

رفت ازبرما آنکه بما روح و روان بود — دیگر بچه امید در این شهر توان بود
آن آیت عظمای قوانین الهی — آن حجة الاسلام اساتید جهان بود
ایمرگ بما مهلت یکماهه بدادی — بر ملت اسلام چو ماه رمضان بود
صابر بکجا خیمه بزد باد زجا کند — آخر چه‌کند خواست خداوند چنان بود

☆☆☆

علی بن علی الرضا :

ازاین مرد یك رساله خطی به شعر مثنوی در دست هست نشان میدهد در اوان زندگی درشهرخوی بوده و سپس برضائیه منتقل شده وتا پایان عمر دراین‌شهر زندگی کرده است .

شادروان علی بن علی الرضا خوئی درفقه واصول دست داشته بعضی‌مطالب مثنوی وی نشان میدهد که گوینده در فلسفه و حکمت قدیم دست داشته است . تألیفات زیر از اوست :

۱ ـ تشریح الصدور	۲ ـ حل الاعضال	۳ ـ تعدیل الاوج
۴ ـ تراویل و تراجیح	۵ ـ رد وهابیه	۶ ـ وسیلة القربه

شادروان درسال ۱۳۵۰ قمری وفات یافته است وی چندی نیز در ارومیه مصدر خدمات فرهنگی بوده است .

☆ ☆ ☆

صابر :

شادروان میرجلال فرزند مرحوم حاج میرجبار تولدش بسال ۱۳۰۳ قمری در رضائیه بوده ، اغلب اشعارش بزبان‌فارسی و آذری درمورد شاهدوستی ومیهن‌پرستی می‌باشد. تماماً بزبان ساده و حقیقت بین نوشته شده است .

تاریخ وفات‌وی دهم مرداد ۱۳۳۶ مطابق باششم محرم ۱۳۷۶ قمری بوده‌است .

☆ ☆ ☆

سناتور سیف افشار :

وی پس‌از تحصیل علوم قدیمه و طی مدرسهٔ علمیه وارد مدرسه نظام و در رسته پیاده نظام با رتبه افسری مشغول خدمت گردید .

سیف افشار درجات نظامی‌را درقشون سابق بتدریج طی نمود و تا مقام سرداری ارتقاء یافت . او در دوران خدمات نظامی خود فرماندهی اردوی تبریز و ریاست بازرسی کل قشون و فرماندهی بریگاد مرکزی را از زمانهای مختلف بعهده داشته و دراثر ابراز لیاقت وشایستگی بدریافت نشان الماس درجه اول مفتخر گردیده است .

سناتور سیف افشار در ارتش نوین ایران با درجه سرتیپی پذیرفته شد و در دوران جدید نیز بترتیب دبیری شورایعالی ارتش و ریاست عشایر شمالغرب و معاونت ادارهٔ بازرسی‌کل ارتش را بعهده‌گرفته و درآذربایجان و کردستان وکرمانشاه وفارس مأموریت های نظامی داشته است .

او بآجودانی مخصوص اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر مفتخر شده و چندی نیز استاندار گیلان بوده و فعلا سناتور است .

سناتور سیف‌افشار از رجال سیاسی و نظامی مشهور محسوب میشود وازخاندان معتبر افشار ارومی است .

شاکر :

شاعر توانا و خوش قریحه رضائیه آقای حسن خان شعاعی متخلص به شاکر شاعریست باذوق و طبعی روان و دلی پاك دارد ، ازطبیعت الهام‌گرفته با اشعار نغز قلب حساس را بطپش در میآورد بشاه و میهن عشق میورزد و موطن خود را از جان و دل می‌پرستد، شاکردر۱۹ ذیحجه۱۳۱۹قمری دررضائیه متولدشده پدرش‌میرزا محمدخان شعاع بوده است . شاکر وقتی‌که درمهاجرت بسرمی‌برد درتهران شعر مشهور سعدی را تضمین کرد و باولیای امور وقت تقدیم داشت تا باوضاع نابسامان مردم ارومیه که در آتش نا امنی و هرج و مرج میسوخت پی‌ببرند ، آن تضمین‌که مبین‌حال‌مردم این‌شهر ستمکش درآن دور و زمان می‌باشد باین شرح است :

کسانی بشهر ارومی درند — گرفتار تیغ و دم خنجرند
بزرگان بسعدی اگر بنگرند — بنی آدم اعضای یك پیکرند
که در آفرینش ز یك گوهرند

ارومیه شهریست خرم بهار — ز خون جوانان بود لاله زار
بحکم طبیعت شود آشکار — چوعضوی بدرد آورد روزگار
دگر عضو ها را نماند قرار

بشهر ارومی گذر کن دمی — ز ظلم و شقاوت به بین عالمی
بزخم درونش بنه مرهمی — توکز محنت دیگران بی‌غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

شاعر دانشمند که قصد مسافرت بشیراز را داشتند ، اشعاری در این زمینه سروده است :

بخت یاری کند ای خواجه بشیراز آیم
با طواف درت از عشق به پرواز آیم

خواهم از مردم شیراز ره و رسم کمال
تا بروح القدسش نیز سرافراز آیم
من هم از جمله رندانم و با همت دل
شاید از مدرسهٔ عشق تو ممتاز آیم
از بهار تو رضائیه شدم دور چه غم
میروم عمر مدد کرد دگر باز آیم
در دلم حب علی توشهٔ راهست مرا
من بامید علی خواجه به پرواز آیم
شاکرا میرسم آخر برضائیه ولی
مقتضی باشد اگر وقت ز اهواز آیم

۱۳۳۶ شمسی

☆ ☆ ☆

مریم جهانگیری :

دختر مرحوم حسین‌خان بیگلربیگی ارومی است که در دهم رمضان ۱۳۳۵ هجری قمری در رضائیه از مادرزاد و پس از انجام تحصیلات بدواً باستخدام فرهنگ و سپس بانک کشاورزی درآمد .



مریم جهانگیری

مریم از کودکی ذوق لطیفی‌داشت ، ایام‌جوانی‌او بآرامی‌میگذشت درآنموقع‌بود که مریم (اپرای گلها) و نمایشنامه های (فرشتگان) و (سرباز میهن) را نوشت

و سرودهائی که تا آنوقت سابقه نداشت برای دوشیزگان بنظم آورد و زبانش بگفتن شعر گویا شد .

اشعار وی بنام (بیاد مریم) چاپ و منتشر شده او درموسیقی نیز دست داشت همچنانکه از حسن منظره بهره کافی داشت از حنجره دلنشین نیز نصیبی گرفته بود وی بانوئی‌مهربان وسراسروفا وصفا بود، ازآثارشعری او بدرج منظومه‌ای اکتفامی‌کنیم

فکر پریشان

عهد و پیمان تو با باد صبا یکسان است
روی زیبای تو از ماه جهان تابانست
قد دلجوی تو سبقت ز قد سرو بود
چشمهٔ زندگی اندر لب تو پنهانست
گشته محراب همه شیفتگان ابرویت
بهر دلها مژه‌ات کارگر از پیکانست
نرگس مست شده واله آن چشمانت
چشم تو رهزن بس دین و دل و ایمانست
خرمن زلف تو دانی بچه ماند ایماه ؟
گوئیا (فکرپریشان) و شب هجرانست
مه من آیت لطف است و همه مظهر مهر
روشنی بخش دلم دیدهٔ جانانست
(مریما) آب حیات از ظلمات ارخواهی
زلف او گیر در آن رشتهٔ جاویدانست

سروان حسین زاده :

شادروان بیوک حسین زاده فرزند حاجی رضا در سال ۱۳۱۰ در رضائیه از مادر زاد .

پس از گذراندن دوران طفولیت و تحصیلات ابتدائی و دوره اول متوسطه وارد دبیرستان نظام گردید ، سپس سه سال دوره دانشکده افسری را باموفقیت بپایان رسانیده و در رشته مخابرات مشغول خدمت شد .



سروان حسین زاده

استعداد فکری و نبوغ ذاتی وی سبب شد که در دانشکده مخابرات باسمت استادی درقسمت تعمیرات بی‌سیم مشغول تدریس گردد . طولی نکشید که فعالیت‌های متعدد وی درمورد وسائل الکترونیکی زبانزد عموم و مطبوعات معتبر پایتخت گردید و تلاشهای شبانه‌روزی وی برای تکمیل اختراعات مفید روز بروز توسعه می‌یافت. ازجمله دستگاه معدن‌یاب ، ترمزاتوماتیك دستگاه کنترل سرعت وسائط نقلیه ، فرستنده با فرکانس‌های نامتناهی و دستگاه خبرکننده گریه اطفال را می‌توان نام برد .

این فعالیت‌ها و موفقیت‌ها مورد توجه ذات ملوکانه واقع شده و موفق بدریافت یکصد هزار ریال پاداش از معظم‌له گردید .

برای مهندس جوان هیچ لذتی بالاتر از آن نبود که از دستگاههای اختراعیش استفاده‌صنعتی بشود ،دستگاه ماهیگیری را اختراع کردکه دراثرپخش امواج‌مخصوصی در آب ماهیها بسراغ طعمه میآمدند .

مهمترین اختراع وی‌موشکی بودکه در دشت‌کویردرتپه عین‌الرشید روی‌سکوی پرتاب سوار کرده و خبرنگاران و مسئولین امر را جهت مشاهده پرتاب موشك بدانجا دعوت نموده بود.

متأسفانه این‌آزمایش انجام نگرفت و مخترع مذکور متوجه شدکه موشك اورا با وسائل میکانیکی خردکرده و در چاله‌ای ریخته‌اند .

مهندس جوان مضطرب و مأیوس‌گردید بدون اینکه کنترل خود را از دست‌بدهد، درآنجا مصمم‌تر شدوکوشید تا اختراعش را تکمیل‌کند و باز هم در پی تجسس رفت ، او براستی جوان با اراده وبا همتی بود .

اختراعات دیگر وی که با مرگ ناگهانی ناتمام ماند عبارت بود از : دستگاه هدایت کوران ، پاسبان مصنوعی و هدایت ماشین بدون راننده .

سروان حسین زاده در مرداد ماه سال ۱۳۴۳ شمسی در یك تصادف اتومبیل در جاده مراغه-میآندوآب- بتصادف‌کشته شد، اومظهر نیروی‌خارق‌العاده و نشان دهندهٔ یك واقعیت درخشان از یك نیروی متجسس بود، اوبرای هرایرانی میهن پرست ارجمند ، عالیقدرو سبب افتخار بود .

دکتر محمد امین ریاحی :

درسال ۱۳۰۲ شمسی درشهرستان خوی متولد شده است اوپس ازاتمام تحصیلات ابتدائی و متوسطه برای ادامه تحصیلات عالیه عازم تهران شد و بدواً بدریافت درجه لیسانس وسپس باخذ درجه دکترا در ادبیات فارسی از دانشگاه تهران نائل‌گردید .
دکتر ریاحی پس از اخذ لیسانس بخدمت وزارت فرهنگ درآمد . از مشاغل مهم وی می‌توان معاونت فرهنگ استان شرقی آذربایجان و مدیریت اداره کل نگارش وآمار وزارت فرهنگ را نام برد .

دکترریاحی بزبان‌های فرانسه وعربی وپهلوی‌آشنائی دارد وبیشتردوران‌زندگی خود را در مطالعه وتحقیق آثار ادبی گذرانده است .

دکتر ریاحی عضو کمیسیون لغت نامه نابغه عظیم‌الشأن شادروان دهخداست و حرف سین لغت نامه مزبور را شخصاً تنظیم کرده است .

اوعضویت فرهنگستان ایران را نیزدارا می‌باشد . دکترریاحی درمواقع‌فراغت شعر میسراید و آثار او بیشتر جنبه میهن پرستی دارد .

دکتر مرتضی شمس :

در تاریخ ۱۳۰۷ شمسی در خوی متولد شده است . دکتر شمس پس از اتمام تحصیلات ابتدائی ومتوسطه در زادگاه خود برای ادامه تحصیلات عالیه عازم تبریزشد و از دانشگاه آنجا باخذ درجه علمی دکترا در طب نائل گردید .

دکتر شمس با اینکه از پزشکان حاذق و قابل اعتماد بشمار میرود و در رشته بیماریهای کودکان تخصصی بسزا دارد معهذا در نویسندگی و شاعری و ترجمه نیز ید طولانی دارد و او اولین‌کسی بودکه گلهای رنج (شارل‌بودلر) را بفارسی ترجمه‌نمود .
دکتر شمس در دنیای طب نیز تالیفاتی دارد و از آن جمله می‌توان کتابهای : کهیرمالاریائی ــ ویتامین B ۱ ــ درمان بیماریهای کودکان را نام برد .

پایان



مؤلف :

تشکر و قدردانی

اکنون که با لطف خداوند متعال تاریخ عمومی آذربایجان بپایان رسیده بدینوسیله ازجناب آقای حسن کامکار ریاست محترم دبستان اسلامی که با خوشروئی و مهر و محبت به پیشنهاد اینجانب دائر به تشریك مساعی جواب مثبت دادند و هم چنین از خدمات آقای زین الدین ابتهاج که همه در خور تقدیر هستند نهایت سپاسگزاری و تشکر را دارم .

سروان ـ احمد کاویان پور

فهرست مطالب

صفحه

منابع مورد استفاده

۱ ـ تاریخ مفصل ایران — تألیف آقای سرپرسی سایکس
۲ ـ تاریخ اسلام و عرب — « « فخرداعی گیلانی
۳ ـ تاریخ گیتی گشا — « « میرزامحمدصادق‌موسوی
٤ ـ تاریخ مشروطیت ایران — « « احمد کسروی
۵ ـ تاریخ هیجده ساله آذربایجان — « « احمد کسروی
۶ ـ تاریخ عالم آرای عباسی — « « اسکندر بیگ ترکمانی
۷ ـ جغرافیای مفصل ایران — « « مسعودکیهان
۸ ـ ایران از نظر خاورشناسان — « « دکتر رضا زاده شفق
۹ ـ تاریخ ایران از غرب تادیالمه — « « عباس پرویز
۱۰ ـ تاریخ عمومی ایران — « « عباس پرویز
۱۱ ـ تاریخ هرودت — « « وحید مازندرانی
۱۲ ـ تاریخ ایران — « « نصرالله فلسفی
۱۳ ـ تاریخ ایران ازآغاز تا اسلام — « « گرشمن
١٤ ـ تاریخ ایران تا انقراض قاجاریه — « « محمد حجازی
۱۵ ـ قیام آذربایجان — « « مهندس‌کریم‌طاهرزاده‌بهزاد
۱۶ ـ کرد ـ کردستان — « « رشید یاسمی
۱۷ ـ تاریخ ایران از مغول تا افشار — « « رضا پازوکی
۱۸ ـ تاریخ آل سلجوق — « « محمد سلیمان الراوندی
۱۹ ـ تاریخ ایران از طاهریان تا مغول — « « عباس پرویز
۲۰ ـ زبان آذری — « « احمد کسروی
۲۱ ـ از شهریور ۲۰ تا فاجعه آذربایجان — « « کوهی کرمانی
۲۲ ـ جامع التواریخ — « « رشیدی
۲۳ ـ ایران درجنگ بزرگ — « « مورخ الدوله

۲٤ ـ بابك خرم دين	تأليف آقاى استاد سعيد نفيسى
۲۵ ـ تاريخ نادر	« « مينورسكى
۲۶ ـ نادرشاه أفشار	« « رشيد ياسمى
۲۷ ـ تاريخ ايران تا عصر قاجاريه	« « رابرت گرنت واتسن
۲۸ ـ تاريخ مغول	« « اقبال آشتيانى
۲۹ ـ تاريخ مفصل كردستان	« « امير شرف خان
۳۰ ـ از مهاباد خونين تا كرانه‌هاى رود ارس	« « نجفقلى پسيان
۳۱ ـ مرگ هست بازگشت نيست	« « ايرج اخگر
۳۲ ـ بزرگان وسخن سرايان آذربايجان غربى	« آقايان راميان ، تمدن ، تكش
۳۳ ـ بزادگاهم	« « علاء الدين تكش
۳٤ ـ قاموس الاعلام	
۳۵ ـ تقويم البلدان	
۳۶ ـ نزهة القلوب	
۳۷ ـ ناسخ التواريخ	
۳۸ ـ روابط سياسى ايران و عثمانى	

۳۹ ـ تمدن ايران دردوره ساسانيان تأليف كريستن‌سن دانماركى ترجمه رشيد ياسمى

٤۰ ـ تاريخ ايران قديم	
۴۱ ـ شاه جنگ ايرانيان در چالدران	
٤۲ ـ جغرافياى آذربايجان غربى	
٤۳ ـ تاريخ ايران باستان جلد دوم و سوم	
٤٤ ـ ايرانى كه من شناخته‌ام	تأليف آقاى نيكيتين
٤۵ ـ شهرياران گمنام	« « احمد كسروى
٤۶ ـ تاريخ تبريز ـ	« « مينورسكى

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۶	اهای	اهالی
۲۳	۲۲	منتکبرنی	منکبرنی
۲۸	آخر	واراث	وارث
۳۵	۱۹	ادنویه	اشنوید
۳۸	۱۱	تجملات آن	تجملات آن افزودند و
۳۸	۱۳	دارمس تتر	دارمس
٤۱	۶	دو عذرا	دو غدرا
٤۱	۵	پورشسب	پوروشسب
۸۱	۱۷	۲۲۵	۲۴۵
۹۳	آخر	آذربایجاران	آذربایجان را
۱۲۸	۴	راه شهر را	شهر را
۱۵۰	۱٤	ور . د	ورود
۱۵٦	۲۱	وقی	وقتی
۲۱۱	۲	قوای می‌کنم	قوا می‌کنم
۲۱۱	۱۳	ایوان	ایران
۲۲۰	۹	بپا خواست	بپاخاست
۲۲۱	۶	نداد	نداده
۲۳۷	۲	قفقازی سرحدات	سرحدات قفقازی
۲۳۷	۱۲	که آذربایجان	که در آذربایجان
۳٤۷	۱۸	دد	در
۳۵۰	۱۲	مهمرین	مهمترین

طبیعت چنین مقرر داشته که مردم آذربایجان در حساسترین نوسانات تاریخی وظیفه مقدس مرزداری میهن گرامی را بر عهده گیرند و خود را طوری بار بیاورند که در انجام چنین مأموریت خطرناک موفق و پیروز باشند . دست توانای تقدیر چنین مقدر کرده و خداوندمتعال چنین خواسته است که آذربایجان درمقابل حوادث ناگوار تاریخ سپر بلای ایران باشد و آذربایجان باختری بمنزله آن برجسته فولادی سپر است که ضربات جانفرسای بیشتر بر آن نقطه وارد آمده باشد و شگفت آنکه هر قدر آن ضربات شدیدتر وسخت تر باشد بر نیروی مقاومت و پا فشاری آن افزوده میشود .

بها : ۳۰۰